کتاب اختیارات بدیعی فی الطب
تعلیقا

[illegible] اعتباریله
شایان تتبعدر

سنان پاشا



قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم مالك البرين
والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان
السلطان الغازي محمود خان وقفا صحيحا شرعيا
لمن طالع واستنسخ العالم وتعلم فيه الله
ضاعف الله أجور واقفه حرره الفقير
أحمد شيخ زاده المفتش بأوقاف
الحرمين الشريفين
غفر لهما



امداد حمد بیحد • و اعداد سپاس بی قیاس و بی عد • مبدعی را که آثار ابداع او بر هر
ورقی از اوراق و شجری از اشجار سمت وضوح یافته • و بر هر ثمری از اثمار
و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته • بیت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار •• هر ورقی دفتریست معرفت کردگار ••

بی امر کن فکان او هیچ نبات از دریچهٔ وجود لب بشکر خندهٔ نشو و نما
نمیگشاید و بی حکم فرمان روایی او سلطان صرصر دی برگ گلی از هیچ نهال نمی رباید
تا سحاب قدرتش آبیاری بستان روزگار نکرد تصویر نگار خانهٔ آفرینش بر صفحات
اوراق ظاهر نگشت و تا خورشید حکمتش گلگونهٔ الوان بر چهرهٔ نباتات و حیوانات
نکشید نوعروس اشکال و الوان بر منصهٔ ظهور جلوه ننمود شعر

ففی کل شیء له آیة •• تدل علی انه واحد •• نعت حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم و درود فراوان و تحیات بی پایان حضرت خواجه را که غرض
از تکوین موجودات وجود مبارک او بود و موجب خلق آفرینش طفیل دین او
علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها شعر

فیا ایها الراجون منه شفاعة •• صلوا علیه و سلموا تسلیما ••

اما بعد بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که
هیچ چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی
نباشد و هر چیز را چنانچه منفعتی وجودی هست مضرتی مزاجی هست و هر چند معرفة
ادویه بتمامها بغیر از خالق بر هیچکس ظاهر نگشته و جود در گنجینهٔ اختراع و ابداع
خالق که راه تواند یافت اما بعضی که کماهی مزاج و خاصیت و منفعت
و مضرت آن روی از تتق خفا و حجاب ستر روی نموده بالهامه تعالی او با علامه
تقدس بوده و نیز هر کس از علما معرفت ادویه بحسب تجربهٔ خود خلافی کرده
و غث و سمینی از یکدیگر جدا نهاده اند و چون بندهٔ کمترین علی بن الحسین
الانصاری المشتهر بحاجی زین العطار اصلح الله حاله فی الدارین آمال
در این قسم بحسب المقدور و الامکان شروعی نموده میخواست تا قول
اصح و تجربهٔ ارجح باز نماید تا جماعتی که اشتیاق این علم داشته بزلال
معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع و التیاع کنند و نیز مدتی مدید است
تا مجموع همت مصروف و عنان نهمت معطوف این بوده که بوسیلهٔ

خویشتن را از تیه بد اختری برقد شهرستان مشتری طالعی رساند و دیدهٔ بخت
گران خواب خود را از نومة الغافلین بیدار گرداند واین معنی بی آنکه تشبث
بذیل اشفاق ومرحمت و توسل باستان الطاف وموهبت صاحب قرانی
کنند که خاک درگاه او کیمیائی مس هنر و هوای بارگاه او حیات بخش هر صاحب
هنر تواند بود وچندانکه عقل دوربین وفهم پیش اندیش در عرصهٔ امکان وفضای دوران
دوران گرد بغیر از آستان آسمان رفعت و حضرت جنت حضرت بلقیس زمین
وزمان ملکهٔ تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان بیت

آنکه در مهد جلالش وهم را نابوده دست ،، وانکه در ستر عفافش باد را نابوده راه ،،
با وجود دورباش عفت او آفتاب ،، کی تواند کردن اندر سایهٔ چترش نگاه ،،
زهرهٔ زهرا ، دولت اختر برج شرف ،، شمسهٔ گردون عفت سایهٔ لطف اله ،،

عصمة الدنیا والدین بدیع الجمال خلد الله تعالی ایام سلطنتها وابد آثار معدلتها
بدست نیاورد وقانون کلی سعادت خویش و ذخیرهٔ اغراض دولت خود
بجز از نظر کیمیا خاصیت آن صاحب قران که خاک درگاه او شفاء انواع حوادث
ومنبع اسباب کامرانی و رافع علامات بیطالعی ومنهاج طرق اقبال وجامع
متوقعات جلال است نتوانست ساخت امیدوار است که بعین عنایتش

ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت واصحاب حکمت مبارک باشد والله الموفق
بدانکه این کتاب مشتمل بر دو مقالتست اول در ادویهٔ مفرده واسامی بلغت هر طایفه
وابدال واصلاح ومنفعت ومضرت آن ومقالهٔ دوم در مرکبات مستعمل واین کتاب را
اختیارات بدیعی نام نهاده شد فصل بباید دانستن که ادویه یا نباتی یا حیوانی
یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از وی بزور بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار
یا عصاره یا ثمار یا صموغ یا لحا یا چنان بود که جملهٔ وی مستعمل بود اگر مستعمل از نبات
اوراق بود همچون سادج و مازریون وتانبول وامثال این واجب بود که
وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشند وبغایت خود رسیده بود پیش از تغیر لون
واگر بزور بود مانند انیسون وکرویا وکمون وامثال آن باید که وقتی گیرند که
در نضج مستحکم شده باشند وفقاحیه ومائیه از وی متمیز شده باشد واگر اصول بود
مانند عاقرقرحا وجنطیانا وبهمنین وامثال آن وقتی گیرند که اوراق افتادن گیرد
واگر ازهار بود همچون بنفشه ونرگس واقحوان وامثال آن بعد از تفتیح تمام
پیش از تبدل گیرند واگر قضبان بود همچون زرنب واسطوخودوس
وحاشا وامثال آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت واگر ثمار
بود مانند قاقله وقرنفل وبلادر وامثال آن بعد از ادراک تمام پیش از استعداد

سقوط باید گرفت واگر جملهٔ وی مستعمل بود مانند اذخر وقنطوریون وقیصوم
وامثال آن پیش از تبدّل وبعد از ادراک تخم گیرند اگر تخم آور بود وهر ادویه که
در اصول تشنج ودر قضبان ذبول کمتر بود ودر بزور امتلاء وسمن ودر فواکه
اکتناز ورزانت بیشتر بود بهتر ونیکوتر بود وگرفتن ادویهٔ نباتی در هوای صافی
اولیتر از آنک در هوای متعفن یا نزدیک بهوای تر وبرّی از نباتات قوی تر
از بستانی بود ونباتات جبلی اقوی بود از برّی وهر کدام از نباتات که در لون
خود اسبع بود وبطعم اظهر ورایحهٔ وی اذکی در باب خود اقوی بود واگر قوت
خشایش بعد از دو سال تا سه سال ضعیف شود امّا وقت گرفتن صموغ همچون بارزد
واشق وجاوشیر وحلتیث ومانند آن بعد از انعقاد پیش از غایت جفاف
گیرند وبیشتر صموغ را قوت بعد از سه سال باطل شود خاصه فرفیون امّا گرفتن
لحا همچون شیطرج وماهیزهرج وسلیخه وامثال آن وقت رسیدن شجرهٔ وی
پیش از نقصان گیرند وگرفتن عصارات مثل اقاقیا وافیون وحضض ومانند
آن بعد از رسیدن نبات وی گیرند امّا آنچه اقوی بود از هر طبقه مدّت بقاء
وی بیشتر بود امّا وقتی که یکی از این تازه وقوی نیابند اولی آن بود که ضعیف
همین نوع را بجای وی خرج کنند واگر نیابند آنگاه وی را بدل کنند امّا حیوانی

مانند قرون ومرارات واکباد واجب آن بود که از حیوانات جوان گیرند
ودر زمان ربیع واز اصح المزاج واز رسیده تر وآنچه از وی گیرند بعد از کشتن
گیرند وبحیوانات میتة التفات نکنند واز ایشان ادویه نگیرند امّا معدنیات
مانند قلقند وقلقطار وزرنیخ وامثال آن اولی آن بود که از معادن معروف
گیرند واین اختیار کنند که جوهر آن پاک بود ودر لون تفاوت نبود وبرهمان طعم
مخصوص بود امّا نگاه داشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود اوّل جمع آوردن اجزاء
آن دارو وکوفتن وقرص ساختن ودر سایه خشک کردن همچو دارچینی دوم
خلط آن دارو وبا چیزی که حافظ وی بود بخاصیت همچو خلط کافور با جشیرج با فلفل
با جوز وخلط فرفیون با سلت با باقلا یا پوست بادام تر وخلط فلفل سفید
با باقلا وامثال آن بسبب قوّت اجزا سیوم مظروف چنانکه بعضی ادویه را
واجب بود که در ظرفی کنند که سر آن تنگ بود وسر آن بموم استوار کنند تا قوت
وی بتأثیر هوا تحلیل نیابد مانند مشک وکافور وعنبر واولی آن بود که در ظرف
آبگینه کنند واگر یافت نشود در دبّه کنند وبعضی ادویه در کوزه کنند وسر کوزه
محکم دارند مانند بزوره واوراق وبعضی در انبانه کنند چون تعین وبسد وکهربا
وامثال آن وبعضی را کیسهٔ کرباس کافی بود مانند اقاقیا وبوش وعصارات

چهارم آنکه جایگاه آن چنانکه خازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت
وبرودت وخالی از رطوبه ودر موضعی که نیک گشاده بود وممر ریاح ودخان
بود ننهند پنجم بنهادن ادویه لازم بود که هریکی بجای خود نگاه دارد تا ادویه
حاده مانند سقمونیا وافیون وادویه که اقوی بود مانند حلتیت وسکبینج
وامثال آن در مجاورت ادویه که استعداد قبول ان روایح نداشته باشد و
بسبب آن جار قوت وی ساقط گردد مانند بنفشه ونیلوفر وامثال ان ننهند
چون این معنی مقرر شد که ادویه از این سه قسم بیرون نیست وهرچه از این سه
قسم بیرون است از ادویه نیست وقول کلی که دوا از غیر تمییز کنند باید دانست
اکنون بدانکه آنچه ماکول ومشروب آدمیست از پنج قسم بیرون نیست یا غذاء مطلق
یا دواء مطلق یا اغذیه دوائی یا ادویه غذایی یا سم وآنچه خورده شود
یا سهل الاستحاله بود وقوت بدن دایما بروی غالب بود وآنرا بدل ما یتحلل
سازد آن غذای مطلق بود همچون نان وگوشت یا چنان بود که اول بدن ویرا
تغییر کند باز وی بدن را این را دواء مطلق گویند مانند زنجبیل وقرنفل وسنبل
وامثال آن یا چنان بود که اول وی در بدن تأثیر کند تأثیری ظاهر باز بدن
در وی اثر کند وآنرا بدل ما یتحلل سازد این را غذاء دوایی گویند همچون

سرکه وخشخاش وکاهو وامثال آن واگر قوت دوایی غالب بود
آنرا دوای غذایی گویند مانند کمون ونانخواه وکرویا وامثال آن یا چنان
بود که قوت وی ثابت بود ودایما کیفیت وی بر بدن غالب بود
ومفسد بدن باشد آنرا سم خوانند مانند بیش وشک وشوکران وامثال
آن والله اعلم چون کلیات معلوم شد روی بمفردات آریم تا بیان هریک
چنانکه التزام کرده ایم کرده شود انشاء الله

باب الالف اطریلال

نباتیست که تخم وی مستعملست مانند تخم کرفس بود بسبزی وبلون کبود
بود وبشکل زیره بود وبغایت تلخ باشد وآنچه سبز بود وقدری ازان بزرگتر
بود آنرا تخم خلال دان گویند اطریلال است غیر مصری وآنچه کبود رنگ بود
اطریلال مصری بود وحشیش ویرا رجل الطیر ورجل الغراب خوانند وحرز
الشیاطین نیز گویند وگفته شود وطبعت اطریلال



گرم وخشک است درآخر درجه دوم و در مداوای بهق وبرص بغایت
سودمند بود و بعضی تنها مستعمل کنند وبعضی یکدرم ازان بادانکی
عاقرقرحا بسایند وبعسل برشند ولعوق کنند ویکساعت یادوساعت
درآفتاب بنشینند چندانکه عرق بکنند وگاه باشد که همان زمان آبله بزنند
وگاه باشد که روز دیگر یا شبانه آبله بزنند وبعد ازان آب زرد بسیار ازان روانه
شود بقدرت حق جل وعلا لون آن موضع باز لون اندام گردد خاصه که این
زحمت در موضعی گوشت مند بود زودتر واسانتر زائل شود واین مجربست و
بکرات جامع این کتاب امتحان کرده واین سری عجیب است اما بشرط آنکه اول
تنقیه کرده باشد بعد ازان این دوا استعمال کند وباید که درتابستان باشد وقتی که
آفتاب درغایت گرمی بود وبعضی گویند یک جزو نیم اطریلال و پوست مار یک
جزو وورق سذاب یک جز ومجموع کوفته وبیخته پنج روز هرروز سه درم با شراب
انگوری بیاشامد ازان مرض شفا یابد باذن الله تعالی خاصه که درآفتاب هرروز بنشیند
چندانکه عرق بکنند واگر سایند اطریلال تنها وبعسل کف گرفته برشند و هرروز دو مثقال
باآب گرم بیاشامد بپانزده روز متواتر البته مرض بکلی زائل گردد باذن الله تعالی
واگر اطریلال کوفته وبیخته دربینی زن دمند بچه بیندازد اارغیس بزبان اهل دمشق

ومصر عود الریح خوانند وان قشر اصل امبرباریس است بپارسی پوست بیخ زرشک
خوانند و طبیعت آن گرمست در درجهٔ اول وخشکست در دوم چون بجوشانند
وبدان مضمضه کنند قلاع را زائل کند در هردهن که باشد و هر نوع قلاع که باشد وبغایت
مجربست واگر بخو بسایند در گلاب و در چشم چکانند رطوبتی که باشد خشک
گرداند و سودمند بود جهت بقیت رمدی که مزمن شده باشد واگر پیش از درد چشم
استعمال کنند صحت چشم نگاه دارد واگر بطبیخ آن احتقان کنند سودمند بود جهت
ریشهای روده واگر شراب یا برگه بجوشانند وبیاشامند نافع بود جهت درد جگر
وورم آن نرم کند وصاحب جامع گوید اطباء مصر در داروهاء چشم بدل مامیران
چینی ومامیران یکی ارغیس می کنند ابار انک محرق است بپارسی سرف
سوخته گویند صنعت آن بشانند تابهٔ آهنی واسرب بر روی تابه نهد و قدری گوگرد
بران اندازد ودر کوره نهد وکاسهٔ گواری سوراخی در بن آن کند و بر روی
نهد وبدمد تاآن زمان که سوخته گردد بردارد واستعمال کند واین مؤلف گوید بعضی
چو برتابه آهنی افکنند وکبریت بر زبر وتختهاء ابار بر بر گوگرد نهند وآتش در زیر تابه
کنند تا آتش در گوگرد افتد وباهن پاره می جنبانند وجو رناده می کند تا ابار تنک سوخته
شود آنگاه ابار را از خاکستر وانگشت جدا کند وچند نوبت بشوید وبکار بود

و ویسعور سوری در یک جای کبریت یاد کرده و در دیگر موضع نهی کرده و گفته که
آبار را در نابه آهنی بر سر آتش نهند و بسوزانند تا گونه از زنج شود و ابوریحان گوید این نوع
بهتر از انواع است و طبیعت آن سرد بود در درجه دوم چون مغسول کنند نشف
ریشهای چشم بکند و دانهای سودمند بود جهت ریشهای مفاصل و ذکر و خصیه چون
بر آن موضع در ور کند و همچنین بواسیر و سرطان و ریشهای زشت و بدل این اثمد است

ابق اکسیریان زیبق را خوانند و بزبان ایشان زیبق خیلی نام دارد و در زاکفته شود

اسپها و طبیعت و منفعت آن ابکون لباب الفتح است و لباب القوم و لباب الیسر نیز
خوانند و آن لباب الخطا است و بعربی نشا گویند و بپارسی نشاسته است و گفته شود

ابو فلسا انجوساست و خس الحمار و عاقر شمعا و شجرة الدم و رجل الحمامه و حمیرا و اهد
فیلوس و سنفاد و کلا و اتعلجا گویند و بسریانی خالوما و ملفطی دیگر بالقنس و کاهو خر
نیز خوانند بهترین آن بود که ورق آن سیاه رنگ بود و بیخ آن سبز و برگ آن بسیار
طبیعت آن گرم و خشک است در اول دوم چون با سرکه بر بهق طلا کنند زایل کند و چون با پیه
بر خنازیر نهند تحلیل یابد و ریشها را نافع بود و مرهم وی سوختگی را سود دارد و شقاق
مقعد را دفع کند و چون ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم به بندد
و چون بخایند و بر گزندگان اندازند گزنده بگریزند و بیخ آن چون زن بخورد بچه

بر کبر دیچه بیندازد و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و بسیار استعمال کردن صداع
آورد و مصلح وی روغن بنفشه بود باکدو

ابریشم نیکوترین آن بود که پاک و نیکو
بود طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک است در اول و
جوری گوید گرم و تر بود در اول بلغم و سودا را پاک کند و بدن را فربه کند و قوت
بدن بدهد و خون زایل کند و ذهن تیز کند و روشنی چشم بیفزاید و چون در معاجین
بکار کنند که شیر بینی آن عسل بود مجامعت را زیاده کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید
و در معاجین بعد از آنکه سوخته باشند استعمال کنند با مقرض صفت سوختن وی
مانند سوختن صوف بود و گفته شود و اگر مقرض بود لطیفتر باشد از بهر آنکه
قوت وی زیاده بود و چون سوخته بود و بیاشامند نعوظی تمام آورد و مفرحی تمام
بود و تقویت دل بدهد و خفقان را سود دارد و مقدار شربتی یک درم بود و چون
بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم سودمند بود و پوشیدن وی
سخن نبود مانند پنبه بلکه معتدل بود و گویند پوشیدن وی تبش پیدا کند
و معده را بد بود خصوص خشن وی مصلح وی رب برقیاس و اترج بود

ابهل جوز الاهل گویند و ثمرة العرعر و ترش غنچه نیز خوانند و آن ثمر
سرو کوهی است بپارسی تخم و بال گویند و طبیعت آن گرم و خشک است

در دوم وجالینوس کوید در سیوم وبهترین این سیاه رنک بود وبه
وبهترین ورق آن سبز رنک بود واکر باروغن کنجد بجوشانند درظرفی آهنین
تا سیاه شود ودرکوش چکانند کری زائل کند وچون بکوبند وبه بیزند
وبرا کله افشانند نافع بود واکر سه درم سفوف سازند کرمها مجموع بکشد
واکر بیاشامند یا به عسل بسرشند سه درم ولعق کنند حیض براند وبچه زنده
بکشد وبچهٔ مرده بیندازد واکر ثمرهٔ ابهل ده درم سحق کنند وپنج درم روغن کاو
وپنج درم عسل باهم بسرشند ولعق کنند ربو را نافع بود واکر سحق کنند
وباسرکه بر داء الثعلب طلا کنند زائل کند واکر زن بخود بر کیرد یا بخود کند
بچه بیندازد ووی مضر بود بجکر ومصلح آن عود الوج است یا خولنجان یا حماما
وبدل این جوز السرو است ودارچینی مساوی وکویند بدل
آن یک وزن ونیم آن دارچینی است وکویند بدل
آن بوزن آن سلیخه وبوزن این جوز السرو است
ابنوس دونوعست سیاه وملمع ودرخت آن
بدرخت عناب ماند وهردو نوع چون در آب



اندازند فرو رود واین مولف کوید آن نوع که ملمع است دو نوع می شود
یک نوع ملمعی که او برنک سیاه است زرد فام واین نوع از سواحل زنکبار
آورند وتخم آن بتخم خشخاش ماند وزردی وسیاهی او برابر افتد بخطی راست
ومتفاوت نیز افتد ونوعی دیکر از ملمع ملمعی او برنک سبع لک وصفید صندلی
بوده وتخم آن مانند فلفل بود واز این نوع دسته کارد وکوشکان سازند ونوع
سیاه خالص است میانه چوب است که کرد اکر دآن افکنده باشد وان
ابنوس سخت راز ابنوس ملمع باشد وکران وزن تر ودیسقوریدوس کوید که

بهترین آبنوس حبشی بود واین مولف گوید چندانک تجسس کرده شد در حبشه
آبنوس نیست بلکه آن آبنوس از اسفهان وعراق آرند از جزایر قمیر وبهترین
آبنوس سیاه املس بود وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم چون خشک
کنند باب وکحل سازند سفیدی چشم وشبکوری زایل کند وسودمند بود جهت
سوختگی آتش واگر بسوزانند در دیگ گواری تا چون فحم شود وبشویند همچنانکه
آبار غسل کنند بغایت نافع بود جهت درد چشم کراز بوسته بود وجهت
خارش چشم ونشارهٔ آن موی برویاند واگر بیاشامند سنگ کرده ومثانه
بریزاند واگر نشارهٔ آن سحق کنند بغایت وبر ریشهای زشت افشانند
خشک گرداند وجامع این کتاب گوید در خشک بندها که اززخم کارد
وشمشیر بکار برند هیچ چیز مجرب تر از نشارهٔ آبنوس نیست ووی
سنگ بریزاند وبادهای شکم تحلیل دهد واین مولف گوید اگر آبنوس
باتش نهند بگدازد وبوی زیتون دهند وگویند که درخت وی اکس
ندیده است ومنابت وی پیدا نیست آب دریا می آورد واهل دریا

آنرا می گیرند وباطراف می برند وگویند بدل وی چوب گز است
ومصلح آن صمغ عربی یا بسفرم هم بود ابرکاکیا ابرکاکیاب نیز گویند

وآن نسج العنکبوت است بپارسی کره گویند وبشیرازی کرتینه چون
برجراحت نهند خون باز دارد وریا نکند که این جراحت ورم کند وچون
سرکه بدان چکانند وبردمل نهند در ابتداء آن وریا کنند تا خشک گردد
سودمند بود وریا نکند که دمل بزرگ شود وباز گرداند واگر نقره بدان
بمالند جلاء تمام بدهد واگر کرتینه که در تابستان باشد وکثیف وسفید
بود در پوست بندند وبربازوی کسی که او را تب ربع بود ببندند
زایل شود ابرون حی العالم است وگفته شود ومعنی ابرون الحی ابدا یعنی همیشه
زنده وبرگ وی همیشه سبز بود ونریزد ودر حاء گفته شود ابرار القطه هم حی العالم است
وگفته شود ابل قاقلهٔ صغار است



چون از غلاف بیرون کنند لاحی خوانند وغلاف او مثلث باشد واین
دو نوعست یکنوع بمقدار جوز بوا بود مثلث شکل ویک نوع مانند استخوان
بلیله گرد شکل بود وپوستی رقیق داشته باشد بروی وهر دو نوع قاقله
کوچک است وهیل وهال وخیر بوا وهال بوا وهیل بوا وشوشمشیر نیز
خوانند وطبیعت آن گرم وخشکست در سیوم وبهترین وی آن بود که
بوی بغایت تیز دارد منفعت وی وقوت وی مانند قرنفلست جهت
معده سرد وجگر سرد سودمند بود وقی باز دارد وگویند لطیفتر از قاقله
بزرگست **ابت** لحم اترج است بپارسی گوشت ترنج خوانند وبه بالنگ
گویند واین مولف گوید اهل شبانکاره آنرا باتش خوانند وبهترین آن گوشت
بالنگ دبه است که آنرا باتو خوانند وگرمسیریان آنرا مرکب گویند وطبیعت
آن گرم وترست در درجه اول وهمچنان خوردن دیر هضم شود ومعده را
زیان دارد وقولنج آورد واولی آن بود که مربا کنند **ابو علس** بپارسی کل خیری
گویند وآن انواع است ودرباب حا گفته شود انشاء الله **ابن عرس**
بپارسی راسو خوانند اگر اندرون وی بگشنیز بیا کنند وخشک کنند سودمند بود
جهت گزندگی جانوران زهردار را واگر نمکسود کنند وخشک کنند دو مثقال از آن

دفع ضرر باد سموم بکند واگر دماغ وی یا گوشت با سرکه بخورند صرع را
سودمند بود واگر گوشت وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود واگر خشک
کنند وباشراب بیاشامند زهرها را نافع بود واگر بسوزانند



در دیگ مسین وخاکستر آن با سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود واگر خون وی
بر خنازیر بمالند نیکو باشد واگر چشم وی خشک کنند ومصروع را دهند نافع بود
وبعضی گویند اگر کعب وی بیرون آورند آن زمانکه زنده بود وبر زن بندند
آبستن نشود ورازی گوید اگر در طعامی زهر باشد وابن عرس ببیند فریاد
کند ومویهای وی راست بایستد **ابرهیمیه** آشیست مانند زیرباج اما عوض
سرکه آب غوره کنند با سرکه مصعد وقند زیاده باشد وخونجهاء آن بتدریج

عود در کرباس بندند و در دیگ اندازند و قند و بادام بگلاب حل کنند
و دران ریزند و طبیعت آن معتدل باشد و مانند زیره باج بود در خاصیت
بود و موافق معده و جگر باشد و مفتح و مقوی قلب باشد اترج بپارسی ترنج
خوانند پوست آن گرم و خشکست در درجهٔ دوم و گوشت آن گرم و تر است
در درجهٔ اول و تخم آن گرمست



و در وی اندکی رطوبت هست و ترش آن سرد و خشک است در درجهٔ
دوم کلف را زایل کند چون طلا کنند و خفقان را که از حرارت بود خوردن سود
دهد و صفرا بشکند و اشتهاء طعام پیدا کند و مالیخولیا که از صفرا سوخته بود سودمند
بود و قوت دل بدهد و دفع خمار بکند و در وی تریاقیه هست و نافع بود گزندگان

و حرارت و گزندگان موذی و جهت یرقان نافع بود اما سینه و عصبها را زیان دهد مصلح
این شراب خشخاش بود و بدل این آب لیمو و بوئیدن آن دفع عفونت هوا و وبا کند
اما دماغ گرم را زیان دهد و مصلح آن بنفشه است و قشر آن از ادویهٔ قلبیه بود و مفرح و تریاقیه
در وی هست و بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کردن نافع بود
و اگر در طعام کنند قوت هضم بدهد و عصارهٔ وی سودمند بود جهت گزندگی افعی
و اگر همچنان ضماد کنند قوت هضم بدهد و اگر در خمر اندازند زود ترش کند
اما گوشت وی بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد و چون بعسل مربی کنند
سالم بود اما دانهٔ وی سودمند بود جهت گزندگی عقرب چون دو مثقال مقشر کنند
و بآب نیم گرم بیاشامند و با شراب پخته و اگر بکوبند و بران موضع طلا کنند نافع بود
و ورمها را تحلیل کند و اگر در میان جامها کنند نزیزد و جامه را نگاه دارد از خوردن کرم
و دیسقوریدوس گوید دانهٔ وی حروی با دو جزو فلفل سفید سحق کنند و زن بیاشامد
در حال بچه بیندازد و بخور کردن وی بواسیر نافع بود اما قوت ورق آن مجفف و محلل بود
و طعام را هضم کند و مسخن معده بود و سدهٔ بلغمی بگشاید و مسکن نفخ بود و مقوی معده
و احشا و منفعت وی نزدیکست بقشر اما ورق و فقاح وی لطیفتر از قشر بود
انزار انبرباریس است و انزار نیز گویند و امبرباریس نیز خوانند و این زرشک است

بپارسی زرشک خوانند وزارج کویند وکفته شود **اثمد** کحل اصفهانی است بپارسی
سرمهٔ اصفهانی کویند واین معدنی بود وبهترین آن بود که شفاف وبی سنک بود
آنرا بروغن کاو چرب کنند وبسوزانند تا اندک نقطی سیاه که بران باشد بسوزد پس
بسایند وبکار برند طبیعت این سرد است در درجهٔ اول وخشک است در دوم
وکویند سرد وخشک است در دوم اکر در چشم کنند آب رفتن از چشم بازدارد وصحت
چشم نکاه دارد وکوشت زیاده بخورد واکر با پیه بر سوختکی آتش طلا کنند نافع بود واکر
همچنان بوده بر جراحت تازه برا کنند سودمند بود بغایت اما چون نیک شود
اثر سیاهی بماند وهمچنین ریش قضیب واعضائی که مزاج وی بخشکی کراید وفولس
کوید چون با اقلیمیا وعسل کف کرفته رقیق در چشم کشند صداع را زائل کند وباید که
در جانب مصدع کنند واکر زن بخویشتن برکیرد خون حیض بازدارد واکر در بینی دمند
خونی که از غشا بی دماغ آید بازدارد وبدل وی آبار است ووی مضر بود بشش ومصلح ان شکر وکثیرا بود
انزاد انزار است وکفته شد **انلق** ارند است وسیسبان وسرساد واعین السراطین وسنکبویه



وسنجسبویه واعیس وحب الفقد وطاهر وفنطافلون وذوخمة اوراق این
جمله اسم فنجنجشت وفنجنکشت وبنجنکشت وبنجنجشت است بپارسی فلفل
بری خوانند وبشیرازی تخم دل آشوب کویند ودر کنار رودها روید وتخم آن کرم و
خشک است در سیوم چوب وی باید که استعمال بکنند ومنفعت وی در باب
ذال در ذوخمة اوراق کفته شود **اثل** نوعی از طرفا است ودر طا کفته شود انشاء الله
اجاص دو نوعست سیاه وسفید از این سیاه عیون البقر خوانند



وازان سفید شاهلوج است وصفت ان در شین کفته شود وازان سیاه بپارسی
آلو سیاه خوانند بهترین آن بود که بغایت خود رسیده باشد وبزرک وشیرین
بود وطبیعت ان سرد است در اول درجهٔ دوم وتر است در آخر ومنفعت وی

آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی صافی کنند ونبات وترنجبین
دران حل کند بدرستی که آن مسهل صفرا بود وتشنگی را ساکن گرداند وحرارت دل
بنشاند اما مضر معده بود ومولد خلطی مایی بود دفع مضرت وی بگلقند کنند وگویند
مضرت بسرو مصلح وی غنابست وصاحب تقویم گوید مرخی معده بود ومبرد آن
ومصلح آن گلنگبین بود با عسل وگویند بدل وی تمر هندی است **احداق المرضی**
اقحوان است وبهار وعرار وعین البقر ومیشهار وعین اعلی وگاو چشم وکافوری
نیز گویند بپارسی بابونه گاو خوانند ودر اقحوان منفعت وطبیعت وی
گفته شود **احریض** بهرم بهرمان است وضدیع وعصفر ومریق ونقد نیز گویند
ودر عین در صفت عصفر گفته شود انشاء الله **احلب دبا** شبرم است وگفته شود
اخیون راس الافعی خوانند واین ثمر نباتیست مشابه براس الافعی وبیخ آن
از انگشت باریکتر بود وبرنگ سیاه بود چون با شراب بیاشامند گزندگی
مجموع جانوران را نافع بود وچون پیش از گزندگی بیاشامند اگر بگزد هیچ مضرت
بوی نرسد وبیخ آن وثمر وورق مجموع این خاصیت دارد واگر بیخ آن با شراب
بیاشامند درد پشت ساکن گرداند **اخینوس** اخیروس گویند وآنرا خودرینه
وخودرینه خوانند وبعضی گویند آن گندم ناکشته است که در صحرا روید

وآنچه محقق است نباتیست که نزدیک آبهاء



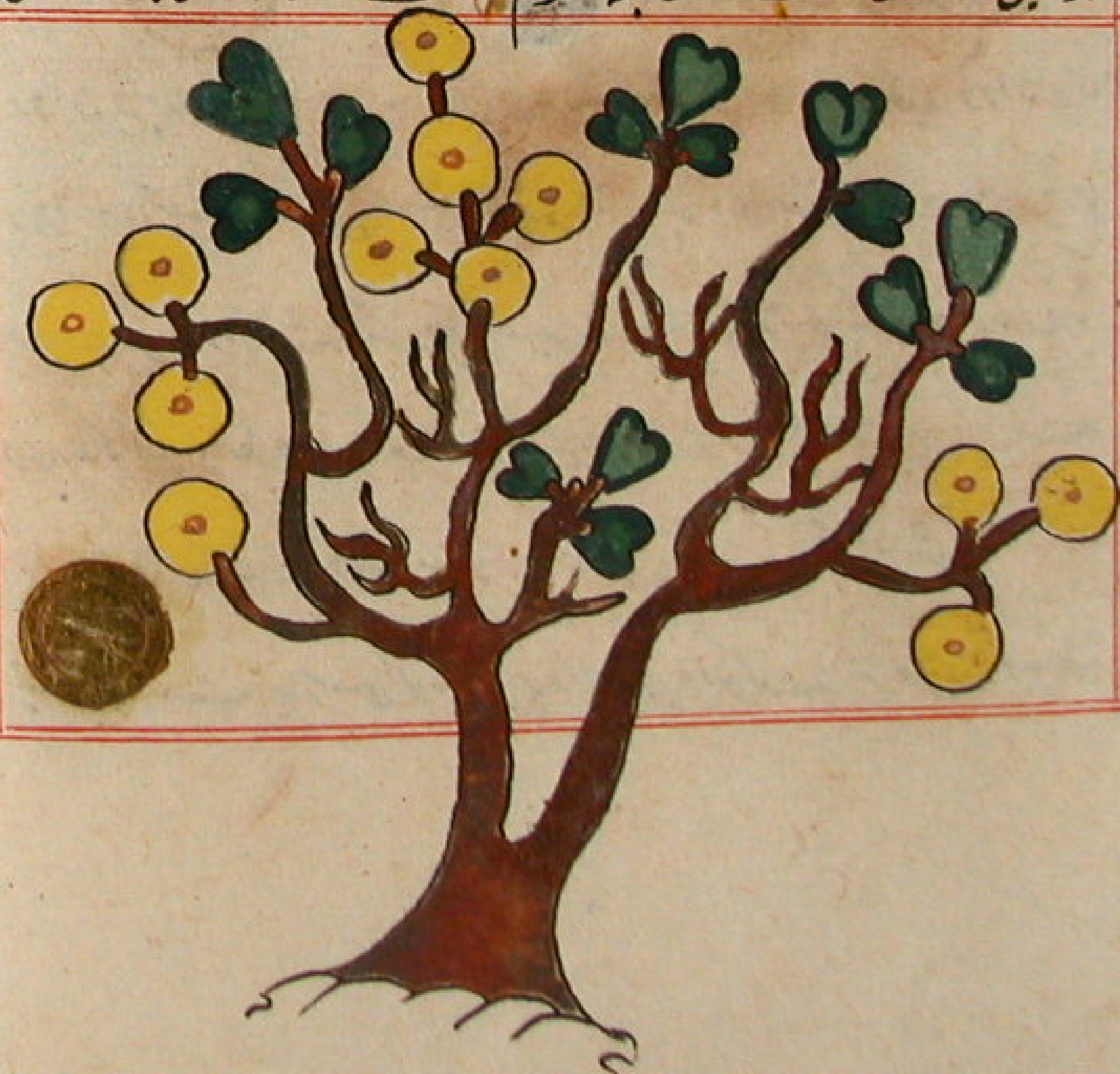
روان وآبهاء ایستاده روید وثمری سیاه کوچک دارد وگلی سفید ودانه وی
درد اروی چشم وگوش استعمال کنند واگر دانهٔ وی مقدار دو درم یا چهار درم
عسل بیامیزند ودر چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم بکند واگر عصارهٔ
وی با کوکرد ونطرون بیامیزند ودر گوش چکانند درد گوش ساکن کند
اخریط طیطان است وگفته شود **ادادا** اشخیص است وگفته شود **ادرک**
نیسوق است بپارسی الوجه گویند والوجیلی والوکشته نیز گویند وطبیعت

آن سرد وترست در درجهٔ اول مسکن حرارت بود



ومسهل صفرا اما مضر معده بود ومصلح وی کل قندست اذاراقی

دوائی هندی است واز جمله سموم است و در طلاها استعمال



کنند مانند کلف وجرب وقوبا واین مؤلف گوید که در طاعون نیز طلا کنند

ومناسب اعیاء واگر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود وبعضی در قولنج ریحی استعمال

کنند وطبیعت آن بغایت گرمست وسم مجموع حیوانات است که دنبال داشته

باشند وآنرا بپارسی و بهندی کچله خوانند واگر کسی بخورد مداوات ان

بقی وشیر تازه وروغن بادام کنند ومرق اسفید باج جرب ولعابات

باروغن کل نافع بود وجهت قلقنهٔ اسب مفیدست اذریاس نافیاست

وتغسیا نیز گویند واهل مغرب درياس خوانند وگفته شود در بابش ان شاء الله

اذناب الخیل گیاهیست که بعربی اذناب الخیل گویند وبرومی هوفسطیداس

وباصفهانی شنک وآن لحیة التیس است بپارسی اسلنج میگویند ودر لحیة التیس

صفت وطبیعت وی گفته شود ان شاء الله تعالی اذربوا آذربویه گویند

واین بیخ خاریست وگلی زرد دارد واین بیخ را فلار وبلار وقلار

وکلیم شوی وقصب شوی گویند واین بیخ عرطنیثاست وفیلاسوس

نیز گویند وسطربنوس هم خوانند بشیرازی چوبک اشنان گویند وبخوریم

نوعی از آن است طبیعت آن گرم وخشکست درسیوم چون باسرکه بسایند

وبر داء الثعلب طلا کنند نافع بود وخاکستر وی باسرکه برعرق النسا طلا کنند

نافع بود وچون زن بخود برگیرد بچه بیندازد وابن ماسویه گوید سودمند
بود جهت زهرها کشنده خاصه گزندگی جانوران چون با مثلث یا با شراب
بیاشامند واگر زن که آبستن نگردد چون برگیرد آبستن گردد ورازی گوید
در دورگین راسود دهد ومفتح سده مصفات بود وفواق زایل کند
وبوی آن بغایت معطس بود واگر زن آبستن بوی این بشنود از عطسه
بیم آن بود که بچه بیندازد ووی مضر بود باحشا ومصلح این رب مورد بود
وبدل آن بوزن این حب اترج است وچهار دانگ وزن این لبن
التین ونیم وزن ان بادآورد **اذان الفار** اناغلس است وسمسق
وسمیمون وریحان داود وشمرا وعلیسون وعنقر ومردقوس
این جمله اسم مرزنجوش است ومرزجوش نیز گویند بپارسی مرزنگوش
خوانند وبیونانی مروس اقطی معنی آن اذان الفار بود وجبق
الفنا نیز خوانند طبیعت حشیش آن گرم وخشک است در دوم
وگویند در سیوم واین اسم نیز بر چوبی وی نهاده اند که طبیعت این
سرد وتر است در اول چون بنهند بخار بیرون آورد وجراحتها را
نافع بود وجهت لقوه سعوط کردن سودمند بود وجهت صرع آشامیدن

نافع بود وبهترین مرزنگوش آنست که گل وی لاجوردرنگ است صرع
ولقوه را بغایت نافع بود وجهت صرع خوردن وجهت لقوه بعصاره اش
سعوط کردن وجهت گزندگی افعی چون با شراب بیاشامند وچون با سرکه
بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود وجهت وجعها که از سردی وتری بود وصداع



که هم از آن باشد سود دهد ومسخن معده واحشا بود ومحلل نفخ وسده بگشاید
وادرار بول کند بغایت ورطوبات معده وامعا خشک کند ودماغ را از اخلاط
سرد پاک کند وتسخین کند وقتی که با آب وی واندکی عسل غرغره کنند ووی مضر بود بمثانه
واصلح وی بزر خرفه یا بزرقطونا بود **اذخر** خلال مامون گویند وبسریانی

سنبلس و بیونانی سنجومیس و بلفظی دیکر طونسلس و سنخوفس نیز کویند
و بتن مکه و کزنه دشتی و کاه یکی هم کویند و این مولف کوید ابوریحان
بیرون آورده که انزاکزنهٔ دشتی خوانند بپارسی کورکیا خوانند و بهترین

این عربی بود سرخ رنگ



باریک خوشبوی و این مولف کوید باید که چون بخایند بطعم قرنفل بود
و مصطکی که بهم بخایند و ان وی بوی بنفشه آید و طبیعت آن کرم و
خشکست در درجه اول و در همه کوهها باشد و مرغزاری نیز باشد
طبیعت نوع اعرابی کرمست در اول و کویند در دوم و خشکست
در اول و اسحق کویند کرم و خشکست در دوم سنک کرده و مثانه

بریزاند

بریزاند و منصبح وطن بود و ادرار بول کند و خون حیض براند
و محلل نفخ بود و فقاح وی سودمند بود جهت نفث دم و درد
معده و ورم ان و شش و جکر و کردها و اختناق رحم را نافع بود
و در بعضی معاجین مستعمل بود اما اذخر جهت ورم صلب که
در جکر و معده بود ضماد کردن نافع بود و جهت دردهاء اندرونی خاصه
رحم را نافع بود و اکر با شراب بجوشانند بول براند و سخن مثانه سرد
بود و محلل جمیع نفخها بود که در بدن پیدا شود اما مسحوق خوردن فعل
وی زیاده از مشروب بود اما بیخ وی سودمند بود اکر در جلاب
جهت مفاصل سرد بدهند و جهت تنخاء بلغمی با سکنجبین در آخر آن بدهند
و اکر بجوشانند و دران نشینند موافق بود ورمهای کرم که در رحم زنان
بود و در بیخ قبض زیادت تر از فقاح بود اما در فقاح تسخین زیاده بود
اما قبض موجودست در همه اجزای وی و بدل وی قصب الذریره است
و کویند مضر بود بکرده و مصلح ان کلابست و کویند مصدع بود و مصلح آن
صندل و کلاب بود یا عرق نیلوفر اذان الحمار برکیست بدرازی یک وجب و بیخ او
بزرکتر از جدوارست و برک اورا بپارسی کوش خر خوانند اذان الفیل فیلکوش است

وگفته شود انشاء الله اذان الجدي لسان الحمل است وگفته شود
اذان الارنب اذان الشاه گویند واذان الغزالی نیز خوانند واین نوعی
از لسان الحمل وگفته شود انواع آن در باب لام اذان العبد واذان
العنز نیز گویند واین مزمار الراعی است وگفته شود اذان الدب
بیونانی فلومس گویند واین بوصیر است وگفته شود واین اسم
بدان سبب نهاده اند که بشکل مانند وی است اذارافیون نوعی از کف
دریا است ودر زبد البحر گفته شود انواع این وصفت
این ان شا الله آذریون آذرگون خوانند واردم نیز گویند
وبیشتر قول صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوان است
وگل اقحوان زرد بود وسرخ بود واین خلافست گل
اقحوان زرد وسفید بود وهمو گوید نبات آن مقدار
یک گز باشد ومولف گوید نبات اقحوان یک گز باشد
اما نبات آذریون از یک وجب زیاده نباشد وبرگ
آن ببرگ اقحوان ماند مطلق اما گل وی بغایت سرخ رنگ
بود مانند آتش میان



گل وی سیاه رنگ بود واز گل اقحوان کوچکتر بود اما گل اقحوان
میان وی زرد بود وبرگهای کنار وی سفید وآذرگون کنار سرخ
بود ومیان سیاه واین نوع از شقایق است تحقیق واین مولف
گوید بپارسی معرب ناکرده اورا آذرگون گویند یعنی بگونه آتش
وطبیعت آن گرم وخشکست در دوم چون باروغن بیامیزند
وبر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد وسودمند بود جهت
درد دل که کهن شده باشد وبر کلف طلا کردن نافع بود ودروی
قوت تریاقیه هست وجالینوس گوید عرق النسا ونقرس ودرد

مفاصل ولقوه را نافع بود و دیسقوریدوس گوید گزندگی جانور را نافع بود
و ریشهای شش و جگر و معده را و چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند
و بر مقعد طلا کنند بواسیر و شقاق را نافع بود و قولس گوید منی بیفزاید
و چون سحق کند با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و مقدار شربت
از وی یکدرم بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل بود و بدل این مادا ورد
اذان القسیس قوطوکیدون است و این نوعی از حی العالم است و گفته شود
در ما انشاالله ارماط درخت کدر است و کادی نیز گویند و گفته شود
ارمال چوبی یمنی است خوشبوی و ارماک نیز



خوانند و مانند قرفه است بهترین این بود که بوی این ببوی قرفه ماند و طبیعت
ابن شیخ الرئیس گوید گرمست در دوم و خشکست در اول و ار حیمانس گوید

دروی قبض و تجفیف بود منفعت وی آنست که بوی دهان خوش کند و قوت
دل و دماغ بدهد و درد دهان را نافع بود و قوت بیخ دندان بدهد و اعصاب را
قوت دهد و اگر بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن آن درد چشم را
نافع بود و شکم ببندد و مصلح ان جلاب با بزر قطونا بود و برگ این چوب
کادی ارطاماسیا ارطمیسا گویند و این اطمیسا است و بلنجاسف
و برنجاسف گویند و گفته شود ارسطا بیخ است و گفته شود ارزه درخت



صنوبر نر است که بر نمی دهد و از وی زفت سازند در زمین عرب
بسیار بود و طبیعت این گرم و خشکست ارز بپارسی برنج گویند
طبیعت این سرد و خشکست در دوم و گویند معتدلست و گویند گرمست

در اوّل وخشکست در دوم بهترین وی کربالی بود بعد ازان خوارزمی

بعد ازان کیلانی شکم ببند بستنی



باعتدال اما برنج سرخ شکم را محکم ببندد اما برنج کربالی چون بشویند وباروغن
بادام یا دنبه یا روغن کنجد بپزند سودمند بود جهت کزندگی معده واکر باب
خشک دانه بپزند سود دارد وسدّه تولّد نکند وطبیعت را نرم دارد واکر بابی که
برنج سرخ در وی جوشانیده باشند یا بعضی ادویهٔ قابض حقنه کنند جهت
سحج روده نافع بود امّا برنج سفید لون رویرا صافی وبدنرا فربه کند امّا مضر
بود باصحاب قولنج ومصلح این شیر تازه است باروغن وصاحب تقویم
کوید مصلح آن عسل وشکر سرخ است وجالینوس کوید شکم ببندد وچون

وچون باشیر بپزند منی بیفزاید ودیسقوریدوس کوید برنج فارسی
نافع بود جهت شکم خون رفتن وعلّت کرده ومثانه واختناق رحم و
زحیررا بغایت نافع بود وجالینوس کوید بدل این نسبت جواست

اربد برید دوائیست مانند پیاز شکافته

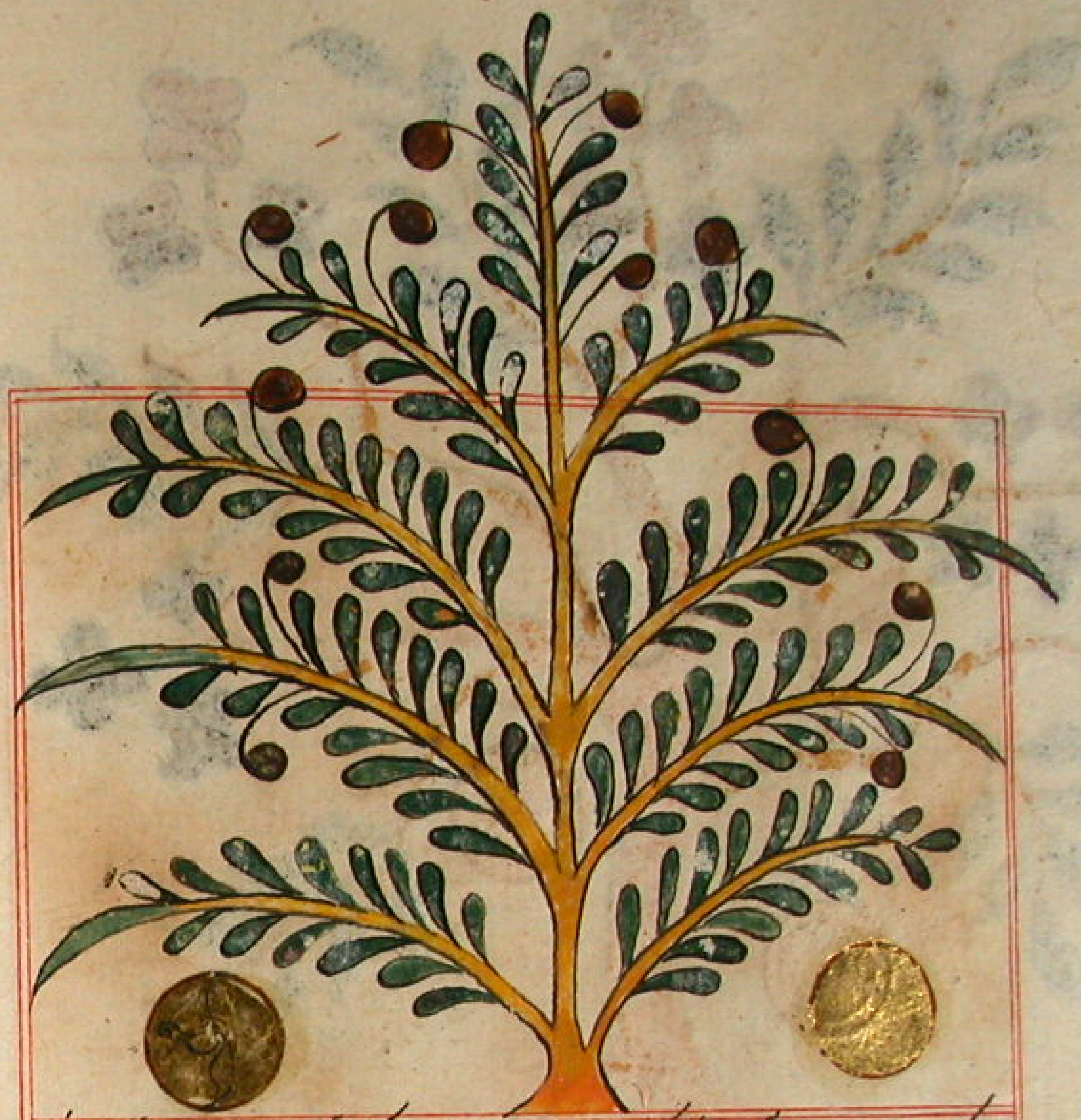


که از سیستان خیزد چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود واکر بیاشامند
خون حیض براند بقوّت اراه مصطکی است وجلال نیز کویند
وان علک رومی است وکبه نیز خوانند وکفته شود ارشد
حجر النّور است وکفته شود اردم آذریون است وکفته شد
ارسطلوخیا زراوند طویل است وانرا اسم مشتق از ارسطواست
وکفته شود درزا اردقانی نباتیست صحرائی ودر طلاها بکار برند

جهت گزندگی جانوران خاصه زیتون وجهت درد چشم طلا کردن نافع بود واین
قثاء الحمار است وگفته شود **ارمینا** طیا گویند واین نوشادر است وگفته شود
ارقان رقون است ورقان وایرقان وقعولیون وربا ویرنا این جمله اسم حنات
ودر باب حا گفته انشاء الله **ارند** اثلق است وگفته شد **اردشیران** نوعی
از مرو است وگفته شود در هم انواع این وصفت ان **اربیان** تلخ دریایی است
وانرا جراد البحر خوانند واین دو نوعست کوچک وبزرگ بپارسی میگ دریایی
خوانند وماهی رسان گویند اگرچه صاحب جامع یک قول آورده است که
بلغت اهل شام نوعی از بابونه است وقولی دیگر آورده که این بهارات
وهر دو قول خلاف آنچه محقق است گفته شود وطبیعت این گرم وخشکست
وگویند تراست بهترین این تازه بود باه را زیاده کند وطبع را نرم دارد و
گویند غذاء صالح دهد واما اصح آنست که خلطی غلیظ بد ازوی حاصل نشود
ونمکسودان مولد سودا بود ومصلح این روغن بادام بود وبدل این ربیثا
وباقی منفعت این درباب با در روبیان گفته شود انشاء الله **ارجان**
لوز البر است وگفته شود **ارجوان** بهار درختی است بپارسی
انرا ارغوان خوانند وان بهار همچنان می خورند



وطبیعت ان سرد وخشکست پوست بیخ ان اگر بجوشانند واب این
بیاشامند قی تمام آورد واین مجربست واگر چوب وی بسوزند وبرابرو مالند
موی برویاند وسیاه وانبوه گرداند واگر از بهار وی شرابی سازند منع
خمار بکند ونافع بود **اراقوا** تخمیست سیاه مدور شکل بغایت صلب
ودر میان عدس وگندم می باشد بپارسی آنرا سپهک گندم گویند
چون آرد وی با سرکه وآب بسرشند وشش ساعت در آفتاب نهند
بعد از ان با آب تنها دیگر بسرشند نیک وبر ورمهای گرم
صلب ضماد کنند



نرم گرداند و درد آن زایل کند **ارجیقنه** نباتیست که آنرا زریر خوانند و گفته شود

ارمیبن ابن جنجد گوید فلفل است و گفته شود دیوقان صفت ابن **ارنب بری**

لاغنورس و لاغر و لاغوس خوانند بپارسی خرگوش گویند بهترین آنست که

لون سیاهی زند و بیابانی بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت وی

گرم و خشکست خون وی چون گرم بود و بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند

و چون خون وی بریان کنند دفع سموم بکند و سحج را نافع بود و جلاء چشم

بدهد و دماغ وی بریان کرده جهت رعشه که بعد از مرض حادث شود بغایت



مفید بود و چون ضماد کنند دماغ وی بر جای دندان زود بروید و در خواص

آورده اند که پای وی چون بر زن تعلیق کنند آبستن نشود مادام که با وی باشد

و بقراط گوید سر وی چون بسوزانند و با پیه خوک با سرکه طلا کنند بر داء الثعلب

نافع بود و پنیرمایهٔ وی چون با مشک یا با روغن یا با عسل حل کنند و با سرکه

بیاشامند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه روز بیاشامند با سرکه

منع آبستنی بکند و اگر زنی که هرگز آبستن نشود بعد از طهر بخویشتن برگیرد

آبستن گردد و این پادزهر مجموع زهرها کننده است باذن الله تعالی

خاصه گزندگی افعی و گویند چون بدرا بوی وی بخور کنند از سرما اذیتی نرسد

اما کوشت وی خونی غلیظ از وی حاصل می شود و مرق این در نقرس و مفاصل
نزدیکست بفعل مرق ثعلب در این نشتی کوشت وی اولی این بود که با روغنهای
نبرند مثل زیت و اکر بریان کنند بنجارات بهتر بود و وی سهر اورد و مصلح وی
ابازیر بود **ارنب بحری** حیوانیست دریایی کوچک صدفی شکل سرخ رنک و بر روی
سنک پاره است اکر سران بسوزانند خاکستر آن نافع بود جهت داء الثعلب
خاصه که با بیه خرس طلا کنند البته موی برویاند و اکر در چشم کشند ان خاکستر
جلا بدهند و این جمله سموم قبالاست و خون وی کرم بر بهق و کلف حوب طلا کنند
زایل کند و خاکستر آن جون سنون سازند دندانرا جلا دهند و علامت خوردن
این ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک و دشخواری بول و نفث دم
و درد معده و درد کرده و لون بول که بنفشجی بود



وشنش را ریش کند و از ان جمله است که کشنده بود معالجه این بلعابات و روغن

بادام شیرین و شیرزبان و خبازی و خطمی کنند جوشانیده **ارسانیقون**
زرنیخ زرد است و کفته شود در صفت زرانیخ **ارجی** اطااست و کفته شود
ارغاموني نباتیست که شکل مانند خشخاش بری بود و بلون نزدیک بشقایق





النعمان و مرد باشد که فرق بکند از شقایق و مولف کوید بشیرازی ازا ما بیتا
سرخ خوانند ریشهای چشم را پاک کرداند و ورق وی جون ضماد کنند
بر چشم و دم این ساکن کرداند و در وی قوت جلا و تحلیل بود
ازاد درخت درختیست در کرکان و برا زهر زمین خوانند
و در شهر وی درخت بلیله و در طبرستان طاخک



بشبرازی درخت طغک خوانند وبپارسی طاق بهترین این بستانی بود که
بسیاهی مایل بود طبیعت این کرمست درسیوم وکویند در دوم
وخشکست در آخر درجهٔ اول ورق ان اکر بهایم بخورد بمیرد
وجوب وی نیز همین فعل دارد وعصارهٔ وی نافع بود جهت دفع
سم جوب باعسل بیاشامند وجهت قولنج نافع بود وسده بکشاید
ومقدار ماخود ازوی سه مثقال بود وثمرهٔ وی مولف کوید جهت سرفهٔ
بلغمی نافع بود اکرچه صاحب منهاج وصاحب جامع آورده اند که
کشنده است اما جنانچه امتحان کرده شده خلافست وثمروی اندک

حلاوتی داشته باشد وصاحب منهاج کوید بغایت تلخ است نه چنانست
وورق وی مویرا دراز کرداند اکر زان سر بشوید وبدل این در دراز کردن موی
ورق شهدانج است ازورد جند قوتی است وکفته شود اسفیداج بپارسی
سپیداب خوانند ونیکوترین آن پاک سفید خوشبوی بود وطبیعت آن سرد
وخشکست در دوم وکویند خشکست درسیوم جالینوس کوید ریشها وسعفه
وثبره وداء الثعلب وداء الحیه جون باروغن کل طلا کنند بغایت مفید بود
ودیسقوریدوس کوید مبرد جراحتهاییی بود که درظاهر بدن باشد جون در
مرهم زفت استعمال کنند وطلی اورام بود ودانهاء جشم را نافع بود واسفیداج
قلعی جون برکزندکی عقرب بحری وتنین بحری بمالند نافع بود وجهت
شقاق نافع بود اسفیداج اثربی وجهت درد جشم جون باادویهٔ
خلط کنند نافع بود وریش ازانبک کرداند ومسکن ودم کرم بود طلا کردن
وخوردن اسفیداج کشنده بود ومداوات وی بقی ومطبوخ تخم کرفس
وانیسون ورازیانه وافسین وعسل کند وصاحب تقویم کوید اصلاح
وی بقند وصمغ عربی کنند وبدل اسفیداج وصاحب خبث الرصاص بود
اسفنج ویرا برکهن کویند وابر مورده خوانند نبو کویند حیوانی دریایی است

بدان سبب که چون دست بروی نهی خودرا در کشد وقتی که بمیرد آب ویرا
بر ساحل اندازد وکویند نباتی دریایی واین محقق است باقی خلافست
وبهترین وی آنست که تازه بود وطبیعت وی کرمست در اول وخشکست
در دوم منفعت وی آنست چون بسوزانند وخاکستر وی در زخمی که در ساعت
زده باشند خشک بند کنند نافع بود واکر بیاشامند خون رفتن باز دارد
ومحلل اورام بلغمی وریشها بود واکر خاکستر وی بشویند جهت درد چشم
سودمند بود وجلایی تمام بدهد وشیخ الرئیس کوید چون بازفت بسوزانند
قطع نفث دم بکند وتازهٔ وی مضر بود باحشا ومصلح وی رب غوره
بود یا ربیاس واز خواص اسفنج یکی آنست که اکر شراب باآب
ممزوج بود ویرا دران اندازند ابها جمله برکیرد واکر خواهند که همچنان
مستعمل کنند بمقراض پاره کنند بهاون نتوان کوفت وسبک و
متخلخل باشد وبخانهٔ زنبور ماند بلغت عرب مرشفه خوانند
بپارسی نشکرد کازران ودر مصر کازران ازرا درآب می نهند وآب
بر می کیرد وبجامه می مالند اسطوخودوس معنی این موقف الارواح است
واین جزیره که ازانجا خیزد نام این جزیره




سنجادس است وانرا شاه سفرهم رومی خوانند طبیعت ان کرمست در اول
وخشکست در دوم بهترین آن بود که تازه بود ولون آن بسبزی مایل بود
ودر طعم وی تلخی وحرافة بود دماغ را از اخلاط پاک کند وصرع را نافع بود وسده
بکشاید ومرضهای عصبانی را سودمند بود ودو مره سودا وبلغم لزج براند ومحلل ومفتح بود
وطبیخ وی مسهل خلط سودائی بود خاصه از سر ومفرح ومقوی دل بود و
مقوی جمیع اعضاء باطن ودر تقویت دل وتذکیهٔ فکر بغایتست وشربتی
از وی مقدار سه درم بود ومعده واحشارا از اخلاط بد پاک کند ومعضرا
نافع بود وجهت زهری که خورده باشند وکزندکی جانوران سودمند بود

واکر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کند واکر دو جزو از اسطوخودوس
ویک جزو بوست بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل بسرشند واستعمال کنند
جهت سردی معده وخلطهاء بد نافع بود وبدل ان فراسیون است
بوزن این وکویند بدل این بوزن ان مرو وکویند بدل این افسمون است
ووی مضر است بشش وغثیان وکرب آورد وصاحب
منهاج کوید مصلح وی حماما بود وکویند بارزد وصاحب تقویم کوید مصلح وی
صمغ یا کثیرا بود **اسرخا** زرنیخ سرخ است ودر زرانیخ کفته شود **اسیوس**
کویند نمک چینی است واین سنکیست سبک که زود ریزان شود
واز نم دریا نمک بروی می بندد وانرا زهرة اسیوس خوانند وجالینوس
کوید سنکی سست است ومانند سنکهای دیکر صلب نیست وسفید رنک
بود ونوعی بزردی زند وچون نزدیک زبان برند زبانرا بکزد چون با آرد
باقلا بر نقرس ضماد کنند نافع بود وجهت ورم سبز چون با کلس وسرکه
طلا کنند بغایت مفید بود وجهت ریش شش با عسل لعق کنند سودمند
بود وقوت زهر وی از حجر زیاده بود ونیکوتر از وی بود چشم را
قوت دهد وجلا بخشد وسفیدی که در چشم بود بکلی زایل کند چون

درچشم

درچشم کشند **اسموسا** اسموسا نیز خوانند واین نوعی از مرو است ودر میم کفته شود
انواع این **اسرنج** سلیقون کویند واهل مغرب زرقون خوانند وبیونانی
سندوقس وآن سرخ است ودر سین کفته شود انشاء الله **اسقولوس**
بنجیست که انرا باسیاب خرد کنند وان اسراش است وکفته شود وکویند
نوعی ان سریش است **استطلس** کویند قفر الیهود است وکفته شود **اسقنقور**
سقنقور است وسقنقس نیز کویند وکفته شود **اسود سالخ** حیة السودا است واین
نوعی از مار است بپارسی سیه مار خوانند **اسقیل** بصل الفار خوانند وبصل القی
واین بصل العنصل است وبصل الفار از بهر ان کویند که موش را می کشد بپارسی
پیاز دشتی خوانند ودر میان نرکس بسیار بود چون از زمین بر کشند خصی باید کرد
وداغ تا قوت وی باطل نکردد



وخصی کردن وی چنانست که نرهٔ اورا از میان بر کشند و داغ چنان کنند که
سفالی اذر کون کنند و برین وی نهند و مشوی کردن وی چنانست که در خمیر
ارند و بعد ازاین در کیرند و در تنور تافته تهی نهند تا پخته شود انکاه پوست
ازوی باز کنند و بکارد چوبین دوباره کنند و در رشتهٔ کتان کشند چنانکه
ازیکدیکر دور باشد و در سایه بیاویزد تا خشک شود طبیعت این کرم
وخشکست در دوم و چنین کوید در سیوم بهترین وی آنست که بغایت خود
رسیده بود و سروی کشیده بود و در طعم وی شیرین باشد با تیزی و تلخی و کری
چون با عسل بر داء الثعلب طلا کنند بغایت نافع بود و رازی کوید جهت
صرع و مالیخولیا سودمند بود و خوردن وی تیزی چشم زیاده کند و جهت
ربو و سعال و زمن و صلابت سپرز و عرق النسا و یرقان و استسقا بغایت مفید بود
و شریف کوید چون بریان کنند و با شش چندان نمک خلط کنند و دو مثقال
ازان بناشتا بیاشامند مسهل اخلاط غلیظ بود و اکر مقدار قیراطی از ریشهٔ بن
وی بیاشامند قی معتدل آورد بی معضل و مشقه و چون پنج درم ازوی با بیست درم
روغن زنبق بجوشانند تا پخته کردد بعد ازان صافی کنند و بردارند و چون خواهند که
استعمال کنند در هر دو کف پای بمالند و در جامه خواب روند و بخسبند نعوظی تمام

آورد اما باید که کف پای بر زمین ننهند و هفت روز چنین کنند که قوتی تمام بخشد
و وی مقوی معده بود و بول براند و صاحب منهاج کوید مضر بود بعصب سلیم
و مصلح وی حماما بود و صاحب تقویم کوید مصدع بود و دوار آورد و مصلح وی
سکنجبین سکری بود و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی قطعا استعمال
نکنند مکر پخته و مصلح آن شیر تازه است که بعد ازان بیاشامند و کویند مضرتست
بسفل و مصلح آن ارد کرسنه بود و سرکه و وی در باب خاصیت و منفعت وی کفته
شود و تخم وی جهت قولنجی که بسخت بود و دوای این نبود نافع بود چون بکوبند
خرد و با شراب بر سرشند و حبها سازند هر یک بمقدار نخودی و یک حب ازان
استعمال کنند و از عقب این آب کرم که بورهٔ ارمنی دران جوشانیده باشند
بیاشامند و از خواص ورق وی آنست که اکر کرک بر روی وی بایستد و در نک
کند لنک کردد و کفته اند باشد که بمیرد فتبارک الله احسن الخالقین و بدل این
بلبوس است و کویند اسقوردیون و کویند لوف و کویند قردمانا وو ج **آس**
بنکه قیطس خوانند و عمار کویند و اسمار و رند نیز خوانند بپارسی مورد کویند
بهترین این خروانی تازه بود و طبیعت این سرداست در اول و خشکست در دوم
منفعت وی آن بود که شکم ببندد و عرق و خون که از جملهٔ اعضا رود باز دارد و سنکی

اعضا را نطول کردن نافع بود و چون بسوزانند بوی بدن خوش کند و جهت
ورمهای گرم نافع بود و سوختگی آتش چون بر آب باشند بغایت سودمند بود و جهت ورم جگر گرم و معوی

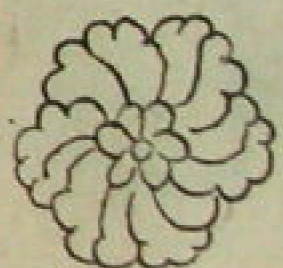


دل و معده بود و خفقان زایل کند و تخم وی سرفه را نافع بود و شکم ببندد و جهت
گزندگی عقرب و رتیلان سودمند بود و بوییدن مورد نافع بود جهت بخار گرم تر
و عصاره وی اگر در چشم کشند قوت چشم بدهد و آب رفتن چشم زایل کند
و چون بجوشانند و در آن نشینند جهت بیرون آمدن مقعد و رحم بغایت
نافع بود و خون رفتن رحم باز دارد و موی را برویاند خاصه روغن وی و قوت موی
بدهد و لون این سیاه گرداند و اگر تخم وی بجوشانند و پیش از شراب خوردن

قدری بیاشامند منع خمار بکند و اگر زن مورد را در شب خود بخور کند خون رفتن
رحم باز دارد و تخم وی تشنگی بنشاند و قی باز دارد و بدل این ورق توت است
و گویند عصاره زرشک و وی طبیعت سدد و سهر آورد و مصلح آن بنفشه تازه بود
آس بری مورد اسفرم است و در میم گفته شود انشاء الله **اسقولوقندریون**
سقولوقندریون خوانند و حشیشة الطحال نیز گویند و در معرکف النسر خوانند و چند
اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما اسقولوقندریون در لغت یونان کاویست
در دریا و قندریون انرا خوانند که طحال بود بسبب تاثیر آن دارو در گدازانیدن
سپرز این نام نهاده اند و گویند سیح کبر رومی است و گویند نوعی از اسقیل است
و این هر دو قول خلافست انچه محقق بناتیست منحنی است بشیرازی
آزاز نکی دارو خوانند و در سین منفعت و طبیعت این گفته شود
اسقوردیون سقوردیون خوانند و ثوم الحیه نیز گویند و آن بربربست بپارسی
سیر مو خوانند و طبیعت این گرم و خشک است در درجه چهارم حیض براند
و از ادویه تریاق فاروق است و منفعت وی در باب تا در ثوم الحیه
گفته شود انشاء الله و بدل این ثوم الذکر است و گویند عنصل کوچک
اسفنداسفید خردل سفید است و حرف سفید نیز خوانند و در جا گفته شود



بیخ گیاهیست برگ آن مانند برگ نبات لادن خرد تر و شکوفه وی ارغوان
رنگ بود و غلاف تخم وی مانند غلاف تخم بیخ بود و بعضی شکوفه وی
بنفش رنگ بود و تخم وی مانند حلدانه بود و در کوههای روم و در مصر و در
همدان نیز می باشد و این دو نوع بود غلیظ و رقیق و از یک بیخ ریشهاء
بسیار بود بشکل ناردین اما ریشهٔ ناردین باریکتر باشد و رنگ ناردین زرد
بود مانند مامیران اما اساروں آنچه در میان باریک و ستبری بود نیکوتر بود
و طبیعت آن گرم و خشکست در درجهٔ دوم و گویند اساروں بیخ سنبل رومی است
و این خلافست ناردین بیخ سنبل رومی است و گفته شود اما اساروں سودمند
بود جهت دردهای اندرونی و ملطف و مسخن بود و اگر بکشان با شراب بیاشامند
جهت عرق النسا و وجع ورک و مفاصل نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و مسهل



بعم لزج بود که در معده و سر جمع شده باشد و باه را زیاده کند و بوی
دهان خوش کند و جهت نزول آب و سبل [illegible] الثعلب وجه
نافع بود و مقوی [illegible] بود و نسیان را و امراض [illegible]
و شربتی از وی سه مثقال بود با ماء العسل و [illegible]
و حیض براند و سودمند بود جهت صلابت سپرز و [illegible] و
دهد و کرده [illegible] در خواص آورده اند که چون بکوبند و با [illegible] بر بندند
و ضماد کنند میان هر دو ورک باه را بر انگیزد و نعوظ تمام آورد و گویند مضر است
بشش و مجفف اعصاب بود و مصلح آن میویزج است و گویند مصلح این
هوزاست که در روغن بادام خوب سایده باشد و بدل این یک وزن
و نیم قرفه است و دانکی وزن این حماما و جالینوس گوید بدل این زنجبیل است
و این مولف گوید که ابن ماسویه آورده که بدل اساروں در داروهای
حکرحت بلسان است و در دیگر قرد ماما بوزن این و سبک
این وج و سه یک این حماما اسفرم و اسمار هر دو اسم
آس است و گفته شد اسفیوس بشیولیون است و برغوثی
نیز گویند و بیونانی فسلیون و آن



بزر قطونا است وگفته شود انشاء الله اسفاناخ بپارسی اسپاناخ
گویند طبیعت این سرد وتر است در اول وگویند معتدل بود
میان حرارت وبرودت ملین بود وسرفه وسینه را سودمند بود
ودر قوت جلا بود وزود از معده بگذرد وطبع نرم دارد ودرد
پشت دموی را نافع بود ودرد سینه وسرفه که از گرمی بود
سود دهد ومضر بود بمزاجهای سرد ومصلح وی مری وفلفل و
دارچینی بود اسقورون خبث الحدید است وگفته شود اسطفین
اصطفلین است واسطون نیز گویند وآن حزر است وگفته شود
انشاء الله اسطون اسطفین است وگفته شد اسد الارض گویند مازریون است

وصاحب جامع گوید بتحقیق که این حربا است وبیونانی خامالاون
اسم حربا است وخامالا اسم مازریون واین سهو بدین سبب کرده اند
وهم صاحب جامع گوید که بعضی متاخران گفته اند اسد الارض نباتیست که
بیونانی خامالاومالس گویند ومعنی این مازریون سیاه است وصفت مازریون
وحربا هردو گفته شود اسحاره بیونانی واسیمون گویند واین تودری است
وگفته شود اشکیل خنیم عوشج است وگفته شود اشنه شیبة العجوز خوانند
وکرکس باید هولوی گویند بپارسی دواله گویند ودوالی ودو المسک نیز خوانند
واین بر درخت صنوبر وجوز وبلوط وغیران بپیچیده شود وبهترین این
سفید خوشبوی بود واین نوع را مصری خوانند وآنچه سیاه بود بد بود واین
هندی است واشنه در کوفتن نم باید کرد تا زود کوفته



شود وطبیعت این جالینوس کوید در کرمی وسردی معتدلست ودروی
قبضی اندک هست وحنین کوید کرم بود دراوّل وخشک بود دردوم
سودمند بود بخوروی جهت صرع واختناق رحم واکر بجوشانند ودرآن
آب نشینند حیض براند ووجع رحم را نافع بود وقی را ببندد ومعده راقوّت
دهد وخفقانرا سود دهد وقوّت دل بدهد وسدهٔ رحم بکشاید واکر
بروزمهاء کرم طلا کنند ساکن کرداند وتحلیل صلابت مفاصل بکند ودرد
جکر ضعیف را سودمند بود وتحلّل اخلاطی بود که درعروق جمع شده
باشد وشهوت باه زیاده کند ومنی بیفزاید وقوّت قضیب بدهند
وشیر زنان زیاده کند وچون بسایند ودرچشم کشند جلا بدهد واکر
در شراب بیزند واین شراب بیاشامند سودمند بود جهت کزندکی
جانوران واز جملهٔ مقوّمات بود واکر نیز در نقیع کنند مقدار
یکدرم تا دو درم همین عمل کند امّا اشنه مضر بود بر رود، ومصلح این
انیسون است وبدل ان فودمانا والله اعلم اشقلایوس
دارشیشعان است ودر دال کفته شود اشترغاز زنجبیل العجم
خوانند وتفسیر اشترغاز



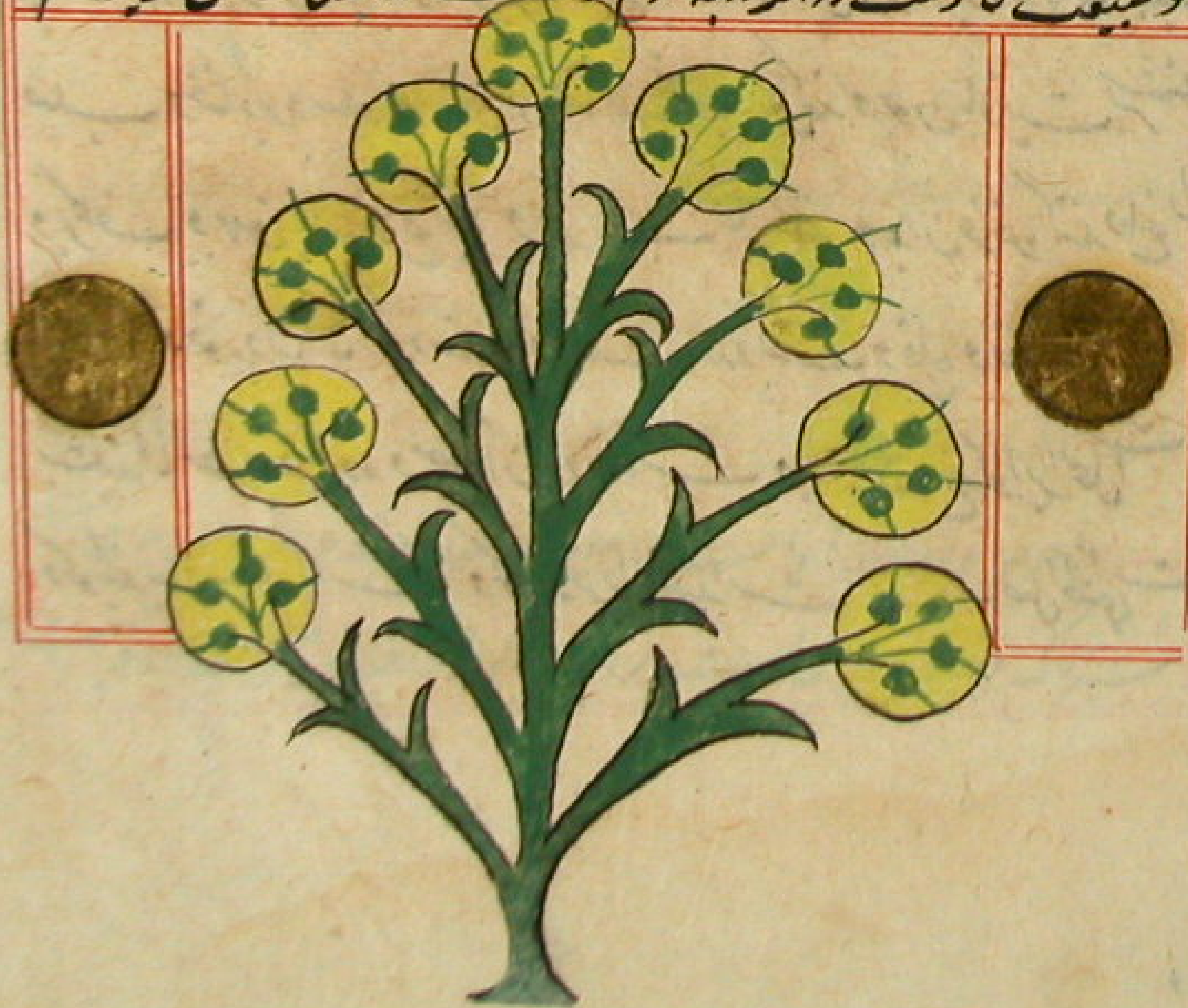


شوک الجمال است واین بیخ انجدان خراسانی است وان نوعی اززافه است
وانجدان از بیابان مرو واز بلاد روم خیزد بهترین این رومی است و
صفت انجدان کفته شود وطبیعت اشترغاز کرم وخشکست در اخر
درجه سیوم وبوحنا کوید کرم وخشکست دردوم ومصلح وی بسرکه بود
بعد ازانک درسرکه برورده بود استعمال کنند وشیخ الرّئیس کوید
سرکه وی جهت معده نیکو بود وقوّت وی بدهد واشتها بیاورد
وهضم را قوّت دهد واشترغاز مسخن معده بود ودفع مضرّت
سموم بکند وتب ربع که ازعفونت بلغم سوخته بود نافع بود وحاجت

وهر که وی نزدیک باشد بسر که عنصل و بدل این انجدان است و فولس گوید جرم وی
مغنی بود و مصلح وی شراب غوره و ریباس بود **اشنان داود** زوفا خشک است و گفته شود
اشموسا اشموسا است و گفته شد **اشقاقل** شقاقل و ششقاقل و ششقیقل و
هششقیقل نیز گویند و آن حرز اقلیطی است بپارسی گزر البر خوانند و بهترین وی
سبز بود که لون آن بزردی زند و بوزن سنگی بود و طبیعت این جالینوس گوید
گرم و تر است در درجهٔ سیوم و گویند گرم و خشک است و گویند گرمست در سیوم
و خشک است در دوم باه را زیاده کند و قضیب را قوت دهد و ادرار بول بکند
و شیر زنان زیاده کند و اگر زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ورق این اگر بکوبند و با عسل
بیامیزند و ریش خورنده نهند پاک گرداند و شربتی



از شقاقل سه درم بود و مضر بود به شش و مصلح آن عسل است و بدل این جلغوزه
یا بوزیدان و باقی منفعت وی در باب سین در شین گفته شود **اشنجص** درخت
گربانه است و این نوعی از مازریون است و از اخامالاون لوقس گویند و تفسیر
لوقس سفید بود و بعضی اقسیا خوانند و در کوهستان شیراز بسیار بود و آنرا
میسوزانند و بشیرازی ویرا بار وسی بنیش خوانند و با بنیم آورند و خامالاون
مالس و تفسیر مالس سیاه بود و در مازریون صفت هر دو گفته شود **اشنق**
اشنج خوانند و کلیانی نیز گویند و این لزاق الذهب است و صفت لزاق الذهب
گفته شود اما اشنق صاحب جامع گوید نه جمع طرثوث است و صاحب منهاج گوید
صمغ حرثوث است و مولف کتاب گوید صمغ نباتیست که آنرا بشیرازی دران خوانند
و طبیعت آن گرمست در آخر درجه دوم و خشک است در اول و اسحق گوید گرم



وخشکست در دوم وبهترین وی آنست که سفید ودانه درشت باشد
ومسورسوس کوید منفع سدهٔ جکر بود وسنک کرده برآمد وتحلیل صلابت
بسبرز بکند جون بروی طلا کنند واکر مقدار یکدرم با سرکه بخورند ورم سبرز
بکدازاند واکر با عسل خلط کنند ولعق کنند مفاصل وعرق النسا وصرع را نافع بود
وخنازیر را بغایت سودمند بود وکرم بکشد واکر بماء الشعیر خلط کنند وبیاشامند
ربو را ودشواری نفس را نافع بود ونیم مثقال با عسل بیامیزند جهت صرع نافع بود
ومسهل بلغم لزج بود غلیظ جون با ادویه خلط کنند وماء اصفر براند واکر مژهٔ جشم را
بدان بمالند جرب وسفیدی جشم وتاریکی زایل کند وجهت ریشهای بد بغایت
سودمند بود وجهت خناق که از بلغم وتیرهٔ سودا بود نافع بود وبجهٔ مرده وزنده
بیرون آورد اکر بخورند وبخود برکیرند واکر با سرکه حل کنند وبر ورمهای بلغمی
صلب وخنازیر وسلعه وامثال آن طلا کنند تحلیل کند وجون با زیت بسرشند
وبر کلف وبهق بمالند نافع بود واکر با آب حل کنند وبدان غرغره کنند دماغ را
باک کند وخوردن آن سودمند بود جهت دردپشت وفالج وخدر وبادها را
بشکند اما مضر بود بکرده ومصلح آن زوفا است وبدل آن وبیخ کوابر النحل است
وکویند بدل سکبینج است وکویند خردل سفید است اشراس اصل الخنثی است

و قول

و قول صاحب جامع آنست که نه اصل الخنثی است وسهو کرده است قول
صاحب منهاج وصاحب تقویم دراین معتبر است بپارسی سریش کویند وطبیعت
آن کرم وخشکست در دوم جون بسوزانند کرم بود در دوم وخشک بود



در سیوم سودمند بود جهت داء الثعلب جون طلا کنند وجون خرد کرده
بیاشامند بول وحیض براند لیکن مرخی فم معده بود ومصلح وی کل قند بود وبر فتق طلا
کردن وبر ورمهای بلغمی نافع بود وبکدازاند ومقدار شربتی از وی پنج درم بود
اشنان حرض کویند وان انواعست وآنرا غاسول کویند وبهترین آن بارقی است
سبزناک وبارق موضعی است نزدیک کوفه ولطیفترین آن سفید بود وطبیعت

این گرمست در دوم و ماسرجویه گوید گرم و خشکست در دوم و محرق بود مفتح
شده بود و منقی و گوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی عسر البول را بگشاید



و یکدرم از وی حیض براند و سه درم مسهل ما به مستسقی بود و پنج درم از وی
بچه مرده یا زنده بیندازد و ده درم از وی سم قاتل بود و مضر بود بمثانه و مصلح
وی عسل است یا کل انگبین و گویند مصلح وی تخم خربزه است و از عقب
وی روغن بنفشه **اشیاف مامیثا** عصاره مامیثا است و گفته شود **اصابع صفر**
بیخ نباتیست مانند کف ابلق است از زرد و سفید و صاحب تقویم گوید بیخ انگشت است
و این خلافست و نوعی هست که زرد بود تیره رنگ بی سفیدی و آنرا کف عایشه

وکف مریم نیز خوانند طبیعت این گرم و خشکست در دوم محلل فضلهای غلیظ بود
و جهت سمها نافع بود و گزندگی جانوران و جهت جنون بغایت مفید بود و عصبها را باک



گرداند از آفتها و دیسقوریدوس گوید اعضاء عصبانی را نافع بود و دردها را ساکن
گرداند و جنون و سواس سودایی را نافع بود و درد مفاصل و رعشه را سودمند بود
و بدل وی در نفع جنون یک وزن و نیم وی هزار خشانست و چهار دانگ آن سعد و وی
مضر بود با آلات بول و مصلح آن حب الآس یا بلوط بود **اصابع هرمس**
فقاح سورنجان است و زرد و سفید بود و صاحب جامع گوید شنبلید هم فقاح سورنجان است
و صاحب منهاج گوید شنبلید ورق سورنجان است و قول صاحب جامع

محقق است که شکوفه سورنجان است وطبیعت این گرم وخشکست
در درجهٔ دوم ومسیح گوید درسیوم درد مفاصل را سود دهد



وبرصهای کهن را نافع بود ونقرس را ضماد کردن سودمند بود وبقراط گوید
تریاق درد مفاصل بود خاصه در وقت نزول ماده وصاحب منهاج گوید
در قوت مانند سورنجان بود وبوییدن آن نافع بود جهت صداع سرد وبادهایی
در دماغ بود بشکند وسدهٔ آن بگشاید وباه را زیاده کند خاصه با زنجبیل
وزیره وفودنج **اصابع الفتیات** ابن مولف گوید تفسیر انگشت کنیزکان بود
وان افرنجمشک است وگفته شود **اصابع العذاری** نوعی از انگور سیاه است

دراز

دراز مانند بلوط وآنرا انگور زیتونی خوانند وطبیعت آن گرم وترست ودر صفت
عنب انواع این گفته شود **اصل السوس** اصل السوسست بپارسی بیخ مهک گویند
وباصفهانی اند وبکرمانی بیخ مده طبیعت این معتدلست در گرمی وسردی وتری
وخشکی نافع بود جهت خشونت سینه وقصبهٔ شش وحلق وتشنگی بنشاند
ودیسقوریدوس گوید عصارهٔ وی وقتی که تر باشد در چشم کشند ناخنه ببرد وجهت
دشواری زادن وحرقه بود واختلاج ووجع عصب نافع بود واگر بیخ مهک خشک
کرده سحق کنند ودر چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد وناخنه وگوشت زیاده
ببرد وعصارهٔ وی جهت درد سینه وجگر وجرب مثانه ودرد گرده نافع بود و
رب وطبیخ وی انواع سرفه را لمجموع نافع بود وبدل بیخ مهک هم وزن آن رب
السوس است **اصول الاربعة** بیخ کاسنی وبیخ رازیانه وبیخ کبر وبیخ کرفس را
اصول اربعه خوانند وهریک جداگانه گفته شود **اصل الوف** دبوبانونطس خوانند
وان بیخ فیلجوش است وبیونانی دراقیطون گویند وطبیعت این گرم وخشکست
درسیوم اخلاط غلیظ لزج را دفع کند وسده بگشاید از جگر وسپرز وگرده
وجهت ریشهای بد نافع بود واگر با سرکهٔ کهن بربهق طلا کنند مفید بود **اصل المرجان**
بسدست وگفته شود **اصل القصب** بپارسی بیخ نی خوانند ودروی قوت جاذبه

ست اربکوبند و بر عضوی که این در وی باشد ضماد کنند بیرون
آورد و جون سحق کنند و با سرکه بر سرشند و بر درد مفاصل



طلا کنند نافع بود و اکر خاکستر این تا ممجذان حنا بر سرشند و بر سر نهند
موی را قوت دهد و برویاند **اصل الراسن** بیخ راسن است و ترکان آنرا
اندر خوانند و آن نوعی از فیلیوش است و در را در راسن کفته شود
اصل اللینیلوفر هندی فل است و فاعیه نیز کویند و کفته شود انشاء الله **اصل
السوسن الابیض** بیخ سوسن سفید است و در روم در میان بنفشه می برورند و باطراف
می برند و آن مشهور است به بیخ بنفشه و آن قسط تیزتر است و در باب قاف

خاصیت

خاصیت وی کفته شود **اصل السوسن الاسمانجونی** ایرسا است و کفته شود **اصل اللفاح**
یبروج است و سابنج خوانند و کفته شود در باب یا صفت یبروج الصنم و
انواع آن و خواص آن **اصل الفلفل** فلفلمویه است و کفته شود **اصل الخنثی** اسراش است
و کفته شد **اصل الکرفس** بپارسی بیخ کرفس کویند و منفعت این در باب کاف کفته شود
اصل الهندبا بپارسی بیخ کاسنی کویند و در هندبا منفعت وی کفته شود **اصل الرازیانج**
بپارسی بیخ رازیانه کویند منفعت آن در صفت رازیانج کفته شود **اصل الکبر**
بپارسی بیخ کبر خوانند و طبیعت آن عیسی کوید کرم و خشک است در سیوم اکر بر خنازیر
طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف
بود و بوست آن جهت درد دندان که از سردی بود نافع بود و جون با سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند یا تنها بخایند و اکر با سرکه بسابند و بر کلف و بهق سفید طلا کنند نافع بود
و بجهت سپرز بغایت سودمند بود خوردن با سرکه و یا با سرکه و عسل طلا کردن
و اخلاط غلیظ لزج را قطع کند و با بول بیرون آورد و وجع ورک را نافع بود و حیض
براند و جون بدان غرغره کند بلغم را قلع کند و اکر بر ریشهای بد باشند کوفته یا ضماد کنند
بصلاح آورد و ورمهای صلب بکدازاند و مسهل بلغم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی
عسل بود و بدل وی در ادویه سپرز بکدرم حلتیت بود با سکنجبین **اصل اللون المر**

بیخ بادام تلخ کوبند چون بزنند و نیک بکوبند و با سرکه و روغن کل بیامیزند و بر
پیشانی ضماد کنند صداع سرد را نافع بود **اصطرک** سطرکا کویند و آن صمغیت
برنگ عناب سرخی که بسیاهی مایل بود بغایت خلوقی رنگ دیسقوریدوس کوید
نوعی از میعه است و کویند صمغیست که از درخت روم حاصل میشود جالینوس و غیراو
کویند صمغ زیتون است و دخان وی قایم مقام دخان کندر بود در همه چیزی و آنچه تحقیق بود
صمغ زیتون است طبیعت آن کرم است در سیوم و خشکست در اول و رازی کوید
کرم و خشکست در دوم جهت سعال و نزله و حیض نفعیدست و صلابت رحم را سود بود
چون بیاشامند یا با خود برکیرند صاحب منهاج کوید صداع آورد و مصلح وی ارمانیا است
و شربتی از وی یکدرم تا یکدرم و نیم بود صاحب تقویم کوید مولد سبات و
صداع بود و مصلح وی خمیره بنفشه یا شراب نیلوفر بود و بدل آن کویند چند
بیدستر است **اطماط** صاحب جامع کوید اطموط و اطماط و اطیوط
هر سه اسم فندق است و بهندی ربه خوانند و صاحب جامع کوید و بعضی کویند که
نوفلست و مولف کوید آنچه محققست نوعی از باقلاء هندیست سخت بود
و نقطهای سیاه بر وی ست و بصلی شبیه بود به بندق هندی طبیعت
آن کرم و ترست در اول بهق زایل کند و باه را قوت دهد

اطریه



اطریه بپارسی رشته کویند و از آرد فطیر سازند و طبیعت آن کرم و ترست
دیر هضم شود و نافع بود جهت سینه و سرفه و خشونت چون قند و روغن بادام
اضافه کنند یا مغز و اکر با بقلة الحمقا بپزند یا لسان الحمل شود دارد جهت نفث دم
و منفخ و بطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل و سکر بود و مویزج و بعد از آن مثلث
با عسل یا زنجبیل خورند **اظفار الطیب** ناخن بویا کویند و ناخن صدف و ناخن
پریان و بتازی ناخن دیو طبیعت آن کرم و ترست و کویند خشکست در دوم
و ماسرجویه کوید در سیوم چون زن در شیب خود بخور کند حیض براند و جهت

اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد معده و جگر و رحم را سودمند بود و رازی

گوید اگر با سدکر بیاشامند شکم را نرم کند و بسیاری وی پیچ آورد و مصلح وی گل

مختوم یا قبرسی بود و بدل ان قضیب الذریره است **اعین السراطین**

سنکبویه است و گفته شود **اغبرس** جو رومی است و گفته شود **اغبس**

انلو است و گفته شد **اغرسطس** نبل است و گفته شود **اغبر** توتیا بیت مرکب

از سنج و توتیا، کرمانی و نبات مصری و در مرکبات گفته شود **اغلیقی**

بزبان یونانی میخیج گویند و بپارسی بخته جوش خوانند و منفعت آن در مرکبات

گفته شود **اغاسون** دهن النحل است و در مرکبات گفته شود **افلاطون** مقل است و گفته شود

افرنجمشک فرنجمشک و فلنکمشک و فلنجمشک و برنجمشک و بلنجمشک نیز خوانند

و بپارسی قرنفل بستانی گویند و بشیرازی بالنکوی خودرو در بستانها روید و در

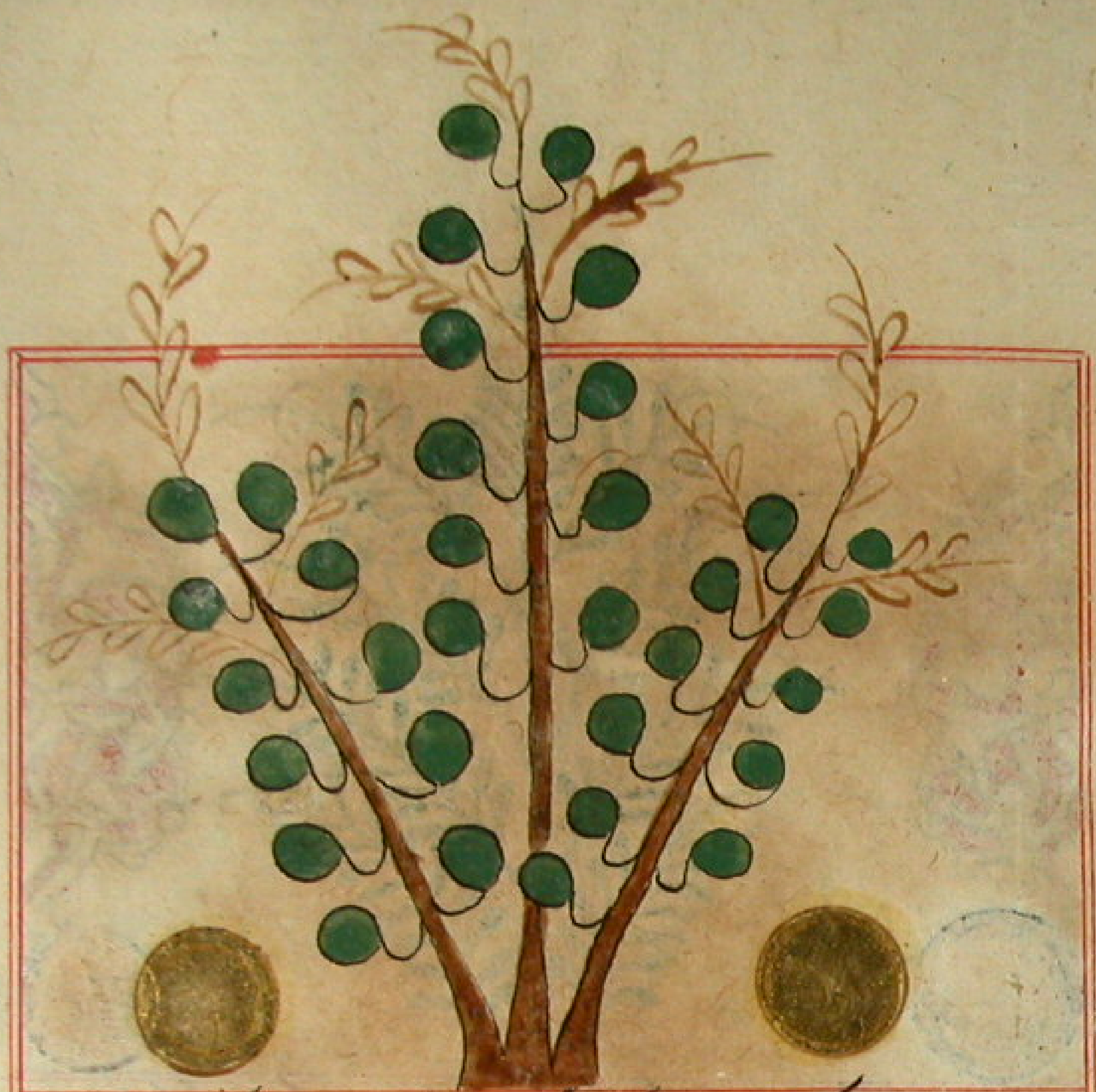
کنار آب بسیار بود طبیعت آن گرم و خشکست در آخر دوم بو ییدن آن سده

دماغ بگشاید و جهت خفقان که از بلغم و سودا بود نافعست و جهت

بواسیر نافع بود و جگر و دل و معدهٔ سرد را قوت دهد و غذاهای غلیظ را

هضم کند و بوی دهان خوش کند

وبن



وبن دندان سخت کند، بو ییدن آن مضر بود بدماغ گرم و مصلح آن بنفشه بود

و بدل آن قرنفلست **افسنتین** خترق گویند و آن انواعست خراسانی و رومی

و سوسی و طرسوسی و نبطی و سوری و گویند نوعی از درمنه است و مولف

گوید نوعی از برنجاسف است کوهی و گل وی بشکل اقحوان سپیدی

دارد و نیکوترین آن رومی بود طبیعت آن گرمست در

اول و خشکست در دوم درد چشم که کهن شده باشد

سود دهد و جهت معدهٔ سرد بغایت مفید بود و مسهل

صفرا از معده بود و قوت بدن بدهد



ولون را نیکو کند واگر بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض
براند چون با عسل بخود برگیرند و جهت گزندگی عقرب بغایت نافع بود و
در تقویت دل و جگر و نفخهاء کهن و بواسیر و شقاق مقعد و داء الثعلب و جه
همین عمل کند اما مضر بود بمعده گرم و مصدع است و مصلح وی انیسون با مصطکی بود
و بدل ان در تقویت معده اسارون با نیم وزن ان هلیله اما صاحب جامع
آورده است که مقوی معده گرم بود و پاک گرداند از اخلاط حاده و جهت
مفاصل بغایت نافع بود چون سبب آن خلطی گرم بود و چون با سرکه بپزند و
بر سپرز ضماد کنند نافع بود واگر با روغن بادام بپزند و اندکی زهره بر اضافه

کنند

کنند بعد از ان در گوش چکانند محلل ریاح بود و گوش را از ریم و جراحت
پاک گرداند و نافع بود جهت کرمی **افیلون** شجر جبلی است و گفته شود
افلنجه فلنجه است و گفته شود **افیون** عصاره خشخاش سیاه مصری است و از لبن الخشخاش خوانند



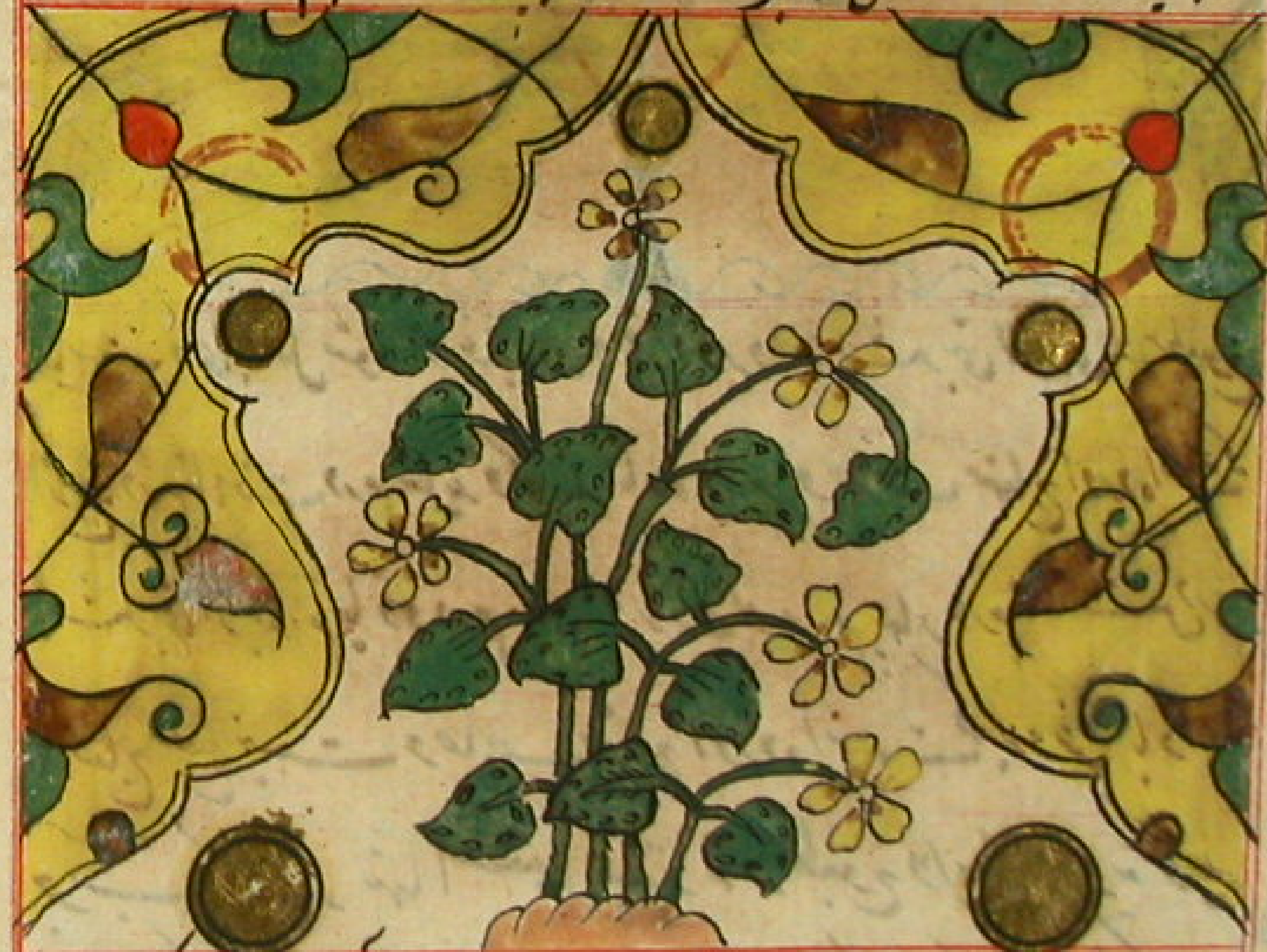
باید که در آب گرم اندازند تا زود حل شود و در آفتاب گرم نهند نرم شود وانچه
مغشوش بود ابراز رد کند و درست بماند و غش وی با میثا و لبن خس بری
کنند وانچه بغایت براق بود غش آن بجمع می کنند اما طبیعت وی سرد است
در درجه چهارم و خشک است در سیوم و اسحق گوید سرد و خشک است در چهارم
مخدر بود و مسکن همه وجعها چون طلا کنند واگر بیاشامند و شربتی از وی

مقدار عدسی بود واز دو دانک زیاده نکنند و ربنهارا خشک کرداند
وسودمند بود جهت ورمهای کرم واکر بازرده تخم مرغ بریان کرده
برنقرس طلا کنند درد ساکن کرداند وخواب آورد واکر بخود برکیرند تزحیررا
سود دهد واکر باروغن کل وزعفران درکوش بچکانند درد کوش زایل کند
واکر با شیر زنان درچشم کشند درد چشم ساکن کند واکر باروغن کل در سر مالند
صداع زایل کند وجهت سحج وحبس اسهال نافع بود ودو درم ازوی کشنده بود
ومصلح وی فلفل است ودارچینی وجند بیدستر وفرفیون وبعد ازان قی وحقنه
وشراب کهن بسیار وبعد ازان حمام وبعد ازانها جرب وصاحب
تقویم کوید مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج وبدل آن سه وزن
ان بزر البنج ویک وزن ان تخم لفاح است افتیمون نوری
وزهری وقضبانی خرد است وبهترین وی اقریطی بود یا مقدسی که
تخم وی سرخ و تازه بود طبیعت این کرم وخشکست در
سیوم نافع بود جهت صرع وتشنج امتلائی ومسهل سودا و
بلغم بود وجهت مالیخولیا بغایت نافع بود واکر با ماءالجبن بیاشامند
یا تنها وباید که در مطبوخ بسیار بجوشانند که



قوت وی باطل شود وغثیان وقی آورد وشربتی ازوی در مطبوخ
از پنج درم تا هفت درم شاید وکویند تا ده درم وصاحب منهاج آورده است که
شربتی از یکدرم یا دو درم بود ورازی کوید از چهار درم تا شش درم
ومحتاج مصلح نیست وصاحب منهاج آورده است که بروغن بادام
چرب کند اکر تنها استعمال میکنند نه در مطبوخ وابن ماسویه کوید
مصلح وی آنست که پیش ازان روغن بادام استعمال کنند واکر همچنان خشک
استعمال خواهند کرد شربتی از یکدرم تا دو درم واکر نقوع خواهند کرد

از دو درم تا چهار درم وبدل این رازی کوید در مسهل بود بوزن این تربد
ودو دانک ان حاشا وکویند بدل این یک وزن ونیم حاشا است
وکویند بدل این اسطوخودوس است وبسفایج ومضر بود بتشنج ومصلح ان
کتیرا بود وصاحب تقویم کوید مصلح این شراب صندل بود یا رب سیب
اقحوان احداق المرضی خوانند وکفته شد ودر مصر کرکاش خوانند وبیونانی
قربانیون ودر موصل بشجرة الکافور بپارسی کاوچشم خوانند وبعربی



عین البقر وبشیرازی بابونه کاو خوانند وبهترین وی آنست که برک وی
سبز بود وبیرون کل وی سفید بود واندرون زرد در طعم وی تلخی بود ونوعی

هست که

هست که برک سفید ندارد وطبیعت اقحوان کرم وخشک است در دوم وحنین
کوید کرمست در سیوم وخشک است در دوم مسهل بلغم وسودا بود وسنک کرده
بریزاند وعرق براند ومحلل خونهاء فسرده بود وناصور را نافع بود وصلابت
رحم را تحلیل کند چون زن درآب این نشیند وزنی را که حیض بسته بود
فرزجه ازوی بخود برکیرد بکشاید واکر همچنان خشک کرده بکوبند وبا سکنجبین
یا با نمک بیاشامند مسهل بلغم ومرة سودا بود وصاحب جامع قول شریف
آورده است که آب وی چون بکیرند وبر اعضاء نزدیک انثیین وورکین بود
طلا کنند قوت مجامعت بدید آید تمام واکر اخرمان بوئیدن وی کنند سبات
آورد واکر تر وی ببویند خواب آورد ومقدار شربتی ازوی سه درم بود
اما مضر بود بمعده وسپرز ومصلح وی انیسون است وکویند کشنیز وقند
اقویلا سمین دهن البلسان است وکفته شود در باب با در صفت بلسان
اقاقیا عصاره قرظ است وقرظ تخم خاریست که ادیم بوی دباغت
میکنند جالینوس کوید صمغ اوست وبعضی کویند رب تخم خرنوب است
وکویند عصاره پوست انار است واین اقوالها خلاف است آن عصاره
قرظ است ودر مصر سنط وصنط خوانند وقرظ بپارسی کرزه کویند وان

مصری بود و فلفل نیز خوانند و طبیعت آن سرد است در دوم و مجففست
در سیوم و عیسی گوید سرد است در اول و خشکست در دوم بهترین
وی آن بود که صلب و ستبر و سیاه رنگ بود با سرخی چون بجود برگیرند
قطع خون رفتن بکند و چون بیاشامند جهت سحج نافع بود و اسهال دموی
و استرخاء مقعد و رحم و شکم ببندد حقنه کردن و خوردن و جهت آبله چشم
نافع بود اگر با داروها بود و روشنایی چشم بیفزاید و در طلاها
جهت شکستگی اعضا نافع بود و اگر بر ورمهاء گرم طلا کنند سودمند بود
و بدل وی حضض بود با صندل و عدس مقشر بوزن آن **اقماع الرمان الهندی**
نارمشک است و گفته شود **اقسوس** گویند وبق است و گفته شود **اقارون**
عود الوج است و گفته شود **اقلیمیا** قلیمیا گویند و در قاف گفته شود **اقومالی**
ماء العسل است و گفته شود **اقط** بپارسی کشک گویند و پنیر خوانند
و این مولف گوید طبیعت آن سرد و خشکست شکم را ببندد خاصه بریان
کرده اما دیر هضم شود و معده را بد بود و مصلح آن بعد از خوردن آن
کلنگبین بود **اقطی** خان گویند و این دو نوعست بزرگ و کوچک
خان بزرگ شبوقه گویند و کوچک خاما اقطی گویند و گفته شود

اقطن بلغت اهل یمن ماش است و گفته شود **اقنثالوقی** بیونانی معنی آن شوکه
البیضا است و این بادآورد است و گفته شود **اقنثا ارابیقی** بیونانی معنی آن
شوکة العربیه است و آن شکاعی است و گفته شود **اکج** ساج نوی است
و آن زعرور است و گفته شود **اکرفس** کرفس است و گفته شود انواع آن
اکرومک انزروت است و گفته شود **اکشوث** کشوث است
و شکوثا و رخمول نیز گویند و صفت آن در باب ها در بود گفته شود
اکلیل الملک گیاه قیصر خوانند بپارسی کلیل الملک گویند و بهترین وی آنست که
تازه رسیده بود و برنگ زردی بود که به سفیدی مایل بود و چون بشکافند
دانه وی زرد بود و طبیعت آن گرم و خشکست در اول محلل
و ملین اورام صلب بود که در مفاصل و احشا باشد و اگر با افتین
بر ورمهاء جگر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع بود و چون با شراب
بجوشانند و بیاشامند درد معده ساکن گرداند و عصاره وی
چون تر باشد با میبختج بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش
ساکن کند و چون میبختج بپزند و بر ورمهاء گرم که در چشم و رحم
و مقعد و انثیین بود ضماد کنند نرم گرداند و چون میبختج بیاشامند



اخلاط بکداازاند و شربتی ازوی مقدار یکدرم بود اما مضر بود بانثیین
ومصلح وی عسل بود وبدل وی فراسیون است بوزن ان یا بوزن
ان لبان ذکر یا بوزن ان بابونج ونیم وزن ان ورق انجیر

الکمکت

صاحب منهاج کوید جوبیست هندی و همو کوید بندق هندیست
وکویند اطموط است واین اقوالها صاحب منهاج همه سهوست
وخطا وقول صاحب جامع درانجا معتبر است که انرا حجر العقاب
وحجر النسر وحجر الولاده خوانند وبیونانی اناطیطس ومعنی این



اسم آنست که ان سنکیست که زاییدن اسان میکند ومولف کوید
حجری بمقدار جوز بوا تیره رنک بود چون بجنبانند مغزکه در اندرون
وی بجنبد وبغایت املس وصلب بود ودشخوار شکن باشد چنانچه
پندارند سنکیست وسبک بود وچون بشکنند مغزی در اندرون
وی بود سفید تلخ طعم وبشکل شاهبلوط بود بشیرازی آزاکن ابلیس خوانند
وچون در شب زنان آبستن وجموع حیوانات نهند آسان زاید واکر
در خرقه بندند وبران زن آبستن بندد زود بزاید واز خواص وی آنست که
چون در ادیم کیرند وبر ساق حب بندند آسان بزایند واکر سحق کنند

با شیر زنان و پارهٔ پشم بدان بیالایند وزنی که نزاید بخود برگیرد بفرمان خدا تعالی
آبستن گردد و شریف در خواص آورده است که چون در دست گیرند و با کسی
مخاصمت کنند بروی غالب نیاید و اگر بر درختی بندند که بر می اندازد دیگر نیندازد
واین مولف گوید در طرف هند مغز او را بیرون میکنند و از این روغنی می گیرند
و در خصیه و زهار کودکان می مالند در زایل میکند و مجربست واین ماسویه گوید بدل آن
فاوانیا است امکو بزان رعی الحمام است وگفته شود اکل نفه
ذرفیون است وگفته شود الساا اموس است و انبوس نیز گویند و ساسم
وان نانخواه است وگفته شود المهطوط کنت برکنت است وگفته شود
الاطیفون لبابست وگفته شود السنة العصافیر لسان العصافیر خوانند وگفته
شود الوج نوعی از نبات مخلصه است بشیرازی انوا کار رسک خوانند
و در میم صنت مخلصه گفته شود الط تمام است و تماما و تمام الملک نیز گویند
و بد فولیون وان سیسنبر است بپارسی سه سنبل گویند وگفته شود در سین الابنون
راسن است وگفته شود الیه بپارسی دنبه گویند طبیعت وی گرم و تر است
دیر بهضم شود و غذا بد کمتر و غلیظتر از بره بود نافع بود جهت
عصبهای کوفته خورده چون بدان ضماد کنند و ابن ماسویه گفت مفسد معده

بود

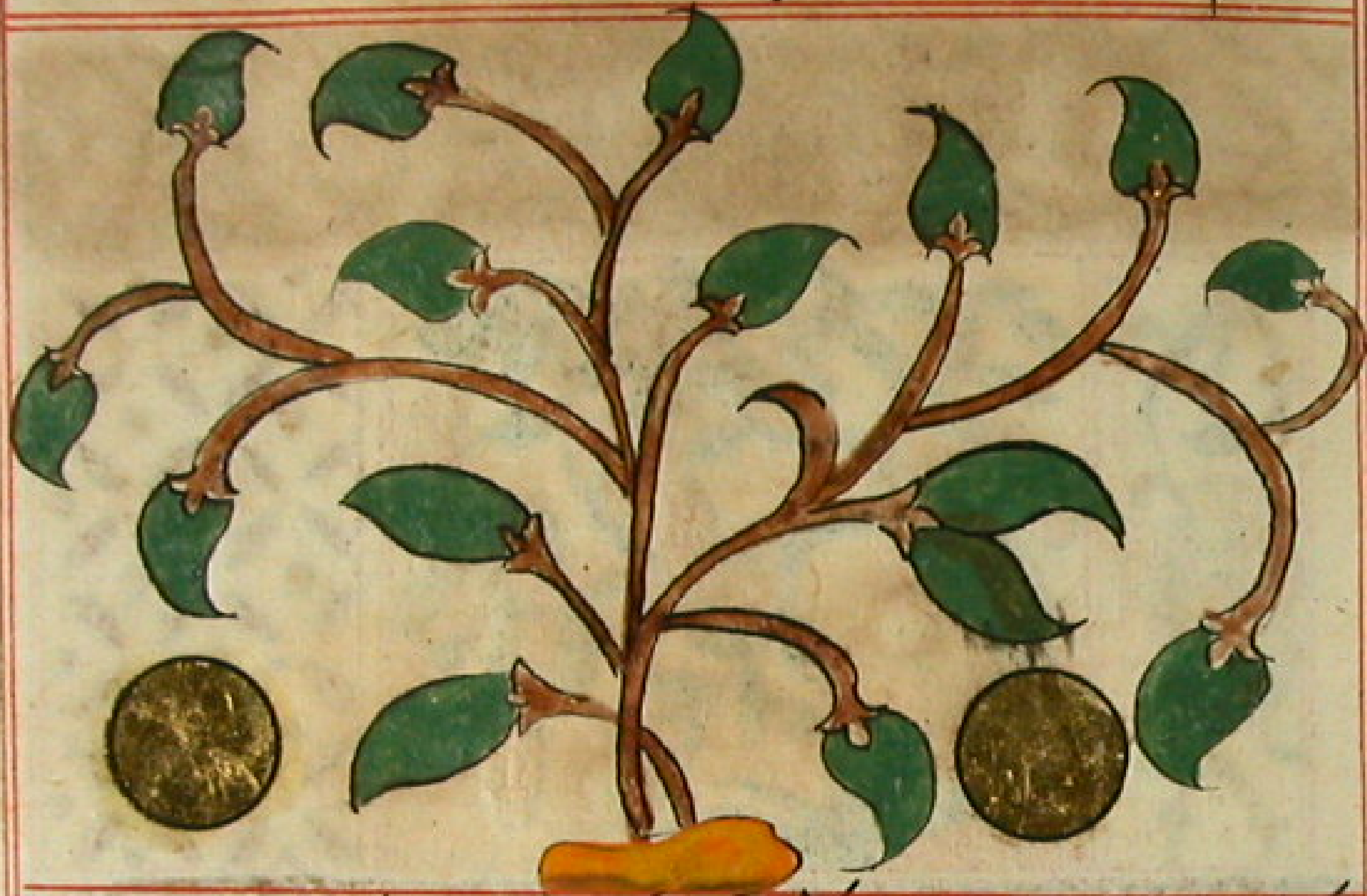
بود و محلل اورام صلب و مصلح وی زنجبیل و فلفل و دارچینی و مربی بود و بعد
خوردن وی جوارشات خوردن نافع بود اامون حماما است وگفته شود اموس
وانبوس نانخواه است وگفته شود امعاسیز بلغت رومیان عصیر حصرم است
بپارسی آب غوره گویند و منفعت ان در صفت حصرم گفته شود املج
بپارسی امله گویند و بهترین آن سیاه بود واین مولف گوید رازی آورده که
بهترین امله آنست که لون آن سرخ بود و بوی او تیز که از خربزه اوریطس
آورند و ابوریحان گوید که این صفات لایق نیست بامله وطبیعت آن
سرد است در دوم و گویند سرد است در اول و خشک است در دوم و
بعضی گویند گرم است بهرحال خشک است بی خلاف مقوی معده و مقعد و اعصاب و دل بود



واشتهاء طعام پیدا کند و جهت بواسیر سودمند بود و سودا و بلغم براند
و بغایت مقوّی دل بود و حفظ ذهن زیاده کند و مقوی هم اعضا بود و
موی را سیاه کند چون بآب ان و حنا خضاب کنند و اگر دو درم ازان
نیم کوفته کنند و در آب شیرین بجوشانند دو ساعت بعد ازان
صافی کنند و سه نوبت در چشم بچکانند سفیدی که در چشم
باشد سود دهد و مجربست و شربتی ازوی تا سه درم بود
تنها اما مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و بدل آن شیر امله
امغیلان درختیست بیابانی و معروف بود بشوکة المصریه و طبیعت
آن سرد و خشکست و قابض بود و منع خون و اضافه سیلان از رحم بکند و ورق



آن ورم لهات و سفلی را نافع بود و خون ببندد **انجبار** نباتیست که



در کنار جویبار روید و سرخ رنگ بود و گویند در میان اسبست روید
و وی رومی بود و تخم ان سرخ خوانند و سلیخ خوانند و انجبار از ادویه شریفست
خاصه عرق ان و عصارهٔ ان مانند آب توت بود بغایت سرخ رنگ
اگر یکمثقال ازان نیم کوفته بجوشانند و با قدری قند و میفختج بیاشامند جهت
نفث دم نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه شش و حجاب سینه و سحج
امعا و بواسیر و کشود سرگهاء و قوت امعا بدهد و شکم ببندد بی انکه
زحمت رساند و ریش شش پاک کند و قطع قی بکند و شکستگی اعضا را
نافع بود و خاصیت وی بسیار است **انجل** عسل است و کل وی را

کزبرة المنفعه خوانند بپارسی خطمی گویند وگفته شود **انبرباریس** بپارسی زرشک خوانند





وزارج گویند وزرنگ هم خوانند بهترین انست که بغایت خود رسیده بود
ولون وی سرخی بود که بسیاهی مایل باشد وشیر دارد وطبیعت
آن سرد وخشکست در درجه دوم صفرا بشکند وقوت معده ودل
وجگر بدهد وقی باز دارد وتشنگی بنشاند وسحج را نافع بود و بر ورمهای
گرم ضماد کردن سودمند بود وقطع نزف دم بکند ومقوی جگر گرم بود
چون با ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند وشکمی که از سردی جگر روانه شود
ببندد وجهت معده که ضعیف شود بسبب تب بلغمی نافع بود

اما

اما مضر بود کسانی را که طبع ایشان بسته بود ومصلح ان جلاب بود وبدل
این بوزن این تخم گل وچهار دانگ وزن این صندل **انجرک** مرزنجوش است
ودر اذان الفار گفته شد **انیقون** رازی گوید و در منتق است ودر واو
گفته شود **انخطینا** بلوسطون گویند وسطبوس وعمم وحر گویند وانزا
ثمره شول مصری خوانند بپارسی گلنار گویند وبعربی جلنار وبشیرازی
گل صد برگ ودر باب جیم گفته شود **انجیده** حشیشة الکلب خوانند
وشربت نیز خوانند وصون الارض واین فراسیون است وگفته
شود **انیسون** بپارسی رازیانه رومی خوانند واین دو نوعست آنچه
رومی بود بشکل نانخواه بود وآنچه غیر رومی بود بقدر دانا ماند



بهترین وی رومی بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و در
وی قبضی اندک بود بول براند و باد که در شکم بود تحلیل کند و ازان
مجع بدن و قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق براند و تشنگی
بنشاند و شکم ببندد و چون در شیب سی بخور کنند صداع سرد و نزلهٔ
سرد را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و شهوت جماع برانگیزد و دفع مضرت
سموم جانوران بکند و اگر سحق کرده با روغن گل خلط کنند و در گوش
چکانند درد گوش را نافع بود و جهت استسقا و نفخ معده و قراقر
بغایت سودمند بود و چون در چشم کشند سبل کهن ببرد و نافع بود
تبهاء کهن را و سدهٔ جگر و سپرز و مثانه و رحم بگشاید و اگر سحق کرده سنون
سازند کند دهن که سبب آن از عفونت بن دندان باشد نافع بود و اسحق
گوید مضر است با معا و مصلح آن تخم رازیانه است و بدل ان تخم شبت
و گویند بدل آن کرویا ست **انار کبوا** گویند خشخاش است و گفته شود
انشانا زبیب الجبل است و انرا سورنج گویند و گفته شود **انجدان**
دو نوعست بپارسی انگدان گویند و انگوان گویند و آن درخت حلتیت است و مخروث
اصل آنست و حلتیت صمغ ان و ورق آن سفید بود و سیاه بود بهترین ان سفید باید

وازان



وازان سیاه منتن بود و حلتیت طیب صمغ انجدان طیب است و حلتیت منتن صمغ انجدان منتن است
وانجدان رومی سیسالیون است و تخم این کاشم خوانند و گفته شود و انجدان
خراسانی بیخ استرغاز است و گفته شد اما طبیعت این گرم و خشکست
در سیوم سودمند بود جهت زهرهاء کشنده و بر خنازیر ضماد کردن
تحلیل کند چون با موم و روغن زیت بود و با روغن سوسن جهت
عرق النسا نافع بود و اگر با سرکه بپزند در پوست انار و ضماد کنند بر بواسیر
نافع بود و اگر بیاشامند باد زهر ادویه کشنده بود اما عسیر الهضم بود
و مضر بود بمثانه و سودمند بود با سلس البول و سردی معده و حیض براند

ورطوبات معده خشک پاک کند ونعوذ آورد ومسخن کرده وروده بود وچون باسرکه
بود لطیف کننده غذا بود وزود بهضم کند وبدل این بیخ ان با دو دانگ وزن آن
حلتیت طیب بود وگویند بدل آن زوفا است وگویند تخم کرز **انفاق**
زیت است واین از زیتون نارسیده گیرند ودر باب را گفته شود **انوما**
شقایق است وگفته شود **انطونیا** کاشنی شامی است وطبیعت
این سرد وتر است در اول نافع بود جهت جگر گرم **انب** حدق است
ووعد ومعد وکهیرک وحنصد نیز خوانند وآن بادنجان است وگفته شود
انزروت صمغ خاریست که انرا شاماکه خوانند وسرخ وسفید بود هردو از یک خار
حاصل شود وچون حرارت آفتاب در وی اثر کند وکهن گردد سرخ شود
وآنرا عنزروت وعنزر وکنجد خوانند بشیرازی کورد خوانند واز



کوه

کوه شبانکاره گیرند بهترین این سفید بود که بزردی مایل بود وطبیعت
این گرمست در دوم وخشکست در اول وبغایت تلخ بود اگر با سفیدهٔ
تخم مرغ یا با شیر سحق کنند ودر چشم کشند درد چشم را نافع بود وبخاصیت
مسهل بلغم لزج بود وصفرا براند وشربتی از وی از نیم درم تا یکدرم بود
جهت درد چشم وسفیدی چشم ورمص که در چشم اند وآب آمدن
چشم باز دارد ومنضج ورمها بود ومحلل واگر سحق کنند با قدری
نطرون وبر ورمهاء که بر گردن بود مانند خنازیر طلا کنند تحلیل یابد
واگر فتیله بعسل بیالایند وبانزروت سوده بگردانند ودر گوشی که
ریم آید وریش بود بنهند چند روز صحت یابد ومجربست وبدل
آن نیم وزن آن صبر است ومصلح این صمغ عربی **انتله سودا**
حدوار است وگفته شود **اناسلیقی** انجرما است وگفته شود
انجوج عود است ودر عین گفته شود **انجه** بپارسی سرمایه گویند
وطبیعت مجموع سرمایها گرم وخشکست وملطف ومحلل ودر مجموع
تریاقها هست مفصل گفته شود **انفحه الارنب** بپارسی پنیرمایه
خوانند وپنیرمایهٔ خرگوش گویند چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود

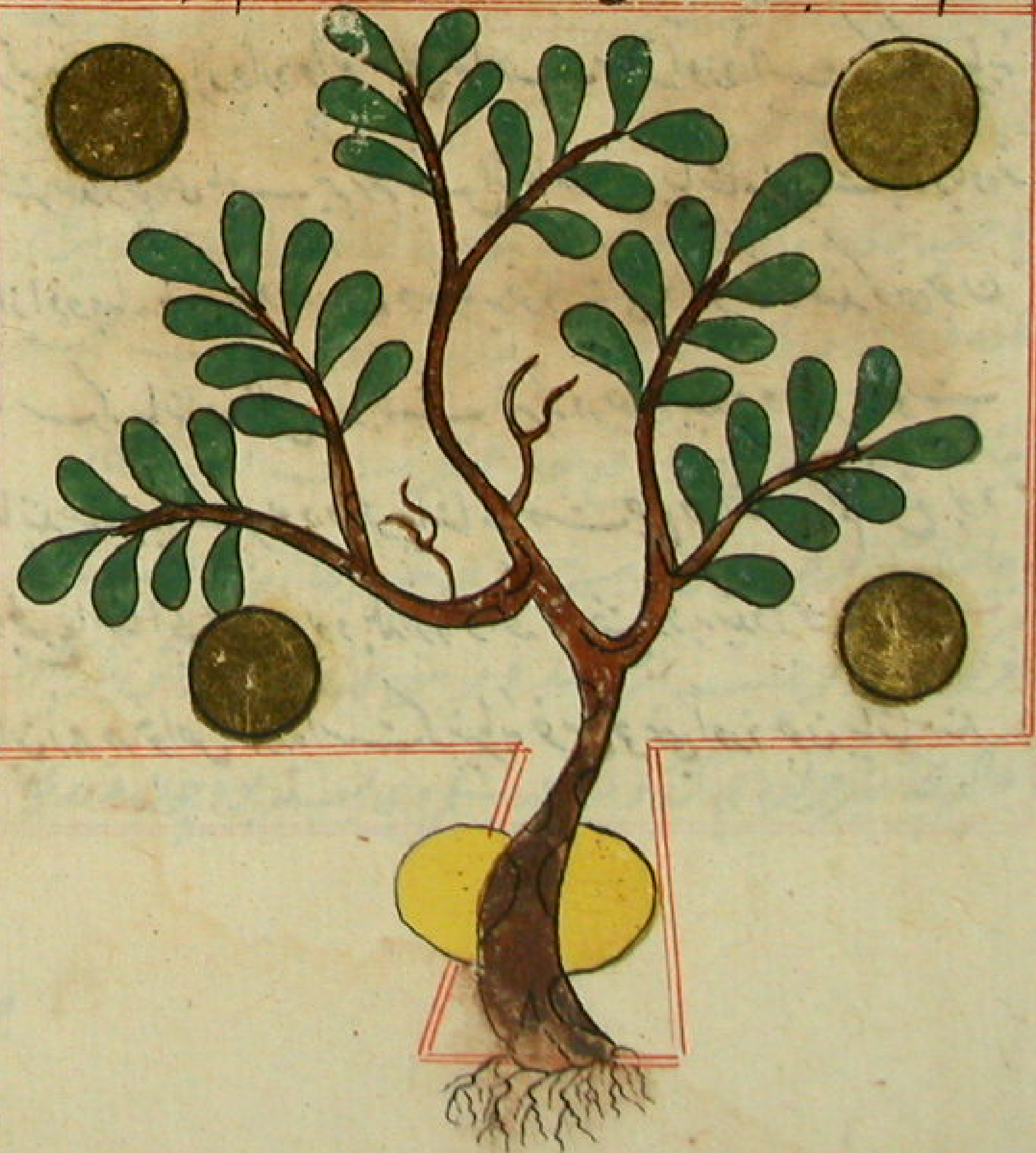


ونیم مثقال با دزهر گزندگی جانوران بود وماسرجویه گوید یک قیراط
از وی چون با شراب کهن نخته بیاشامند نافع بود جهت گزندگی
مار وعقرب ومجموع گزندگان واگر زن آبستن بنیرمایهٔ خرگوش نر
با خصیهٔ وی با شراب ممزوج بیاشامند فرزند نر آورد واگر بنیرمایهٔ
ماده بود فرزند ماده آورد واگر مقدار باقلاء با شراب سخت
بیاشامند تب ربع را نافع بود ومجربست واگر کودکان
بیاشامند از صرع ایمن باشند همه بنیرمایها این خاصیت دارد
خرگوش واگر باب بسرشند وبر بینی نهند خون رفتن باز دارد
واگر بچهٔ شیرخواره قی کند وشیر در شکم وی بسته بود چون قدری

بوی

بوی دهند نافع بود واگر زن بعد از طهر با مشک بخود برگیرد آبستن باری دهد
واگر بعد از طهر بیاشامند سه روز منع آبستن کند وامساک سیلان رطوبت
رحم کند وشکم ببندد سیج روده ونزف دم را نافع بود واگر با خطمی وزیت بر عضوی
نهند که خاری در انجا باشد بیرون آورد **انفحة الفرس** سودمند بود جهت اسهال
مزمن وریش روده ودرد آن **انفحة الجدی والظبا والحمر الوحشیه والخشف
والنخل وفرخ الجاموس والابل** سودمند بود جهت دفع زهر شوکران
وفطر وشربتی از وی نیم مثقال بود وچون با سرکه بیاشامند موافق بود جهت بستن شیر
در معده وانفحهٔ خشف که آن بچهٔ نرینهٔ ایل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخود
برگیرد آبستنی باز دارد وانفحة الحمل صاحب موجز آورده است که اگر بنیرمایهٔ
شتر مقدار نخودی باب نیم گرم پیش از مجامعت بیاشامند قوت باه زیاده تر
از دو بهاء باهی بد بغایت وبنیرمایهٔ خر دشتی وآهو وگوسفند کوهی چون
با سرکه بیاشامند نافع بود جهت شیر که در معده ببندد وانفحه در قوت
مانند جند بیدستر بود واگر بیاشامند جهت صرع واختناق رحم نافع بود
ومجموع انفحها انچه بسته بود بگدازد وانچه گداخته بود به بندد **ابو انفحة الارنب**
ابن زهر در خواص آورده است که بنیرمایهٔ خرس فربهی آورد چون بیاشامند

انغوذیا بروی بلا دراست ومعنی وی انست که مانند دل است وانرا
ثمر البلا در کویند ودر باب باگفته شود **انار مشک** نار مشک است وگفته شود
انجره صفت ان در بزر الانجره گفته شود **اوربالی** واومالی نیز کویند وبیونانی
معنی این دهن العسلی وعسل داود علیه السلام نیز خوانند واین روغنی است که
از ساق درختی حاصل می شود ومانند عسل است بسطبری وشیرین طعم بود وبهترینا
آنست که کهن وغلیظ بود وصافی وطبیعت ان کرم وتراست سودمند بود
جهت جرب تر چون طلا کنند ودرد مفاصل را سود دهد وجهت تاریکی
چشم چون در چشم کشند نافع بود واکر بیست درم با چهار یکی آب



بباشامند

بیاشامند اخلاط خام براند اما خوردن این سبات واستفراغ آورد وباید که انکس
خورده باشد تا عمل تمام بکند بحمد الله **اوماذا** او بوربا **اوسبید** نوعی از نیلوفر
هندی است وطبیعت آن کرم وخشکست محلل ریاح غلیظ بود



اوداسالیون کرفس جبلی است اورا بیونانی جبل است وسالیون کرفس وان فطر
اسالیون است وگفته شود **اوقیمن** بیونانی باذروج است وگفته شود **افطاریون**
غافث است وگفته شود **اوز** بپارسی مرغابی کویند واین نوع بزرکترین مرغهای آبی بود
وطبیعت آن کرم وتر بود فربهی آورد لیکن بدن را از فضلهای غلیظ پر کند واولی آن
بود که بیش از کشتن قدری بود، سوده، در حلق وی دمند ویا با زیر کرم بیزند

واکر بریان کنند اولی آن بود که بزیت بریان کنند تا سهوکه بپزد **اوذر** بیونانی
آب را کویند کفته شود **اونومالي** بیونانی شراب وعسل است **اهلیلج اصفر**
بپارسی هلیلهٔ زرد کویند و بهترین آنست که فربه بود طبیعت وی سرد است
در اول وخشک است در دوم جهت چشم که آب ریزد در چشم کشیدن نافع بود
واین مؤلف کوید اکر پوست وی کوفته در بیخ دندان افشانند بیخ دندان محکم کند و
کوشت برویاند ودرد دندان که ازانجا بود سود دارد وخوردن وی خفقان را سود دهد
و مسهل صفرا بود واندک بلغم نیز براند وشربتی ازوی از هفت درم تا ده درم بود
اکر نقوع کنند واکر غیر نقوع ازدو درم تا پنج درم بود ومقوی معده و دماغ آن



بود

بود و جهت استرخا معده نافع بود ومضر بود به سفل ومصلح وی اکر کوفته با آب
کرم خورند مصلح آن قندست یا ترنجبین واکر در مطبوخ بود عناب وسپستان
والوسیاه وبدل آن پوست انارست **اهلیلج** بپارسی هلیله سیاه
خوانند وبیشتر ازوی هلیله میوه بزرک وبهترین وی هندیست وطبیعت آن سرد است
در اول وخشک است در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود وکویند کرم است
لون را صافی کند وجذام را سودمند بود ودرد سپرز را نافعست و وی مسهل
سودا بود وبواسیر را سود دهد واکر بریان کنند شکم به بندد واکر در چشم
کشند قوت باصره بدهد وشربتی ازوی منقوع



از پنج درم تا ده درم بود و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم خوردن این مضر بود
بجگر و مصلح آن عسل است و بدل آن هلیله کابلی بود **اهلیلج الکابلی** بهترین وی
آنست که فربه بود و اگر در آب اندازند فرو رود و طبیعت این سرد
و خشک است و گویند گرم است باعتدال عقل و حفظ بیفزاید و درد سر و استسقا
و تبهاء کهن زایل کند و اگر بریان کنند شکم ببندد و بریان ناکرده مسهل بلغم
و سودا بود و قولنج را نافع بود و شربتی از وی منقوع از پنج درم بود و غیر
منقوع از دو درم تا پنج درم و بدرستی که مسهل صفرا بود اما
بخاصیت مسهل خلطهای غلیظ مثل بلغم و سودا بود



دخفقانرا

و خفقان را نافع بود اما مضر بود بسر و مصلح آن عسل است و مربی آن مقوی معده بود
و هضم طعام بکند و خمل معده محکم دارد و بواسیر را نافع بود و سده بلغمی بگشاید و بیخ
دندان سخت کند و دندانرا قوت دهد و اگر یکسال هر روز یک هلیله مربا بخورند
سیاهی موی را نگاه دارد **ایدع** شیان است و قاطر و دم الاخوین نیز گویند
و در دال گفته شود **ابهقان** جرجیر بیابانیست و در جرجیر گفته شود **ایل**
چهار نوع است یکنوع در چشمها و کنار رودها و صحراها گردد و آن نوع
زرد رنگ بود لطیفترین انواع ایل است و یک نوع در کوهها بحرین و عمان
باشند و آنرا محمور خوانند و یک نوع دیگر و عل خوانند و در کوههاء سرد
سیر باشند و یک نوع دیگر بقر الوحش خوانند در دامن کوهها و میان
درختان گردند و همه در طبیعت مانند یکدیگرند و از ایشان چون خسته شود
ماربخورد صحت یابد و بقر الوحش بپارسی گاو کوهی خوانند و وی بینی
بر سوراخ مار نهد و بنفس مار را بخود کشد و مار بتعجیل بیرون آید مانند
آهن که بمغناطیس چسبد و از دنبال مار را خوردن گیرد و مار اضطراب
کند تا جایی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورد حدقی در وی و سوزشی
در چشم وی پیدا گردد و آب از چشم وی روانه شود و در کنج چشم وی

کوی هست و انجا جمع می شود و می بندد بمرور روزکار و مانند سنجی کردد
چنانچه در کوش پی باشد چون وی را بکشند و سنج بر کیرند و در دفع سم عمل
تریاق فاروق میکند و صاحب منهاج آورده است که دنبال ایشان
چهارکانه سم انجا جمع می شود خاصه کاو کوهی که دنبال وی سم قاتل است
اولی این بود که در وقت کشتن دو مرد باید تا هر دو باهم چون یکی بکشد
یکی دنبال بیندازد جالینوس کوید خونی که از کوشت ایشان حاصل شود
غلیظ بود و کوشت ایشان دیر منهضم شود و شیخ الرئیس کوید کوشت
ایشان با وجود غلظت زود از معده بکذرد و بول براند و رازی کوید
بهترین آنست که تازه بود و در زمان کرم صید کرده باشند و باید که در پختن
مهرا شود و با روغن بپزند و بعد ازان شراب انجیر و ماء العسل
بیاشامند اما قرن ایل دیسقوریدوس کوید چون بسوزانند و دو مثقال
ازان با کثیرا بیاشامند جهت نفث دم و قرحهٔ امعا و اسهال کهن
و یرقان و درد معده سودمند بود و جهت زنان حایض که سیلان
رطوبات از رحم ایشان آید و مزمن شده باشد نافع بود چون با ادویه
موافق این زحمت بود بیاشامند و صفت حرق آن بستانند شاخ وی

و در دیکی

و در دیکی کواری کنند و در کل کیرد و در تنور حمام یا در شب آتش نهند تا سفید کردد
و مانند اقاقیا بشوید موافق بود جهت چشمی که ماده و ریشی در وی بود و اکر سنون
کنند دندانرا جلا دهد و اکر بخور کنند کزندکان بکریزند و چون بپزند بسرکه و مضمضه
کنند درد دندانرا نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است که قرن ایل سوخته
سفید با سرکه بسایند و در بهق و برص طلا کنند در آفتاب ببرد و اکر بیاشامند
سبزرا زود دفع کند و اکر با روغن کاو بسرشند و بر شقاق دست و پای طلا
کنند زایل کند و اکر بر دهان کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود
و چون بر پستان و زهار طلا کنند حیض براند و کویند چون قرن ایل بر زن آبستن
بندند بی درد بزاید و دیسقوریدوس کوید بنیرمایهٔ نر وی چون بعد از طهر
سه روز بخود بر کیرد منع آبستنی کند و کویند بیهٔ وی چون بر تشنج بمالند
نافع بود و ابن زهر کوید اکر پارهٔ پوست وی با خود دارند هیچ مار کرد
وی نکردد و دیسقوریدوس کوید خون وی چون بریان کنند جهت
قرحهٔ امعا و قطع اسهال نافع بود و چون بیاشامند جهت سم سهام ارمنی
نافع بود و قضیب وی چون خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند باه را
برانکیزد و نعوظ آورد و اکر بر بازو بندند از هیچ مار نترسد و هیچ کزند نکرد

وی نکردد وابن زهر در خواص آورده است که جون دنبال وی همجنان
با پوست واستخوان بسوزانند وسحق کنند با شراب وبر قضیب طلا
کنند درحال نعوظ آورد وبر هر حیوان که طلا کنند همین عمل کند وهو
کوید ایل را زهره نیست واکر تیری بوی زنند وپیکان دروی بماند
مشکطرامشیع بخورد بیندازد وکویند قرن ایل محرق درد قولنج را نافع بود
تا حدی که کویند درساعت درد ساکن شود **ایرسا** بیخ سوسن
آسمان کونی است ونام وی ایرسا از بهر آن



کرده اند یعنی قوس وقزح وکل وی زرد وسفید ولاجوردی بود
وبهترین بیخ آن سیاه صلب بسیار که بود خوشبوی وطبیعت آن

کرم

کرم وخشکست در دوم فالج وتشنج وصداع مزمن را نافع بود ومفتحی لطیف
بود واکر بر کلف ونمش طلا کنند زایل کند وسینه وشش را از اخلاط غلیظ
پاک کند وبول وحیض براند وبر کزندکی مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود
وجهت سرفه بلغمی بغایت مفید بود واکر با سرکه بیاشامند جهت
کزندکی جانوران ومطحولان بغایت نافع بود واندروماخس کوید سودمند
بود جهت حدت زهرهاء کشنده وادویه سمیه واکر هفت درم ازوی
با ماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ ومره صفرا براند وخواب آورد وجالینوس
کوید عرق النسا وفالج را بغایت نافع بود خاصه روغنی که در وی پخته باشد
واکر با عسل فرزجه کنند وزن بخود برکیرد بچه بیندازد وجون مسلوق کنند
وبر خنازیر وورمهاء صلب ضماد کنند نرم کند واکر سحق کرده بر ریشهای
ناصور شده باشد باشند کوشت برویاند واکر با روغن کل وسرکه بر سر ضماد
کنند درد سر ببرد وجون در بینی چکانند کند بینی ببرد واکر بطبیخ وی مضمضه
کنند درد دندان وملازه را نافع بود واکر دران نشینند صلابت رحم ودرد
آن که از سردی بود نافع بود وروغن وی جون در کوش چکانند با سرکه درد
کوش ساکن کند ومنع نزلات بکند وروغن وی مفتح افواه بواسیر بود رازی کوید

بدل وی در اسهال آب دو دانگ وزن آن مازریون باشد وقیه لبن لعاج است
واسحق بن حسن گوید ایرسا مضر بود بشش و مصلح آن عسل است وایرسا
بپارسی بیخ سوسن صحرائی گویند و در دشت روید بسیار باشد و مؤلف
کتاب گوید تخم وی از منومات است مجرب و اگر بیخ وی قدری بر دندان
نهند که درد کند بریزاند البته و باید که بدندان دیگر نرسد باب
الباء باذنج رانج گویند وآن نارجیل است و گفته شود باقلا جرجیر خوانند و فول
گویند طبیعت وی نزدیک باعتدال و گویند سرد است در اول و خشک است در
دوم و در وی رطوبتی فضلی هست خاصه تر وی و بهترین وی آنست که فربه
و بزرگ و خشک بود کلف را زایل کند و بقراط گوید غذاء نیکو دهد و صحت را
نگاه دارد و چون مقشر کنند و به دو نیم کنند و بر زخم که خون آید نهند خون باز
دارد و از خواص وی آنست که چون از مرغ بیاویزند مرغ از خایه باز ایستد
و چون بکوبند و بر زهار کودکان طلا کنند موی رستن باز دارد و همچنین اگر بکار
کنند بر موضعی که مو سترده باشند همین عمل کند و بهق را زایل کند خاصه باپوست
و باقلا سینه و سرفه و نفث دم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود و دشوار
هضم شود و خوابهای آشفته نماید لیکن ضماد کردن بر ورمها و گرم و ورم انثیین

وبستان

وبستان که شیر در وی بسته باشد نافع بود و قطع ادرار بول بکند و چون با آرد حلبه و
عسل بیامیزند محلل دمامیل بود و ورمهاء بن گوش و ورمهاء شیب چشم و اگر با شبت
یمانی و زیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل کند و چون با سرکه و آب بپزند
و با پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن را قطع کند و اولی
آن بود که چون یک دو جوش بزند آب بریزند و آبی دیگر باز جای کنند
نفخ آن کمتر بود و باقلاء کهن را نفخ کمتر بود که تازه و گوشت بدن زیاده کند
و آرد وی چون رقیق بپزند و روغن بادام و قند اضافت کنند و بیاشامند
سرفه و خشونت سینه و حلق را سودمند بود و آنچه با پوست بپزند
نفخ وی زیاده بود و خارش بدن باز دید کند و مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند
و در روغن مطبخ کنند و با نمک و سعتر و زیره



ودارچینی وفلفل وانجدان وفودنج بخورند وبعد ازان زنجبیل برورده یا بعضی
ازجوارشات نافع بود باقلاقبطی جامسه است وگفته شود بارزد قنه است
بپارسی ببرزد وبشیرازی سنزد گویند وآن سه نوعست برّی وبحری وجبلی و
گویند دو نوع است یکی سفید سبک وآن خشک بود ویکی نرم بود زرد رنگ
مانند عسل صافی تیزبوی واین نوع بهتر بود وطبیعت آن گرم است درسیوم
وخشکست دردوم وگویند تراست جهت عرق النسا ونقرس بغایت
مفید بود مقدار دو درم وچون زن بخود برگیرد یا در زیر خود بخور کند
حیض براند وبچه بیندازد وچون باشراب وحرصافی بیاشامند بچهٔ مرده
بیندازد ودفع زهرها بکند خواه مار وخواه عقرب واگر در مرهم کنند وبرخنازیر
ضماد کنند نافع بود وگویند اگر دو درم باآب بیاشامند بواسیر ببرد چون
سه نوبت بیاشامند دیگر هرگز عود نکند البته ورازی گوید محروری را
نشاید که استعمال کند وشیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت صداع سرد
ودرد گوش که از سردی بود وورم آن تحلیل یابد وجرب چشم را نافع بود
ورازی گوید محلل ریاح ومنبت لحم بود وشیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود واگر
حل کنند بعسل ولعق کنند سده کرده بگشاید وسنگ مثانه بریزاند وزائیدن

آسان کند اما مضر بود بسر ومصلح آن اشق است وجالینوس گوید بدل آن
دو وزن آن سکبینج است واسحق بن عمران گوید بدل آن وزن آن سکبینج است



ونیم وزن جاوشیر است باقلا مصری بازرمس است وگفته شود باذرنجبویه
بازرنبویه است وباذرنگ گویند وترنجان وبقلة اترجیه نیز گویند بپارسی
مالنکو خوانند بهترین آن تازه بود وطبیعت آن گرم وخشکست
در دوم سودمند بود جهت مجموع علتهای بلغمی وسودایی

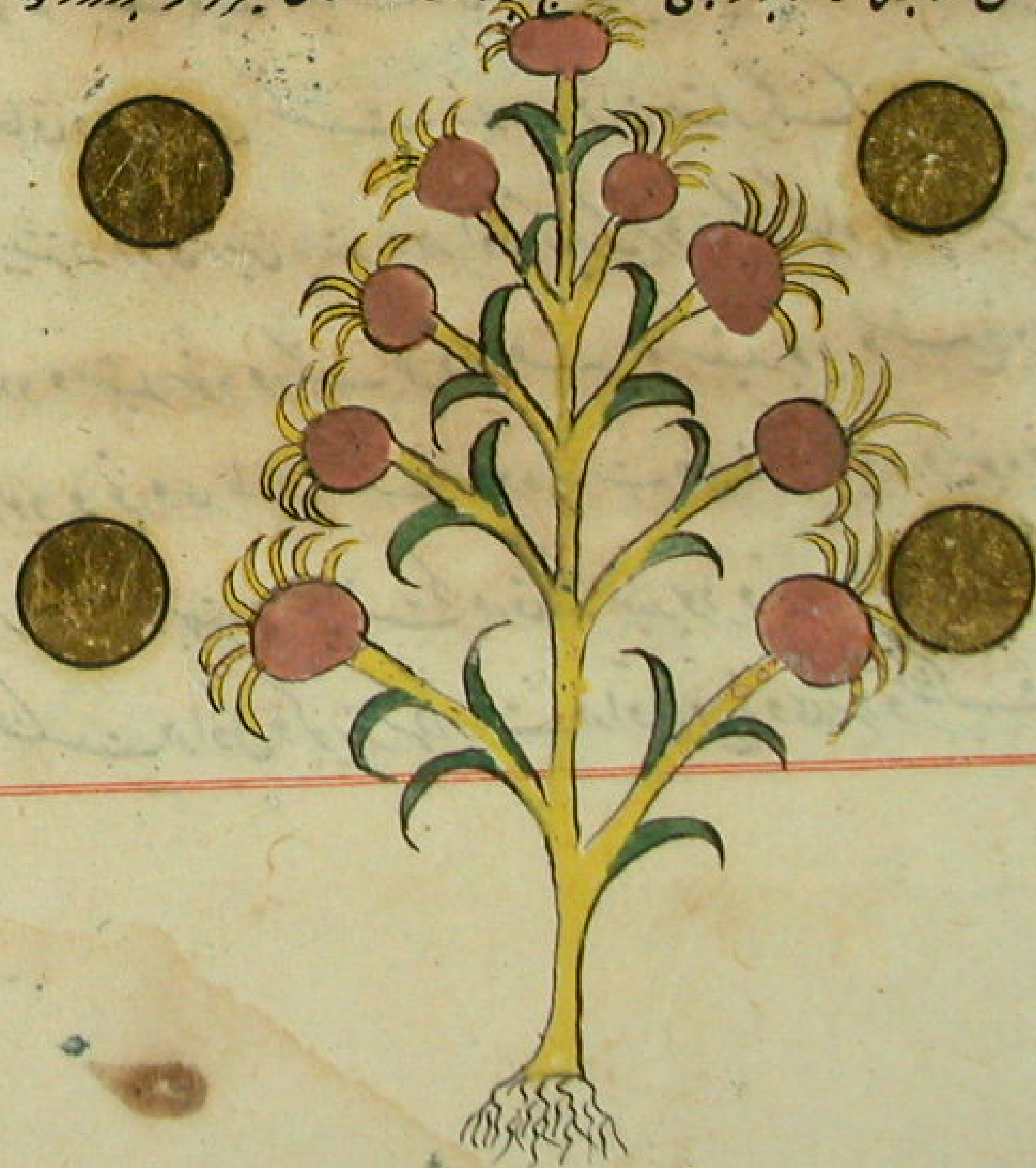


و بوی دهان خوش کند و سدهٔ دماغ بگشاید و نافع بود جهت جرب
و قوت دل و جگر بدهد و مفرحی تمام بود و در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد
و خفقان زایل کند و ذهن صافی کند و مقدار شربتی از آب وی بیست
درم و اسحق گوید مضر بود بورک و مصلح آن صمغ عربی است و اگر با شراب
ورق آن ضماد کنند بر گزندگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر
با شامند همین عمل کند و اگر بطبیخ آن مضمضه کنند جهت دندان نیکو بود

و اگر با نمک

و اگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل یابد و همچنین بر درد مفاصل ضماد کنند ساکن
شود و از خواص وی آنست که چون قدری از ورق و تخم و بیخ آن مجموع خشک کرده
در خرقه کنند و با ابریشم محکم ببندند و در جیب نگاه دارند مادام که با خود داشته
باشند هر کس که وی را بیند دوست دارد و محبوب خلایق گردد و شادمان بود دایم
و مؤلف گوید بغایت مجربست و خوردن وی مقوی دماغ و جگر و دل و معده بود
و جهت خفقان سوداوی و بلغمی که از بلغم سوخته بود بغایت نافع بود و آن را
مفرح قلب المحزون خوانند و بدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ
وزن آن پوست اترج بود **بادزهر** حجر التیس است و گفته شود **باذاورد**
شوکة البیضا گویند و نبات وی در زمین ریگ بوم و دامن کوهها بیشتر روید
و ساق وی بسطبری انگشت نر بود و قد آن مقدار یک گز باشد و کمتر نیز بود
و بیشتر در روی زمین باشد و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و با آخر خار
گردد و سفید شود و رنگ گل وی بنفش و سفید بود و سرخ و سفید
نیز بود و تخم وی مانند خشکدانه بود نبات وی خارناک بود و انبوه خارها
و راز سفید و بهترین وی آنست که ورق آن سفید بود و تازه و طبیعت آن گرم
و خشکست در اول و گویند سرد است در اول و بیخ وی سرد و خشکست

منفعت وی آنست که مسهل بلغم لزج بود و در وی قوت محلل و مفتح هست
خاصه تخم وی و نافع بود جهت اورام بلغمی و نفث دم و تبهاء بلغمی کهن
و ضعف معده و درد دندان چون بطبیخ آن مضمضه کنند و گزندگی جانوران و
عقرب چون بروی ضماد کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید بیخ وی چون
بجوشانند جهت نفث دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و بول براند و
بر اورام بلغمی ضماد کردن نافع بود و اگر تخم وی بیاشامند گزاز را نافع بود و
گزندگی جانوران و اگر داء الثعلب را هم سود دارد و بیخ وی محلل داء الثعلب بود
و شربتی از وی یکدرم و نیم بود اما مضر بود بشش و مصلح وی افسنتین بود و شیخ
الرئیس گفته بدل وی در تبهاء بلغمی شاه ترج بود روستائیان شیراز ازا بدورود خوانند



بادنجان

بادنجان انب و معد و حیصل و وغد و حدق خوانند بهترین وی فارسی تبرین
تازه بود و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم اگر در روغن بریان کنند شکم براند
و اگر در سماق با سرکه بپزند امساک کند درد معده و خاصره آورد و سر و چشم را بد بود
و خونی سیاه از وی حاصل شود و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر و لون را
سیاه کند و شیخ الرئیس گوید کهن وی بد بود و تازه سالم تر بود و جذام
و صداع و بیخوابی آورد و مولد کلف و سرطانان و سده جگر بود و اگر با سرکه
بپزند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد لیکن اگر گل وی در سایه
خشک کنند و سحق کنند طلای وی نافع بود جهت بواسیر



واکر بادنجان زرد با روغن بزر بپزند وازان روغن موم روغن سازند وبر شقاق
کعبین ومیان انکشتان طلا سازند بغایت نافع بود واکر کل وی با روغن بادام
تلخ همچندان بکوبند وبروغن بنفشه بسرشند وبر بواسیر طلا کنند زایل کند بفرمان
خدای تعالی واکر بادنجان بسوزانند وخاکستران با سرکه بسرشند وبر ثوالیل طلا
کنند ببرد البته وکویند مقوی معده بود وقطع رف دم بکند نجاحیت خوردن
وی واولی آن بود که درآب ونمک بجوشانند یا مسلوق کنند وبا روغن
کنجد یا با دام بریان کنند یا با سرکه وکرو یا **بابونج** بپارسی بابونه کویند بهترین آن بود که
کل وی زرد وبزرک بود وطبیعت وی کرم وخشکست در اول منضج وملطّف بود ومحلّلی بود



بی جذب ورمهای صلب نرم کرداند وجهت صداع سرد نافع بود وبهمه تبهارا
خاصّه که از عفونت سودا وبلغم بود وورمهای احشا واکر بجوشانند ودرآب
آن نشینند سنک کرده بریزاند وحیض وبول براند وبچه بیندازد در وقت
زادن سهل بیرون آید وبدنرا پاک کرداند تنقیه تمام کند واکر برجرب ترضماد کنند
ببرد وقوت اعصاب ودماغ بدهد وبر ورم جکر ضماد کردن نافع بود
وبخار وی در آخر نزلها بغایت سود دهد واکر بآب وسرکه
بپزند ودر آخر رمد سر بر بخار آن دارند چشم را پاک کرداند
ودرد را زایل کند اکر ادمان کند واکر چشم بآب بابونه تنها
بشوید درد ساکن کند اما اسحق چنین کوید مضر بود بحلق ومصلح
وی عسل است وبدل آن در تقویت دماغ وزایل کردن
صداع سرد برنجاسف است **باذروج** حوک خوانند وآن نوعی
از ریحان کوهی است ودر دامن کوهها باشند طبیعت
وی کرمست در دوم وخشکست در اول وکویند رطوبتی
فضلی در وی هست بهترین وی آنست که خوشبوی بود
ومنفعت وی آنست که از ادویهٔ قلبی است واکر عصارهٔ وی

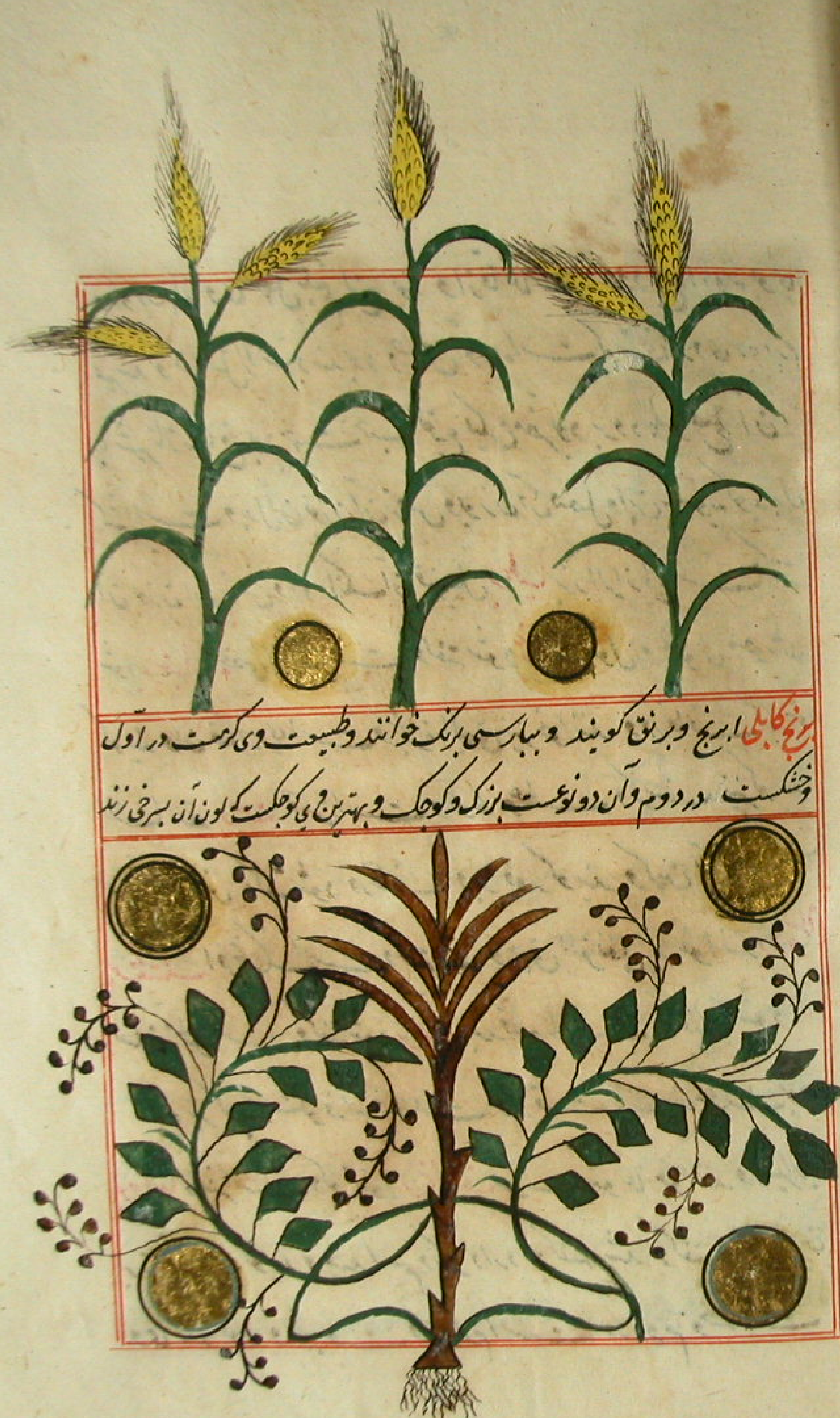


در چشم کشند چشم را جلا دهد و رطوبتی که از چشم روانه بود خشک
گرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و شکم نرم دارد اما باه را
برانگیزد و مولد ریاح بود و بول براند اما دشوار هضم شود و اگر بر گزندگی
زنبور و عقرب ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن گل و سرکه و بست
جو بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن وی گویند کرم در شکم پیدا کند
و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم ازان تولد کند و شریف گوید
چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد چون وی را بخایند بپایی در آن سال از درد
دندان ایمن باشند البته و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش ساکن کند

وصاحب

وصاحب کامل آورده است که در خوردن وی هیچ منفعتی نیست ضماد
کردن منضج و محلل بود و از خوردن او خلطی سوداوی بد تولد کند و
چشم را تاریک کند و مصلح وی بقلة الحمقا است و بدل ان دو وزن ان
ستیسنبر **بان** درخت حب البان است و صفت حب البان گفته شود
بارود حجر اسیوس است و در اسیوس گفته شود **باباری** بیونانی فلفل
سیاه است و گفته شود **باطر** نوعی از علیق است و صفت ان
در باب عین گفته شود انشاء الله **بارسطاریون** فرسطاریون گویند و آن رعی
الحمام است و گفته شود و معنی بارسطاریون بیونانی حمامی است **بهراله**
زراوند طویل است و گفته شود **بتع** شرابی مست کننده است وصاحب
منهاج گوید نبیذ العسل است و صاحب جامع گوید نبیذ خرمائی است که
از خرما تر سازند و در باب نون در صفت نبیذ گفته شود **نجم** ثمر الطرفا است
و گفته شود **بجاب** عصی الراعی است و گفته شود و برسیاندارو و برساندار
وبطباط و خنجر شبطباط و هو جره و هو عصا اسن نیز گویند بشیرازی
کشته خوانند و بکرمانی سحج مرد **بخور مریم** شنجو مریم است و آن خشتنی است
و بیخ آن عرطنیثا است و صفت آن در باب الف در آزربو گفته شد

وبخور مریم را فعیلا سوس گویند وطبیعت آن گرم است در سیوم وخشکست
در دوم منفعت وی آنست که مقطع ومحلل ومفتح بود وطمث براند وچون پاره
بشم بخود بر گیرند یا بر شیب ناف طلا کنند وچون بیاشامند کرم دراز وکدو دانه
بیندازد وحیض براند وبچه مرده بیندازد وجهت یرقان نافع بود وکلف ببرد
وبر سپرز سخت شده طلا کنند نافع بود واگر با عسل در چشم کشند نافع بود
جهت نزول آب وضعف چشم واگر با شراب بیاشامند زهرها را
نافع بود وادویه کشنده را خاصه ارنب بحری وچون
با شراب بیاشامند مستی زیادت کند **بد لبون**
مقل است وگفته شود **بداسفان** بدسکان وبدکشان وبدشغان
نیز گویند وقاتل ابیه وکف الکلب نیز گویند وآن حشیشی است
گرم وخشک اما ملطف ومحلل بود نافع بود جهت
اصحاب بلغم ورطوبت ورازی گوید بدل وی نیم وزن
آن درونج است وزیره کرمانی بوزن آن بود
حنطم است وگفته شود وفوم نیز گویند وقمح
هم خوانند



برنج کابلی ارز وبرنق گویند وبپارسی برنگ خوانند وطبیعت وی گرمست در اول
وخشکست در دوم وآن دو نوعست بزرگ وکوچک وبهترین وی کوچکست که لون آن بسرخی زند

ودو درم از وی مسهل بلغم لزج بود واز قاتلات دود بابج ادویه بوی
نبرسد ومفاصل را سودمند بود وجبیش آورده است که شربتی از وی ده درم
با شیر تازه نافع بود جهت حب القرع لیکن مضر بود برود ها ومصلح آن
کتیرا است وبدل آن بوزن آن ترمس وبوزن آن فعل وابن ماسویه گوید بدل
آن بوزن ان ترمس ودو دانگ آن قنبیل **بربلیا** بزر الرازیانج است وگفته
شود **برشیاندارو** عصی الراعی است وگفته شود **برغشت** غلول وغلول وفویل
گویند وان قنا بری است وشجرة البهق نیز خوانند ودر قاف گفته شود
انثا التد **برس** قطن است وطوط وعطب وکرسف نیز گویند
وشحم الارض وگفته شود در قاف وبراقور گویند وگهن آن قصم است
برنجمنک افرنجمشک است وگفته شد وحبق القرنفلی نیز خوانند **بردوسلام**
لسان الحمل است وگفته شود **برعوتی** بزر قطونا است وگفته شود
بدم نیز گویند شکوفه ام غیلانست ودر قوت مانند بید مشک بود
بروانیا فاشرا است وگفته شود **برنجاسف** بعربی شویلا خوانند وبشیرازی
برزاسک گویند وچند اسم دیگر دارد وگفته شد وگفته شود بهترین
وی زرد بود وطبیعت وی گرم است در دوم وخشکست



در اخر درجه اول جهت صداع سرد ضماد کردن با نطول بغایت نافع بود
ودر تلطف ومفتح بود وصاحب دوار وسدر را نافع بود وسنگ گرده بریزاند
واگر در طبیخ آن نشینند حیض براند وریش رحم را پاک کند وبچه بیندازد
ومشیمه برون آورد وورم رحم را نافع بود واگر سه درم از وی بیاشامند
همین عمل کند واگر بسوزانند وخاکستر آن بر ریش کهن افشانند خشک گرداند
واگر با عسل بیاشامند کرم را بکشد وحب القرع را زایل گرداند وسده بینی وزکام را
نافع بود اگر بطبیخ وی بشویند همین عمل کند وخوردن وی مضر بود بگرده ومصلح

ان انیسون است و رازی گوید بدل آن بجهت صداع سرد بابونج است و گویند
بدل آن افسنتین است **بردی** نباتیست که درآب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مو



گویند بیرازی ازانک خوانند و شاخ میان وی را ببزر خوانند و درعوت
مانند کاغذ بود و دود سوخته وی تحقیق زیاده بود و طبیعت وی سرد و
خشک بود در دوم و اگر بر جراحتها تر باشند خشک گرداند و اگر
در سرکه جوشانند و خشک کنند و بر ناصور کنند نافع بود و خاکستر آن
اگاه که در دهن بود سود دهد و حبس نفث دم بکند و آنچه مصری بود
غذا دهد چون برکشند و بکنند مانند نی شکر **طابیقی** صاحب منهاج گوید

گویند بستان افروز است و گفته شود **برسیاوشان** شعر الجن و شعر الجبار و شعر الارض
ولحیة الحمار و شعر الخنازیر و ساق الاسود والوصف الاسد و کزبرة البیر نیز خوانند و آن
شعر الغول است بپارسی برسیاوشان گویند و بکرمانی کورسو خوانند و بهترین وی آنست که
چوب وی بسرخی مایل بود طبیعت وی معتدلست در گرمی و سردی و گویند میل
بگرمی و خشکی دارد و سه درم از وی مسهل بلغم و سودا بود و شش و سینه را از فضول غلیظ
پاک کند و بگدازاند و یرقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و سنگ بریزاند و
چون بپاشانند شکم ببندد و مشیمه بیرون آورد و گزندگی سگ دیوانه و مار نافع بود و
دیگر جانوران موذی چون بشراب بپاشانند و ملطف و محلل بود و داء الثعلب را نافع بود و موی برویاند
و خنازیر و دمل را تحلیل کند و اگر بپاشانند زیر و یرقان و عسر البول را نافع بود و اگر بالادن و روغن



مورد یاروغن سوسن وزوفا وتراب بیامیزند وبر موئی که ریزد طلا کنند
دیکر بریزد وبیخ ان محکم دارد واکر بسوزانند وبر سر کل مالند موی برویاند وجهت
جرب چشم نافع بود واسحق کوید مضر است بسپرز ومصلح آن مصطکی است
ورازی کوید بدل آن در سودمندی ربوبوزن آن بنفشه باهم وزن ان رب السوس
برشوم بلغت اهل نجد قصب است وکفته شود **بزرقطونا** بپارسی اسفیوس وبیونانی
فسلیون ومعنی آن برغوثی بشیرازی نیکو کویند وآن دونوعست سفید وسرخ بهترین آن سرخ است
که میل بسیاهی زند وفربه بود وچون درآب کنند درین آب نشینند اما سفید تر از سیاه بود

بغایت وطبیعت نیکو سرد وتر بود در دوم	



وکویند

وکویند در سیوم وکویند معتدلست در تری وخشکی حرارت وتشنکی بنشاند واکر
بریان ناکرده دو درم بجلاب کرم بیاشامند طبیعت براند واکر بریان کرده بود
باروغن کلی شکم ببندد وسحج را نافع بود خاصه لحکان ولعاب وی جهت خشونت
دهن وسینه ولذع معده نافع بود وبر ورمهای کرم ضماد کردن نافع بود وجهت
نقرس با سرکه وجهت صداع باکلاب سودمند بود ونشاید که کوفته استعمال کنند که
کشیده بود وشربتی از وی مقدار دو درم بود ومداوات کسی که نیکو کوفته خورده
باشد با سفید تاج وفلفل وحلتث یا بعلس کند ودواء المشک وبدل وی
در بلس وطبیعت به دانه بود با تخم مرو ودر سرند وترطیب تخم نورک **بزرالکرفس**
البستانی تخم کرفس بستانی طبیعت آن کرم وخشکست در دوم بول وحیض براند
وسده کرده وجکر بکشاید وفواق که از امتلا بود سود دهد وشربتی از وی
سه درم بود وجهت کزندکی جانوران را نافع بود ودرد پهلو را نافع بود
اما مضر بود بشش ومصلح آن حاما است وشریف کوید که تخم کرفس کوفته
با همچندان قند بروغن کاوجرب کنند وسه روز بیاشامند باه را زیاده کند
بغایت اما باید که بعد کوشت خروس فربه خورد وبدل تخم کرفس فطرا
سالیون است وکویند ده یک آن افسنتین ونیم وزن آن فطراسالیون

بزر الكرفس الجبلي فطراساليون است وگفته شود بزر الخبازي بپارسي
تخم خرد گويند وبگرماني سرک خطمي وطبيعت آن معتدل است در حرارت
ورطوبت ودر عمل اقوی بود وبهتر از تخم خطمي خشونت سينه را زايل کند
وسحج وريش وروده را بغايت نافع بود گزندگی رتيلا وسموم نافع بود
وچون در ادويه حقنه بود دفع مضرت ادويه حاره بکند وبدل وي تخم
خطمي است بزر الخطمي بهترين وي آن بود که سياه ورسيده بود وطبيعت
وي سرد وخشک است وگويند معتدل است در حرارت ورطوبت اگر با سرکه
بر بهق طلا کند ودر آفتاب نشينند نافع بود وجهت سرفه گرم سودمند بود
وچون روی شکم به بندند ودر ضمادات که جهت ذات الجنب سازند
نافع بود وشکم ببندد وسنگ گرده بريزاند وبدل وي تخم خباري بود
بزر الرطبه بزر القداح وبزر الفصفصه وبزر القت وبزر العداد وبزر
القضب گويند وان بزر العلو است بپارسي تخم اسپست گويند بهترين
وي زرد فربه بود وطبيعت آن گرم است وتر است ودر وي نفخي بود
باه را زياده کند وجماعت را قوت دهد وشير زياده کند وبدل وي در
مجامعت تخم شلغم بود بزر الجرجير بپارسي تخم کيکيز خوانند وکيکج گويند

وبشيرازي

وبشيرازي كهزک وبهترين وي سياهي فربه بود وطبيعت آن گرم است وخشک است
در سيوم وگويند در دوم سودمند بود جهت عسر البول وبر نمش طلا کردن نافع بود
وباه را برانگيزاند ودرد ساقين را نافع بود مقدار يکدرم واگر با سکنجبين وآب
گرم بياشامند قي بلغمي آورد اما مصدع بود ومني زيادت کند وبول براند
وتاريکي چشم آورد واگر سحق کنند وبر کلف روي طلا کنند زايل کند واگر
بکوبند وبعوض نمک بر زرده تخم مرغ نيمبرشت کنند وبياشامند مجامعت را
قوت دهد اما مشکل خوار بود ومضر بود بمثانه ومصلح وي کثيرا است وبدل
وي رازي گويد نبات وي بود واو گويند بدل وي بودري است ومجهول گويد
بدل وي تخم کندنا است وديسقوريدوس گويد در طبيخ بدل آن خردل است
بزر المط حب الفلفل است وگفته شود بزر الخمخم خبه است بپارسي
شغترک گويند وباصفهاني تاکشي وتبريزي سوارون وبترکي مرانشوه و
در باب خا گفته شود بزر الرمق بزر القطف بود وصفت آن در قاف
گفته شود وطبيعت وي معتدل است در حرارت وبرودت وخشک بود
در اول وگويند گرم است ودر وي جلا وتمليس بود ومضر بود بسفل
ومصلح وي قند وگلاب بود بزر الخرفه بقلة الحمقا است ورجله وفرفخ

وبقلة المبارکه وبقلة الزهرا وبقلة لینه و دندان ساو کعی و فرنخیر و فرفین
وحقوق نیز کویند بپارسی تخم تورک کویند و باصفهانی تخم بربنی وبکرمانی
تخم بکرک وبتبریزی تخکلان وبهترین وی آنست که فربه بود وطبیعت آن سرد است
در سیوم سودمند بود جهت درد جکر که از کرمی بود وتبهای حاده بمقدار
پنج درم ازوی بکوبند وبیشتر بکیرند وبا نبات بیاشامند واکر بجای آب
بخورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود وجهت لذع معده
سود دهد اما مقطع شهوت بود وقتی که افراط کنند ومضر بود بسپرز و
معده بلغمی ومصلح وی قنداست وبدل آن بزرقطونا **بزرالرمان البری**
حب القلقل است وکفته شود **بزرالجزر البستانی** بپارسی تخم کزر کویند نافع بود
جهت ریشها خورنده چون بکوبند وبران ضماد کنند واکر بخورند باه را
برانکیزد وبول وحیض براند وریشها پاک کند واستسقارا نافع بود
وکزندکی جانوران وبولس کفته درد سامی یکدرم تخم کزر باید قند بیاشامند
نافع بود آن بوزن آن انیسون بود **بزرالجزر البری** دو قواست وکفته شود
بزرالسذاب بپارسی تخم سذاب خوانند وبهترین آن سیاه فربه بود وطبیعت
آن کرم وخشکست در سیوم نافع بود جهت فواق بلغمی اکر مکع تا دوان

بیاشامند

بیاشامند واکر با شراب بخورند جهت دفع زهرها نافع بود وکزندکی جانوران
خاصه که با انجیر خشک ومغز کردکان استعمال کنند وجهت عرق النسا نافع بود
اما مقطع منی بود ومصلح آن کثیرا است باعسل وبدل آن سذاب
بزرالخس بپارسی تخم کاهو کویند بهترین وی بستانی فربه بود سیاه وابن موتف
کوید بهترین تخم کاهو سرتری سفید فربه بود وطبیعت آن سرد وخشکست
ومخدر ومنوم بود شهوت جماع را پاک کرداند وجهت کسی که ویرا احتلام بسیار
افتد چون بیاشامند نافع بود وقطع شهوت جماع بکند وبقطع منی وخشک
کرداند ومقدار یکدرم و تا دو درم مستعمل بود وضماد کردن جهت صداع سودمند
بود ومنع سیلان که از چشم آید بکند چون بر پیشانی ضماد کنند ووی سبات
آورد ومصلح وی مصطکی است وبدل وی دم لاخوین **بزرالبنج** بپارسی
تخم منک کویند وبلفظی دیکر خداع الرجال وآن سه نوعست سیاه وسرخ
وسفید بهترین آن سفید بود وبعد از سفید سرخ اما سیاه کشنده بود طبیعت
آن سرد وخشکست در آخر سیوم وازان سفید سرد است در اول درجه
سیوم وخشکست در دوم عصارهٔ وی درد کوش را نافع بود وجهت نفث دم
باخراط سود دهد ودردها ساکن کرداند وبر نقرس طلا کردن نافع بود وخوردن وی

مضر بود و مسبت و مخدر و تباه کننده عقل و خناق و جنون آورد و ورم زبان
و ضیق النفس و تاریکی چشم و گرانی گوش باز دید کند و مداواء وی بقی
کنند باب گرم و روغن و عسل بعد ازان شیر تازه و مروا سعد تاج بمدغ و
گوشت برهٔ فربه و بدل آن افیون است بوزن آن و صاحب تقویم گوید
مصدع بود و مخدر احشا و مصلح آن عسل است و انیسون و اگر بر برص طلا
کنند نافع بود و مقوی اعضا بود چون در حمام طلا کنند بر بدن و در جگر مزمن را
نافع بود **بزر البقلة** بپارسی تخم تره خوانند بهترین وی آنست که فربه بود
طبیعت وی گرمست در سیوم و خشکست در د... م جهت ... و کلف و بهق
سفید و از رحمها نافع بود چون آب ... بیانه طلا کنند ... بهق سیاه
و سفید با کندش و ... که در حمام و ... نفخی که در شکم بود تحلیل کند و محللی
قوی بود و مقدار دو درم مستعمل کنند اما مضر بود ... بکر و مصلح وی سبستانست
و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر
با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند همچنان گرم خناق را نافع بود و در دفع
زهرها و گزندگی جانوران قایم مقام تریاک بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود
و مضعف جگر و مصلح وی گشنیز و سکر بود و جهت درد سپرز کهن شده

سه روز هر روز دو درم کوفته و بیخته با سکنجبین بیاشامند غایت نافع بود
و بدل آن حب الرشاد بود **بزر المرو** بپارسی تخم مرو گویند و بشیرازی مرو سک
بهترین وی آنست که تازه و فربه بود که لون آن بسرخی زند طبیعت وی گرم و تر است
باعتدال در ی وی در قوت مانند بزر قطونا اگر بریان کنند نافع بود جهت
دو سنطاریا و سحج و شکم ببندد و منضج ورمها بود و دنبلها



و بریان ناکرده مسهل اندکی بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل کنند و مضر بود بشش
و مصلح آن جلنار است و بدل آن بزر قطونا و در انضاج بدل وی بزر الکتان بود
بزر الکاکنج حب کاکنج است و گفته شود **بزر اللهوه** بلغت اهل خراسان توذری گویند

وگفته شود و بلفظی دیگر سنده گویند و قصیصه نیز خوانند **بزر بلاسفیس** حرف مایل است
وگفته شود **بزر القنب** شهدانج است وگفته شود **بزر اللندقوقی** بپارسی تخم انده قوقو
گویند و دیواسست خوانند وحبا فاو درق نیز گویند بهترین وی آنست که
فربه بود و بری طبیعت وی گرم و خشک بود معده را پاک کند مقدار نیم درم و نافع بود



جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند و از ادویه باهی بود و مهیج باه بود
تخم و گیاه وی سردیکن حرب آورد و مصلح وی کتیرا بود و بدل وی شلیم است
بزر لسان الحمل بپارسی بارتنگ گویند و سبزی تخم تروسه طبیعت
آن سرد و خشکست بهترین آنست که فربه بود و سیاهی که بسرخی مایل بود نافع بود

جهت سده جگر و گرده و عرق النسا و قابض بود و مقدار سه درم مستعمل بود و چون
بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند و فضول که از شکم روانه بود و اسحق گوید
طبیعت آن گرم و خشکست و مضر بود بشش و مصلح آن عسل بود و بدل آن گویند تخم
حماض بستانی بود **بزر الحماض** حب الزرشنا گویند بپارسی تخم ترشه و بشیرازی
تخم ترشنگ بهترین آن بود که فربه بود و سیاهی که بسرخی زند طبیعت آن سرد
و خشکست بغایت قابض بود و مره صفرا بنشاند و روده را پاک کند و تخم ببندد و اسهال
قطع کند خاصه که سبب خلطی گرم بود اما مضر بود بگرده و مصلح آن قند بود و در خواص
آورده اند تخم حماض اگر در خرقه بندند و زن بر بازوی تب بندد مادام که در وی
باشد آبستن نشود و رازی گوید تخم حماض بری اگر پیش از گزندگی عقرب خورده
باشند و عقرب بگزد هیچ مضرة نرساند و تخم حماض بستانی بهترین آن بود که بسیاهی
مایل بود طبیعت آن سرد و خشکست در دوم سودمند بود جهت ماده صفرا
و تب غب و دموی و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح آن
تخم رازیانه و کرفس است **بزر الکتان** بپارسی تخم کتان گویند و کنداتک خوانند
و بشیرازی بزرک گویند بهترین آن بود که تازه و فربه باشد و طبیعت وی
گرمست در اول و معتدلست در تری و خشکی و گویند معتدلست در گرمی

وسردی وخشکست در اول منضج ریشها وورمها بود خواه ورم گرم وخواه سرد
اندرونی وبیرونی کلف وبرص را نافع بود دخان وی زکام را سودمند بود



واگر بریان کنند شکم ببندد واگر خام بیاشامند شکم براند ومقدار مستعمل
از وی سه درم وادرار بول بکند واگر بپزند وزن در آب آن نشینند ورم
جاسیه که در رحم بود تحلیل باید ومعده را بد بود ودشوار بهضم شود وغذاء
اندک دهد ومضر بود وانثیین را زیان دارد ومصلح آن گل انگبین بود با عسل
وجالینوس گوید سودمند بود جهت شقاق مقعد وریش شش وهر جراحتی که

از خارج بدن بود بصلاح آورد ومقوی اعضا بود ودیسقوریدوس گوید
چون بسوزانند وسحق کنند وبر ریش مقعد افشانند خشک گرداند وزایل
کند وبدل وی عصارهٔ باقلا بود وگویند حلبه ودر خواص آورده اند که چون
با موم وعسل بر برص ناخن ضماد کنند البته ببرد وچون بخورند منی زیادت
کند ودرد سینه را نافع بود **بزر التمام** بپارسی تخم سیسنبر گویند بهترین
وی بستانی بود وسیاه رنگ طبیعت آن گرم وخشکست حیض براند



وزائیدن آسان کند ومقدار سه درم مستعمل بود وجهت باد که در شکم بود
نافع بود وفواق امتلائی را بغایت سود دهد اما مضر بود بشش ومصلح وی
کثیرا بود وبدل آن تخم نعناع وتخم بالنگو مساوی **بزر البلول** بپارسی

تخم مارجوبه گویند و مارگیا خوانند بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن
گرم و تر بود در دوم منی بیفزاید و شهوت جماع برانگیزد و مفتح بود
و شیر زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود بسر و مصلح آن عسل است
و عسر البول را نافع بود و عرق النسا و قولنج بلغمی و ریحی و گزندگی رتیلا را
نافع بود و بدل آن خنجل است **بزر العصفر** قرطم است و گفته شود
بزر الکشوث زحول خوانند بپارسی تخم کشوث گویند و بسریانی دینار
و شکونا نیز گویند و طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و خشکست
سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و خلطهای عفن از عروق بیرون
آورد و تبهاء مرکب از بلغم و مرهٔ صفرا را نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند
فواق را ساکن کند و چون بجوشانند و بخورند شکم ببندد و قوت معده بدهد
و عصارهٔ وی چون تر بود با قند بخورند یرقان را مفید بود و اگر بطبیخ وی
یا بعصارهٔ وی پای را بشویند نقرس را سود دهد و مقدار دو درم از و
مستعمل بود و بطعم بغایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاشنی بود
در اکثر حالات و گویند مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و گویند
صمغ عربی و بدل آن گویند چهار دانگ وزن آن افسنتین است

بزر الهندبا بپارسی تخم کاسنی گویند بهترین آن سیاه رنگ فربه بستانی بود
و طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و خشکست نافع بود جهت تبهاء صفراوی
و سدهٔ جگر و یرقان و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود بسپرز و
مصلح آن سکنجبین است و بدل آن تخم کشوث **بزر الانجره** قریض و ساسار
گشت گویند و آن گزنه است بپارسی تخم انجره گویند طبیعت آن گرم
و خشکست در دوم بهترین آنست که فربه بود و در وی تلطیفی هست و گویند
نراست ورمهای بن گوش صلب نرم گرداند و باه را زیاده کند چون با مثلث
یا با شیر گاو تازه بیاشامند و اگر بکوبند و بر ریشهای خورنده و سرطانات
افشانند نافع بود و چون بیاشامند ماء اصفر و بلغم و قولنج و استسقا را
نافع بود مقدار نیم مثقال آب گرم و عسل و اگر بکوبند مقدار سه درم با شراب
با شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد و تریف آورده که چون بکوبند
و با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا کنند قضیب را بزرگ و سطبر گرداند و اگر با سکنجبین
بیاشامند جهت درد گرده و سپرز نافع بود و اگر کوفته با عسل بسرشند و لعق کنند
دشخواری نفس را نافع بود و صاحب تقویم گوید مفرح کرده بود و مصلح آن صمغ
عربی و کثیرا بود و بدل آن حرف است و قردمانا و گویند بدل آن تخم کندنا است

وگویند تخم جرجیر واز بسیار خوردن وی سرفه پیدا کند ومداواء آن شراب
بنفشه وجواب بود بزر الرازیانج الرومی انیسون است وگفته شد
بزر الرازیانج دررا گفته شود درصفت رازیانج بزر الغنجنکشت حب الفقد
خوانند بپارسی بنجنکشت وبشیرازی تخم دلاشوب وفلفل کوهی هم خوانند
ودر کنار رود بار روید بهترین آن بود که بوی آن تیز بود وطبیعت آن گرم و
خشکست دردوم اگر دو درم باده درم سکنجبین بیاشامند جهت ورم
سپرز واستسقا نافع بود واگر با سرکه بجوشانند وبر سپرز ضماد کنند نافع بود
واگر بیاشامند مفتح سدهٔ جگر بود امّا مصدع ومجفف منی بود ومصلح آن شیر و
ترنجبین است بزر الکراث بپارسی تخم گندنا خوانند وبهترین آن شامی
تازه فربه بود وطبیعت آن گرم وخشکست وگویند سرد است وچنین گوید
گرم وخشکست درسیوم اگر بخور کنند با قطران در شیب دندانی که کرم داشته
باشد کرم افکند وبیندازد واگر در شیب مقعد بخور کنند بواسیر را زایل کند و
دو درم ازوی با دو درم تخم مورد نافع بود جهت نفث دم که از سینه بود
وجهت زحیر وجهت کسی که شهوتش منقطع شده باشد یکدرم نافع بود
وسنگ گرده بریزاند واگر با حب الرشاد بریان کنند تنزحر که از بلغم بود نافع بود

ومضر بود

ومضر بود شش ومصلح وی عسل است وگویند محقق شش است ومصلح آن لعاب
به دانه است وبدل آن تخم جرجیر واز خواص وی آن است که اگر در سرکه
اندازند ترشی ببرد وگویند اگر کسی خواهد که مجامعت بسیار کند وهیچ
اذیت بوی نرسد تخم گندنا با شراب بیاشامند بزر اللفت بزر الشلجم است
بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آنست که سرخ رنگ بود وطبیعت آن
گرم وتر است باه را زیاده کند ونفاخ بود وچون در معاجین بود دفع سموم
وادویهٔ قتاله بکند وشریف در خواص آورده است که چون تخم شلغم در گردن
ببندند نافع بود جهت ورم اربه واگر بیاشامند بغوط آورد وجهت
دردها که از سردی بود وقولنج سخت بغایت مفید بود امّا مضر بود بسپرز
ومصلح وی تخم خربزه است ومستعمل ازوی دو درم بود ومولف گوید که
از خواص وی یکی آنست که چون کهن شود وبمک در میان آن بنود وبکارند
کرنب بروید بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و
خشکست ودر وی رطوبتی فضلی هست باه را تحریک دهد در مزاجهای
سرد بزر السلق بپارسی تخم چغندر گویند وبشیرازی تخم چغندر
گویند وآن دو نوعست وگفته شود در سین صفت آن وطبیعت وی

سرد است و در وی اندکی خشکی بود معده را بد بود و شکم براند منفتح
و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود **بزر القثا** بپارسی تخم خیار زه
گویند و بتبریزی تخم شنگیار بهترین آن بود که فربه بود و طبیعت آن
سرد و تر است و بهتر از تخم خیار بود بول براند و مقدار پنج درم مستعمل بود
تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام نیکو گرداند و اسحق
گوید مضر بود بسر و مصلح وی سکنجبین بود و بدل آن بزر القثد **بزر القثد**
بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی تخم خیار بالنگ بهترین آن
بود که از خیار زرد گیرند و فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود
جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر و سپرز بود و درد شش
گرم و ریش آن و اسحق گوید مضر بود به انثیین و مصلح آن کثیرا بود
و بدل آن بزر القثا **بزر البطیخ** بپارسی تخم خربزه گویند بهترین آن
بود که شیرین بود طبیعت آن گرم و تر است روده را پاک کند
و مجامعت را زیادت کند و منی بیفزاید و شیره وی جهت سرفه گرم
نافع بود و درد سینه که از ورم گرم تولد کرده باشد و خشونت
دهن و حنجره و حلق را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و تبهاء حاده و بیما که

سبب

سبب آن صفراء سوخته بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن بگشاید و بول براند
و مجاری گرده و مثانه پاک کند و سوزش آن قطع کند و بغیبت ورمهاء گرم که باشد
تحلیل دهد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و مقدار پنج درم تا ده
درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود با حشا و مصلح آن عصاره
زرشک است و وی شیر زیاده کند و منی بیفزاید و نغوظ آورد **بزر الورد**
تخم گل بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند طبیعت آن سرد و خشک است و قابض
بن دندان محکم کند و قلاع زایل کند چون کوفته در دهن گیرند و درد چشم را نافع بود
و معده و روده پاک کند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و نافع بود جهت
اسهال مراری و درد بیخ دندان را سود دهد و خوردن آن شش را مضر بود و مصلح
آن کثیرا بود و این مولف گوید که بزر الورد را زر الورد خوانند و آن ثمرست که
چون گل از بار فرو گیرند آنرا بیرون کند مانند عناب و در اندرون وی دانه
چند بود و مانند پشم چیزی آن دانه را تخم گل خوانند نه آن تخم که در اندرون
گل می باشد هر چند آن تخم نیز قابض است اما مراد از زر الورد این تخم است
و زر اسم جوزگره است پس آن تخم که در اندرون گل می باشد آنرا هیچ نسبت به
جوزگره نیست و آن تخم مناسبت بیشتر دارد **بزر الریحان** تخم شاهسفرم خوانند

وبهترین وی آنست که سیاه و فربه و کوچک بود و خوشبوی و طبیعت
آن گرم و خشکست و گویند معتدلست نه گرمی و سردی نافع بود جهت
دوار و رعاف و قیام صفرا وی مقدار نیم درم بریان کرده سحج را نافع بود
و شکم ببندد چون یکمثقال آب سرد با گلاب تر کرده فرو برند قطع اسهال
مزمن بکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدل
آن تخم مرو **بزر الشبت** بپارسی تخم شبت گویند بهترین آنست که
فربه بود طبیعت آن گرم و خشکست باعتدال شیر براند و بواسیر قطع کند
چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند مقدار دو درم مستعمل بود و لیکن
مغثی بود و منی و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است و بدل آن دو وزن
آن شبت **بزر الکرنب** بپارسی تخم کرنب گویند و بشیرازی
تخم کلم بهترین آن تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشکست خمار را نافع بود
و اگر بخورند منع مستی شراب بکند و دیر مست شوند و منی زیاده کند
و مقدار یکدرم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و این
ماسویه گوید که هر کس که دو درم تخم کرنب با آب گاوزبان بیاشامند و شراب
خورد دیر مست شود و گل وی چون فرزجه از آن سازند و زن بخود برگیرد
بجه

بچه در شکم بکشد **بزر الاسفاناخ** بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت
آن سرد و تر بود نافع بود جهت درد دل و تب و مقدار یکدرم مستعمل بود
و مضر بود بسپرز و مصلح وی طین مختوم بود **بزر بقلة الحمقا** بزر الخرفه است
و گفته شد **بسر** غوره خرما است بشیرازی خرک گویند طبیعت
آن سرد و خشکست در دوم و شیرین وی میل بحرارت دارد و در وی
قبضی بود طبیخ وی شکم ببندد و آنچه سبز بود حبس در وی بیشتر بود و دشوار
هضم شود مضر بود بدهن و دندان و مولد ریاح بود و سده و مصلح آن سکنجبین
ساده است **بسج** لبان است و گفته شود **بسنباج** خسک است و گفته شود
بسفایج تشتیوان گویند و اضراس الکلب نیز خوانند و تشمیر و ناقب
الحجر و کثیر الارجل نیز گویند و بهترین آن قرنفلی طعم سطبر بود و چون بشکنند
اندرون وی فستقی بود طبیعت وی گرمست در اول و معتدلست
در تری و خشکی و گویند گرمست در دوم و خشکست در سیوم مسهل سودا
و بلغم لزج بود و مقدار سه درم در مسهل سودا مستعمل بود و با مرق خروس
پنج درم مسهل بلغم بود و اسهال وی بغیر مغص و کرب بود و شربتی از وی دو درم
تا پنج درم بود و قولنج بگشاید و محلل نفخ و رطوبات بود و مفتح سدات

ببب انکه ماده سوداوی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند
و از خواص وی انست که شیر را به بندد و از ان بسته حل کند و اسحق
کوید مضر است بکرده و مصلح آن هلیله زرد است و بدل آن افتیمون
بوزن آن و دانکسم آن ملح هندی **بسد** اصل المرجان است و آن
سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن سرخ است باریک
بپارسی آنرا جوهک کویند و طبیعت آن سرد است در اول و خشکست
در سیوم و باید که سوخته مستعمل کنند و صفت سوختن وی انست که
در کوزه کواری نو کنند و در کل حکمت کیرند و شب در تنور خباز نهند
و بامداد بیرون آورند و در وی قبضی و تجفیفی بود اما تجفیف وی زیاده
از قبض بود نزف دم قطع کند و چشم را قوت دهد چون در چشم
کشند آب رفتن از وی باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند و کوشت
زیاده بخورد و اثر ریشها زایل کند و مقوی دل بود و ریش روده را نافع بود
و عسر البول را و مقدار یکدرم مستعمل بود و در سنون دندانرا جلا دهد
و رازی در کتاب خواص آورده است از قول اسکندرانی که بسد اگر
بر کردن مصروع بندند مر مای منقرس نافع بود و هر موضعی که خون

از وی روانه بود که با سوده باشند بران پاشند باز دارد و بدل وی
در حبس جون دم الاخوین است و اسحق کوید مضر بود بکرده و مصلح وی
کتیرا است **بستان افروز** و بستان ابروز نیز کویند و بهترین آن بود که
در سایه خشک کنند طبیعت وی سرد و خشکست معده و روده پاک کند
و حرارت معده و جکر ساکن کند جون طبیخ وی با سکنجبین
بیاشامند و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق کوید مضر بود



بمثانه و مصلح وی کندر است **بسباسه** بشیرازی بزباز کویند بهترین وی انست که
زردی بود که بسرخی مایل بود و خوشبوی بود و طبیعت آن کرم و خشکست

در اول وگویند در دوم و در وی قبضی بود وگویند معتدلست وگویند معتدلست ولطیف واندکی حرارت در وی هست محلل نفخ وصلابات
غلیظ بود چون در قیروطی کنند وبوی دهان خوش کند وشکم ببندد و
معده را قوت دهد و سبز را ورحم را نیکو بود وسیج ونفث دم
وسلس البول که از سردی بود وریش روده را نافع بود جهت سلس
البول خوردن وضماد کردن بلکه ضماد کردن بقوة تر بود وهر ادویه که جهت سلس البول



استعمال کنند ضماد کردن نافع بود بزناف وبر فقار که خوردن ودیسقوریدس

کوید

کوید مقوی معده وسینه وشش بود ومنی بیفزاید وباه را قوت
دهد ونعوظ آورد خصوصا کسی که مزاج وی سرد بود ووی مصدع بود
ومصلح وی صندل وگلاب بود وبادون کوید بدل آن چهار دانک
وزن آن جوزبوا بود وگویند بوزن بنمه تشمیزج است وگفته
شود بتولیون بزر قطونا است وگفته شود بثلنک حنطا یا نات
وگفته شود بتبش ومرز حنظل است ودر صفت حنظل است
ودر صفت حنظل گفته شود بصل بپارسی پیاز گویند بهترین وی سفید
بود وطبیعت آن گرم وخشکست در سیوم وگویند تر است
در دوم وگویند در سیوم وچنین گوید کرمست در چهارم وتر است
در سیوم ملطف ومقطع بود وجرب خون کند به بیرون بدن وباه را
زیاده کند وشهوت برانگیزد وآب گردش را نافع بود وچشم را
جلا دهد وطبع را نرم دارد واشتها باز دید کند وآب وی در گوش
چکانند طنین را نافع بود وسو... مند بود جهت آب نزول وسفیدی
چشم چون عصاره وی در چشم کنند وچون بکوبند وبا بزناخن سستبر
طلا کنند شک کند وداء الثعلب وگزندگی سگ دیوانه وافعی را سود

دارد وحیض براند واکر آب وی تبهاء در کوش چکانند کرانی کوشش ببرد
واکر پیاز سفید بریان کرده با پیه یا روغن یا زرده تخم مرغ کوفته
بر مقعد ضماد کنند ورم آنرا تحلیل دهد ودرد ساکن کرداند و بوییدن
و خوردن دفع باد سموم بکند وچون بسرکه نهند معده را قوت دهد
وحرافه وی کم کند وچون در خوردن مسهلات ببویند منع غثیان
بکند و بوی دارو نشنود امّا خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن وی
مسبت بود ومضر بعقل ولعاب بسیار آورد وافواه بواسیر بکشاید ومصلح وی سرکه بود
وماست یا با کاسنی خورند بصل الذئب بلبوس است وبصل ماکول نیز کویند وآن پیاز لیز است
بشیرازی پیاز تلکه خوانند وبه تبریزی زرزی طبیعت وی کرم وخشک است در اول ودر وی رطوبتی فضلی هست



وجالینوس کوید کرم وخشک است در دوم بسیار خوردن وی فربهی آورد وباه را
برانکیزد وقوّت پشت بدهد وهضم طعام بکند ونعوظ آورد وبرسهق وکلف
طلا کنند زایل کند وبا زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کردن ودرد رحم که از سردی بود سودمند
بود وجهت سمها وکزندکی عقرب وریتلا خوردن وضماد کردن چون با انجیر بود
واکر با فلفل سحق کنند وبر معده ضماد کنند درد معده ساکن کند واکر با سر ماهی بریان
کنند وبر ریش زنخ افشانند نافع بود وخراز وریش سر را سودمند بود و بسیار
خوردن وی مخرس چنک وزبان بود ومضر بود بعصب ومغص آورد ونفاح بود
ومصلح وی کاسنی بود وبعد ازان شیر تازه وصاحب تقویم کوید مصدع بود
ومصلح وی سدو کافور وکلاب بود وبدل آن عنصل بود بصل العنصل
اسقیل است وکفته شد بصل الذئب بصل الزیز است وکفته شد بصل الفار
بصل العنصل است وکفته شد بصل النرجس بپارسی پیاز نرکس خوانند طبیعت
وی کرم بود چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود وچون چهار
درم از وی با ماء العسل بیاشامند قی آورد وکرم را در شکم بکشد ومنضج و
رمهاء کرم بود وشریف آورده است که اکر قضیب ستبر وقوی کند واکر
سه عدد پیاز نرکس در شیر خوب بانند بکشبانروز وسحق کنند وبر قضیب

طلا کنند بغبار از سرو بران ادمان کنند اگر عنین بود بحال صحت باز آید وفعل
عجب از وی ببیند **بصاق القمر** رغوة القمر وزبد القمر گویند وآن حجر القمر است
وگفته شود **بطیخ** بپارسی خربزه گویند بهترین وی سمرقندی بود شیرین
وقول اکثر آنست که سردست در اول درجه دوم تر است. در آخر آن
وبعضی گویند گرم است وتحقیق چون شیرین بود گرم وتر بود ادرار بول کند
وسنگ گرده ومثانه بریزاند وکلف وبهق وسبخ زایل کند ودر تخم وی
جلا بیشتر بود که جرم وی وپوست وی چون بر پیشانی فشانند منع نزول
آب بکند وخوردن گوشت وی سنگ بریزاند خاصه از آن گرده وبیخ وی
دو درم چون بجوشانند وبیاشامند قی بی زحمت آورد وخربزه مستحیل
گردد بدان خلط که در معده زیاده بود ومرخی احشا بود ومعده وهیضه آورد
واگر در معده تباه شود سم گردد ومصلح آن سکنجبین ساده بود که بعد
از وی بخورند وباید که میان دو طعام خورند واگر در معده تباه شود البته قی کنند
ودر معده رها بکنند واگر پوست وی در حمام در خود بمالند اندام را پاک
گرداند خاصه لون روی واگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست
بشویند زهومة زایل کند واگر پوست وی با گوشت گاو بپزند زودتر از معده

بگذرد

بگذرد واگر پوست وی گرده در دیگی که گوشت غلیظ باشد اندازند زود پخته ومهرا
کرده اند **بطیخ رقی** بطیخ هندی است وبطیخ سندی نیز گویند بپارسی خربزهٔ
هندی گویند وبشیرازی خیار کدو وبه تبریزی هندوانه بهترین آن بود که آبدار
وشیرین بود وطبیعت وی سرد وتر است در دوم نافع بود جهت مرضهای
گرم وتبهاء محرقه ومزاجهای گرم ودفع تشنگی بکنند واگر با سکنجبین بیاشامند
بول براند ومثانه بشوید وآب وی با قند چون بیاشامند تبرید زیاده کند
ومضر بود به پیران ومزاجهای سرد وخونی بد از وی حاصل شود در جگر
وبلغم انگیز بود واخلاط را خام گرداند ومصلح وی قند بود یا عسل یا با وی خورند
یا بعد از وی **بط** گوشت وی بسیار رطوبت وحرارت بود وبهتر
از مرغهای آبی بود اما دیر از معده بگذرد وپیه وی مسکن وجعها ولذعها که
در عمق بدن بود وفاضلترین پیه مجموع مرغها بود وگوشت وی لون را صافی
گرداند وآواز را وباه زیاده کند وفربهی آورد وچون هضم شود غذا
بسیار دهد لیکن دیر هضم شود وثقیل بود وچون پیه از وی متولد شود
وخلط نیک ومصلح وی آنست که با سرکه وابازیر گرم بپزند واگر بریان کنند بروغن
زیت چرب کنند وپیاز اندرون وی کنند ویک دو ساع سبز خشک واگر

با سعد ماح بوند بجود وکندنا ودارچینی دوی کنند واندرون وی بکشنیز وکرفس
وسذاب وبک دو دانه سیر خشک ما کنند بطم بپارسی بن خوانند وصفت آن
درباب حا در حبة الخضرا گفته شود بطراساليون فطراساليون است وگفته شود
ومعنی آن کرفس جبلی بود وبطرا بیونانی کوه است وسالیون کرفس بطارس
بلغت یونان دهن الجراست واین غلط بود وگفته شود بطباط عصی الراعی است
وگفته شود بعر الضب بپارسی سرگین سوسمار گویند رشک سوسمار هم خوانند
بهترین وی سفید بود گرم وتر بود برص وکلف را نافع بود وسفیدی که در چشم بود
زایل کند وچشم را جلا دهد وقوت باصره بدهد وجگر را نافع بود وبشیرازی
آنرا سرگین ماترنگ گویند بعر الماعز بپارسی سرگین بز خوانند وبشیرازی
بز طبیعت آن گرم وخشکست خنازیر را تحلیل دهد بقوت وورم سبز
وورمهای صلب وچون خشک بود وزن به پشم بازه بخود برگیرد سیلان
رحم باز دارد واگر سحق کرده با عسل بسرشند وطلا کنند درد مفاصل را نافع بود
وبا شراب بر گزندگی افعی ضماد کنند نافع بود وخاکستر آن با سرکه بسرشند
وبر گزندگی سگ دیوانه طلا کنند سود دهد وسرگین بز کوهی داء الثعلب را
نافع بود ومحلل صلابات مفاصل وورم آن بود ومستسقی را در آفتاب ضماد کنند

سود دهد وبا سرکه بر گزندگی زنبور وجانوران نهند هم آن جرب کند بعر الضان
بپارسی گوسفند ومیش خوانند وبشیرازی بشکل گوسفند اگر با سرکه بر ثالیل ضماد کنند
سود دهد وبر سوختگی آتش طلا کردن نافع بود وبا موم روغن بر گوشت زیاده نهند نافع بود
بعر الجمال بشیرازی بشکل خوانند چون بر ثالیل بندند وبخور انند قطع کند وچون فزیهی
باز دارد چون خشک کرده بسایند ودرسی دهند وگویند چون با ادویه جهت
صرع بیاشامند نافع بود ومحلل خنازیر ودانها بود چون تر بروی ضماد کنند
ودرد مفاصل وورم آن بقم چوب درختیست که از طرف هند
خیزد وزنگبار وصباغان استعمال کنند وطبیعت آن گرم وخشکست
در دوم گوشت بر جراحت بر دماند وقطع خون از هر عضو که باشد
بکند وریشها خشک گرداند بقس بیونانی بقسیس خوانند واهل
شام سمار بپارسی درخت شمشاد خوانند وورق آن مانند
ورق مورد بود وتخم آن هم مانند تخم مورد بود واین مولف که
شمشاد انواعست نشابوری وهریوه وبغدادی وروغن شمشاد نشابوری
وهریوه وگرم تر است وشمشاد بغدادی برگش بزرگتر از انواع شمشاد
بود وچون از زمین برآید راست برود وبر ماناز که اول که سرما بندد برگش



سیاه شود وشمشاد هر بوه نیز بسرما مارک باشند و تخم شمشاد قابض بود
جون بیاشامند شکم ببندد و تریف کوید ساره جوب وی جون با حنا بسرشند
و بر سر ضماد کنند صداع را نافع بود واکر با سفیده تخم مرغ وکرد اساره بسرشند
وبروی ضماد کنند سودمند بود **بقلة الحمقا** بقلة المبارکه است واسمها دیکر
وی دربزر الحرفه کفته شد بشیرازی ترک کویند بهترین وی تازه بود طبیعت
وی سرد و تر بود در سیوم و کویند در آخر دوم صفرا بشکند و قی باز دارد
جون ده درم آب وی بیاشامند و منع نزف بکند و ثالیل بوی حک کنند زائل

کند واکر بروزنها کرم که مخوف بود ضماد کنند نافع بود وآب وی جون بیاشامند
کرم را بکشد و کزندکی جانوران سود دهد واکر با روغن کل بسرشند جهت درد
سر که از افتاب بود نافع بود و سوزش مثانه و درد آن سود دهد خوردن
وجهت درد چشم که از کرمی بود ضماد کردن نافع بود وعصاره وی جهت
نفث دم ومعده وجکر کرم سود دهد خوردن وضماد کردن وجهت سحج روده
واسهال مراری حقنه کردن نافع بود وشهوه جماع لیکن باه را مضر بود وبسیار
خوردن وی تاریکی چشم وسکوری آورد ومصلح وی کرفس وجرجیر ونعناع
بود وکویند مضر بود بر رود ومصلح وی مصطکی بود **بقلة خراسانیه** بقله حامضه
خوانند بپارسی تره خراسانی کویند طبیعت آن سرد و خشک است در وسط
دوم وکویند در اول شکم ببندد ومره صفرا را سود دهد واشتها طعام باز دید
کند جون نقصان شهوت از حرارت بود محرور مزاجرا نافع بود وبلغمی مزاجرا مضر بود
بقلة العوال وکفته شد بقلة الحمقا است **بقلة مبارکه و بقلة الزهرا و بقلة لینه**
بقلة الترجیه وکفته شود شاهترج است **بقلة الملک** وکفته شود مسکطرامیع است
بقلة الانصار وکفته شود لبلاب است **بقلة بارده** وکفته شد بادرنبویه است
وکفته شد صنف بادرنبویه است **بقلة الضب** باذرنبویه است وکفته شود کربت است

بقلة الخطاطيف صاحب جامع گوید عروق الصفراست اما آنچه محقق است دوای الخطاطیف
وگفته شود **بقلة العدس** موسیح بری است وگفته شود **بقلة الذهبية** قطف است وگفته شود
بکبیر بلغت اهل هند خیار خبز است وگفته شود **بلوط الارض** بیونانی
کمادریوس گویند وگفته شود **بلوط الملک** شاهبلوط است وگفته شود
بلوط دروی قبض بیشتر بود که در شاهبلوط و در قشر وی که آنرا جفت
خوانند قبض زیاده تر بود که در بلوط و بهترین وی تر فربه بود بزرگ رسیده طبیعت
وی سرد و خشک است در دوم و گویند در اول و گویند خشکی وی در سیوم است و
گویند گرم است در اول منع نزف دم و نفث بکند خاصه جفت وی و عصاره وی جهت صلابت ...



بزکوهی نافع بود و اگر بسوزانند جهت دنبها و قلاع بزکوهی نافع بود و سنج را سود دهد
و خایدن گمیز و جهت زهرها را نافع بود و شکم ببندد و اگر طبیخ وی کسی را که
اسهال مزمن و قرحه امعا بود بیاشامند سودمند بود و اگر از طبیخ وی یا از وی فرزجه
سازند و زن بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم آید باز دارد لیکن بلوط غذای
ثقیل بد بود و دشخوار هضم شود و صداع آورد و اسحق گوید از بیست درم زیادت
نباید خورد و مضر بود بمثانه و مصلح وی آنست که بریان کنند و با قند بخورند و بدل بلوط
بوزن آن خرنوب نبطی بود **بلیلج** بپارسی بلیله گویند بهترین وی آنست که زرد و رسیده
بود و طبیعت وی سرد است در اول و گویند در دوم و خشک است در سیوم و در وی قوت



ملطف و قابض بود معده را قوت دهد و استرخا و رطوبت آنرا نافع بود و معده را
دباغت کند و گویند شکم ببندد و بعضی ملین فقط بود روده را نافع بود و مقعد
و چشم را قوت دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد و در طبیعت نزدیک بآمله بود
و هلیله کابلی و مقدار شربت از وی سه درم بود و مغز وی نزدیک بفندق بود و اسحق
گوید مضرت بسفل و مصلح وی عسل بود و بدل وی اسحق بن عمران گوید ابلج است
و گویند بدل وی فاغیه خشک و دو دانگ وزن آن و شش یکران هلیله سیاه
بلادر انقردیا خوانند و تمر البلادر نیز گویند بهترین آن سیاه فربه بود



که چون بشکنند بسیار عسل بود و طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم سود دهد
بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بروی غلبه کرده باشد و استرخاء عصب
و نسیان و فالج و لقوه بغایت نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن را
تیز کند و هر مرض که در دماغ باز دید آید که از سردی و تری بود نافع و مقدار
مستعمل نیم درم بود و خطر بود و اگر در شب بواسیر دود کنند بواسیر خشک
گرداند و عسل وی بر داء الثعلب بلغمی بمالند نافع بود و از جملهٔ سمومات بود
و سوزندهٔ خون بود و خلطها و جنون و سرسام باز دید کند و تقطیع در حلق و
اندرون و سوزش در بز ولذع در معده و روده و بهاء دقه باز دید کند
دو مثقال این عمل کند و سم بود و گاه باشد که کشنده بود و این مولف گوید
کسی را دیدم که بلادر خورده بود چند نوبت پوست رها کرد و تلف شد
و اگر با مغز گردکان بخورند مضرت نرساند و این از خواص است و اگر
شکر نیز اضافه کنند بهتر بود و مداوات کسی که بلادر خورده باشد
بدوغ گاو و جو آب و روغن بادام و لعاب به دانه کنند و در آب برف
نشانند و عسل وی مستعمل بود در معاجین و عسل از وی چنان گیرند که
ابری آذرگون کنند و بر بلادر بیندازند و بلادر در ابر گیرند و بفشارند

تا عسل از وی بیرون آید بعد از آن با روغن گاو جوشانیده بیامیزند و روغن گردکان
ودر معجون کنند و دیسقوریدوس گوید بدل وی پنج وزن وی مغز فندق و دانگنیم
وزن آن روغن بلسان و ششیک آن نقطه سفید بود **بلسن** عدس است
وگفته شود **بلس** بن ابیض است وگفته شود **بلنجاسف** برنجاسف است
وگفته شد **بلوسطون** جلنار است وگفته شود **بل** میوه هندیست مانند
قثاء کبیر وگویند مانند انار است وگویند نار هندیست وگویند



نار دشتی

نار دشتی است وگویند قثاء هندی بری است و بوست و برا فیل خوانند و تخم و برا بل
وحب و برا ئل خوانند و محمد زکریا گوید بل میوه هندیست بمقدار یک زردالو و این
مولف گوید بل میوه هندیست بمقدار یک زردالو گرد شکل و ایشان انزا ئل خوانند
بهترین آن بود که شیرین باشد و درخت و برا خامافطی گویند وگفته شود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در دوم وگویند در سیوم قابض بود احشا را قوت دهد
وصلابت عصب و رطوبت آن نافع بود و مرضهای سرد مانند فالج و لقوت
و استرخاء سودمند بود و قی باز دارد و در جوارشات شکم و باد بشکند
بلنجمشک فرنجمشک است وافرنجمشک نیز گویند وگفته شد **بلح** چون سبز بود
و لبیع خوانند و جلال نیز گویند و آن چون سبز بود دشکافند و بیرون آورند و آن بپارسی
غوره خرما خوانند و چون در غلاف باشند طلع خوانند و صفت طلع گفته شود
و طبیعت بلح سرد و خشک بود در دوم شراب وی شکم ببندد خاصه که با
شرابی که عفص بود بیاشامند و سیلان رطوبات رحم باز دارد و چون از
بواسیر اند باز بندد و معده را دباغت کند اما سینه و شش را بد بود سبب
خشونتی که در وی هست و دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده جگر آورد
و بسیار خوردن خلطهای غلیظ در شکم پادید کند اما ممسک بول بود و مصلح وی جمره عسه بود که

بعد از وی بخورند **بلبوس** بصل الزیز است گفته شد **بلسان** شجره مصری است
و برگ ان به برگ سداب ماند اما سفید تر بود و در موضعی که ان را عین الشمس خوانند بنش نبرد و روغن



وی بهتر بود و فاضلتر از حب وی و حب وی بقوت تر از عود وی بود و صفت عود
وی در عین گفته و حب در حا و صفت روغن در دال در دهن البلسان **بنفسج** پارسی بنفشه خوانند
یونانی فرفیر کیتا مینش



بهترین

بهترین وی لاجوردی بود و این مولف گوید بنفشه چهار نوع است یک نوع را بنفشه
کارزی گوید بنفشه وی در رسد اگر از کنار است گرم کنند و در باغ بکارند زرد شود
و دبر آب گرم باید و یک نوع را بنفشه طبری گویند و اندر ماه اسفیداد فوردین
بشکفد و یک نوع را بنفشه اصفهانی گویند و آن نوع سفید باشد و آن در اول بهار
تا آخر فروردین بشکفد و یک نوع را مرغزی گویند و هیچ نوع در شبر از بهتر
از این نیست و اندر بهارگاه نیکو بشکفد تا خرداد ماه و طبیعت بنفشه
سرد است در دوم و تر است در سیوم و گویند سرد و تر است در اول
مسکن اورام حاده بود جون بروی ضماد کنند با آرد جو و صداع که از گرمی بود
ساکن گرداند بو بیدن و ضماد کردن و سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم
گرداند و مسهل صفرا بود و شربتی از وی از دو درم تا چهار درم بود و جون
با آب بیاشامند خناق را و صرع بچگان که ام الصبیان گویند نافع بود و
جهت درد مقعد و شقاق و ورم آن ضماد نافع بود و مسهل بود بقوت
جاذبه و بعضی گویند مسهل بود بلزوجه و خونی صالح معتدل از وی حاصل شود
و اگر بر ورم معده و جگر گرم ضماد کنند نافع بود و جون یا بابونج بپزند و آب
آن بر سر در برند جهت صداعی که از حرارت بود نافع بود و خوردن وی

مضر بود بدل ومصلح وی آنست که با انیسون خورند وبو ئیدن وی زکام سرد
مضر بود باید که با خیری ومرزنگوش بو ینید وزکام گرم ونزلات که
در سینه ریزد نافع بود خوردن وبوئیدن وحرقه شانه را سودمند بود
وورق بروی چون بکوبند نزو آب وی بگیرند وباصد بکودکان که مقعد
شان برون آید ومند بنشایه نافع بود وشریف گوید ورق وی طلا کردن
رحرب صفراوی ودموی بغایت نافع بود وبدل وی ورق خبازی است
با نیلوفر اکافیرنان وگویند بدل وی نیلوفر وبرسیاوشان است

بنجنکشت ذوخمسه اوراق خوانند وذوخمسه اصابع هم گویند ودرخت
وی در کنار رود خانها رید وورق آن مانند ورق شهدانه بود ومستعمل
ازوی گل وی بود بس ورق وتخم وی وچوب وی نشاید استعمال کنند
بهترین آن تازه بود طبیعت آن گرمست در اول وگویند در سیوم
وخشکست در سیوم ودروی قبض هست باتفتیح وتحلل وتلطف بود وحربه
وبر صداع سرد ضماد کردن نافع بود وسده جگر وصلابت سپرز با سکنجبین نافع بود
واگر در شب بشت بگسترند منع احتلام ونغوظ کند وزنان چون شهوت
برایشان غلبه کند در شب خود دور کنند ساکن گردد واز دود وی گزندگان بگریزند

وخوردن وی گزندگی مار را نافع بود وبر گزندگی سگ دیوانه وسهام ضماد
کردن سودمند بود ومقدار شربتی از وی یک مثقال بود لیکن مصدع ومسبت
بود وچون سرباب کند درد سر کمتر آورد ومضر بود بمجامعت واسحق گوید
مصلح وی صمغ عربی است بنات صمغ البطم است وگفته شود



بنج بنج گویند وبعربی سیکران بپارسی بنگ گویند وصفت آن
در [illegible] گفته شد بنطافلون بنجنکشت است وگفته شد
بنتومه حرقطان گویند این مولف گوید نباتیست که بر درخت





زیتون و بادام و امرود بجد مانند کشنوث و طبیعت آن سرد و خشکست

بندق بپارسی فندق خوانند بهترین وی بزرگتر بود طبیعت وی گرمست
باعتدال باندکی خشکی و گویند گرمست در سیوم و تراست در اول پوست
وی قابض بود اما مغز وی باه را زیاده کند و گزندگی جانورانرا خاصه عقرب
چون با انجیر و سداب بخورند و ضماد کنند و گویند عقرب از وی
نگریزد و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود
و اگر بعد ان سمّ فندق با انجیر و سداب بخورند بغایت نافع بود



اما فندق معده را بد بود و اگر سحق کنند و با [illegible] بیاشامند سرفهٔ کهنه را
نافع بود و اگر با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهنه یا پیه خوک یا پیه
خرس بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعضی گویند فندق
سوخته چون با زیت بسایند و بر میان سر طفل که چشم وی ازرق بود
طلا کنند ازرقی بود و سیاه گرداند و موی نیز سیاه کند و بقراط گوید
خوردن فندق دماغ را قوّت دهد و پوست وی شکم ببندد و مغز وی

مسغ وسول ریاح بود در معده ومصدع بود ومصلح وی فانید است وبدل
آن مغز جوز وگویند جلفقیره بود بندق هندی ریته خوانند وان غوری است بمقدار فندق اما کوچکتر



بود وامردان بتیر کی نوبد وبغایت املس بود وچون الدره نیز گویند
طبیعت آن گرم وخشکست دراول اگر باسرکه برخنازیر طلا کنند تحلیل دهد
ولقوه را چون سه روز سعوط سازند ودرخانهٔ تاریک بنشانند رطوبه از بینی وی
روانه شود وصحت یابد وصرع وسدر ومالیخولیا را نافع بود وجهت نزول آب



کحل کردن وسبل وشبکوری سعوط کردن باآب مرزنگوش سود دهد
وبا اشمد کحل کردن احولی ببرد و دو درم از وی ربو وبیضه را نافع بود و
اگر حک کنند وفرزجه سازند وزن بخود برگیرد حیض براند وبچه بیرون آورد
وعصارهٔ وی مسهل سودا وبلغم مائی وصفرا بود لی اگر ابهی وسرطان وکلف
وبرقان را نافع بود وبا سکنجبین قولنج را سود دهد وتب ربع و وی تریاق
گزندگی عقرب ورتیلا بود وجمیع زهرها وقوت اعصاب بدهد وفالج
ولقوه را بغایت نافع بود ومعده سرد را موافق بود وقوت ناضم بدهد
واگر بر اعضاء سست طلا کنند سخت گرداند واگر بیخ وی دو درم باشراب
بیاشامند ذات الجنب وربو وسرفه کهن ونفث دم کرا از سینه بود
سود دهد **بنک** مانند قسوریست که از بیخ مغیلان درزمین خیزد سفید
وزرد بود وبهترین وی زرد است سبک خوشبوی وسفید فربه تر
بود طبیعت وی گرم وخشکست دراول قوت اعضا بدهد وجلد را
پاک گرداند ونشف رطوبات که درشیب جلد بود بکند وبوی بد خوش
کند وقطع بوی نوره بکند ومعده وجگر سرد را قوت دهد چون از بیرون
ضماد کنند یا بمالند وبوی وی دماغ سرد را قوت دهد **نبات الرحما** است وگفته شود

بنات النار انجره است و گفته شد بن بپارسی انگاره گویند و مری انگاره
غاری خوانند و انگاره رقیق گویند و در میم گفته شود ان شاء الله منفعه
در قوت مانند عدس است و طبیعت آن معتدل است در سوسه
و قابض بود مانند عدس بر فتق و قیله کودکان ضماد کردن



نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بسیار بود
بشیرازی آنرا متو گویند ببی سپستان است و گفته شود
بخنگ زبان لسان العصافر است و گفته شود بوزیدان بعربی
مستعجل خوانند صاحب جامع گوید که در مصر مستعجل بعوض بوزیدان مستعمل کنند

و این سهو است بوزندان به تحقیق مستعجل است و هم صاحب جامع گوید
از نقل ابن رضوان که بوزندان نوعی از مستعجل است و صاحب منهاج
گوید خصیٔ هندی است و صاحب جامع همین گوید و این هر دو
سهو است بوزندان بغیر از مصر هیچ جای دیگر نمی باشد



و این مؤلف گوید بوزندان در اهواز نیز می باشد و در هند طرف که بخطای
تعلق می دارد هم می باشد اما مثل مصری نیست زیرا که مصری سفید و سنگین

وسخت است وان دیکرها سبک وسست و زرد رنک باشد وآنچه
صاحب منهاج وصاحب جامع افتاده اند که خشتی هندیست مراد ایشان
این نوعست از طرف هند وخطای می آورند و بهترین بورندان
آنست که سفید وستبر هرچه وخطوط بسیار بروی بود وتازه باشد
وطبیعت وی کرم وخشکست در سیوم ودر وی رطوبتی فضلیست
وجالینوس کوید کرمست در سیوم وخشکست در اول وکویند
بقوت بهم بود و وی ملطف بود مفاصل ونقرس را نافع بود وباه را
زیاده کند وزهرها را سود دهد ویکدرم ازوی مسهل مارا صفر بود
ونافع بود جهت خلطهای سرد وبلغم وعصب را پاک کند ومنی بیفزاید و
زنان حریسه فربهی استعمال کنند فربه کننده است چون با شیر با ارد برنج حلوا
سازند فربه کند ولونرا نیکو کرداند بغایت ومنافع وی در درد مفاصل ونقرس
مانند سورنجان بود واسحق کوید مضر بود بانثیین ومصلح ان خردل است
وکویند مصلح آن تخم کرفس است وقند وشربتی ازوی مقدار دو درم بود
ودر معالجین بدل آن وزن آن بهم بود یا بوزن آن وج ونیم وزن آن
زر ساده ووی حب القرع وکرم باه دیکر بکند وشیر بیفزاید واین مولف

کوید زبان شیراز آنرا تنیزرا خوانند وسقاقل را هم شیرزا کویند و بورندان
معده پاک کند واشتها بیاورد واستسقا را نافع بود وسده جکر وسپرز
بورق انواع آن بسیارست بهترین آن ارمنی بود وآنرا نطرون خوانند وافریقی
ازایشان بقوت تر بود وارمنی تنک وسفید بود بازردی وطبیعت آن
کرمست درآخر درجه دوم وخشکست در اول سیوم وعیسی کوید کرم وخشکست
در دوم جلا بقوت بدهد واخلاط غلیظ قطع کند ومغص را ساکن کرداند
اکر بکوبند با زیره وبا مسیح بیاشامند وطبع را نرم دارد وبادها بشکند وبر حکه
وبرص طلا کردن سودمند بود ودملها را نضج دهد وچون با آب خلط کنند
ودر کوش چکانند درد کوش ببرد وبادکه در کوش بود ورطوبتی که
از کوش آید مجموع را نافع بود واکر با سرکه بیامیزند ودر کوش
چکانند چرک کوش را بیرون آورد وهمچنین اکر بر شکم وناف بمالند
ونزدیک آتش نشینند کرمها بکشند وچون با سرکه سحق کنند وبدان
غرغره کنند علق که در حلق چسبیده باشد بیفکند وبا ادویه قاتلات
زود کرم بکشند وبیرون آورد واکر با شراب در کوش چکانند کری را سود دهد
واین مولف در خواص آورده اند اکر سوده با صدف سوده در بینی زنی دمند

وان زوعطه کند دو شیره است و اگر عطه بکند دو سره نباشد
ورازی گوید اگر دو درم ازوی با سه درم روغن زنبق بسایند و بر قضیب
مالند نعوظ تمام آورد و مجهول گوید چون بغایت سحق کنند و با عسل
بسرشند و بر قضیب طلا کنند و خصیه و گرد اگرد آن نعوظی تمام آورد
دفوس گوید بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کرده با روغن گل
بسرشند و بران نهند زایل کند و بحال صحت آورد و جهت استسقا
با انجیر ضماد کردن نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند سفیدی چشم
ببرد که کهن شده باشد و ارسطاطالیس گوید که نافع بود جهت
رحم زنان که رطوبت بسیار دروی بود و نشف رطوبت بکند و قوت
دهد و زهرها را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه را سودمند بود
و برص چون سه روز هر روز دو درم ازوی بعسل سحق کرده بیاشامند
و چون با روغن بنفشه سحق کنند و در گوش چکانند جهت کرم
گوش بغایت مفید بود و در حقنه مسهل مقدار مستعمل ازوی یکدرم
بود تا دو درم و بسیار خوردن وی آنرا سیاه گرداند و مفسد معده بود
و مصلح آن صمغ عربی است و گویند کلنکبین و بدل آن نمک تلخ یا نمک

اندرانی

اندرانی و گویند بدل وی بوزن وی شبت و بوزن وی نمک اندرانی بود
و دیسقوریدس گوید بدل وی یک وزن و نیم نمک بود بوریطس
مرقشیشا است و گفته شود بوفیصا در دار است و گفته شود بوشاد
شلجم است و گفته شود بوطانیه کرمة السعطا است و آن فاشرشتین است
و گفته شود بولوبودیون بیونانی معنی آن کثیر الارجل است و آن بسفایج است
و گفته شد بوغلص بزبان یونانی یعنی لسان الثور و آن گاوزبان است و گفته شود
بورنگ بادروج است و گفته شد بوصا حشیشیست که با بیش
روید تریاق او بیش است و ازان جمله زهرها و بیخ آن جدوار است که
آنرا بمغولی ماء فرفیر خوانند و گفته شود در چشم بولوطریخون
بیونانی یعنی کثیر الشعر و آن پر سیاوشان است و گفته شد بول
الناس کمیز آدمی چون با خاکستر زر بر جایی که خون آید ضماد کند خون
باز دارد و سودمند بود جهت حکه و سعفه و حزاز و برص خاصه
با بورق و آب حماض طلا کنند و جهت مطحولان عجب سودمند
بود و نافع بود جهت گزندگی افعی خاصه صخری آشامیدن و بران
رغبتی و با نطرون جهت گزندگی سگ دیوانه و هر گزندگی که باشد



وجهت مجموع زهرها و چون بسابند در پوست انار و در گوش چکانند
کرم که در گوش بود بیرون افتد و مولف گوید چون کمیز کنند و کفی که
برروی آن بایستد بر ثالیل بمالند قلع کند **بول الصبیان** کمیز کودکان چون در
ظرف مس با عسل بزنند نافع بود جهت سفیدی چشم و دانه و
ریش و رمد و تاریکی چشم ببرد و دردی بول که درین ظرف نشسته باشد
چون چند روز بران بگذرد بر حمره بنهند آنرا ساکن گرداند و چون با روغن
حنا سحق کنند و زن بخود برگیرد درد رحم را ساکن کند و اختناق آنرا نافع بود

جهت گزندگی افعی و عقرب بحری و صحرایی و گزندگی سگ دیوانه
با بورق و جهت حکه و برص و جرب و جذام نافع بود و جهت ماده گوش که
روانه بود چون با پوست انار بیامیزند و در گوش چکانند نافع بود و جهت
گزندگی همه حیوانات نافع بود **بول الدواب** کمیز چهارپایان سودمند بود
جهت درد مفاصل چون نطول کنند یا دران نشینند **بول الابل** کمیز شتر
بهترین بول جمل اعرابی بود که آنرا نجیب خوانند طبیعت آن گرم و خشک
بود و در وی قبض بود نافع بود جهت خراز چون بدان بشویند و گرتف
کوبد سودمند بود جهت ورم جگر و باه را زیادت کند چون بیاشامند
و جسم را نافع بود و استسقا و صلابت سپرز و خاصه چون با لبن اللقاح
بیاشامند و مفتح سدهٔ مصفاة برد بقوت و اگر در گوش چکانند ریش
گوش را نافع بود **بول الکلاب** کمیز سگ چون بگیرند و رها کنند تا منعقد
شود و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابات بود و ثالیل
قلع کند **بول المعز** کمیز بز نافع جهت درد اعصاب مثل تشنج و امتداد
سعوط کردن و جهت استسقا آشامیدن مفید بود **بول البقر** بهترین
کمیز گاو نر بود بهق را زایل کند و خراز را نافع بود و اگر با مر بگدازند

و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود زایل کند و چون در ان
نشینند درد معده سرد که از بواسیر بود سود دهد بول الجاموس کمیز گاومیش
چون مر و صبر بدان بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی
بود ببرد بول الخنزیر البری کمیز خوک صحرایی سودمند بود جهت سفیدی چشم
و سنگ مثانه بریزاند بول الحمار کمیز خر گویند چون بیاشامند درد کرده
زایل کند بوش دربندی ستیاهیست که از ارمن می آورند و آن نباتیست که
همجان می گویند و تنباق می سازند طلا کردن بر ورمهاء گرم و نقرس گرم



بغایت نافع بود و ملین و مبرد بود و بر ورمها طلا کردن سودمند بود
و طبیعت وی سرد و خشکست در آخر درجه اول رازی گوید چون
با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کنند منفعتی عظیم بدهد و بدل آن حضض
بود یا نیاف مامیثا بهار اقحوان است و گفته شد بهرامج شریف گوید
و ضومران خوانند و عطعل و ان گل بید بلخی است بپارسی بید مشک
و به تبریزی گلا موس و بکرمانی گربکو خوانند طبیعت آن معتدل است
لطول کردن محلل نفخ بود از هر عضو که باشند و بوئیدن است محلل بادها غلیظ بود از سرد



و محرور را نافع بود و درد سر که از بخار مره صفرا بود ساکن گرداند
و اگر با کنجد بیرون تر مانند با دام بنفشه و روغن از وی بگیرند روغنی
خوشبوی بود و در صفت ادهان منفعت وی گفته شود و اگر بعوض
کنجد بادام کنند لطیفتر بود **بهج** بورندان است و گفته شد **بهرام و بهرمان**
عصفر است و گفته شود **بهق الحجر** حزاز الصخر است و گفته شود **بهمن**
دو نوع است سرخ و سفید بهترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و مسیح گوید گرم است



در دوم و تر است خفقان عظیم را نافع بود و دل را قوت دهد و منی بیفزاید و باه را برانگیزد
و فربهی آورد و سنگ مثانه بریزاند و در تقویت دل نظیر ندارد و مقدار شربت

از وی یک درم بود و اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح وی انیسون بود و بدل وی بوزن
وی تودری و نیم وزن وی لسان العصافیر **بیقیه** بنفشه است و گفته شد **بیض**
بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده وی فاضلتر بود و باید که نیمبرشت کنند و صفت
نیمبرشت آنست که اگر با پوست در دیگ جوشان اندازند سیصد بار بشمارند
و اگر بی پوست بود صد بار بشمارند و بردارند و زرده آن گرم و تر بود و سفیده
سرد و تر با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ نیمبرشت زودتر
هضم شود و غذا بهتر دهد جهت حلق و سرفه و سل نافع بود و باه را زیاده کند
و زردی وی بریان کرده قابض بود و چون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند و سوختگی
آتش را نافع بود و منع ورمها بکند و در حقنه جهت قرحه امعا نافع بود
و سوختگی که از آب گرم بود و پشم بدان مالند نافع بود و جراحت
خصیه و مقعد نافع بود و اگر در سرکه بپزند شکم ببندد و ذوسنطاریا را
نافع بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد آن و اگر ادمان خوردن وی کنند کلف
آورد و مطبوخ وی بد بود سنگ گرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج و اولی آن بود که
فلفل و زیره و دارچینی با آن خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مربی خورند و سفیده آن
اگر در گوش چکانند که ورم گرم بود سرد گرداند و درد ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش

بما از سود بد واگر صوف بدان تر کنند و بر چشم بندند درد چشم که
از گرمی بود ساکن کند وجهت درد چشم بغایت نافع بود در چشم
چکانیدن واگر تخم مرغ همچنان خام بیاشامند گزندگی مار را نافع بود
ونیم گرم آشامیدن قرحه مثانه وقرحه گرده وخشونت سینه ونفث دم
ون... د بد بیض الاوز والنعام والبط خایه مرغابی وشتر مرغ
و... بهترین آن تازه بود نیمبرشت معتدل بود در گرمی لیکن غلیظ بود
ومضر بود بقولنج ورياح ودوار ومصلح آن سعتر ونمک بود بیض العصافیر
بیضه گنجشک باه را زیاده کند بیشتر از همه بیضها وهمه بیضها این عمل کنند
بیض الحجل نیکوترین بیضه کبک تازه بود ولطیف تر از بیضه مرغ خانگی
بود نافع بود جهت ناقهان وبیضه تذرو ومرغ خانگی وکبک بقوی دل
وستجمع اوصاف ثلاثه باشند ومضر بود با صحاب کرد ومصلح ان مثلث بود
بیض الحباری والقلق خضابی بغایت نیکو بود مویرا بیش بدترین زهرهاست
ودر غایت گرمی وخشکی بود وتری نافع بود بر برص طلا کردن وجذام با ادویه
دیگر ووی سم قاتل مهلک بود مقدار دانکی کشنده بود وتریاق وی بیش
موش است وفا در هر یا مسک وماء ورمس که آن جدوار است

دوی



دوی از سم افعی زود تر نفود کند وقرون سنبل نوعی از آنست وگفته شود
بیش موش بیشا بر جاست وگفته شد اما بیش موش حیوانیست مانند موش که
معروفست بفارة البیش ودر بن درخت بیش جایگه دارد نافع بود جهت برص

وجذام وتریاق بیش بود وافعی وهر زهر که باشند **باب التاء تانبول**
تانبول نیز گویند وتنبول هم گویند وآن ورقی است مانند ورق نارنج ودر دریا بار
بسیار بود وبسیار خورند ودر طعم نزدیک بقرنفل بود جهت درد دهن سودمند
بود وبوی دهان خوش کند واشتهاء طعام باز دید کند وباه را قوت دهد



ودندان را سرخ کند ونشاط آورد وبدن را قوت دهد وخون بن دندان
باز دارد ومعده را ودندان وبن دندان را قوت دهد خاییدن وی وصاحب منهاج
گوید طبیعت وی سرد است در اول وخشک است در دوم قابض ومجفف بود
وزنف گوید گرمست در اول وخشک در دوم قوت جگر ضعیف بدهد وچون



بخورند

بخورند وبعد از آن آب بیاشامند نفس را خوش کند ووحشت زایل کند واهل هند
بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند مفرح بود وغم زایل کند وباید که با کلس صدف
وشبه دانگی وپارهٔ فوفل خورند واگر بی کلس بود هیچ طعم وی نیابند وتفریح نبخشد
وتنبول خمر اهل هندست ورازی گوید بدل وی قرنفل خشک بود **تاسمصنت**
حماض است بزبان اهل بربر ودر اترج صفت وی گفته شد **تالسقیس** حرفست
وگفته شود **تاکوب** بزبان بربری فرفیون است وگفته شود **تاغداست**
بزبان بربری عاقرقرحا است وگفته شود **بتن تکه** ادخرست وگفته شد **تبر** ذهب است
وگفته شود **تخ** کسب است وگفته شود **تدرج** بپارسی تذرو خوانند گوشت وی
بهترین گوشت مرغها بود ودر منفعت مانند دراج بود وگوشت وی گرم
بود دماغ وفهم را زیاده کند ودر خواص ابن زهر آورده است که زهرهٔ وی چون
بدان سعوط کنند خبل ووسواس زایل کند وچون گوشت وی بریان کنند وسه
روز گرم بخورند آن زحمت زایل کند **ترمس** باقلا مصری خوانند وشامی گویند
بهترین وی سفید فربه بزرگ بود طبیعت وی گرمست در اول وگویند در دوم
وخشکست در دوم کلف وبهق وبرص زایل کند وریشها ودانها که بر روی پیدا شود
وخنازیر وصلابات بعسل وسرکه طلا کنند نافع بود وآرد وی چون با عسل بیامیزند

وبلیند یا با سرکه بیاشامند کرم را بکشد در شکم واردوی



جون با سرکه ضماد کند بر عرق النسا سودمند بود واردوی
با اردجو با آب بر ورمهای کرم طلا کنند نافع بود وجون با سرکه
بپزند و بر آتش فارسی ضماد کنند سودمند بود و ریشها ترکه در
سر بود و ریشها ملند و جرب و در ابتداء بهق و اثارها که در بدن
پیدا شود و دانهاء سودمند بود جون با مرو عسل بیامیزند و زنه نخود
برکیرد و بیاشامد حیض براند و بچه بیندازد واردوی بشره را صافی
کرداند و هر اثری که بود از رحم و غیران ببرد و سده سپرز بکشاید

وجکر

وجکر خاصه جون با عسل و سرکه و سداب بپزند و جون بکوبند و با سرکه
بیاشامند غثیان ساکن کند و مقدار سه درم مستعمل بود و طبیخ آن کرم را
بکشد و بر ناف بچکان طلا کردن همین عمل کند و اکر با بیخ مازریون بجوشانند
و کوسفند که جرب داشته باشد بدان بشویند البته زایل کند و اکر با آب
بجوشانند و بیاشامند بول براند و شکم ببندد و ابن ماسویه کوید منفع
از وی نه شکم براند و نه ببندد و بد بود و دشخوار هضم و خلطی خام از وی حاصل
شود در عروق جون تمام هضم نشده باشد و جون تلخی از وی بیرون کنند
غلیظ بود و دیرتر بهود کنند و ا[illegible]اشته باشد زودتر از معده
بکذرد و باید که با سرکه یا انجامه یا نمک و سعتر یا انجدان خورند و
جالینوس کوید بدل آن در جلاء و وزن آن باقلا بود و کویند بدل آن
فودنج است و کویند بدل آن شیح ارمنی است و جون با سرکه بپزند
و بر مفاصل سرد ضماد کنند نافع بود و ورمهای بلغمی تحلیل دهد و در خواص
ابن زهر آورده است هر دانه که قردار بسیار داشته باشد و قردان
بشتراژی کنه خوانند جون بطبیخ ترمس بشویند زایل کند و جرب چارپایان هم
و شریف کفته جون بستانند و بلغور کنند و پوست وی جدا کنند

و در دیکی مستی کنند و شیر تازه بران ریزند چندانکه آنرا بنوشانند
و بجوشانند تا شیر بنشف کند بعد ازان مانندوی روغن گاو بروی
کنند و بجوشانند تا منعقد سود و ازان ضماد کنند مسهل هر صفرا و هر
سودا و خلط خام لزج بود پس اگر خواهد که مسهل صفرا بود در خرقه کند
گرم کرده و برابر ناف ضماد کنند اسهال صفرا کند و اگر سودا خواهد بر دل
ضماد کنند اسهال صفرا کند در خرقه کند گرم کرده و اگر خلط خام خواهد
مابین دو سرکین ضماد کند و این ضماد از اسرار طب مکتوم است و این
معالجه جهت طفلان و پیران که تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند
و این مجربست **ترید** بهترین این صنف بود سپید مدور مضمغ
مجوف در سودن سفید تر گردد و زود کوفته شود و بر سرهای وی صمغ بود
و کهن و باریک نبود و بستری میان حنصر و بنصر بود و چون بکوبند و
بر نزند هیچ ریشه بر سر بر ویزن نماند و تنگ سوراخ بود و باید که بوقت
خرج کردن اول بخواستند پس بروغن بادام چرب کنند انگاه بکوبند
طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم نافع بود جهت مرضهای
عصبانی و مسهل بلغم بود تمام و اندکی از خلط سوخته از زرد و ورک

واسرجوبه

و ماسرجوبه گوید مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و اصح آنست که تنها مسهل بلغم رقیق بود و اگر
تقویه کنند بزنجبیل مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی یبوست و
جفاف در بدن پیدا کند و مضر بود به امعا و بعد از انکه خراشیده باشند و بروغن بادام



چرب کرده کتیرا اضافت کنند و اگر تقویت وی بزنجبیل کنند مسهل بلغم
غلیظ و خام بود اما تنها مسهل غلیظ نبود و ترید زرد و سیاه ردی بود مانند خربق
سیاه و غاریقون سیاه و بدواء کسی که ان خورده بود مانند مداوا کسی که خربق
سیاه خورده باشند کنند و همان تدبیر کنند و ترید سفید مجوف چنانچه وصف

کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل که بلغمی بود و رحم را پاک گرداند و حقنه تمام
خوردن و حقنه کردن و نافع بود جهت دردان نزدیک حیض آمدن و نافع بود
جهت درد پشت و دماغ را پاک کند از بلغم لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود
و سرفه که از رطوبات فم معده بود سود دهد و علامات این زحمه آن
بود که چندان سرفه بباید که باقی کند یا خلطی لزج بیرون آید پس ساکن شود
و اگر با بلیله کابلی خلط کنند دوائی نافع بود مصروع را و بدل آن نیم وزن آن غاریقون
و دانگ نیم آن صبر و دانگ نیم آن حنظل و گویند بدل آن ترمس است و صاحب جامع
در مفرده آورده که بدل آن پوست بیخ درخت توت است بوزن آن و شربتی
از برید از نیم درم تا یک درم بود **ترنجبین** بهترین وی تازه سفید بود طبیعت وی
معتدلست در حرارت و برودت اما میل بحرارت دارد و لطیفتر از قند بود و در وی
رطوبتی بود و ملین بود نافع جهت سعال گرم و سرفه و سینه را نرم کند و تشنگی
بنشاند و مسهل صفرا بود برفق بخاصیه و شربتی از وی از ده درم تا بیست مثقال
و شریف گوید گرم و ترست در اول حفظ را نیکو بود و اسحق گوید مضر است
بسپرز و مصلح وی آب تمرهندی بود و گویند بدل آن ماء الحاج با قند بود و گویند جواب و
قند و گویند بدل آن سرخشت است **تراب القی** گنگز داست و گفته شود

ترنجان

ترنجان باذرنبویه است و گفته شد **تربابان** غافت است و گفته شود **ترفاس**
کماه است و گفته شود **تراب الهالک** شک است و گفته شود **تریاق روستائیان** ثوم است و گفته
شود **تریاق ترکی** مومیائی است و گفته شود **تریاق الحیه** در گنج جسم گاو و بز کوهی می باشد
و از آن گاو کوهی نیکوتر بود و در صفت ایل گفته شد صفت آن و بشیرازی آنرا ارس
را خوانند **تریاق فارسی** حجر انیس است و گفته شود **تشمیزج** بپارسی چشمیزج گویند و چاکسو
خوانند و اهل حجاز بتمه خوانند و بشیرازی چشمک و بلفظی دیگر اطرابلس گویند و حبه السودا
نیز خوانند اما حبه السودا شونیز را خوانند و این مولف گوید روستائیان شیراز
آنرا چشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست و قابض قوت درد چشم را نافع بود نبات
و ابوسهیل آورده است که چون بغایت سحق کنند و بحریر ببیزند و بر ریش

قضیب افشانند زود نیک شود و مجرّبست و بهترین وی آن بود که فربه بود
و بغایت سیاه و براق **تستوان** تشمیر نیز گویند و آن بسفایج است و گفته شد
تفاح بپارسی سیب گویند و معتدلترین وی شامی بود بعد از آن اصفهانی
پس قوقایی و ملیطی و آنچه نغه بود بد باشد و همچنین نارسیده نارسیده و نغه
سرد و تر بود و آنچه ترش بود و قابض سرد و غلیظ بود و آنچه شیرین بود
میل بگرمی دارد و آنچه ترش بود و نه قابض بود سرد و خشک بود و شیرین که
رسیده بود معتدل بود در حرارت و برودت و بصری گوید شیرین گرم و تر
بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه مز بود معتدل بود در سردی
و تری منع فضول بکند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل بود و مفرح بغایت
روح را لطیف کند خاصه شامی و قوت معده ضعیف بدهد و اگر در میان خمیر
بریان کنند سودمند بود جهت قلت شهوت طعام و نافع بود جهت کرم
و ذوسنطاریا و سویق وی مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را نافع بود
و تفاح شیرین چون پخته کنند و بر چشم بندند که درد کند ساکن گرداند و تفاح مز
تشنگی بنشاند که از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد و رازی گوید تفاح
مقوی فم معده بود و محرور را نافع بود اما بطی الهضم بود و منفخ و اولی آن بود که



جون از وی ثقل در معده یابند آب سرد و طعام ترش بر سر آن بخورند بلکه شراب
خورند و مرق اسفیدباج و مطجنات و اطبا گویند بخاصیة نسیان آورد و سیب
ترش خلطی سرد لطیف از وی حاصل شود و سیب مز خلطی معتدل از وی حاصل
شود و آنچه عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود و شریف گوید چون ورق وی بکوبند
و ده درم از آن بیاشامند دفع زهر با کرم و گزندگی جانوران بکند و شراب وی جهت
گزندگی عقرب و مار زهر کرم که باشد نافع بود و تقویت معده تمام بدهد و سیب
نارسیده مولد عفونات و تبها بود و آنچه بر درخت رسیده شود نیک باشد

و مجموع میوها چنین بود وادمان خوردن وی درد اعصاب احداث کند خاصه آنچه
ربیعی بود وانچه ترش بود دفع مضرت آن بگوارش نعناع وکلقند کنند ودر
خواص ابن زهر آورده که بوئیدن وی جهت موسوسان ومدبولان نیکو بود وقوت
دماغ بدهد واما خوردن وی ریاح در عروق احداث کند واو جاع در عضلها وباشد که
بسل کنند از بهر انکه چون هضم شود خونی که از وی حاصل شود بعضی متصل شود بریاحی
لطیف در عروق وبعضی در عضلها وچون تمددی در عروق پیدا شود اکثر آن بود که بشکافد
وچون شکافته شود در شش ریزد وسل پیدا کند بی محال وتا درافتد که نباشد تفاح
الارض بابونج است وگفته شد تفاح بري زعرور است وگفته شود تفاح الجن
نمر بروج است وگفته شود تفاح ارمیني شمش است وگفته شود تفاح فارسي
خوخ است وگفته شود تفاح مائي اترج است وگفته شد تفسیا تافسیا است
وگفته شود تغدة کربره وکسره خوانند وگفته شود تفسیره ربره رومي است بپارسي
کروبا خوانند وگفته شود تملول قنابری است تمتم سماق است وگفته
شود تمر بپارسی خرما گویند طبیعت آن گرم وتر است در اول وگرمی
وی زیاده از تری بود منی بیفزاید وصداع آورد ودندان وبن دندان تباه کند
وخونی غلیظ از وی حاصل شود سینه وشش وروده را نیکو بود وبسیار

خوردن



خوردن صداع ورمد قلاع وخناق ودرد دندان آورد ومصلح آن بادام وخشخاش
بود وبعد از آن سکنجبین ساده خوردن وچون در شیر تازه خیسانند وبخورند نعوظی تمام
آورد واگر ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارچینی قدری کوفته در شیر اندازند
بدن را فربه کند وباه را زیاده کند ولون را نیکو کند بغایت ومزاجها سرد را خرما جهت
درد پشت وورک نافع بود تمر هندي حمر خوانند وصبارا هم گویند لطیفتر از اجاص بود
در رطوبت کمتر وبهترین وی زرد تازه شیره دار بود بغایت ترش طبیعت وی .

سرد است در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید سرد و خشک است در سیوم
و ماسرجویه گوید سرد است و در وی رطوبت بود مسهل بود و جهت قی و تشنگی
و تب و غشی و کرب را نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد و شربتی
از طبیخ وی نیم رطل کتاب بود و گویند مسهل اخلاط محترق بود و جگر را نافع بود و آشامیدن

وجهت قلاع مضمضه کردن و خفقان را سود دهد چون از گرمی بود و دانهٔ وی جهت
حصر مستعمل کنند اما تمر هندی مضر بود به سرفه و سینه و مصلح وی شراب بنفشه
و خشخاش بود و بدل وی آلو سیاه **تمساح** بپارسی نهنگ خوانند
ابن المؤلف گوید نهنگ بصورت سوسمار است سرگین وی جهت سفیدی

کهن

کهن و نو که در چشم بود بغایت نافع بود و پیه وی جهت گزندگی وی ضماد کنند
در ساعت درد بنشاند و چون بگدازند و در گوش چکانند درد گوش را
نافع بود و اگر بدان ادمان کنند کری زایل کند و در خواص ابن زهر آورده که اگر
بر صاحب تب ربع مالند نافع بود و شریف گوید پیه وی چون بگدازند با روغن
گل درد پشت و گرده را نافع بود و باه را زیاده کند و چون وی با هلیله و آمله خلط کنند و بر سفیدی
طلا کنند لون آن بار لون اندام گرداند و بر پیشانی و صدغین طلا کنند درد شقیقه را نافع بود
و چون گوشت وی با سفیدباج بپزند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و
چون زهرهٔ وی در چشم کشند سفیدی زایل کند و جگر وی بخور کردن در شب
مجنون را نافع بود و اگر دندان جانب راست وی بگیرند و بر بازوی راست
ببندند مجامعت را قوت دهد و محرکی تمام بود باه را و در خواص ابن زهر آورده که هم



حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشد الا تمساح که فک زبرین پیه وی
چون با موم بسرشند و فتیله سازند و برافروزند در نهری یا در بیشه ضفادع قطعا
آواز نکنند مادام که آن افروخته بود و چون ظرف کند با پوست وی در بیرون
قریه پس بیاویزند بر سطح دهلیز آن قریه دران وقت تگرگ نبارد و اگر پیه وی در پیشانی
کبش جنگی بمالند که بیشتر از کبش را قوچ خوانند هر قوچ که بر وی آورند از وی
بگریزد و اگر چشم وی بکنند وقتی که زنده بود و بر مجذوم بندند نافع بود و آن علت
زایل کند بر ریا بکند که زیاده گردد **تنبول** تا تنبول خوانند و گفته شد **تنکار**
دو نوعست معدنی و مصنوع طبیعت آن گرم و خشکست و لطیف نافع بود جهت
درد دندان و کرم آن بکشد و از خوردن باز دارد بخاصیت و جلاء آن بدهد و آنچه
مصنوع بود چند نوعست یکنوع گفته شود نمک یک جزو و یک جزو قلی
و بوره سه جزو و اگر نطرون کنند بهتر باشد و شیر گاو و یا گاومیش آن مقدار که وی را
بپوشانند بر سر آن کنند و بجوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از آن با فتاب
بیاویزند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشم بیرون آید و آن دو نوعست
یک نوع یخ ماند و یک نوع سرف آنچه بریده باشد انرا برفک خوانند و آنچه
نبریده باشد انرا نمک خوانند و باید که بروغن چرب کنند و در جایی که باد راه نیابد

بیاویزند

بیاویزند تا نبرد انرا نمک خوانند و آن نیکوتر بود **تنوب** صنوبر کوهیست
و گفته شود و از وی قطران در وقت گیرند و تخم آن را قضم قریش خوانند و ثنوبت
نیز گویند و گفته شود **توت حلو** فرصاد خوانند بپارسی توت سفید و قایم مقام
انجیر بود در انضاج الا وی غذا اندک دهد و معده را بد بود و خونی فاسد از وی



متولد شود و بهترین وی بزرگ شیرین بود و طبیعت وی گرمست در اول
و ترست در دوم و گویند سردست در اول و چون بخورند زود از معده بگذرد
اما دیر از مروده بیرون رود و بول براند و معده را بد بود و بهترین آن بود که
پیش از طعام بخورند و بعد از آن سکنجبین بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه

و ورق انگور با باران بجوشانند و مویرا بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند
و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود و اگر بطبیخ ورق وی مضمضه
کنند درد دندانرا ساکن کند و طبیخ پوست وی همین عمل کند **توت حامض**
معروفست بشامی بهترین وی سیاه بزرگ بود و نار سیده وی چون خشک
کنند قایم مقام سماق بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند تر است
و گویند خشک وی در اولست و در وی قبض بود و دم دهان و حلق را نافع بود
و عصاره وی خشک کرده ریشهای بد را نافع بود و خشک کرده وی شکم ببندد و
دوسنطاریا را نافع بود و پوست درخت وی تریاق شوکران بود و آب ورق وی
مقدار پانجده درم چون بیاشامند جهت گزندگی ریتیلا نافع بود و خوردن وی مغص آورد
و مصلح وی اطریفل کوچک بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی اطریفل
کوچک انار بود **توت وحشی** توث العلیق است بشیرازی توت سه گل خوانند و در علیق
گفته شود **تودری** تودریج گویند و بزر الهوه و قصیصه نیز گویند بشیرازی تدری
خوانند و باصفهانی قفاه و بکرمانی باد درخت و بتبریزی وربه طبیعت آن
گرمست در دوم و خشکست و عیسی گوید تر است در اول و تودری چهار
نوعست زرد و سفید و سرخ و گلگون بهترین آن زرد بود سودمند بود جهت

سرطانات که ریش نشده باشد با عسل و آب طلا کردن و اگر با آب بیامیزند
و بر سرطان باطن ضماد کنند و ورمها صلب و ورمهای گوش و صلابت نقرس
نافع بود و ریشها که در چشم بود پاک کند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بزنند
و بیاشامند باه را زیاده کند و اگر در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ لزج که در سینه
و شش بود **توتیا** انواعست بهترین آن هندی بود بعد از آن کرمانی سنگ طبیعت آن
سرد است در اول و خشکست در دوم و حبیش گوید سرد و خشکست در دوم و آنچه شسته
بود فاضلترین محکها بود و ریشها را نافع بود جهت سرطانات و درد چشم را نافع بود



و منع فضل برد در عروق چشم از بوت و طبقات بکند خاصه مغسول وی و صحت
چشم نگاه دارد و در مرهم جهت ریش قضیب و خصیه بغایت نافع بود و مقعد

دور مهاء آن وگویند بدل آن بوزن آن نشادر هم وزن آن توبال بود وگویند بدل
آن سرطان جنین بود صفت غسل آن بگیرد توتیا کوفته و بیخته و باب بیامیزد
و در صره بندد که تنک باشد نه بغایت و در ظرفی سبز کند و آب باران بر سر آن
کند و در آب می جنباند پس آنچه دقیق لطیف بود آب بیرون آید و آنچه
غلیظ و دبل و سخ بود در خرقه بماند بعد ازان آن آب را در ظرفی دیگر کند و دیگر
آب بر سر توتیا کند همچنان اول و دیگر همان عمل کند بعد ازان آبها بر گیرد و توتیا
خشک کند و بکار برد **توذری** تخم گیاهی است و در سنن در شوکران صفت آن
گفته شود **توبال النحاس** لطیفتر از مس سوخته بود و آن چون مس تافته کوبند ازان می در فتند
و بهترین آن قبرسی بود سیاه که میل بسرخی داشته بود و رقیق باشد مانند پوستی
و اولی آن بود که پیش از سحق چند نوبت بشویند چون خواهند که در دارو چشم بکار برند
و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم قابض بود گوشت زیاده بخورد و چشم
اجفان سود دهد و تاریکی چشم زایل کند و جلا بدهد و اولی آن بود که حده وی بنشاسته
بشکنند و خاصیت وی در اسهال بلغم و آب زرد است و آنچنان مستعمل کند که
نیم مثقال سحق کند و یک مثقال علک البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود
بقوت و گویند یک مثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کند اما بعد ازان قدری

سرکه

سرکه بیاشامند تا در اندرون نماند **توبال الحدید** اقوی ترین توبالها بود و چون آهن
سرخ شده کوبند ازان در فتند و آن مجفف و مقبض بود نافع بود جهت ریشهای بد
توبالملون نوعی ازان نوعهاست که ورق وی مانند ورق کبر بود گرد شکل و شاخها
داشته باشد و چون بشکنند شیر بسیار ازوی روانه گردد و بغایت محرق بود
تین رطب انجیر تر بهترین آن وزیری بود پوست بازکرده بعد ازان آنچه میل بسفیدی دارد بعد ازان



سرخ بعد ازان سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند گرمست در اول
یا در ابتداء درجه دوم و ترست در دوم و خام وی بسردی مایل و در وی جلایی بود

و بر ثالیل ضماد کنند و بهق را نافع بود و انجیر رسیده غذاء بهتر از مجموع میوها دهد
و زود تر بگذرد و فربهی آورد و صرع را نافع بود و خشونت حلق و سینه و تشنگی که
از بلغم شور بود و گرده و مثانه را سود دهد و از ریگ و هرچه باشد پاک کند و
و خاکستر چوب وی دوسنطاریا را نافع بود و اسهال خوردن و حقنه کردن
مقدار یک درم و ابروی سودمند بود جهت گزندگی عقرب در طلا مالیدن
و نارسیده وی با عسل وی جهت گزندگی سگ دیوانه و ریشها که رطوبت از وی
روانه بود نافع بود و همچنین ورق آن با کرسنه و شراب بر گزندگی این عرس
طلا کردن نیکو بود و خوردن انجیر ایمن باشند از سموم و قضبان وی چون
با گوشت گاو صلب بپزند مهرا شود و انجیر طبیعتی دارد و ورق آن طبیعتی
و چوب آن و لبن آن طبیعتی ورق آن سخن قوی بود و لبن وی حادی لطیف
و لبن وی خون کداخته و شیر ببندد و از آن بسته بگشاید مانند انفحه و اگر
بر صوف نهند و در دندان گیرند از خوردن پاک کند و در چشم کشیدن با عسل
جهت ابتداء آب نزول نافع بود و انجیر در وی نفخی بود مولد مره بود و معده را
بد بود و مصلح وی سکنجبین ساده بود که بعد از آن بیاشامند یا شراب اترج یا ریباس
و غذایی که خورند باید که مری در وی بود و ابن مؤلف گوید در تواریخ آورده اند که

بروزکار

بروزکار نوح علیه السلام همه درختها تباه شد در طوفان مگر انجیر و از همه میوه
چیزی بیفتد مگر انجیر و ورق آن گویند زهری قاتل است و در خواص آورده اند که
اگر شاخ درخت انجیر ساعتی در آب نمک نهند پس بکارند انجیر آن بغایت
شیرین بود تین یابس انجیر خشک بهترین وی ریلی بود و طبیعت آن
گرمست در آخر درجه اول و معتدل بود از تری و خشکی لطیف بود و منضج
و محلل برورمهاء صلب ضماد کردن نافع بود و دما میل نضج دهد و صرع و خشونت
حلق و سینه و قصبه شش را موافق بود و شراب وی سرفه کهن و سده
جگر و سپرز را نافع بود و گرده و مثانه را سودمند بود و خورنده وی از سم
ایمن باشند و چون با آب وی جوشانیده غرغره کنند خناق را تحلیل دهد
و نضج آن بدهد و بگشاید و خوردن آن خونی بد از وی متولد شود و ادمان
خوردن وی شپش در بدن پیدا کند و سرد مزاجرا نافع بود و درد پشت و
تقطیر بول و سخن کرده بود و انعاظ آورده و شکم براند و سینه و شش را
از اخلاط پاک کند و مضر بود جهت جگر و سپرز که متورم بود و اولی آن
بود که با مغز گردکان و مغز بادام خورند و چون با فوتنج و سعتر و حاشا
بخورند گرده و مثانه و سینه را پاک کند و چون یک رطل از وی بسرکه شراب

خوشانند نه شبانروز بعد ازان و سپرز ضماد کنند نافع بود و اکر هر بامداد
چهار انجیر در سرکه خوشانیده چنانچه ذکر رفت بخورند سپرز را بکدازاند
و ضماد کردن نیز بغایت نافع بود و جالینوس کوید بدل وی در انضاج حب
صنوبر است تیغال وان سکر العشر است و کفته شود باب
الثا ثافسیا تغسیا نیز کویند و ثیتون هم خوانند و آن صمغ سذاب
کوهی است و کویند صمغ سذاب وی و سذاب وی حرمل است و
کفته شود و سذاب کوهی برک آن بحرمل ماند لیکن دراز تر و پهن تر بود
و شاخ وی دراز بود و بوی عظیم منتن دارد و تخم آن بشکل تخم سذاب بود
و طبیعت بغایت کرم بود و محرق و مسخن قوی بود و مجفف و در وی
رطوبتی فضلی بود و کویند کرمی وی در سیوم بود و مسهل و منضج و منقی بود
و جذبی بغایت کند از عمق بدن و موی برویاند و پوست بیخ وی بر داء
الثعلب مالند بغایت نافع بود و استرخا و نقرس و مفاصل سرد
بغایت نافع بود و حقنه کردن جهت عرق النسا نافع بود و بر نفث دم
و فضول طلا کردن و مقدار شربتی از وی در استسقا نیم درم بود با ماء
العسل و مسهل و منقی بود و اکر زیاده ازین بود بول و طبع ببندد و ورم

زبان و قراقر و سوزش حلق و معده و سرخی روی و باشد که غشی و ضیق
النفس پیدا کند علاج وی بقی کند بعد ازان بشیر و مسکه و جواب بد بهند و
غرغره بشیر تازه و روغن کل و از ادویه تخم سذاب بغایت نافع بود و این
از خاصیت است و جالینوس کوید بدل وی در داء الثعلب حرف است
و وی مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح وی حب الاس و بلوط بود ثامر
دجر خوانند و این لوبیا است و کفته شود ثالسقیس حرف بابل است و
کفته شود ثاقب الحجر سعالج است و کفته شد ثدیی بپارسی پستان کویند
و ضرع پستان چهارپایان بود و بری ازان ادمی کوشت وی مانند و شبد
بود و طعم وی شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان معتدل کیرند و طبیعت آن
کرم و تر بود و کویند مزاج وی بسردی مایل بود و غذایی صالح بود شیر زیادت
کند اما مولد بلغم بود و در وی غلظی بود و مصلح وی سعتر و نمک بود ثعلب
بپارسی روباه کویند چون باب بپزند و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود
خاصه چون همچنان زنده بپزند و زمانی نیک در آن آب نشینند اما بعد از معه
این عمل کند و به وی درد مفاصل را سود دهد و چون در کوش چکانند و بدان
ادمان کنند درد کوش زایل کند و شحم وی حل کرده سوده بیاشامند بود و سرفه را

نافع بود و سه وی چون در دهن گیرند درد دندان زایل کند و درد چشم و شریعت
کنت پیه وی چون با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود
و زهره وی با آب کرفس و اشق بگدازند مساوی و سعوط کند بغایت نافع بود
و چون آدمی دندان وی در دست گیرد ایمن باشد از بانگ کردن سگ
و پیه وی چون با زیت انفاق بگدازند و بر نقرس و مفاصل بمالند نافع بود
و پوست وی بغایت گرم بود از همه پوستها و سخن تر و مرطوب
مزاجرا شاید پوشیدن و محرور مزاجرا نشاید و کسی که سرما بر وی
غالب بود شاید و هر چند که موی بر وی زیاده بود سخونت در وی بیشتر بود
و آن لباس زنان و بلغمی مزاج و پیران باشد و در خواص ابن زهر آورده که پیه وی
چون طلا کنند بر تازیانه یا چوبی و در اندرون هر خانه که بنهند مجموع کیکان
بر آن جمع شوند و ابن مولف گفته اگر بادام تلخ بکوبند و بر گوشت افشانند
و روباه بخورد بیهوش گردد **ثغاریر** در داب است و گفته شود و
بلغت اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبو و باصفهانی دستنبویه
ثفاء حرف است و گفته شود **ثلثان** طولیدون است و فنا نیز گویند
و آن عنب الثعلب است و گفته شود **ثلج** بپارسی برف گویند

و صفت جمد و جلید در جیم گفته شود **ثلج چینی** سنگی سفید که در سرمها بکار
برند جهت جلاء چشم و تب دق را نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک است
این بیطار گوید زهره اسوس است و در الف گفته شد **ثمرة الغرغر** چون الابهل است
و در ابهل گفته شد **ثمرة الطرفا** عذبه است و خرمایخ نیز گویند و گفته شود **ثمرة**
الشوک المصری جلنار است و گفته شود **ثمرة شجرة الروم** مقل مکی است و گفته شود
ثمرة العلیق توت علیق است بپارسی در گویند و بشیرازی توت سر کل
و در علیق گفته شود **ثمرة الکبر** شفلح خوانند و ثمرة اللصف و ثمرة الاصف
نیز گویند و بشیرازی کورک گویند و شفلح قثاء الکبر گویند و طبیعت آن گرمست در
سیوم و گویند در چهارم و تره کبر چون با نمک و سرکه بپروند لطیف بود
سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و ضع را نرم دارد و در کبر منفعت
وی گفته شود **ثوم** بپارسی سیر گویند بستانی و بری و کرانی بود ثوم بری
اسقوردیون است و گفته شد و ثوم کرانی مرکب بود بقوت آن ثوم و کراث
و طبیعت ثوم گرم و خشکست در چهارم و گویند در سیوم و در حرارت سوم
از بصل اقوی بود محلل نفخ بود و آب گردش را نافع بود و خاکستر وی
بر بهق با عسل طلا کنند و بر داء الثعلب با عسل و روغن جنسسان مالیدن موی

بروياند وجرب وموها را سود دهد وخوردن وی خام وبریان کرده
یا بخته حلق را صافی کند وسرفه کهن که از سردی بود سود دارد
وخوردن وی کرم را بکشد مجموع وعلق از حلق بیرون آورده چون بکوبند
وبا سرکه بدان غرغره کنند وچون در طبیخ ورق وساق وی نشینند
حیض براند ومشیم بیرون آورد ووی نافع بود جهت گزندگی جانوران
وسگ دیوانه ورتیلا وابن عرس وعقرب وافعی با شراب خوردن
وضماد کردن وطبع نرم دارد وبول براند ودرد روده را نافع ووقتی که بی تب
بود ومنی بیفزاید ومقوی باه بود وقولنج وعرق النسا را نافع بود اما مصدع بود
ومضعف چشم وچون بخته حرارت وحراقه وی کمتر بود ومصلح وی ترش
وروغن بود وگوشت فربه وصاحب تقویم گوید مصلح وی بنفشه
وبلیله بود وبدل ثوم بری ثوم بستانی بود **ثوم الحیه** ثوم بری گویند
ان اسقوردیون است وگفته شد بعضی از منافع وی ودیگر منفعت
وی آن است که مرضهای سرد فالج ولقوه وخدر را نافع بود وجالینوس
گوید فالج ولقوه وجذام ومرض وبهق را نافع بود چون با عسل کف گرفته
بیاشامند ودیسقوریدوس گوید برص وجرب وبهق زائل کند چون بدین

صفت استعمال کند بگیرند ثوم بری وخرد بکوبند وبا آب رازیانه
تر بسرشند وتخم رازیانه کوفته وبیخته وعسل کف گرفته در حمام مثل نوره
طلا کنند در هر سه روز یک نوبت ورها کنند تا با عرق فرود آید ومعس
گوید جذام را زائل کند چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال با عسل وباقی
منفعت وی در سقردیون گفته شود **ثومس** حاشا است وگفته شود
ثیل نجیل ونجیر وثیمه خوانند بپارسی سد گیا گویند وآن نوعی از حرشق است
وطبیعت وی سرد وخشک است در اول وگویند معتدل است نافع بود جهت
جراحتهای تازه ومنع نزله بکند وبیخ وی وتخم وی منع قی بکند وادرار بول بکند
تمام واسهال باز دارد واز تخم وی لعوق سازند سنگ گرده بریزاند وطبیخ
آن ریش مثانه را نافع بود **باب الجیم** **جادی** کرکم وقرقو
ورهقان وخلوق گویند وسعور الصقالبه وآن زعفران است وگفته شود
جاورس سه نوع است یک نوع دخن گویند بپارسی ارزن وبشیرازی
الم ویک نوع جاورس هندی خوانند وآن ذره است بپارسی زرة
ویک نوع جاورس خوانند بپارسی گاورس وبشیرازی کال خوانند طبیعت
آن سرد است در اول وخشک است در سیوم قابض بود ومجفف بغیر لذع شکم

ببندد و بول براند و خونی بد از وی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک تر
از مجموع حبوب دهد که از ایشان نان پزند و بچه بیندازد و مصلح وی آنست که
با شیر تازه پزند ماماب سوس و روغن بادام یا روغن گاو و یا روغن کنجد
و طلاء جرب از بس آن خوردن و بدل وی در شکم بستن برنج بود **جاوربج**
گاو زهره گویند و آن حجر البقراست و گفته شود **جاوشیر** بپارسی
جواشیر خوانند و گاوشیر نیز گویند صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد
و برگ آن ببرگ انجیر ماند گردتر و کوچکتر و گویند ورق آن بورق زیتون ماند
و قول اول اصح است که برگ آن گردست و برگ زیتون دراز و ساق
وی مانند خیار زه کشنده بود و گل وی زرد رنگ بود و تخم وی
خوشبوی و تیز بود و صمغ از وی چنان گیرند که ساق وی شق کنند
تا صمغ بیرون آید بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بوی
و زود در آب حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود
چون خشک شود زرد گردد و چون آب بگدازند برنگ شیر بود
و اگر سیاه رنگ بود بود و غشو آن با اشق و موم کنند و طبیعت
جاوشیر گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید

گرمست

گرمست در سیوم و خشکست در دوم عرق النسا و درد زانو و مفاصل
سرد طلا کردن سود دهد و بر دندان خورده نهند درد ساکن کند و صداع
و صرع را نافع بود و در چشم کشیدن جلا بدهد و چشم را روشن کند
و استسقا و چکیدن بمیز و صلابه رحم را نافع بود و چون با عسل بگدازند
و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و بیندازد و جرب مثانه و برد ا
الجنب ضماد کردن نافع بود و با میوتر بر نقرس ضماد کردن سودمند بود
و قولنج و گزندگی جانوران و سرفه کهن که از اخلاط غلیظ بلغمی لزج بود سود دهد
و بیخ درخت وی چون بخراشند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد
و تخم وی با افسنتین چون بیاشامند حیض براند و اگر با زراوند
بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند
در درحم که سبب آن اختناق بود سود دهد و مقدار شربتی
از وی ما بین نیم مثقال بود تا یک مثقال بعد از آن که در مطبوخ
خوی بانیده باشند و ابن جزار گوید اگر بچه سه ماهه یا چهار
ماهه در شکم بمیرد فتیله از جاوشیر بسازد و بخود برگیرد
زود بیرون آید و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود



ووی مضر بود باعصاب صحیح واسان ومصلح وی مرما جوز بود وبدل
وی سکبینج ورازی گوید بدل وی لبن التین بود بوزن ان واین حرار
گوید وبدل آن بوزن ان قنه وگویند یک وزن ونیم آن قناست
وگویند بدل ان دو وزن ان صمغ زیتون بود وشیخ الرئیس گوید ظن من
آنست که اشق نزدیکست بوی **جار النهر** گویند سلق الماء است
وان نباتی است که درآب روید ومانند نیلوفر بود واندکی ازآب

پیدا شود وطبیعت وی سرد وقابض بود حکّه وجرب



درینها بلید وریشها کهن نافع بود وبدل ان بطباط بود **جار
النهر** خشخاش زبدی است وگفته شود درخا **جارکون** ببابسرآست
وگفته شد **جامسه** باقلا قبطی خوانند ودرمصر بسیار باشد ودرآبها
ایستاده روید وساق وی بسطبری انگشت بود وبدرازی یک گز
بود وگل وی مانند سرخ بود وباقلاء ان کوچکتر ازباقلا بود وچون
خشک شود سیاه گردد وچون تر باشد خام وپخته خورند وبیخ ان

از بیخ بی ستبرتر بود و قابض بود معده را نیکو بود و اردوی چون بیاشامند
بحوا اسهال کهن باز بندد و ریش روده را نافع بود و بوست وی قویتر بود در این فعل

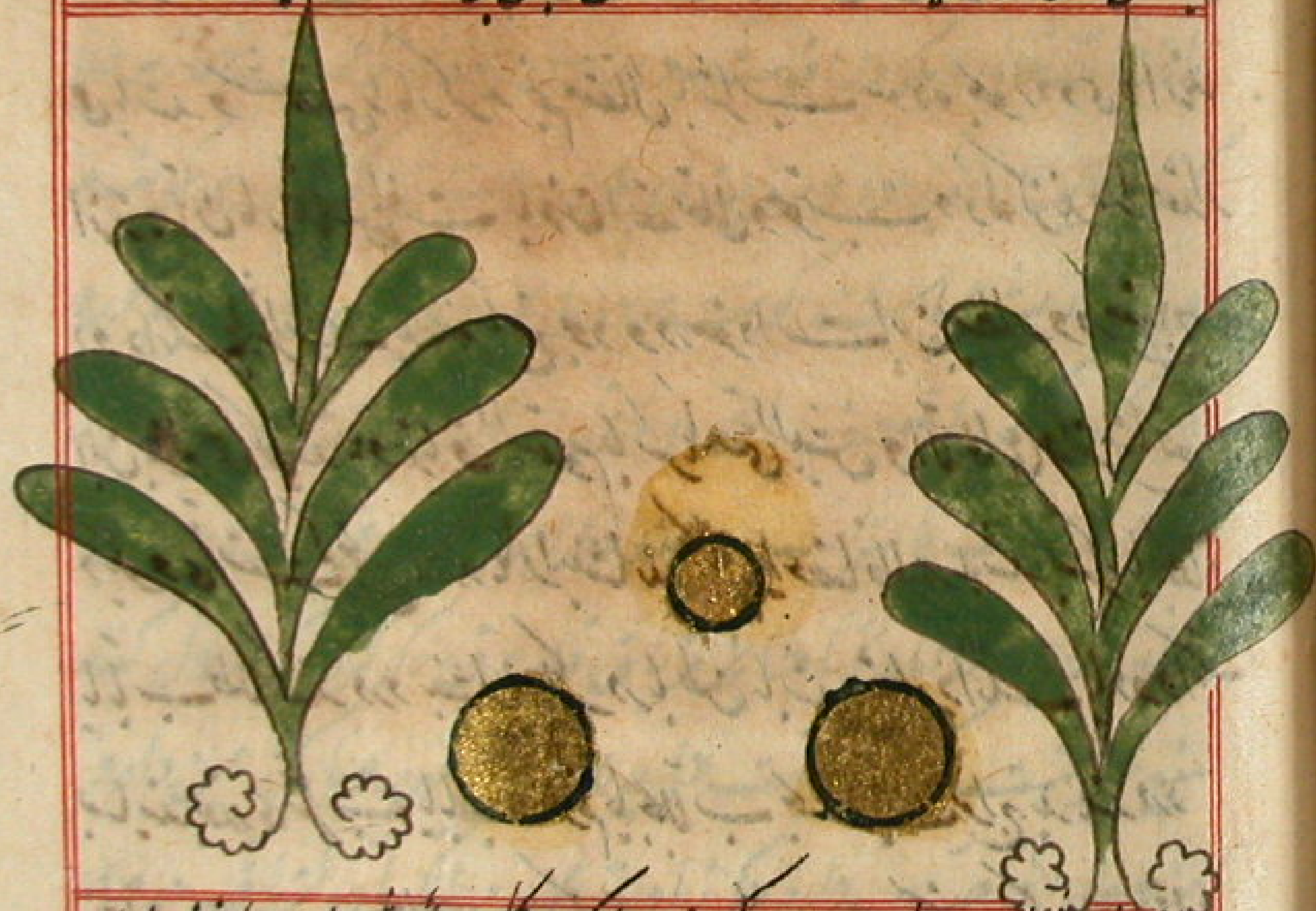
جاکسو تشمیزج است و گفته شد جبن رطب بپارسی پنیر تر گویند
و بهترین آن شیرین ارند بود که میل بحلاوه داشته باشد و از شتری
معتدل از حیوانی صحیح البدن گرفته باشند و طبیعت آن سرد و تر
بود در سیوم و گویند در دوم غذائی فربه کننده بود طبع را نرم دارد
و منع ورم جراحت بکند و دفع مضرت کسی که مرداسنگ خورده
باشد لیکن سنگ گرده و مثانه پیدا کند و مصلح آن عسل بود

باقند

باقند و صاحب تقویم گوید مصلح ان زیتون است جبن یابس
پنیر خشک بهترین ان روغن دار شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم مصلح ریشهاء بد بود و چون بازیت سحق کنند سودمند بود جهت
تحجر مفاصل ضماد کردن و بیرون آید مانند لج بی زحمتی و چون بریان کنند
شکم ببندد و بد مولد خلط مراری بود و بدن را لاغر کند و معده را بد بود
و دشوار هضم شود و تشنگی آورد و سنگ گرده پیدا کند و باید که بعد
و طعام خورند اگر مغز گردکان خورند نیکوتر بود جبین حص است
و گفته شود جهلنج جبلاهنگ و جبلاهنگ و اطلیهنگ نیز گویند بپارسی جیراهنگ و ان

تخم زرد خار است و بیخ وی تربد زرد است و گویند تخم دند سیاه است
و فعل وی مانند فعل بود و بهترین وی هندی بود خلوقی رنگ برنگ
سنترک و بغایت خرد بود و دراز قد معی بود بقوت بلغم و اخلاط غلیظ
لزج را و خطر بود مگر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی از نیم درم بود
تا یکدرم و اگر از این زیاده بود کشنده بود و از خوردن وی شسان عظیم پیدا
شود تا حدی که خناق آورد و عرقی سرد و معالجه آن تنقی و آب گرم
و حقنه قوی که در وی شحم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه بیاشامند و اگر
تشنج پیدا کند موم روغن نرم بمالند و در آب زن نیم گرم بسانند و بدل
وی خریف بود **جدوار** بپارسی زدوار گویند و بمغولی ماه پروین و بهندی
نربسی و آن بیخی است مشابه بسعد هندی اما بوزن ثقیلتر و صلبتر از وی بود
و بهترین وی آنست که چون بسایند رنگش بنفشجی بود و آن هندی است
اما آنچه خطائیست بزرگتر و بهتر می باشد و اکثر بنفشجی و آنچه هندیست
اکثر بسیاهی زند و در زمین هند کوهیست که آنرا قراجل می خوانند کوهی عظیمست
و در این طرف کوه اهل هندی باشند و آن طرف گویند از حساب خطاییست
این بیخ آنجا می روید و آنرا نربسی از بهر آن می گویند که زهر نیست که آنرا بهندی

بیش میخوانند و این بیخ پازهر آن است و هردو در یک موضع حاصل می شود
و اهل آن موضع آن بیش نمی خورند و زیان نمی دهد و اگر این بیش جایی دیگر
می روید که مجاور این بیخ جدوار نیست چندانک کشنده است و بس را
بعربی بیش میخوانند بدترین مجموع زهرهاست تا بحدی که تریاق فاروق با سمیت
آن مقاومت نمی تواند کرد و در شهر ملتان شخصی مقدار نیم مثقال بیش بخورد
فی الحال لبهای وی آماسیدن گرفت و چشمهاش از جای برخاست و نیمرده شد



مقدار نیم مثقال جدوار صلابه کردند و با یک کاسه شیر بوی دادند بعد
از یک ساعت قی کردن آغاز کرد با نواع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن

مصروع می شدند باز بخود افتادند دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کرده
شد وآن را بشراب انگوری خلط کرده بوی دادند باز قی کردن آغاز کرده
بعد از آن خواب بروی غلبه کرده چون در خواب رفت عرق بسیار
کرد پس چون بیدار شد غذا طلب کرد وازان زهر قاتل خلاص یافت
وخواص این دارو نه چندان است که توان گفت اولا باز هر آن بیش است که
ذکر کرده شد دیگر در اعمال سجستان که از اعمال کرمیر است مار قاتل
می باشد وشخصی را مار گزند نیم مثقال با شراب سوده بخورد وی دارند
از زهر آن مار خلاص یافت باذن الله تعالی وعقرب ودله گزنده را مقدار
دو دانگ با شراب بدهند نافع بود ودر مفردات ابن بیطار ودر منهاج
ابن جزله می گویند هو ترياق السموم بأسرها حتى البيش والأفاعي واز منافع
دیگر وی آنست که مجموع درد ها را بنشاند اگر بر اعضا ظاهر باشد بسرکه یا بگلاب
یا با آب طلا کنند درد بنشاند واگر در باطن باشد مقدار دانگ یا دو دانگ
بسایند بقدری شراب یا با آب گرم یا بگلاب بحسب مزاج بدهند درد
بنشاند چون درد قولنج ودرد گرده ودرد معده وسنگ گرده ومثانه
وعسر البول را با شیره تخم خیارین بدهند سود دارد وبر مجموع اورام بلغمی وصفراوی

ودموی وسوداوی در ابتدا وانتها طلا کنند در ابتدا باز گرداند ودر
انتها تحلیل کند واگر محتاج نضج باشد بدهند خصوصا اورام سارع مغابن
چون زیر بغل وبن ران بسرکه بسایند وطلا کنند ورم را تحلیل کند واگر کسی را
خیارک بیرون آید همین دارو را طلا کنند تحلیل یابد بی آنکه خیارک ببرد و
بگشاید وهیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض وبا هر کس که طاعون
بر آید این دارو را با سرکه بسایند وبران موضع طلا کنند خلاص یابد
باذن الله تعالی دیگر دل را قوت دهد ودر ابتداء زحمت خنازیر طلا
کنند بغایت مفید بود وبر ریشهای پلید وریشها کهن قدری بکوبند
وبران ریشها پاشند گوشت مرده را بخورد وجراحت بصلاح آورد
دیگر کسی را که دل ضعیف باشد وخفقان داشته باشد هر روز مقدار
نیم درم بگلاب یا بشراب بدهند دل را بغایت قوت دهد ودر تفریح
نظیر ندارد ودر ایام وبا چنانچه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند
منع عفونت بکند وتقویت دل بدهد ودفع ضرر وبا بکند این دارو
مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیاده تر بجهت آنکه ماده تریاقیه در وی
هست وچندان گرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین از شاگردان مولانا

نجم الدین محمود الفقیه الیاس شیرازی علیه الرحمة مردی فاضل بود و در اکثر
علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را دو شرح نبشته فرمود که هر خاصیتی که
در تریاق فاروق هست در این دارو مفرد هست و هم او گوید که مرا درد
معدهٔ بلغمی بود هر معالجه که کردیم مفید نیفتاد چند عدد از این جدوار
بروزگار صلایه می کردم و بجلاب گرم میخوردم این زحمت زایل شد و کسی را که
سدهٔ جگر بود و باستسقا خواست انجامیدن چند روزی این دارو با سکنجبین
بخورد سدهٔ گشاده شد و رنگ وی زرد بود برنگ اصلی خود آمد دیگر شخصی
قرحهٔ مثانه داشت و چهار روز بول وی گرفته بود از این دارو بسائیدند
و بر مثانهٔ وی طلا کردند و قدری در احلیل وی چکانیدند همان ساعت
بول وی بگشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی
دیگر زحمت بواسیر را این دارو بدان موضع طلا کنند درد ساکن گرداند
و ورم را تحلیل دهد دیگر آنکه دشواری زادن را نظیر ندارند بسایند قدری
و بجلاب گرم بوی دهند نافع بود و ابن مولف گوید این خاصیت در وی هست
و مجرب و آزموده است دیگر خداوند تب ربع را هر روز مقدار دو دانگ
با جلاب گرم بدهند هفت روز بپیاپی نافع بود اما تنقیهٔ بدن باید کرد دیگر

درد دندان را مفید بود مقدار عدسی از این دارو بر بن دندان گیرد یا بر دندان
طلا کند در حال درد ساکن کند و در درد چشم بلغمی در میان چشم چکانند درد
بنشاند و اگر صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کند درد بنشاند و آماس پلکها کم
شود و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد ساکن تر بود و صفراوی را
درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر بود و در تقویت باه اثری عظیم دارد
مقدار نیم درم تا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نعوذ من تمام آورد و حکماء
هند گویند که مردم لاغر را فربه کند و می گویند که اگر بر بهق سفید و برص طلا کنند
سودمند بود و حکماء هند می گویند که در این دارو صد و بیست منفعت است
و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق طلا کردن بغایت نافع بود حالیا آنچه
بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد و ابن مولف گوید شخص را سوء القنیه
طاری شد و باستسقا خواست انجامید چند روز جدوار سوده با جلاب
بدو دادند صحت کرامت فرمود و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم و
خشک بود و لطیف و صاحب تقویم گوید از شیخ که طبیعت وی گرم و خشک است
در سیوم و هم صاحب تقویم گوید قرحهٔ امعا آورد و مصلح وی شیر حلیب بود که
آهن تافته در آن انداخته باشند و صاحب منهاج گوید بدل وی در تریاق

سه روز آن زر نباد بود **جدب** حمار است وگفته شود **جرجیر** بری بود
وبستانی بود بری را ایهقان گویند وبستانی را کف عایشه وبپارسی
کیکیزه خوانند وبشیرازی کهنک بهترین آن بستانی بود



که تیزی وی کمتر بود وطبیعت وی گرمست در سیوم وگویند در دوم
وخشک در اول وتروی تر بود در اول وبوحنا گوید گرم وخشکست در دوم
آب وی اثر ریشها ببرد وجرجیر مدر لبن بود ومسخن ومنفخ ومهیج باه
اما مصدع بود وسدر وتاریکی چشم آورد ومصلح وی کاهو وکاسنی وبقلة الحمقا

وسرکه

وسرکه بود ووی منی را زیاده کند ونعوظ تمام آورد وچون با شراب بیاشامند
تریاق گزندگی ابن عرس بود وطبع براند ودر خواص آورده اند که چون جرجیر بکوبند
وآب آن در بیخ انار ترش ریزند انار شیرین گردد وجرجیر بری خردل بری
گویند وادرار بول بغایت کند وتیزتر از بستانیست وتخم وی بعوض خردل
مستعمل کند **جرجیر الماء** قرة العین است وسیر نیز خوانند وگفته شود **جرد انف**
وجرد مانق کرم دانه است وگرد مانه نیز گویند وگفته شود در کاف
جرجر باقلا بود وگفته شد **جرجر المصری** ترمس است وگفته شد **جراد** بپارسی
ملخ گویند بهترین وی فربه بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در دوم چون بخور
عسر البول را نافع بود خاصه زنان وگویند دوازده عدد از وی سر ببینداززند و
اطرافهای وی وبا قدری مورد خشک ومستسقی بیاشامد شفا یابد وتقطیر البول را
نافع بود وبخور کردن بواسیر را سود دهد وبریان کرده جهت گزندگی عقرب
چون بخور بند نافع بود واندرون وی وخایه وی چون بر کلف طلا کنند زایل کند
وگویند ملخ دراز پای چون بر صاحب تب ربع آویزند نافع بود
وخوردن ملخ جرب وحکه آورد ومصلح وی بقلة الحمقا بود یا بزرسعا





جراد البحر ارسان است و گفته شد جردان فار است بپارسی موش
خوانند چون بشکافند و بر گزندگی عقرب نهند ساکن کند و گویند بریان
کرده و گویند بر ثالیل و خنازیر چون بشکافند و طلا کنند نافع بود و اگر بشکافند
بر موضعی که خار یا پیکان رفته باشد طلا کنند بیرون آورد سر وی چون خشک
کنند و بسوزانند و بکوبند بغایت خرد و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود جراسیا قراصیا است و گفته شود جزر بپارسی گزر
گویند بهترین وی زرد شیرین بود و گویند سرخ تر بود و زرد غلیظتر و غذاء وی
کمتر از غذاء شلغم بود و طبیعت وی گرم است در آخر درجه دوم و تر است

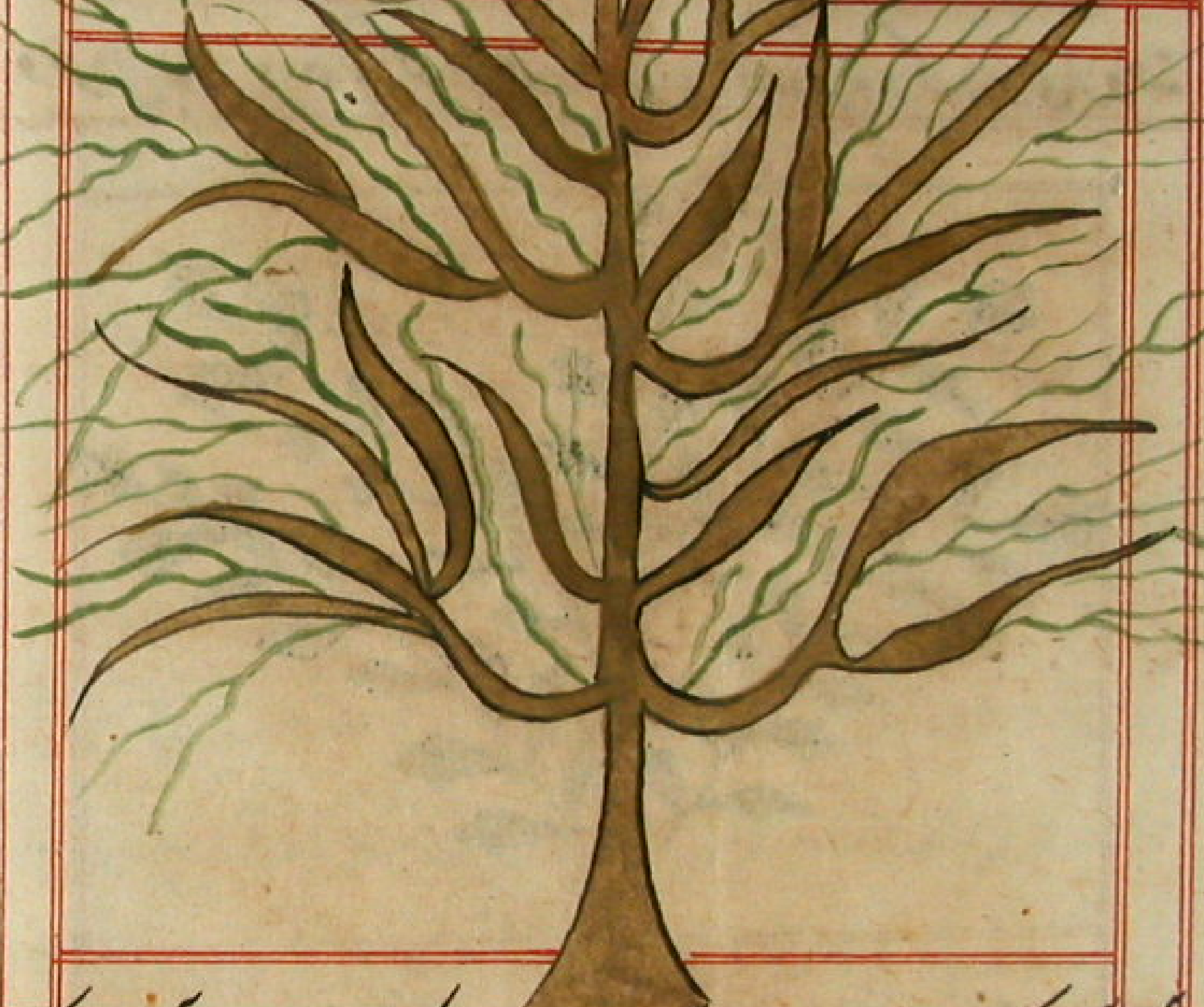
در او

در اول باه را تحریک دهد و مسهل و ملطف بود بول براند اما دیر هضم شود و منفخ
و مولد خونی بد بود و باید که بغایت پخته بود و مصلح وی اسکابه و سرکه
و خردل بود و بصری گوید جزر مقوی معده بود که در وی لزوجت



و بلغم غلیظ بود و سده جگر بگشاید و هضم طعام بکند و چون با گوشت
بود نیکو بود خاصه قطع بلغم بکند و سده و مقوی پشت بود و شهوت
جماع برانگیزد و چون بعسل مربی کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود
و حرارت زیاده و باه زیاده کند و منی بیفزاید و چون برگ نهند و تنگ معده
و جگر و سبز را نافع بود جزر البری اشقاقل است و گفته شد جزر اقلیطی

هم جرر بری است **جرمازج** لحیة الطرفا است بپارسی گرمازک خوانند طبیعت وی گرمست در اول درجه اول وخشکست در



آخران وگویند سرداست در اول قطع رعاف بکند وچون بپزند آب وسرکه وبر سبرز ضماد کنند نافع بود وریش شش را سودمند بود ومقدار دو درم مستعمل بود وچون بیاشامند نفث دم را نافع بود واسهال کهن وزنانی که رطوبات از رحم ایشان روانه بود ویرقان را نافع بود وبرگزندگی رتیلا ضماد کردن سود دارد واسحق گوید مضر بود بسر ومصلح وی دوقو بود وگویند بدل آن نیم وزن آن پوست

انار ونیم وزن ان انزروت سرخ **جسر دارو** جسر دارو است وگفته شود **جسمی** جسک است وگفته شود **جساد** زعفران است وگفته شود **جشمک** تشمیزج است وگفته شد **جص** حسن است بپارسی گچ خوانند وطبیعت آن سرد وخشکست چون بسرکه بسرشند وبرکسی که رعاف داشته باشد طلا کنند چون بازدارد وچون بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود **جعده** فولیون خوانند وکیسرکونه وکیسو نیز گویند وآن دو نوعست کبیر وصغیر کبیر وی بپارسی عصر مدخوانند وصغیر وی بشیرازی کل اربه وبهترین آن



صغیر بود شامی بری تازه سفید وطبیعت وی گرم بود در سیوم وطبیعت

عنبری گرم بود در دوم و بعضی گویند سرد و خشک بود در دوم مفتح و ملطف
بوند چون تر بود جراحتهاء تازه را نافع بود و خشک آن ریشهاء بد را نافع بود
و با سرکه بر سبزه ضماد کردن سودمند بود و حیض براند و یرقان را نافع بود
یرقان سیاه و کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و گزندگی جانوران را نافع بود
و چون در خانه بخور کنند یا بنهند گزندگان بگریزند و نسیان را نافع بود دیگر دم
ازان و عصارهٔ وی با عسل در چشم کشیدن تاریکی ببرد و چشم را روشن کند
و اگر در سناق مواره کنند و آب رازیانه و آب سیار بسرشند و در چشم
کشند در ابتداء نزول آب نافع بود و وی مضر بود بمعده و مصدع بود و آنچه
گویند مصلح وی حاما است و صاحب تقویم گوید بنفشه و بدل وی در اخراج
دود و ادرار حیض و بول پوست چون انار تر و چهار دانگ وزن آن
پوست سلیخ و گویند بدل آن فوتنج جبلی است **جغری** لغوی گویند و گفته شود
جفت البلوط پوست بیرون بلوط است و طبیعت آن سرد و خشکست
در دوم و قابض بود خون رفتن باز دارد خاصه از زبان و ریش معده و شکم
ببندد و بیشتر مطبوخ مستعمل کنند و بر فتق ضماد کردن نافع بود و بدل آن بوزن
آن مورد و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ همچنان باد نبال

وگویند

۱۱۶

وگویند بدل آن جلنار است **جل** ورد است و گفته شود **جلبوب**
لبابست و نوح نیز گویند و عشقه و جبل المساکین و در لام گفته شود
جلنار بپارسی گلنار گویند و بتازی گل صد برگ و این گل انار نراست که
بغیر ازان هیچ ثمر نمی دهد و بهترین آن فارسی بود و گویند مصری طبیعت آن
سرد و خشکست در دوم خون شکم ببندد و ریش روده و ریش کهن و
صق را نافع بود و دندانرا محکم کند و زنانی که خون زیاده از ایشان روان
بود ببندد و اگر با سرکه و مغره بر وریم لطوخ کنند باز گرداند و چون



باسرکه بپزند دندان مضمضه کنند خون شستن دهان را نافع بود وعصارهٔ وی
در طبیعت مانند عصارهٔ لحیة التیس بود ومقدار مستعمل از وی از یکدرم ونیم تا دو
درم بود اما مولد سده بود ومضر بود بسر ومصلح وی کثیرا است وبدل وی
اقماع رمان یا جفت بلوط وتیادوق گوید بدل وی پوست انار است بوزن آن
وگویند بدل آن طراثیث بود بوزن آن جلنزین ورد صینی است
وگفته شود جلبهنگ جلبهنگ وجلبهنج گویند وگفته شد جلجلان صاحب مغنی
گوید سمسم است وصاحب منهاج یک قول دارد که سمسم است وآن هردو
خلافست بتحقیق کزبره یابس است بپارسی کشنیز خشک گویند وگفته شود
جلبان خلر خوانند وخرفی وگفته شود جلید ثلج است بپارسی برف
گویند وسرد است بطبع وخشک است بعرض ومزاج اصلی وی تر است وخشکی
وی عارضی است وآب وی درد دندان که از گرمی بود نافع بود وهضم را
قوت دهد اما اعصاب ومعده را زیان دارد وپیرانرا بد بود وسرفه آورد
خصوص کسی را که خلط سرد در معدهٔ وی بود وتشنگی آورد خوردن برف وآب
وی علق که در حلق چسفیده باشد نافع بود وآبی که از وی حاصل شود بد باشد
بسبب آنکه هرچه لطیف بود در بستن بتحلیل رفته است وصفت جمد گفته شود

جلنوز

جلنوزه صاحب منهاج گوید گویند بندق است وصاحب جامع گوید بندق است
مطلق وهردو سهو کرده اند ودر لغت جلوز جلغوزه است وصاحب تقویم گوید
جلغوزه هندی است ومؤلف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البر است
وروغن وی را زیت الهرجان خوانند واهل مغرب لاقصی ارجان وارقان
گویند وآن بادام کوهیست بشیرازی بحرک خوانند وقایم مقام جلغوزه بود در منفعت
وطبیعت وی گرمست در درجه اول وگویند در دوم وخشک است در اول



بود ودر وی اندکی رطوبت هست باه را قوت دهد ومنی بیفزاید ودرد پشت را نافع بود

و گزندگی عقرب و رتیلا را نافع بود اما دشوار بهضم بود و دیر از معده بگذرد و مضر بود
بسر و مصلح وی سکر بود و بدل وی جلغوزه **جلغوزه** حب صنوبر کبار است و در
جا گفته شود **جلجلان مصری** بیش است و گفته شد **جلجلان الحبشه** خشخاش سیاه است
و گفته شود **جلنجوجه** فوتنج بری است و گفته شود **جلماثا** قند است و گفته شود
جمار شحم النخل خوانند و قلب النخله نیز گویند و آن آب نخل است بپارسی
مغز سر درخت خرما گویند و بهترین آن ترترین بود و طبیعت آن سرد و خشک است
در اول و گویند در دوم و قابض بود سودمند بود جهت خشونت حلق و اسهال و
چون سکم و گزندگی زنبور ضماد کردن بغایت مفید بود و وی قوت احشا بدهد و جهت
مره صفرا نافع بود و مضر بود بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی خرما بود
یا عسل و گویند بدل وی حماض بود **جمار النهر** جار النهر است و گفته شد **جمان**
جیلدار و است و سغدر و کیلدار و نیز گویند و آن سرخس است و گفته شود **جمد**
بپارسی یخ گویند و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آبی که از آن
بسته شود اگر آبی نیک بود آب یخ نیک بود و اگر بد بود آن یخ بد بود و منفعت
وی در برف نزدیکست بیکدیگر اما یخ لطیفتر بود **جمسفرم** جماهو سلیم گویند و آن
ریحان سلیم علیه السلام است و در اگفته شود **جمر صینی** ثلج صینی و گفته شد

جمست سنگیست بنفشی که بسرخی مایل بود و معدن آن سر روزه مدینه
رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر از ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نکند اگر چه ظرفی بزرگ
بود و آنکس که با خود دارد از نقرس ایمن بود و اگر در شب جامخواب نهند از احتلام
را یمنی باشند باذن الله تعالی **جمیز** نوعی از انجیر است بیونانی شیقوموری گویند
و ایغاسوقاسین نیز خوانند و معنی آن بس احمق است و ورق آن بورق توت
ماند و بغایت بی طعم بود و درخت وی بسیار شیر بود و در وی قوتی



جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی نافع بود جهت اورامها که دشخوار تحلیل یابد

وخنازیر وطبیخ وی نزف دم را نافع بود وعصاره ورق وی بر ورمهای
صلب بارد جو وضماد کردن ودمامیل نضج دهد ویا اشق بر سبز ضماد
کردن نافع بود وگزندگی جانوران خوردن وطلا کردن سود دهد وموی را
بد بود وشکم براند وغذا اندک دهد واولی آن بود که بعد از آن سکنجبین یا کلنکبین
خورند **جمجم** بیخی است که بمثقال معربی ماند برنگ وگویند از زمینی زر خیزد
وگویند از آبسوزن زرین از زمین برکشند ودر میان اهل چین عزیز باشد
وگویند از ترکستان خیزد ومعروف بود بجمجم خطائی نافع بود جهت ربو
وضیق النفس وخناق را سودمند بود ومقدار مستعمل از وی نیم درم بود
خطمیانا دو نوعست یک نوع رومی ویک نوع جرمقانی وان بیخی سرخ
رنگست باندازه انگشت ستبر تر وبزرگتر وگویند خطمی الملک وبهترین
وی رومی است که بغایت سرخ وخوشبوی بود وطبیعت وی گرمست
در سیوم وخشکست در دوم سدهٔ جگر وسپرز گشاید وحیض وبول
براند وچون نیم مثقال با شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب وهم
گزندگان بود وچون با عسل بسرشند وآب سیم گرم وبر موضع
گزندگی ضماد کنند نافع بود واگر از وی زن بخود برگیرد بچه بیندازد

تریاق



وتریاق گزندگی مار وسگ دیوانه وزهرها کشنده بود ودر جگر ومعده
وذات الجنب نافع بود ودردهای چشم بعوض افیون مستعمل بود وبهق زایل
کند واسحق گوید مضرست بسینه ومصلح وی اسقولوقندریون بود وبدل وی
رازی گوید یک وزن ونیم اسارون وسه وزن آن پوست سرخ کند وگویند بدل آن
زراوند مدحرج است وابن زهر در خواص آورده که هر زنی را که خون حیض زیاده رود
وباز نه بیند ببستاند خنطا رومی وبکوبد وبا حنا بسرشند وبر دست بندد خون
باز ایستد واین مجربست که گفته شد **خنطان** خنطایا است **جند بیدستر** قسطوریون گویند

وخرمیان بپارسی قندس قبری گویند وخایه سگ آبی هم خوانند وآن
خصیه حیوانی بحریست که هم درآب زندگانی تواند کرد و هم بی آب وآن حیوانرا
قندر خوانند وبهترین آن بود که هردو خصیه بهم پیوسته بود وآن پوست وی
بغایت رقیق بود وآنچه ستبر بود وهردو بهم پیوسته نبود مغشوش بود
وغش آن بجاوشیر وصمغ کنند واندکی جندبیدستر وچون ببرشتند
و در مثانه گوسفند کنند وخشک کنند بر طبیعت جندبیدستر گرم و
خشکست در سیوم وگویند در دوم ووی لطیفتر از همه سنجنات بود
نافع بود جهت عصب سرد وفالج ولقوه ورعشه وخدر ونسیان وصداع
که از سردی بود بخور کردن ومحلل نفخ بود وحیض براند وبچه مرده بیندازد
ومشیم بیرون آورد وصاحب منهاج گوید شربتی از وی زیاده یکدرم نشاید
وصاحب مفرده گوید دومثقال جندبیدستر وقدری فوتنج بوی بیاشامند
حیض براند وبچه ومشیم بیرون آورد وچون بغایت سحق کنند ودر چشم کشند
جلاء چشم بدهد وچون با سرکه بیاشامند مقدار نیم درم مغص وفواق را نافع بود
وچون به پشم پاره زن بخود برگیرد بادها سرد که در چشم بود سود دهد وطلا
کردن آن گزندگی عقرب را نافع بود وبا سرکه آشامیدن دفع سموم بکند
واد

واده کشنده وان ستره که در اعضاء باطن باشد بکشاید وگری که سبب آن
از سردی بود سود دهد ومقدار عدسی جندبیدستر باروغن باردین چون
بگدازند وبر سر طلا کنند مصروع را نافع بود ومفید وباروغن چون حل
کنند جهت خدر واسترخاء اعضاء وفالج ونقرس سرد بغایت سودمند بود
وچون بیاشامند تریاق سمهاء سرد بود خواه حیوانی وخواه نباتی خاصه افیون
وخربق وقولنج سرد خواه بلغمی وخواه ریحی خوردن وطلا کردن وحقنه کردن
نافع بود وخفقان که از سردی بود سود دهد واگر در قضیب چکانند عسر البول که
از خلطی بلغمی بود سود دهد وکندی گوید در کتاب سمیات که جندبیدستر که
لون آن بسیاهی زند یکدرم کشنده بود بعد از یک روز وابن جزار همچنین گوید
وصاحب منهاج گوید اغبروی کشنده بود در روز ومداواء آن قی کنند بشبت
وفوتنج وسبستان وعسل بعد از آن حماض اترج که آن با ذرهروی آنست
یا ربوب فواکه ترش یا سرکه یا شیر خر وگویند بدل آن بوزن آن وج
ونیم وزن آن فلفل وگویند بدل آن مسک است **جنجر** آن عصی الراعی است
وگفته شود انشاء الله تعالی **خنتوریه** قنطوریون است آن وگفته شود
جنجل در دمشق بسیار باشد طبیعت را نرم دارد وطبیعت آن گرم

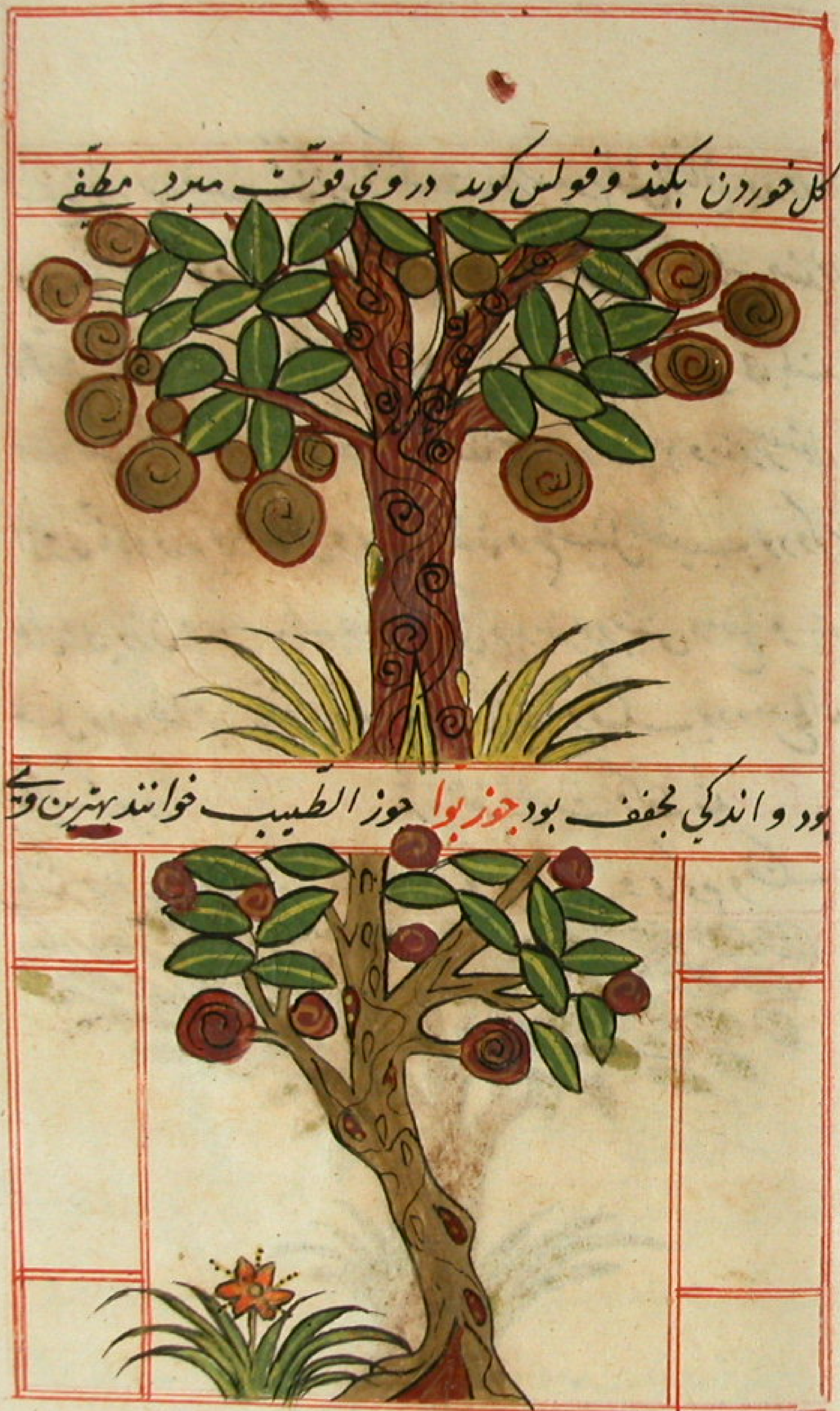


وتر است در اول گرم مزاجرا موافق بود وحوی اندک تنگ ازان
حاصل شود وبدل ان هلیون است **جبذ الرمان** کل انار بستانی است
آن بشیرازی کللک باز خوانند ومنفعت وی نزدیکست بگلنار **جناح**
البیش خرشف است وگفته شود **جناح** مطلق راسن است وگفته شود **جناح**
النسر بافلا است وگفته شد **جنبید** صعتر است وگفته شود **جوز**
خسق خوانند بپارسی گردکان گویند وطبیعت آن گرمست در سیوم و
خشکست در اول درجه دوم وگویند گرم وترست در دوم وشیخ الرئیس گوید

گرمست در دوم وخشکست در اول بهترین وی آن بود که پوست وی تنگ
باشد ورق وی وپوست وی قابض است وپوست اندرونی که بر مغز چسپیده است
رقیق در وی قبضی بود وشکم ببندد وپوست سوخته وی مجفف بود بغیر لذع
ومغز جوز چون بخایند وبر ورم سوداوی که ریش شده بود ضماد کنند نافع بود
وصمغ وی بر ریشها گرم باشند نافع بود ومغز وی مغص را ساکن دارند
وشکم ببندد وچون با مری بخورند شکم براند واگر بسیار خورند کرم دراز و
حب القرع بیرون آورد واگر با انجیر وسداب بخورند پیش از ادویه قتاله
پادزهر آن بود واگر بعد ازان بخورند سن سبل وچون با عسل ونمک وپیاز
بیامیزند وبر گزندگی سگ دیوانه وگزندگان وگزندگی آدمی نهند نافع بود
وچون با پوست شراب وزیت بسوزانند وبر سر کودکان مالند موی سیاه
کند وبرویاند وبرداء الثعلب نیز بغایت سودمند بود وپوست اندرون
وی چون بسوزانند وسحق کنند وبا شراب بسرشند وزن بخود برگیرد
منع خون حیض بکند پوست درخت وی وورق آن چون مثقال
ازان بیاشامند تقطیر البول را نافع بود وشریف گوید پوست
گردکان سبز بکوبند وچند پاره خبث الحدید دران اندازند

و یک هفته رها کنند و هر روز چند نوبت بجنبانند بعد از ان خضاب
کنند موی سفید سیاه کرداند و صبغی عجب بود و چون حار و قوی باران
بمالند منفعتی تمام بد هد و این مولف گوید گویند چون جوز در اقلیمی
بروید که بروید در انجا سمی قاتل سود ندهد چنانچه دانکی از وی کشنده بود
و چون باب بجوشانند و بدان مضمضه کنند لثه را محکم کرداند و استرخاء
ان زایل کند و خوردن کردکان کرم مزاجرا مضر بود و متعفن و مصدع
بود و زبان گران کند و دهن و حلق را زیان دارد و مصلح وی
سکنجبین بود یا خشخاش و بادام و کردکان کهن نباید خوردن که
بد بود غثیان و غشی و کرب آورد و نزدیک بود بکسی که عنصل
خورده باشد و مداوات وی همچنان کند که کسی که عنصل خورده باشد
برب فواکه ترش مانند رب غوره و ریباس و سیب کنند و بدل
آن بوزن آن حبة الخضرا بود و گویند جوز هندی **جوز هندی**
نارجیل است و گفته شود **جوز جندم** کوز کندم خوانند و خرو الحمام
گویند شیرازی کل کندم گویند رازی گوید گرم و ترست منی بیفزاید و فربهی
آورد و باه برانگیزد و قطع نزف دم بکند و قوبا زایل کند و منع آرزوی

کل خوردن بکند و فولس گوید در وی قوت مبرد مطفی



بود و اندکی مجفف بود **جوز بوا** جوز الطیب خوانند بهترین وی

سرخ فربه بود طبیعت آن گرم وخشکست در سیوم نمش را نافع بود وبوی
دهان خوش کند وقوت جگر ومعده بدهد خاصه فم معده وسبل را سودمند بود
وقوت باه بدهد وشکم ببندد وعسر البول نافع بود ومنع قی بکنند
ودرد سبز کهن شده نافع بود وباستسقا لحمی سودمند بود ومقدار مستعمل
از وی تا دو درم بود وبدل وی یک وزن وی سنبل الطیب بود وگویند
بدل وی بوزن وی بسباسه بود واسحق گوید مضر بود بنفش ومصلح وی
عسل بود وصاحب تقویم گوید طبیعت ببندد وممسک بود ومصلح آن
جلاب گرم بود **جوز القی جوز الابهل** ثمرة الغرغراست وگفته شد **جوز القی**
مانند حریف سفید بود در قوت وطبیعت وی گرم وخشک



بود مقتی بلغم ورطوبت بود مقدار دو درم ودر فالج ولقوه ومانند آن
نافع بود ورطوبت بدل آن بوره وخردل بود **جوز ماثل** وجوز ماثم وجوز
ماثا وجوز مهابل وجوز مقاتل وجوز رب هم خوانند بهندی تتوره گویند و
دابوره نیز گویند بشیرازی کوزکنا خوانند وآن دو نوعست یک نوع بشکل جوز القی



بود ویک نوع خارناک بود مانند جوب سوهان خشن وگون پوست وی سیاه بود
وزرد رنگ وسفید رنگ نیز بود ودانه وی از تخم بادنجان بزرگتر بود واز تخم لعاح
کوچکتر وزرد رنگ بود واندرون جوز وی پر تخم بود وپوست وی رقیق بود



وسروی مانند سر بادنجان لفاح بود وطبیعت وی سرد است در چهارم وتر
بود نافع بود جهت حرارت مفرط ملتهب چون قراطی از وی بخورند دماغ را
بد بود وسکر آورد ودانگی از وی صاحب منهاج گوید مضر بود بدل ویکدرم از وی
کشنده بود در روز ومغثی ومقی بود ومنوم ومسبت ومخدر بود ومداوات
وی قی کنند مای که بطرون در وی جوشیده باشد باروغن بعد از ان شیر
تازه بدهند یا سرکه که صعتر وانجدان وفوتنج کوهی در وی جوشیده باشند
وگویند یک مثقال از تازه وی البته کشنده بود ونیم دانگ در شراب بکسی
دهند مستی زیاده آورد **جوز الکوثل** جوز القی است وگفته شد **جوز المرج**
حب کاکنج کوهی است وگفته شود **جوز السرو** بهترین وی تازه بود وبیشتر از وی
کور کلاغ خوانند طبیعت وی سرد وخشک بود وقابض واسحق گوید گرم است
در اول وخشک است در دوم برص ضماد کردن نافع بود با اسرپشم واسراش
وقطع خون بکند وقوت اعضا بدهد وچون بکوبند با انجیر وفتیله سازند ودر
پیش نهنند گوشت زیاده بخورد وباشراب سودمند بود جهت عسر البول
وسرفه کهن وبلغم ونسیان ومقدار مستعمل از وی نیم درم تا بنیم مثقال بود
واگر بجوشانند ودر آن آب نشینند زنی که رحم وی بیرون می آید

بامقعد

یا مقعد بیرون می آید نافع بود وصاحب تقویم گوید مضر بود بدل
واعصاب ومصلح وی عسل وروغن بادام بود وجالینوس گوید
بوی دهان خوش کند وسده بگشاید وقوت معده بدهد وصداع
سرد نافع بود ودهن را تیز کند وفولس گوید طبیعت را ببندد
از خون وصفرا وقوت بدن زیادت کند وتنقیه رطوبات
از عروق بکند واسحق گفته صفار آورد ومصلح وی عسل بود وبدل وی
صاحب منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار وسه وزن آن گوزه
سرخ بود وگویند بدل آن هم وزن ان ابهل وسه وزن آن گوزه
سرخ وگویند بدل آن هم وزن ان کمازک ونیم وزن آن پوست
انار بود **جلنار** و رفعا گویند وان سه خس است وگفته شود

باب الحا حاشا

ناهون گویند ونومس نیز وصعتر الحمار هم گویند روفس گوید
بودنه کوهی است وگویند ورق خردل بیابانی وگویند برگ
سپندان دشتی است انچه محقق است نوعی از بودنه کوهیست
گلها کوچک بسیار دارد مانند خرما که بسرخی مایل بود وقصبه باریک دارد



مانند قصبه اذخر و برگها دارد بشکل برگ جعده کرده بیشتر در کوه بود
و در دامن کوه نیز باشد و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و گویند
در دوم محلّل و مقطع بود و مسخّن و حیض و بول براند و بچه بیندازد و سدّه بگشاید
و بر عرق النسا با شراب و سویق ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را
پاک گرداند و منع نفخ دم بکند و اگر با نمک و سرکه بیاشامند مسهل
کیموس بلغمی بود و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و محلّل
خون بسته بود و ثالیل را تحلیل دهد و نمش و اگر در طعام کنند و بخورند
ضعف چشم را نافع بود و قوّت باصره نگه دارد و معده و جگر را پاک کند

وچون

وچون سحق کنند و با ب عسل بیاشامند مقدار دو مثقال قولنج را نافع بود
و قوّت کرده بدهند و مجامعت را نیکو بود و درد دهن و حلق و مقدار دو درم
مستعمل بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و نسیان را نافع بود و اندروماخس
گوید چون بکوبند و بعسل بسرشند و بر سرطان طلا کنند نافع بود و همچنین اگر بر
مجذوم در حمام طلا کنند سودمند بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح
وی نعناع است و بدل آن یک وزن و نیم سعتر کوهی و گویند یک وزن
و نیم افتیمون و شراب وی اشتها بیاورد و هضم بکند و مسهل کرم و بلغم بود
حافر المهر سورنجان است و گفته شود **حاج** خاریست که ترنجبین از وی
حاصل می شود و نبات کشوت بروی پیچیده شود و بشیرازی خارارو خوانند
عصارهٔ وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و تاریکی زایل کند و گل وی جهت بواسیر
بغایت سودمند بود **حالوما** شنجار است و ابو خلسا گویند



وگفته شد حافظ النحل و حافظ الاطفال هردو اسم فرفیون است وگفته شود
وافرسون نیز گویند حالق الشعر فاشرا است وگفته شود حافر حمار
الوحش سم خرگور است چون بسوزانند و بیاشامند صرع را نافع بود
وچون با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند و داء الثعلب را
نافع بود حافر البرذون سم استر است چون بسوزانند صرع را سودمند بود
وچون با زیت بیامیزند و بر داء الثعلب و خنازیر طلا کنند نافع بود
حافر الحمار سم خر است چون از سم را وی نگینی سازند و مصروع
با خود نگاه دارد صرع از وی زایل شود و دیسقوریدوس گوید سمها
خر چون بسوزانند و بیاشامند خیلی روز متواتر هر روز بوزن
ملعارین مصروع را نافع بود و چون با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا
کنند بگدازاند و داء الثعلب را نافع بود و بر شقاقی که از سرما بود ضماد
کنند زایل کند حب النیل قرطم هندی است طبیعت آن گرم و خشک است
در دوم و گویند در اول و گویند در سیوم و گویند سرد است نافع بود جهت
برص و بهق سفید و مسهل خلطهای غلیظ بود و ابن مؤلف گوید نبات
وی مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود و گل وی آسمانگونی بود و بعضی

انزا

انزا البلی خوانند مسهل سودا و بلغم بود و کرمها و حب القرع و شربتی از دانگی
تا نیم درم بود با ادویها دیگر و عرق النسا و نقرس را نافع بود و آنچه از درد
اخلاط در مفاصل جمع شده باشد مجموع براند و امعا را بشوید و قوت معده
بدهد و سده جگر بگشاید و ورم سپرز و مسهل مواد سودمند بود و وی کرب
و غثیان آورد و اولی آن بود که بروغن بادام چرب کنند و بلیله با وی خلط
کنند و بدل وی در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن شحم حنظل و دانگی وزن آن حجر
ارمنی بود حب المساکین لبلاب است و گفته شود حب الحراط مازریون است و گفته شود
حباتا ورق گویند و آن جند فوقی است و گفته شود حبق فودنج است
و گفته شود حب عزیز حب الزلم است و گفته شود



حب اللهو حب الکاکنج است وگفته شود حب الخلا حب السمه است
وگفته شود حب اللوز لسان العصافیر است وگفته شود حب السمنه حبیست
سیاه رنگ از نخود کوچکتر وخراسانیان انرا نعل خواجه خوانند وپوست
وی بغایت سیاه بود ومغز وی بغایت سپید وطبیعت وی گرم و
تر بود در اول وگویند در دوم فربهی آورد ومنی زیاده کند وباه برانگیزد
ومقدار ده درم اگر بکوبند ودر آب بمالند وصافی کنند وقدری ارد وقند
وروغن بادام شیرین با کنجد بپزند وبیاشامند بدن لاغر فربه کند چون
سبب لاغری سردی وخشکی بود ووی دیر از معده بگذرد ومضر بود
بشش ومصلح وی قند بود وبدل آن نیم وزن آن مغز پسته وسه وزن آن
کنجد وگویند بدل آن حب محلب است حب الزلم گویند بزر الخرشف است
ودوسیران حب الخرشف مشهور است بحب الزلم بپارسی تخم کنگر گویند
وآنچه محقق است آن تخمیست بلون پیل و مثلث شکل بود وهمچنان
باپوست توان خورد ومنبت وی در شهرزور بود وفلفل السودان
خوانند وابن ماسه گوید گرمست در سوم وتر است در اول وعیسی گوید
گرمست در دوم وتر است در اول وصاحب منهاج گوید گرم وخشکست

ودر وی رطوبتی عرضی فضلی بود منی زیاده کند بغایت وتحریک شهوت
جماع بکند وبدن را فربه کند وقوت ذکر بدهد وشریف گوید چون بسایند وبر کلف
روی طلا کنند زایل کند ووی مولد صداع بود ومصلح وی بنفشه بود وبدل
وی سقاقل حب الخروع بپارسی تخم بیدانجیر گویند وبشیرازی کنتو ودر باب
حلو خروع گفته شود حب بلسان تخم بلسان مصری بود وآن بغیر از مصر جایی دیگر
نمی روید وصاحب منهاج سهو کرده است که آن را فاریقون است
وصفت فاریقون گفته شود در فا وطبیعت حب بلسان گرم وخشکست
در دوم نافع بود جهت بلغم وسودا وورم گرم که در شش بود وسرفه
وعرق النسا وصرع وسدر وعسر البول وگزندگی جانوران چون بیاشامند
واگر بجوشانند وزن در آب آن نشیند رحم را بگشاید وجالینوس گوید
درد سر کهن ونو سود دارد ودرد معده وروفس گوید برودة معده را نافع بود
وموی بر داء الثعلب وداء الحیه برویاند وبیخ موی را قوت دهد و
دیسقوریدوس گوید قوت معده بدهد واشتهاء طعام باز دید کند
ودرد پهلو وربو وضیق النفس را نافع بود ومقدار مستعمل از وی دو درم
بود وگویند مضر بود بمثانه ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن عود بلسان بوزن آن

وگویند یک وزن و سیم و نیم وگویند بدل آن نیم وزن آن پوست سلیخ وده
یک آن بباب حبن وحبین نیز گویند وآن و نحلی است وگفته شود
حب صلوه انیسون است وگفته شد حب الأثل کزمازک خوانند وکزمازق
وحرمارح گویند وگفته شد حب الکاکنج آن بزر الکاکنج است وآن دو نوع بود
یک نوع را شیرازی عروسک در پرده خوانند و یک نوع دیگر کجومن گویند
وبهترین آن بزرگ سرخ کوهی بود وگویند بستانی و طبیعت آن
سرد است باعتدال و خشک و عیسی گوید سرد و خشک است در آخر درجه اول تا دوم
وگویند در سیوم بعص را نافع بود و بول براند و ریش کرده و مثانه را نافع بود
وارساسیوس گوید صرع را نافع بود و اغما که عارض شود در سر چون دانکی
از وی با دانکی شونیز سحق کنند و با روغن بنفشه بیامیزند ودو بار در آن
سعوط سازند یا سه بار زائل کند و فولس گوید چون یک جزو از وی خشک
کرده سحق کنند با جزوی ارسیح ارمنی بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد
و وی مضر بود بگرده چون بسیار مستعمل کنند بسبب سده ادرار و خدر
در سر پیدا کند و مصلح وی گل فارسی بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب
بود حبة السوداء شونیز است وگفته شود حب السفرجل بپارسی به دانه گویند

بهترین

۱۲۸

بهترین آن بود که از به ترش گوید و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم ملین
بود بی قبض نافع بود جهت خشونت حلق و قصبه شش ولعاب وی ترطیب کند
و یبوسه زائل کند و حرارت ساکن گرداند و مقدار دو درم از مغز وی چون بکوبند
با نبات و حب سازند یا لعاب وی با نبات و روغن بادام بخورند سرفه گرم را
سودمند بود و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی بزر قطونا
حب الترشا بزر الحماض است وگفته شد حب الغقد بزر فنجنکشت است وگفته شد
حب القطن خسیفوج خوانند بپارسی پنبه دانه گویند بهترین وی تازه بزرگ مغزدار بود
و طبیعت وی گرم و تر است در دوم و گویند سرد است نافع بود جهت ربو
و سینه را نیکو بود و سرفه را نافع بود و طبع نرم دارد و مقدار مستعمل از وی
هفت درم بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خمره بنفشه بود و بدل آن
تخم کنگر بود حب العرعر ثمرة العرعر است وگفته شد حب النشم حبیست بمقدار
فلفل و لون وی میان زردی و سرخی بود و بغایت املس و خوشبوی بود
و زود شکن و مغز وی سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطریات بکار برند
و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم استرخاء معده سرد را بغایت مفید بود
و قوت تمام بدهد و هضم را مدد دهد و نشف رطوبات بکند و مقوی احشا

سرد بود وبا عسل اعصاب را نافع بود وباه را زیاده کند **حب القلقل** بزر رمان بری است
بپارسی نار دانهٔ دشتی خوانند ومغاث بیخ وی است وبمقدار نزدیک بلوبیا
بود ودر طعم وی اندک تلخی بود وخوشبوی بود وبلون سفید بود طبیعت وی گرم وتر
بود در دوم وگویند خشک بود قوت بدنها مرخی بدیها وفربهی آورد وچون
کنجید وعسل طبرزد اضافت کنند باه را زیادت کند وبریان کرده نیکوتر بود اما
مصدع بود ومصلح وی روغن گل وسرکه بود واگر بسیار خورند هیضه آورد
ومعده را بکند اولی آن بود که با قند یا عسل خورند وبدل آن بوزن آن تودری سفید
وچهار دانگ وزن آن مغز تخم خبازه وسیم وزن آن ابهل بود وگویند بدل آن بوزن
آن مغاث بوزن آن حب صنوبر بود **حب الغار** مانند فندقی کوچک بود وپوست
وی بغایت سیاه وتنک بود ومغز آن بدو نیم بود بغایت سخت ولون آن
بزردی مایل بود واندکی عطریت در وی بود وطبیعت وی گرم وخشک است
در سیوم دو مثقال چون با سکنجبین بیاشامند نافع بود جهت دشواری زادن
وچکیدن بول وحیض براند وگزندگی مجموع جانوران را نافع بود وفولس گوید تریاق
مجموع زهرها بود واز خواص وی آنست که چون نقیع وی در خانه بیفشانند مگس بگریزد
ووی سودمند بود جهت برزگ که از رطوبت بود چون با راسن بیاشامند ودرد سر که

از سبب بلغم ورياح غليظ بود نافع بود واگر دو ملعقه سحق کنند وبیاشامند
در ساعت مغص را ساکن گرداند ووی مضر بود بجگر وحوالی آن ومصلح آن زرشک
تازه بود وبدل وی حب محلب با مغز بادام تلخ بود **حب الصنوبر الکبار** جلغوزه است
ودرخت آن کوچکتر از درخت حب صنوبر صغار بود ودر سیستان خیزد وبود درخت
وی را سوسن خوانند وطبیعت جلغوزه گرم بود در اول وگویند در دوم وگویند معتدلست
ودر وی اندکی حرارت است وجالینوس گوید گرم وتر بود درد پشت و
درد اعصاب ورعشه وعرق النسا واسترخا نافع بود وشش را پاک کند
از خلطی که باشد وباه را زیاده کند ومنی بیفزاید وشیر زنان وسنگ مثانه
بریزاند وسودمند بود جهت گزندگی عقرب با انجیر خشک یا خرما یا
گلنگبین وشریف گوید چون بکوبند وبا عسل بسرشند وهر روز ناشتا
سه درم بخورند از فالج خلاص یابند واسحق بن عمران گوید چون با عسل بخورند مجامعت
زیاده کند وگرده ومثانه آن سنگ وریگ پاک کند وگویند طبیعت وی گرم است
در دوم وخشک است در اول ووی مصدع بود ومصلح وی خشخاش وشکر بود وبدل آن
حب محلب مقشر بوزن آن ونیم وزن آن بادام سفید کرده وابن ماسویه گوید بدل آن
مغز تخم خربزه بود وگویند جوز هندی وگویند قایم مقام جلغوزه بادام کوهی بود

حب الصنوبر الصغار بپارسی تخم کاج گویند و آن تخمیست مثلث شکل
در میان غلاف چون کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود و طبیعت آن گرم و
خشکست در دوم منضج و محلل بود نافع بود جهت استرخا و ضعیف بدن و فربهی
آورد و رطوبات فاسده که در تنش بود خشک گرداند و قوت معده بدهد
چون با افسنتین ضماد کنند و چهار درم از وی منی بیفزاید خاصه که با کنجد و قند
بود و مثانه و گرده را نافع بود اما مضر بود بسر و معده را بگرد و بسیار خوردن مغص
آورد و تریاق وی حب الرمان بود و گزیدن معده در آب گرم خیسانند و با عسل
بخورند و محروری مزاج با قند و بدل وی حب محلب مقشر بود با نیم وزن
آن مغز بادام سفید و گویند بدل حب صنوبر صغار حب صنوبر کبار بود
حب الراتن صاحب مفرده گوید موبرج است و سهو کرده است
و صاحب منهاج ماهیت آن راست گفته که آن زرد رنگ بود و طعم وی
تلخ و گرد شکل بود مانند تخم مخلصه و از کوهستان فارس خیزد و از کردستان
همدان و آنرا ادانجه و برخوانند و این دو نوعست جبلی و بستانی
و این تخم جبل است و از آن بستانی در باب الرا در صفت راسن گفته شود
و این نوع که گفته شد قوت موی بدهد و از آفات نگاه دارد چون بکوبند

خرد

خرد و بدان سر بشویند و اگر طلا کنند شاید حب القلت ماش هندی است
و در قلت گفته شود حب العصفر قرطم است و گفته شود حب الآس
بپارسی تخم مورد خوانند بهترین بستانی بود فربه رسیده تازه و طبیعت
وی سرد و خشک بود و قابض و تقراط گفته سرد و خشکست در دوم و گویند
گرمست شکم ببندد و منع نفث دم بکند و معده و احشا را قوت دهد و بول
براند و سرفه را نیکو بود و مقدار ما خود از وی سه درم و صاحب تقویم
گوید پنج درم بود ریشها اندرونی را نافع بود و گزندگی رتیلا و عقرب
چون با شراب بیامیزند و بیاشامند و ریش مثانه را نافع بود خواه تر و خواه
خشک و چون بپزند با شراب و ضماد کنند بر ریشها کفین و قدمین زایل کند
و چون تر بود و بکوبند و با شیر بر ورم چشم ضماد کنند تحلیل دهد و غرب
و بواسیر و ورم مقعد را نافع بود چون بدان طلا کنند با عسل و چون سحق
کنند و بر کلف روی طلا کنند با آب ببرد و قلاع را نافع بود و اسحق
گوید بسیار وی مضر بود بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی آب
ورق وی بود با هم وزن آن سعتر بود و گویند بوزن آن حب الرمان
بپارسی انار دانه گویند بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت وی

سرد و خشک و قابض بود و ترش وی چون خشک بود شکم ببندد و منع
مولد صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم معده کرم را قوت
دهد و عصارهٔ وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهت
ریشها که در دهن بود و در معده و ریشها بکند و کوشت زیاده و درد کوش
و اندرون بینی که ریش شده باشد و بدل وی سماق بود **حب الانبرباریس**
برباریس است و کفته شد **حب البان** دانه است بشکل فستق اما پوست
وی تنک بود و سهل شکن باشد و انرا فستق الهاوه خوانند و در طعم
وی تلخی بود با قبض و ابن مولف کوید ان عرنوعی از طرفا است و
در موز انرا ابرکز خوانند و بهترین وی بزرک خوشبوی بود و طبیعت
وی کرم و خشکست در دوم و کویند کرمست در سیوم و کویند تر است
در اول سودا و بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود
جلا بدهد و ثاليل و کلف و دانها که بر روی پیدا شود و جرب و حکه را
نافع بود و سدهٔ جکر و سپرز بکشاید و صلابت آن نرم کند چون با آرد
کرسنه ضماد کنند و اسحق کوید مضر است بجکر و مصلح وی رازیانه است
و دیسقوریدوس کوید بدل وی بوزن وی قشور السلیخ بود و کویند بدل آن

بوزن

١٢١

بوزن آن فوه و سه وزن آن قشور سلیخ و ده یک آن بسباسه و بشیرازی
انرا تخم غالیه خوانند **حبة الملوک** ماهودانه است و کفته شود **حب الفنا**
عنب الثعلب است و کفته شود **حب المحلب** بپارسی پیوند مریم خوانند
بهترین وی فربه بود و طبیعت وی کرم و خشک بود و کویند معتدل و کویند
سرد است و قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلایی قوی و
و بصری کوید کرمست در دوم و خشکست در اول محلل بود و بول براند
و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود البته و کرم بکشد و حب
القرع بیرون آورد و سدهٔ جکر و سپرز بکشاید و نقرس را سود دهد
و سنک کرده و مثانه بریزاند و خون حیض براند و درد پشت را سودمند بود
و قولنج بکشاید و دردهاء اندرونی ساکن کند و رطوبتی که در سینه و شش
بود پاک کند و کویند مضر بود بدماغ کرم و احشا و مصلح وی رب اترج
باریباس بود و بدل وی کویند مغز بادام تلخ سپید کرده بود **حب**
الریباس بپارسی تخم ریباس خوانند بهترین وی تازه بود و طبیعت
وی سرد و خشک و قابض بود نافع بود جهت غرغره صفراوی
و جرب و حکه و بدل آن تخم حماض بستانی بود **حب الغرع** بپارسی

تخم کدو گویند بهترین آن بود که آب شیرین خورده بود و طبیعت
وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهت التهاب صفراوی
و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و سرفه گرم و خشک را نافع بود
چون با نبات بخورند و تشنگی بنشاند و عسر البول که از حرارت بود
زایل کند و اسحق گوید مضرست بغبانه و مصلح وی تخم کرفس بود
و جالینوس گوید بدل آن در کسر حده ادویه کثیرا بود **حب الرشاد**
حرف است بهترین وی بابل بود و طبیعت آن گرم و خشکست
و سفید وی حرارت کمتر دارد از سرخ بو حرو بعض بلغمی را نافع بود
چون با آب گرم و روغن گل بیاشامند و عرق النسا را نافع بود چون
با آب گرم بکوبند و بر ورک ضماد کنند و قولنج را سه درم بکوبند و
بیاشامند و بدل آن در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت
وی در حرف گفته شود **حبة الخضرا** ثمر درخت بطم است
بشیرازی بن گویند و آن دو نوعست یک نوع را شاه بن گویند
و یک نوع بن و شاه بن خردتر بود و همچنان با پوست توان خورد
و درخت شاه بن را صرو خوانند و از آن بن بطم و ابن موئف

گوید

گوید در حوالی ابرقوه درخت بن را با فستق پیوند کرده اند و ثمر آن
نزدیک فستقی هست بهترین بن سبز بزرگ تازه بود و دیر هضم شود
و غذا بد دهد و گرم مزاجان را زیان دارد و مسخن سینه و گرده بود و بول براند و شهوت



مجامعت برانگیزد و چون با شراب یا با سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را
نافع بود و جگر را پاک کند و درد سپرز که از سردی بود و بلغمی مزاجان را نافع بود
و سعال و فالج و لقوه را سودمند بود خوردن و از روغن وی مرهم ساختن

و مالیدن و بر ذات الجنب ضماد کردن سود دارد و خون وی چون بسوزانند
و بر داء الثعلب طلا کنند موی بر وپاند خاصه موی سر و رحم وی چون
خشک کرده بکوبند و بر سر علاف سازند موی ابرویاند و دراز کند
و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود و در باب صاد گفته شود و بن مصدع
بود و دهن را بجوشاند و شهوت طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و رکوب
فواکه ترش بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود و صاحب
تقویم گوید مصلح وی خمیر بنفشه بود و در کتاب ابدال آورده اند که بدل
وی مغز جوز است و گویند بوزن آن مغز پسته و بهم وزن آن مغز بادام
و گویند بوزن آن حب البطیخ بزر البطیخ است و گفته اند حب الکمثری
بپارسی دانه امرود گویند بهترین آن بزرگ بود که بزردی مایل بود اسحق
گوید گرم و خشک است نافع بود جهت درد شش و مقدار چهار درم مستعمل بود
و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود یا بزر قطونا حب الزبیب بپارسی
دانه مویز گویند طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم شکم ببندد
و مقدار ما خوذ از وی تا پنج درم بود و مضر بود بامعا و مصلح وی کثیرا بود
حباری علوفس خوانند و بپارسی جرز و آن نوعی از کلنک است و گوشت

وی سبکتر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی بری است و در وی
غلظی بود و صاحب منهاج گوید گرم است و وی گرمتر بود و میان مرغ خانگی
و بط بود در غلظ ریاح را ساکن گرداند و مضر بود بمفاصل



و قولنج و دشوار هضم بود و مصلح وی آنست که با زیت و سرکه و دار چینی
بپزند و بعد از آن حلوای عسل و زنجبیل مربی خورند و وی چون با اندکی
نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند
و پنج حب از آن با آب نیم گرم بیاشامند در بس غایت نافع بود
و اگر پوست اندرون سنگدان وی خشک کرده سحق کنند با اندکی نمک

اندرانی و در چشم کشند در ابتداء نزول آب هیچ دوا نیکوتر ازاین
نبود و اگر دل وی در خرقه بندند و بر کسی آویزند که خواب بسیار میکند
خواب ازوی زائل شود و در سنگدان وی سنگی یابند چون بر کسی
بندند که رعاف داشته باشد در ساعت ببندد و با آن با خود داشته
باشد عود بکند و آن عمل بخاصیت می کند و چون وی ربو و عسر النفس را
نافع بود و گوشت وی گویند بغایت گرم و خشک است اولی آن بود که
باب و نمک بپزند بعد از آن روغن بادام بروی ریزند و اگر جهت
سود مزاج بود روغن کردکان و زیت و دو سه پاره دارچینی و خولنجان
و مرق آن مریض را نافع بود جبق الغنا مرزنجوش است و در اذن الفار
گفته شد جبق الراعی برنجاسف است و گفته شد جبق البقر بابونج است
و گفته شد جبق الفیل جبق الغنا نیز خوانند و آن مرزنجوش است بپارسی
مرزنگوش گویند جبق قرنفلی فرنجمشک است و برنجمشک نیز گویند بپارسی
قرنفل بستانی گویند و گفته شود جبق زنجانی بادرنجبویه است و گفته شد
جبق الما فوتنج نهری است و جبق الماء نیز گویند و در فا گفته شود
جبق نبطی حماحم است و گفته شود و آن نوعی از فودنج بستانی است

جبق صعتری و جبق کرمانی هر دو اسم شاهسفرم است و گفته شود
جبق خراسانی بقلة خراسانی است و گفته شد جبق الشنوخ و ریحان الشیوخ
نیز گویند و آن مرو است و در هم انواع آن گفته شود حجر ما بسریانی نعناع است
و گفته شود حجر التیس بادزهر است و تریاق فاروق طبیعی خوانند و آن
مانند بلوط بود دراز و گرد نیز می باشد و بر زبر یکدیگر طبقات دارد
و در میان آن جبریست گویا مغزیست و آن جوب مخلقه با دانه وی بود
و لون حجر التیس اعم بود سیاهی که بسرخی زند و آنچه نیک باشد چون با شیر
بر سنگ بسایند سرخ رنگ شود و آنچه بد بود چون با شیر بر سنگ بسایند
سبز رنگ بود و آن از شکم بز کوهی گیرند در شیردان وی و صاحب مفرده
آورده است که از طرف خراسان حاصل می شود و این خلافست بغیر
از حوالی شبانکاره در هیچ موضع دیگر حاصل نمی شود و این مولف
گوید آنچه صاحب مفرده آورده که از طرف خراسان حاصل می شود بادزهر
کانی است و آنچه پدر این ضعیف آورده که در هیچ موضع دیگر حاصل نمی شود
غیر آن شبانکاره همچنان است اما در این روزگار گوئیا آن گوسپندان را
وهنی رسیده و بعضی از ایشان بطرف زرقان افتاده اند و در آنجانب

وسود و اهل شبانکاره کویند که جوبی که در اندرون باذرهری باشد
جوب کزاست واین خلافست بتحقیق جون مخلصه است وکویند غذای آن
کوسفند آن مار باشد و مخلصه وبسبب آن این سنک در شکم وی ببندد
وبدین سبب وی را تریاق فاروق طبیعی کویند وکویند در زهره وی بود
ودوی بغایت عزیز باشد وباطراف برند و کویند جون بسایند
سرخ رنک و سبز رنک و زرد رنک می باشد واین رنکها بسودن معلوم
شود و لون آن بسیاهی زند سرخی آمیز نیکوتر بود و در شام مانند
آن سنک می سازند از لک دانایان مشکل فرق توانند کرد امتحان وی
آنست که سوزن را بآتش سرخ کنند و بروی نهند اکر مصنوعست
سوزن (سوزان) در وی فرو رود و دودی سیاه از وی برآید واکر حجر التیس بود
دودی زرد که سوزن را زرد کند وجون وی را باب رازیانه بسایند
و بر کزندکی مار طلا کنند در حال درد بنشاند واز مردن ایمن شود وسودمند بود
بهمه کزندکیهاء جانوران وسمها نباتی وحیوانی ومعدنی خوردن وطلا کردن
بغایت مفید بود وجهت ضعف دل وبدن وقوت باه بغایت
نافع بود و شربتی جهت کزندکی جانوران ودفع سمها دوازده جو

جهت

جهت ضعف دل وقوت اعضا شربتی دانک بود و هر کس که هر روز نیم دانک
بخورد ایمن باشد از همه آفتها و زهرها و ابن مؤلف کوید هر کس که ادمان خوردن
بادزهر کند باید که در هفته دو روز ترک کند و محروری مزاجرا نیز سودمند بود بسبب
آنکه وی بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت وطبیعت وی بغایت کرم
بود حجر الحیه دو نوعست یک نوع حجر بود معدنی و یک نوع حیوانی بود
آنرا از مار افعی کیرند وآنرا بازرهره وبازمهره ومارمهره خوانند آنچه از مار کیرند
مانند دشندی بود که در قفاء افعی بود ودر همه افعی نبود وجون از کوشت
جدا کنند نرم بود اثر هوا بوی رسد ببندد مانند حجر التمر وخطوط بروی بود
وآن باشد که بلون مار بود خاکستروی وآن باشد که سیاه رنک بود
ومؤلف کوید امتحان وی چنان کنند که برجامه صوف سیاه بمالند
یا کبود سفید کرداند وجون بمبالغه بمالند سیاه شود وسفیدی نماند وآن
نوع که حجر بود لون آن زبرجدی وسیاه رنک وخاکستری رنک بود وبشکل
نکینی بزرک مربع بود واز یکمثقال تا دو مثقال بود وزیاده تر بود ومؤلف
کوید امتحان وی آنست که جون درمیان آب لیمو اندازند در صحن چینی
بحرکت آید وروانه کردد وهر دو نوع بکزندکی مار نافع بود خوردن

و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و مار مهره گزندگی افعی را نافع بود
تعلیق کردن جالینوس گوید چون بسایند و بیاشامند نافع بود و گویند
هر دو نوع بر سر زخم بجسند حجر هندی عربی نوعی از شادنج است
بپارسی شادنه هندی خوانند خون که از مقعد آید قطع کند و بواسیر را
سود دهد و چون بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود حجر البلور سنگ بلور
چون بر کسی بندند که در خواب ترسد دیگر نترسد حجر حدیدی خماهان است
و صندل حدیدی خوانند و آن دو نوع بود نر و ماده و صفت آن در خماهان
گفته شود حجر الرجا بپارسی سنگ آسیاب خوانند خشک بود چون گرم
کنند و سرکه بروی ریزند بخاران منع خون رفتن کند و ورمهاء گرم
حجر الدیک سنگیست که در شکم خروس یابند و بمقدار باقلا بود و کوچکتر
بود و بلون آبگینه شفاف بود نزدیک ببلور اگر آب بشویند و آن
آب بکسی دهند که سخت تشنه بود سود دهد و غم و اندوه ببرد
حجر المثانه سنگیست که در مثانه آدمی باشد و بازدید می شود گویند
سنگ مثانه بریزاند و جالینوس منکر اینست و گویند سنگ گرده
بریزاند و گویند چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی زائل کند

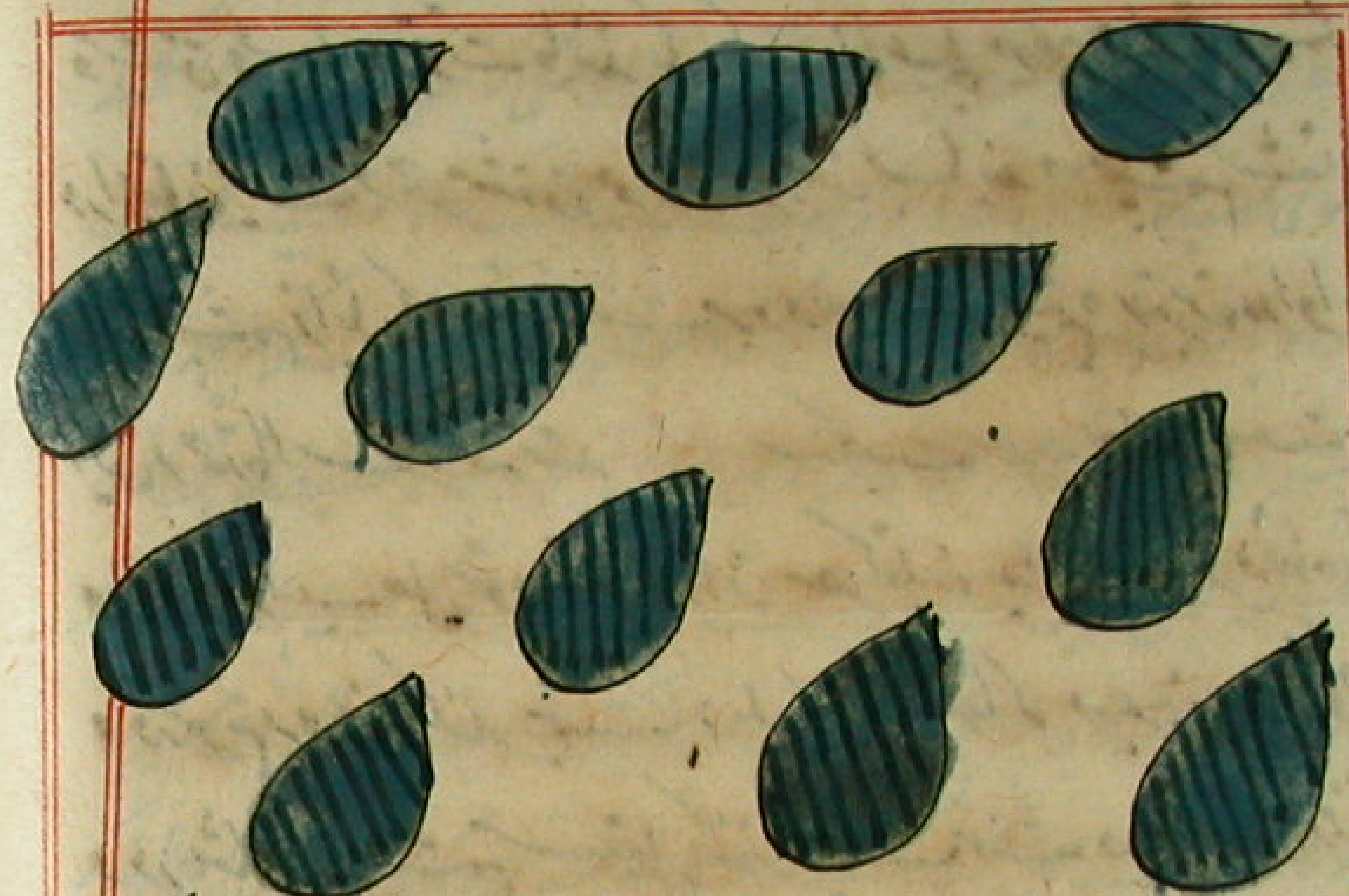
حجر النار

حجر النار حجر الاصم خوانند و حجر الزناد گویند و آن انواع است
سفید و سیاه و سرخ و ابلق بود و طبیعت وی سرد بود بغایت و خشک
ارسطاطالیس گوید اگر زن دشوار زاید در خرقه بسته بر ران زن
بندند سهل بزاید بفرمان خدای تعالی و چون سحق کنند مانند غبار و بر خنازیر
پاشند خشک کند و پاک گرداند و همچنین بر ریشهای دشخوار و بر دملی که باشند
و بر هر عضو که بود بحال صحت آورد و ویرا بپارسی سنگ آتش گویند
حجر الحمام سنگیست که در دیگ حمام یابند و آنجا حاصل می شود
چون در ابتدای سرطان ضماد کنند زایل گرداند و بهترین معالجهٔ سرطان کر
در رحم پیدا شود اینست حجر البقر در مصر خرزة البقر خوانند و آن
جاورهرح و گاو زهره خوانند در میان زهرهٔ گاو بود و گویند در شیردان
گاو هندوی می باشد و آن مانند پادزهر است در عمل و بلون هم پادزهر
ماند اما آنچه در زهرهٔ گاو و گوسفند می باشد آن مانند زرده تخم مرغ
بود پخته و بشیرازی آنرا اندررا خوانند چون سحق کنند و با آب سلخی
ارمول طلا کنند بر حمره و نمله نافع بود و ریشها و چون مقدار عدسی
سعوط کنند با آب سلق جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود

وچون سحق کنند وشراب بسرشند وبر موضعی که سفیدی بود طلا کنند
موی سیاه بیرون آورد اگر سبب آن از علت داء الثعلب وبرص
بوده باشد اما موی سفید سیاه بکند ومولف گوید بغایت گرم بود وبادها
سرد را سودمند بود طلا کردن وخوردن حجر اللبنی غالاقطیطش خوانند
یعنی حجر لبنی واین اسم بدان سبب بوی نهاده اند که چون با آب بسایند
مانند شیر از وی بیرون آید ولون وی خاکستری بود وطعم وی شیرین
بود چون با آب سحق کنند وعصاره وی در حقنه قلعی کنند هر زمان که خواهند که
مستعمل کنند وطبیعت وی معتدل بود ودر قوت مانند شادنه بود وچون
در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند وریش چشم را نافع بود
ودر ابتداء ورم گرم طلا کردن سودمند بود ونفث دم وخشونت مریها را
نافع بود حجر علی سنگیست که چون بسایند رطوبت آن بغایت
شیرین بود وبقوت شادنه بود ومنفعت وی مانند حجر امنی بود
در همه حال حجر مشقق سنگیست که بلون زرد بود واز بلاد مغرب
خیزد وبهترین آن بود که زعفران رنگ بود وزود ریزیده شود وشکافته
وتو بر تو بود وقوت آن مانند شادنه بود اندکی ضعیفتر وحجر لبنی

وشتق

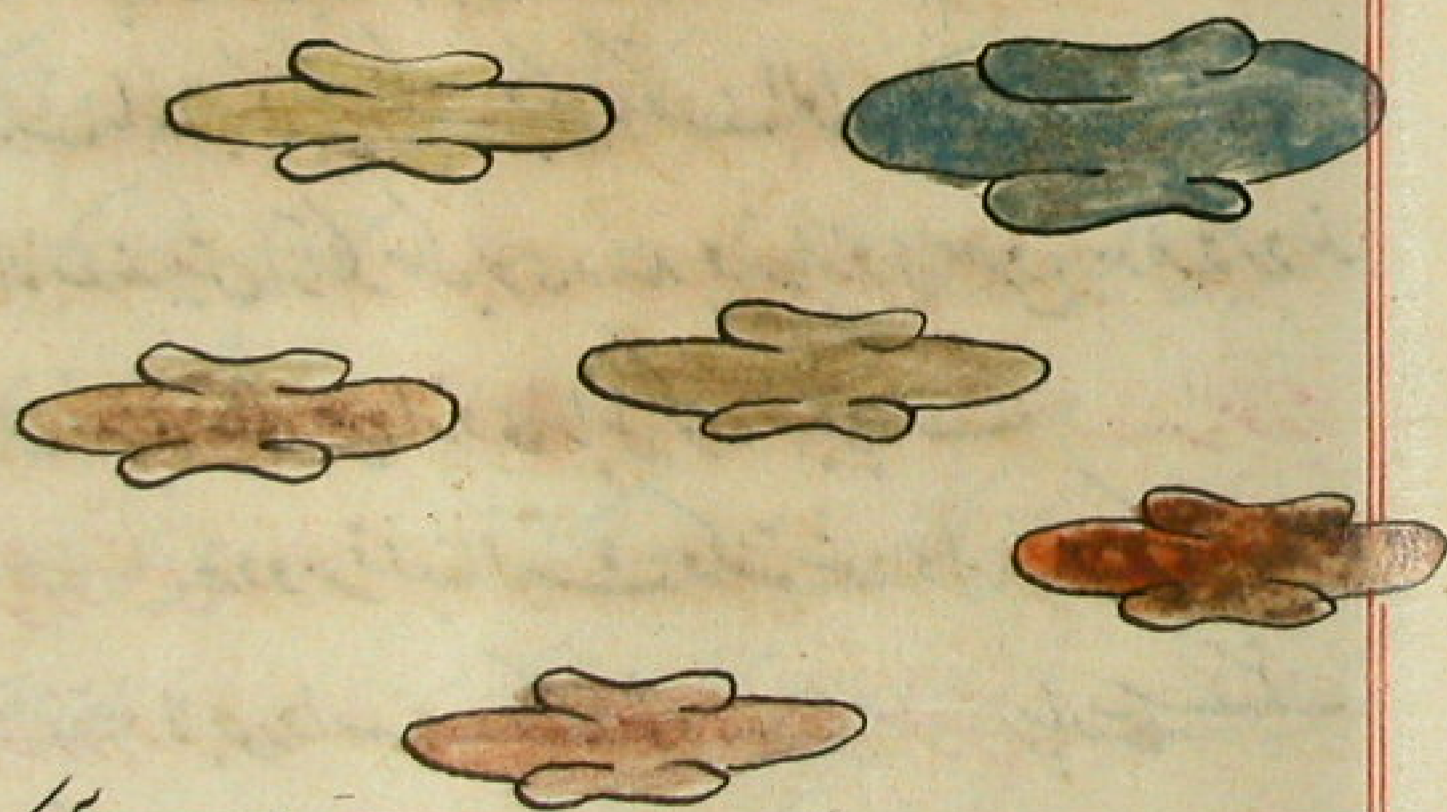
وشتق وعسل در قوت مانند یکدیگراند اما علی در وی حرارتی هست که
در ایشان نیست وحجر مشقق چون بشیر زنان بسایند ودر چشم کشند
ریش چشم زائل کند وخشونت مژه وسوزش چشم وبهترین مداوا
این رحمها است که گفته شد حجر قبطی سنگیست مصری بغایت سست
وزود در آب حل شود وگازران مصر کتان بدان شویند وجامها
ودر موم روغن کنند جهت دملها وریشها که در بدن پیدا شود
ودر شافهای چشم مستعمل کنند وجهت نفث دم واسهال مزمن
ودرد مثانه چون با آب بیاشامند نافع بود وچون زن
بخود برگیرد جهت خون رفتن دایم نیکو بود ولون این
سنگ سبز بود وتیره رنگ بود حجر الیهود سنگ جهود
خوانند وآن سنگیست مانند زیتون وآنچه بزرگ بود نزدیک
بجانه کبوتر بود وخطوط بسیار بروی بود موازی یکدیگر وحجر الزیتون
نیز خوانند وگویند از ملک شام خیزد وبعضی دراز بود وگرد نیز بود واین
مولف گوید بعضی گویند که ان حجری شجری است مانند بسد ودر دریا می روید
وچون بیرون آوردند مانند حجری شود بهترین وی



زیتونی شکل بود نافع بود جهت سنگ کرده نیم مثقال با آب کرم
وجهت رنگ مثانه همین سبیل اگر با ب برگ تر بنیره لعق کنند
همین عمل کند وعسر البول را نافع بود ولیکن مضعف معده بود
وموافق وی نبود واشتها ببرد واسحق گوید مضر است ببیزر
ومصلح وی عسل است وهرمس گوید حجر یهودی جون با خون خفاش
سحق کنند ودر چشم کشند موی مژه که ریخته بود دیگر باره بروید و موی ابرو
همین سبیل جون بروی مالند وجالینوس گوید در طبیعت معتدل بود
ومعده سرد را بد بود ومصلح آن تخم کرفس بود وفولس گوید خون منعقد

قطع کند

قطع کند **حجر الیشف** حجر الیشف خوانند واهل مشرق ابو قلمون گویند وبیونانی
اسطر یونس ومعنی آن کوکبی بود ونوعی از وی طرمینون خوانند وآن جند رنگ
بود وبهترین وی سبز بود معده را نافع بود بغایت وجالینوس گوید اگر قلاده
از وی بسازند که موازی معده بود ودر اندازند معده ومری را نافع بود ودیسقوریدوس
گوید بر ران بستن جهت دشخواری زادن وبر بازو بستن جهت تعویذ نافع بود
حجر الرخام طین قمولیا است وگفته شود **حجر الدم** شادنج است وگفته شود
حجر ارمنی دو نوع است یک نوع لاجوردی بود ویک نوع سرخ بغایت



وجون دست بروی نهی بنداری حراب است وطبیعت آن گرم و
خشک است در اول مسهل سودا بود مسهل قوی تر از حجر اللازورد ومعده را بد بود

وچون مغسول بود قی وغثیان نیاورد واگر نه مغسول بود مغثی ومغنی بود
ومفرح ومقوی دل مغسول وی بخاصیتی که در وی است بدنرا از خلط سودا
پاک گرداند ودفع را از دود سوداوی ودفع بلغم بکند واحشا را پاک کند
اما معده را بد بود ومصلح وی انیسون بود یا سلیخ ومقدار مستعمل از وی نیم
درم تا نیم مثقال بود وبدل وی جهت دفع اخلاط سوداوی یک وزن
ونیم حجر لاجورد بود **حجر النمر** مهره است که از پلنگ ماده حاصل می شود
ودر باب عرنوز در صفت بزوک گفته شود **حجر الخطاطیف** دیسقوریدوس گوید
بچه نخستین پرستول چون بگیرند در افزونی ماه وشکم وی را بشکافند دو پاره
سنگ یابند یکی یک رنگ ویکی برنگ الوان ودر پوست ایل یا پوست
گوساله بندند پیش از آنکه خاک بوی رسد وبر بازوی مصروع بندند وگردند
بفرمان خدای تعالی صرع از وی زایل گردد ومجربست **حجر النور و**
حجر الروشنایی هردو مرقشیثا است وگفته شود وارشد نیز گویند **حجر**
اللازورد لاجورد است وگفته شود **حجر المغناطیس** بپارسی سنگ
آهن ربا گویند وچون بسوزانند مانند شادنه بود در عمل ومنفعت
وبهترین وی سیاه بود که بسرخی مایل بود وهیچ خلطی در وی نبود

وجذب آهن بقوت کند هرچند زیادت تر رباید نیکوتر بود وجالینوس
گوید گرم وخشک بود بغایت اگر کسی را خبث الحدید در شکم مانده بود چون
با شراب بیاشامند جذب آن بکند وبصحبت خود بیرون آورد ومسهل
کیموس غلیظ بد بود ومقدار مستعمل از وی از نیم مثقال تا یکدرم بود وگویند
چون در دست گیرند درد دستها وپایها وتشنج یابس آنرا اگر از خوانند
ساکن کند واگر بر جراحتی که از تیغی زهردار بود بپاشند سودمند بود بغایت
وبحال صحت آورد ومغناطیس چون بوی سیر بوی رسد سست شود
در ربودن آهن ومار چون در چون گوسفند یا بز اندازند تیز گردد **حجر الاحمر**
سنگیست بلون بسد گویند بوزن دانگی کشنده بود واز جمله سموم قتاله است
مانند بیش وگویند نوعی از الماس است **حجر منوبه** کلس است وگفته شود
حجر شجری بسد است وگفته شد **حجر النسر** حجر العقاب است وحجر
البسر نیز گویند وآن اکتمکت است وگفته شد **حجر الطور** حجر اللوم است
وگفته شد **حجر البهت** حجر النسر است وگفته شد **حجر القمر** بزاق القمر و
زبد القمر خوانند وافروسالینن گویند یعنی بزبد القمر وبیونانی سالینطس
خوانند وافروسالینن از بهر آن خوانند که بیشتر در افزونی ماه باشند

در بلاد عرب وان سنکی سفید شفاف سبک بود



چون بسایند وبمصروع دهند نافع بود واکر آن درختی بیاویزند که
بر نمی دهد براورکرد واکر بر مصروع ببندند شفا یابد وزنان بعوض تعویذ
با خود نکاه دارند حجر جبسی دیسقوریدوس کوید این سنک سبز
بود وصاحب منهاج کفته بزردی زند وجالینوس کوید مانند یشب بود
وچون بسایند مانند شیر ازوی بیرون آید وزبان بغایت بکرد منفعت
وی آنست که شبکوری وورم چشم ودرد آن وقرحهٔ آن زایل کند وناخنه
وناریکی ببرد وجلایی تمام بدهد ومولف کوید بپارسی آن سنک

باسم

باسم خوانند حجر الاسفنج سنکیست که در میان اسفنج می باشد وحصا الاسفنج
کویند و دیسقوریدوس ورازی کویند چون با شراب بیاشامند سنک مثانه بریزاند جالینوس



کوید سنک کرده بریزاند وقوت آن ندارد که ازان مثانه بریزاند حجر
اناغاطیس سنکیست که چون بسایند مانند خون بود بلون و بشیر



زنان چون در چشم چکانند ورم آن وبسیاری آب آمدن را نافع بود

حجر اعرابي سنکیست مانند عاج وچون سحق کنند وبر موضعی باشند
که خون روانه بود باز بندد واکر ضماد کنند شاید وچون بسوزانند



وسنون سازند دندانرا جلا دهد بپارسی شکر سنک خوانند وبتیزاری
سنک زخم **حجر العاج** حجر اعرابی است وکفته شد **حجر الکرک**
سنکیست بغایت سفید ودر ساحل بحر هند یابند وبساحل بحر سند نیز
باشد ومهره که ازوی حکاکان وخراطان سازند از عاج سفیدتر بود وخوبتر
وطبیعت وی سرد وخشک بود در آخر درجهٔ دوم واهل هند وسند ازوی
نکین سازند وزنان کردن بند ومتفق اند که خاصیت این سنک آنست که
دفع سحر وچشم زخم می کند وبر دشمنان ظفر یابند واکر نکینی ازان با خود
دارند دروغ از قبل انکس نکویند وهر کس که ویرا بیند دوست دارد و

پادشاهان هند وسند ازوی ظرفها سازند وازان اکل وشرب کنند ومدعی ایشان آنست که در هر



صحبتی که آن بود جنک وفتنه نشود وفرح وشادی زیاده بود واهل هند وسند
مهرها ازان در موی کشند وکویند که موی دراز میکند ومهرهٔ وی مانند مروارید
بزرک براق بود وچون سحق کنند ودر چشم کشند سفیدی که در چشم بود
خواه قدیم وخواه حدید ببرد واکر سنون سازند دندانرا بغایت
سفید کرداند وجلائی تمام دهد **حجر اسیوس** اسیوس است وکفته شد
حجر القیشور حجر الشو کویند وقشور نیز کویند ودر قاف کفته شود انشاء الله
حجر الحوت مانند سنکی بود ودر سر ماهی یابند مقام دماغ وی وسفید
وسخت بود چون بپا شامند سنک کرده بریزاند **حجر شغاف** قیشور است

وکفته شود **حجر لاغیطوس** حجر غاغاطیس خوانند وازوادی تمام ارند
وآن وآدی را در قدیم غاغا خوانند واین زمان وآدی جهنم کویند وچون برآتش نهند بوی



سروی سوخته کند ولون وی سیاه بود و وی قبر کند و سبک بود و صفحها
برروی یکدیکر و قوت درغایت پیوست بود بخور وی صاحب مفرده
کوید مصروع را صرع آورد وصاحب منهاج کوید بخور وی مصروع را نافع بود
واختناق رحم را سود دهد وکزندکان ازوی بکریزند وبا ادویهٔ
دیکر جهت نقرس ضماد کردن سود دهد و در جراحتهای عظیم کوشت
برویاند **حجر السطریط** حجر السطریط کویند وآن سنک مرمر است
و در بیم صفت مرمر کفته شود **حجر الکلب** شریف کوید در خواص واین حجر نیست

نوعی از سنک هست که چون سنک بوی اندازند بدهن بکیرد و نکه دارد در دشمنی عملی عجیب میکند



چون خواهد باسم آنکس هفت سنک برکیرد ویک یک بان سنک می اندازد
بعد ازان دو سنک ازان برکیرد و درآب اندازد وازان آب بخورد آنکس
دهد در دشمنی چیزی عجب مشاهد کند وکویند اکر در برج کبوتر اندازند
مجموع بکریزند واکر در شراب اندازند جماعتی که آن بیاشامند جنک وعربده
وبدستی درمیان ایشان پیدا شود **حجر الروشنائی** حجر النور است
وکفته شد **حجر البرام** بپارسی سنک بری خوانند و هر تیشه که بران
سنک آب دهند چون بر سنک زنند قطعا آواز نکند و در سنک مانند
کل فرو رود واکر آن سنک سحق کنند وستون سازند دندان را بغایت

سفید گرداند حجر جرمی سنگیست که در مصر بسیار باشد و مانند
حرف بود زود از هم بشکافد و صفحها بر یکدیگر بود



و بجای قیشور مستعمل کنند در سبردن موی و چون دو درم
از وی حل کنند و با شراب بیاشامند قطع خون حیض بکند
چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و بر ریشهای
بلید ساکن گرداند و ریشها بصلاح آورد و بغایت
غایت خشک بود **حجر الافروج** و حجر افروی گویند و آن
از بلاد روم خیزد و سبک بود و بر روی آب بایستد
و مجفف بود و قبضی در وی باشد چون حک کنند و بیاشامند گزندگی



عقرب را نافع بود **حجر الاساکفه** سنگیست که کفشگران افزار بدان تیز کنند
نافع بود جهت ورم لهاة و ریش آن بغایت و لهاة بپارسی ملازه خوانند
حجر المسن در میم گفته شود **حجل** قبج است بپارسی کبک گویند
و در قاف گفته شود **حدق** بادنجان است و گفته شد **حدید** بپارسی
آهن گویند و آن سه نوعست شابورقان و نرم آهن و فولاد مصنوع
و بولاد معدنی بود و مصنوع بود و بولاد طبیعی معدنی شابورقان آب
و سابرقان نیز گویند و آن بولاد نراست و بولاد مصنوع از نرم آهن
گیرند و زنجار آنرا زعفران الحدید خوانند قابض بود و اکال و منفعت آن

در باب ز اگفته شود و خبث الحدید ضعیفتر از زنجاران بود و صعب
خبث الحدید در خا گفته شود و صفت ثوبال آن در باب تا گفته شد
و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند یا شراب و بیاشامند شکم ببندد و
ریش روده و ورم سپرز و بیضه و استرخاء معده و سلس البول و درد معده را
نافع بود و باه را قوت دهد خاصه آبی که آهنگران آهن تافته در وی
می اندازند و آنرا دوص خوانند و ماء الحدید گویند و بگزند کی سگ دیوانه
بغایت مفید بود وقتی که نداند و براده آهن خوب شرابی که زهر باشد
اندازند مجموع زهرها بخود کشد و آن شراب چون بخورند زیان ندهد
و براده آهن چون بخورند در شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد
و مداوای آن بشیر تازه و با بعضی ادویه مسهله قوی کند بعد از آن مسکه و
روغن بیاشامند و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالند
و مقدار یکدرم مغناطیس بخورند و امراق دسمه و روغن گاو و در خواص
آورده اند که براده آهن بر کسی بندند که در خواب دندان خاید دیگر نخاید
حدج حنظل نارسیده بود که هنوز سبز باشد حداه مرغیست که
بشیرازی گور گور گویند گوشت وی نباید خورد که عفونت در بدن

بیدا کند

بیدا کند و خون وی چون با اندکی مشک و گلاب خلط کنند و بیاشامند



بیاشامند ربو و ضیق النفس را نافع بود و چون پرهای وی بسوزانند
وی سر و خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را نافع بود و زهره وی
در سایه خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند با آب حل کنند و کسی را
که حیوانی موذی گزیده باشد مانند عقرب و افعی و دیگر گزندگان اگر
زخم از طرف راست بود سه میل از آن در چشم چپ کشند و اگر از طرف
چپ بود در چشم راست کشند بغایت نافع بود و از مردن خلاص یابد
بفرمان خدا حرمل این سیجون گویند دو نوعست سرخ و سفید

نوع سفید حرمل عربی خوانند و بیونانی مولی و بپارسی صندل و آنچه
و ورق آن مانند ورق بید بود کوچکتر و گل وی مانند گل یاسمین
سفید بود مطلق و خوشبوی باشد و بسریانی بسباسا خوانند و نوع

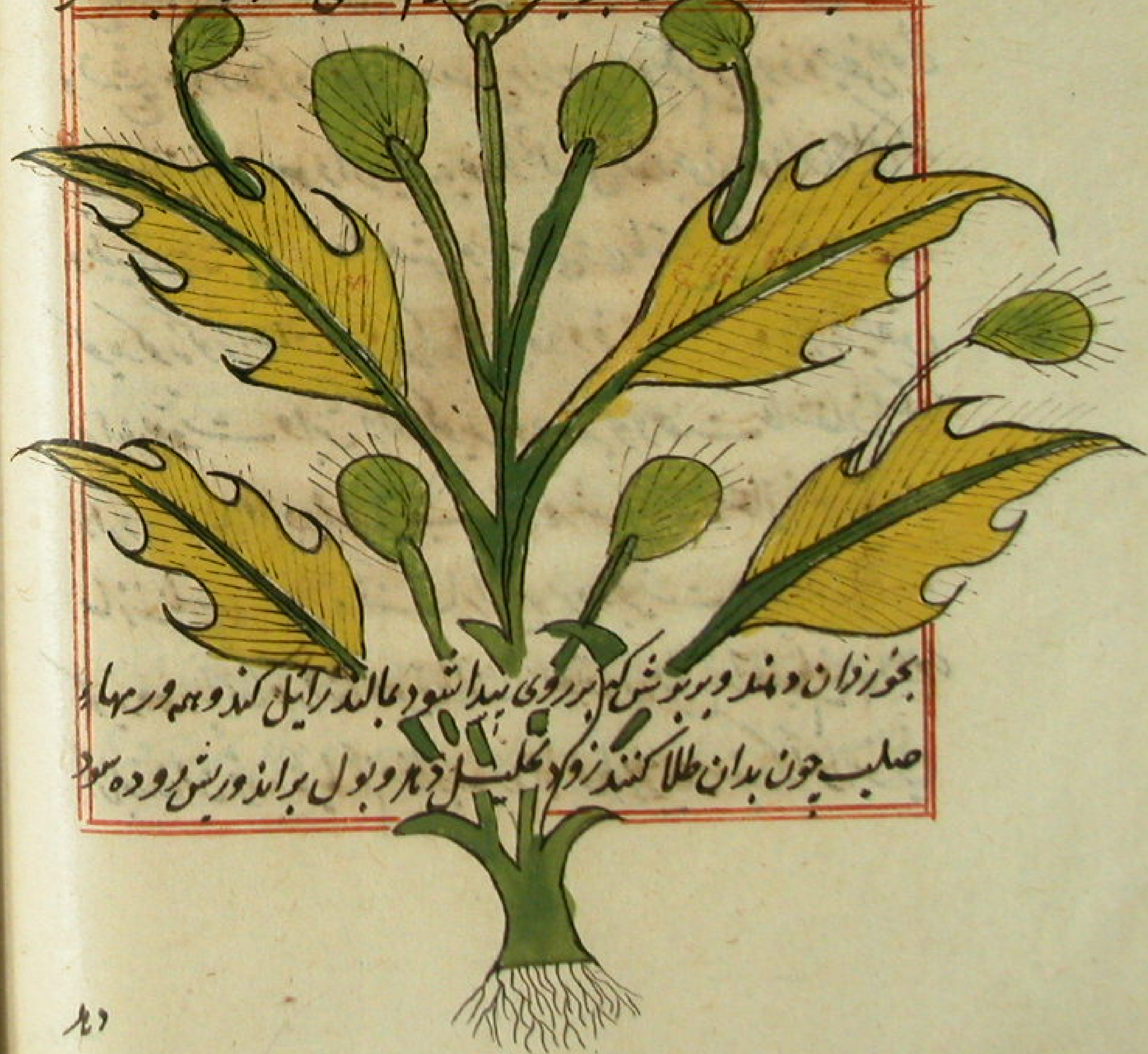


سرخ حرمل عامی گویند بپارسی سپند گویند و بشیرازی بیوند و باهواز
اسفند نیز گویند و آن نوعی از سداب کوهی است و طبیعت حرمل
گرم و خشکست در سیوم و گویند در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل
طلا کردن و چون سحق کنند و با عسل و زهره مرغ و زهره کبک و زعفران
و آب رازیانه تر در چشم کشند قوت باصره بدهد و اگر بخورند حرمل

با ادویه

با ادویه قابضات دود حب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود
و عرق النسا و وجع ورکه چون نطول کنند بآب آن سودمند بود و سینه
و شش از بلغم لزج پاک کند و بادکه در روده بود تحلیل دهد و نافع بود جهت
سردی دماغ و بدن لیکن سدر و صداع آورد و مغثی بود و غثی و مصلح وی
صاحب منهاج گوید بعد از آن ربوب فواکه ترش خورند و صاحب تقویم گوید
مصلح وی قرنفل و دارچینی بود و جالینوس گوید نافع بود جهت فالج و لقوه
و تشنج سرد و علل گرده و مثانه و مسهل خرار سودا و بلغم لزج بود و حیض و بول
براند و نقیع وی سودا را نیک بود و تحلیل کند و چون سوداوی جافی کند
و طبیعت نرم دارد و حبیش گوید مستی وی مانند مستی خمر بود و مجهول
گوید گونه گونه را صافی کند و محرک جماع بود و قی بهی آورد و بول و حیض
براند بقوت و ابن وافد گوید سودمند بود جهت عاشقان بسکری
دارد و گویند اگر دوازده شب های هر شب یک مثقال نیم سفوف
سازند ناسوده عرق النسا را نافع بود و مجربست و دیسقوریدوس
گوید دو درم با بهاورانها و عرق النسا و نقرس و فالج را عظیم نافع بود و برگ
آن بوزن آن قوة ما نا یا تخم سداب بود اما حرمل عربی سفید که آنرا بیونانی

مولی خوانند بیخ وی مانند بلبوس بود چون سحق کنند و با روغن
ارسا فرزجه سازند و زن بخود برگیرد افواه رحم بگشاید حرشف
عکوب خوانند بپارسی کنگر گویند و آن انواعست و طبیعت وی معتدل بود
در حرارت و تر بود تا درجهٔ دوم و شیخ گوید گرم و تر بود در اول و
گویند سرد است و گویند گرم است و خشک است در دوم چون بر داء
الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر موم روغنی سازند که آب کنگر



بخورد دان دهند و بر بوشش که بر روی پیدا شود بمالند زایل کند و هم ورمهاء
صلب چون بدان طلا کنند زود تحلیل دهد و بول براند و ریش روده سود

دهد و بلغم بیرون آورد و اگر سر باب کنگر بشویند شپش را بکشند و خارش
سر زایل کند و چون بخورند ورمها را تحلیل دهد و چون بر سوختگی آتش
ضماد کنند نیکو بود و طبیعت نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد
درازی گوید باه را زیاده کند و کرده و مثانه را تسخین کند و کند بغل را زایل کند
و باد ادرار بول ان نتن زایل کند و بیرون آورد نجاستی که در وی است و مصلح
وی آنست که در پختن بهرا کنند و توابل و ابازیر لطیف بروی ریزند و صاحب
منهاج گوید مغثی بود خاصه کوهی و گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ
و مصلح وی روغن بود و صاحب تقویم گوید معنی بود و مصدع و مصلح وی
مصطکی بود یا سلیخه حراشا خرد بری است و گفته شود حرص
اسنان است و گفته شد حریر ابریشم است و گفته شد در الف حرز
الشیاطین اطریلال است و گفته شد حرف حب الرشاد را گویند
و بسریانی تعلیانا و بعربی ثفاء و بپارسی تخم سپندود و تره تیزک و
شب خیزک نیز گویند و بیونانی قراد مومن و حرف البیض را سفید
اسفند خوانند و حرف دو نوعست یک نوع ورق آن با سفاناج
ماند و یک نوع برگ خرد دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود و تخم

یک نوع سرخ رنگ بود از آن سفید را اسفند سفید و خردل سفید
و حرف سفید گویند و حرارت وی کمتر از حرارت سرخ بود و بهترین
وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در اول درجه چهارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه



دارد خوردن و طلا کردن با آب آن سرسف و ورم بلغمی و دملها
و عرق النسا خوردن و ضماد کردن و جهت ربو و غلیظی سپرز خوردن
و با عسل طلا کردن و ریشی که آنرا شهدیه گویند و استرخا جمیع اعضا نافع بود
خوردن وی و چون بر گزندگی جانوران ضماد کنند نافع بود و بچه بکشد

و بیندازد

و بیندازد بقوت البتة آشامیدن و بخور بو کردن و چون دود کنند
گزندگان بگریزند و جرب ریش شده و قوبا با آب و نمک مالیدن
نافع بود و چون پنج درم سحق کنند و با آب گرم بیاشامند طبیعت
براند قولنج بگشاید و حب القرع بیرون آورد و باد که در روده بود بشکند
و بریان کرده شکم ببندد و تر و خرد را نافع بود خاصه سحق ناکرده و سردی گرده را
نافع بود و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج آن معده قطع کند و چون سحق کنند
و سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سفید بمالند سود دهد
و چون با عسل بیامیزند و لعوق کنند سرفه که از خلطی غلیظ بود سود دهد و همچنین
درد پهلو با که ماده آن از خلطی غلیظ بود سود دهد و چون سحق کنند و با عسل بر نمش
طلا کنند یا با صابون نمش را زایل کند و بثره را بحال اول آورد و چون بر گزندگی
عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق آن چون خشک کنند بقوت تخم بود و چون
تر بود از قوت تخم کمتر بود بسبب رطوبتی مائی که در ویست و وی معده را
بد بود و سینه را مضر بود و بچه بیندازد و مصلح وی نبات نیکو بود و جلاب
و بدل وی خردل و تخم تره تیزه بود با تخم جرجیر و خردل **حردون** مانند سوسمار است
و طبع آن نزدیکست بطبع ورل و یونانی آنرا سالامندرا خوانند و آن جلسوم

فآله بود خوردن آن و مهرارس گوید در خواص دل خوردن چون در خرقه سیاه
ببندند و بر صاحب تب ربع ببندند البته شفا یابد و جالینوس گوید چون وی
در چشم کشند روشنی بیفزاید و دیسقوریدوس گوید سرگین جردون
و عصایه چون زنان بر روی مالند بشره را بغایت نیکو و صافی کند و مانند صیقلی بود
و بهترین سرگین وی سفید و سبک بود مانند نشاسته و شیرازیان او را سرگین ماترنگ خوانند



حربا خامالاون خوانند بیونانی و بپارسی آفتاب پرست و کرباسو نیز گویند
خون وی چون طلا کنند بر موی که در چشم می باشد بعد از آنکه برکنده باشند دیگر
بروید و گوشت وی سم قاتل بود مانند ورغه و بیضه وی سم قاتل بود که در حال

بکنند



بکشد و مهلت بدهد و روا بد نبود و معالجه کسی که گوشت وی خورده بود مانند
معالجه کسی کنند که ذراریح خورده باشد و در صفت ذراریح گفته شود اما کسی که بیضه وی
خورده باشد باید که در حال سرگین باد در شراب بدهند و قی پاک کند و بعد از روغن
گاو بمالند و سر وی بشک تکمید کنند و انجیر خشک و مسکه و خطمی با روغن بدهند



حرب طلع است و گفته شود حرانقان رجیع الفار است و بشفار گویند
وان سنگ است و گفته شود حرف الماء سیسنبرون است و قرداسی نیز خوانند
از بهر آنکه بطعم قرداموس بود و آن حرف است و آن نباتیست که در آب روید
مانند قرة العین چون تر بود گرم و خشک بود در دوم و چون خشک شود گرم و خشک بود

[illegible] سوم عرق وی پخته و خام خورند بول براند و اگر [illegible] سور لبنیه کنند ضماد
کنند و بر وی [illegible] شود [illegible] زایل شود



حرحوان حرحل خوانند و ان ملخی است که بال ندارد و ستبر
بود چون بگیرند و نا پخته نمکسود کنند و خشک کرده بشراب بیاشامند



گزندگی

گزندگی عقرب را بغایت نافع بود و باید که کهن نبود **حزا**
و خراد نیز خوانند و ان رو فراست و فنا روبه و حلیقه بز گویند و ان
دو نوعست نوعی بستانی از ان بری مولف گوید نوعی ان سذاب بری است
بشیرازی انرا [illegible] خر گویند طبیعت ان گرم و خشکست مسخن معده



بود و طعام هضم کند و بادها غلیظ بشکند و بلغمی مزاجان را نافع بود و گزندگی
جانوران را سودمند بود خاصه عقرب و بول براند و تخم وی مشهور بزور را بود
بشیرازی انرا میرک کازرونی خوانند و در زاکنه شود اما جزا در چشم آورد
و قاطع منی بود و تشنگی آورد و مضر بود بسر و مصلح وی بادرنبویه بود و بدل وی

سذاب **حزاة** بستانی ورق آن مانند ورق کرفس و حرز و نکون از این
جنس چیزی ماند و طعم آن نزدیک بطعم رازیانه بود و تخم وی سبز رنگ بود
و خوشبوی و خوش طعم نزدیک بتخم کرز بود بشکل و برجامه بحسفد بشیرازی
آنرا مودوسنک خوانند بادها بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی از حراری کم بود



و غذا هضم کند و خمار زایل کند و سده جگر و سپرز بگشاید و مسخن گرده بود
و مجاری بول پاک کند و زکام را نافع بود و دماغ را سودمند بود و رطوبت آن
پاک کند و جهت بواسیر هیچ ادویه و دوائی از آن بهتر نبود خوردن و ضماد کردن
و اگر ادمان اکل آن کنند از بواسیر ایمن باشند **حزنبل** بنجیبت که از طرف



شام

شام و بیت المقدس می آورند و سفیدی تیره رنگ بود چنانچه بسیاهی مایل بود
و دانکی از وی نافع بود جهت گزندگی عقرب و مار از یکدرم تا یک مثقال باشامند یا ماء



العسل یا بشراب بغایت نافع بود و مرباقلی نیز گویند و لقبه سود درمیم **حزاز الصخر**
زبد الحجر است بپارسی گل سنگ گویند و آن حجریست بر مثال طحلب که بر روی سنگ پیدا شود و حزاز
از بهران می گویند



که از جهت خراز که ان قوبا است زایل میکند و طبیعت آن سرد و خشک است بر ورمهای
گرم طلا کردن نافع بود و اگر بر موضعی که خون آید ضماد کنند خون باز دارد و بر قوبا ضماد
کردن بغایت نافع بود و ورم زبان و یرقان را سودمند بود **حسک** شکوهنج و شنکوهنج
گویند بشیرازی خار سوهوک گویند بپارسی خار حسک و باصفهانی هروا و در مغرب



حمص الامیر بوی بود و بستانی بود بهترین وی بستانی بود سبز تازه و طبیعت
وی سرد است باعتدال و خشک است در اول و گویند گرم است در اول و گویند معتدل است
در گرمی و سردی و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم منضج و ملین بود و بر ورمهای
گرم ضماد کردن نافع بود و ریش بر دندان و عفونت آن زایل کند چون با عسل خلط
کنند و عصارهٔ وی درد اروهای چشم سودمند بود و درد مثانه و عسر البول و قولنج را

نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و درد ورم
از حسک بری جهت گزندگی افعی چون بیاشامند و ضماد کنند بغایت نافع بود
و چون با شراب بیاشامند جهت دفع ادویهٔ قتاله نافع بود و طبیخ وی جایی که
براغیث بود بیفشانند بکشد و گویند مضر بود بسر و مصلح وی روغن بادام بود یا روغن
کنجد تازه **حشیشة الزجاج** بپارسی کتان آبگینه خوانند رازی گوید
قابض بود مع رطوبت مسکن اورام بلغمی بود و عصارهٔ



آن بواسیر زایل کند و سرفهٔ کهن و عصارهٔ آن با اسفیداج بر حمره و نمله طلا کردن
نافع بود و بر سوختگی آتش همین سبیل و غرغره بعصارهٔ آن کردن ورم لوزتین را نافع بود

و در موم روغن کردن جهت نقرس نافع بود و بسیار وی محروری مزاجرا
صداع آورد و مصلح وی نبات و خشخاش بود **خنینش البرص** اطریلال است
و گفته شد **خنینة الطحال** و خنینة دودیه نیز گویند و آن اسقولوقندریون است
و گفته شد **خنیش الغافق** غافث است و گفته شود **خنبش بزر قطونا**
بپارسی ورق نیکو گویند و در قوت نزدیک بکشنیز تر بود و بهترین وی تازه
تر بود و طبیعت وی سرد و تر بود حرارت بنشاند و برورمهاء گرم
طلا کردن سود دهد و عصارهٔ تر وی جهت نفث دم نافع بود **خنینة
خراسانی** و حسریون است و گفته شود **خشفیفل** شقاقل است و اسقاقل
نیز گویند و گفته شد **حصاء الاسفنج** حجر الاسفنج است و گفته شد **حصرم**
بپارسی غوره گویند و بلفظی دیگر لحب و لحم خوانند و طبیعت وی خشکست
در سیوم حنین گوید سرد است در اول و خشکست در سیوم جهت دفع
صفرا بغایت نافع بود و حرارت بشکند و معده و جگر را نافع بود اما مولد
ریاح و منغص بود و شکم ببندد و مصلح آن کلنکبین بود و صاحب تقویم گوید
مضر بود بالات منی و مصلح آن انیسون و عسل بود و بدل آن ریباس یا حماض
ابیج بود **حض** و رس است و گفته شود **حضض** بشیرازی هلل گویند

وآن

و آن انواعست یکی و هندی و مشهدی بهترین آن جهت ورمها یکی بود و جهت موی باندی فی نوعی



هست که در شیراز از وزن روباه ترب که می سازند و روستاییان شیراز انرا
هلل مشلک خوانند و آن مستعمل ایشان است و آن مولف گوید حنین گوید که
حضض یکی از برگ مغیلان می سازند و طبیعت حضض یکی معتدلست در گرمی
و سردی و خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول و در باند بتحلیل
و قبض کمتر از یکی بود و صاحب مفرده گوید که باندی اقوی بود در همه حالات

و حضض هندی عصاره فیلزهرج است و یکی عصارهٔ نباتیست یکی و گویند
مصنوع است نافع بود جهت مجموع ترفها دم چه از روده و چه خون که از زنان آید
بغیر فایده و مجموع ورمها خبیثه و کلف و ریشهای دهن و دبر و گوشها نافع بود و در چشم
کشیدن روشنی بیفزاید و تاریکی زایل کند و شقاق مقعد و سحج را بغایت مفید بود
مالیدن و خوردن و حقنه کردن اسهال کهن و ریش روده را نافع بود و چون
بدان غرغره کنند خناق را زایل کند و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبات
از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون با آب بیاشامند سودمند بود
و این مولف گوید حضض هندی عصارهٔ نباتیست که آنرا هستور خوانند
جهت گزندگی سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن بغایت سودمند بود
و یرقان سیاه و درد سپرز ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل آن
بوزن آن فیلزهرج است با فوفل و صندل مساوی و صاحب
تقویم گوید سپرز را غلیظ کند و مصلح آن حماما و مصطکی بود و مقدار
شربتی نیم درم بود **جفاءٌ** بردی است و گفته شد **حلبه**
قریقه خوانند بپارسی شنبلید گویند و طبیعت آن گرمست
در آخر درجهٔ اول و خشکست در اول و گویند در دوم گرمست و

و خشکست در اول و از رطوبتی فضلی خالی نبود و گویند گرم و خشک بود در دوم
منضج و ملین بود و آردوی ورمهای بلغمی صلب اندرونی و بیرونی تحلیل دهد
و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه و ربو و عسر النفس را سود دهد و
باه را زیاده کند و بادها شکند و بلغم لزج از سینه بیرون آورد و بواسیر



را سود دهد و آردوی با بطرون بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر پیش
از طعام با مری بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم براند و خلطهای
بد که در روده بود و چون پخته بود عداس دهد و آواز صافی کند و چون سر بدان
بشویند خراز زایل کند و لعاب وی با روغن گل سفاف سر درا نافع بود و سوختگی

اتش و آردوی و دملها را نرم کند در طلا کردن با ادویه بجهت کلف
بغایت سود دهد و چون طبیخ آن بیاشامند حیض براند و خشیشه وی چون
بخورند درد پشت و جگر و سردی مثانه و چکیدن بول و درد رحم که از سردی
بود سودمند بود و صاحب تقویم گوید محلل قوی اتنین بود و مصلح آن
روغن قسط تلخ بود **حلزون** نوعی از صدف است و در صفت ودع و شیخ و صدف
گفته شود انواع آن **حلتیث** صمغ محروث است و محروث را انجدان خوانند و رافه گویند و حلتیث



را بپارسی انگژد خوانند و بهندی ... و بشیرازی انگشت گنده و ان دو نوع
منتن و طیب و منتن مسخن تر بود و بهتر و طبیعت آن گرمست در اول

درجه چهارم و خشکست در دوم و بهترین آن سرخ رنگ صافی بود و چون بگدازانند
لون آن بسفیدی زند و آنچه مغشوش بود سبز رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منتن خوانند
و آنچه بوی تیزی کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند
روشنایی بیفزاید و از ابتداء نزول آب کشیدن ایمن باشند از نزول آب
و تب ربع را بغایت مفید بود و بادها بشکند و خون بسته که در اندرون بود
تحلیل دهد و بر داء الثعلب با سرکه طلا کنند نافع بود و ثالیل مسماری و غددها
چون با موم و روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و با سرکه برقوبا طلا کردن
بغایت نافع بود و چون با آب بگدازند و بیاشامند حلق را صافی کند و با انجبر
خشک برقان را نافع بود و مقوی باه بود و چون با سرکه غرغره کنند علق
از حلق بیرون آورد و بر گزندگی سگ دیوانه نهادن یا با شیر یا با حنطا نا آشامیدن
بغایت سود دهد و چون با زیت بگدازند و بر گزندگی عقرب و رتیلا مالند
سود دهد و اگر با شراب و فلفل و سداب بیاشامند کزاز را نافع بود و چون
با سکنجبین بیاشامند شیر که در اندرون بسته بود بگدازاند و صرع را
بغایت مفید بود و دفع زهرهای حیوانات بکند و دفع زخم تیر و تیغ
زهردار بکند و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد

واکر اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد و اکر با روغن زنبق
در شیشه کند و چند روز بکذارند بعد ازان در قضیب مالند زن و مرد لذتی
عجب یابند و اکر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و بریزاند و اکر نیم درم
ازوی با آب لسان الحمل حل کند و با ادویه که ممسک طبیعت بود بیاشامند
فعل وی قوی تر بود و قطع اسهال که از رطوبت بود و خلطهای لزج بکشد
واکر نیم درم ازوی و نیم درم سکنجبین بیاشامند و بدان ادمان کنند فالج
وخدر را نافع بود و درد مفاصل سرد و بواسیر و مغص را نافع بود و حب
القرع را بکشد و مضر بود بجکر و معده و اسحق کوید مصلح آن انیسون است
وصاحب تقویم کوید مصلح آن جوزبوا بود یا قرفه و بدل آن محروث بود
بعد از آنکه با آب بجوشانند چند جوش و صافی کنند بوزن آن بود **حلیفه**
زوفا است و جزا نیز کویند و کفته شد **حلبلاب** لبلاب است و کویند
لاغیه و صفت هردو کفته شود **حلم** قراد است و بیشتر ازی که کویند
وکفته شود در قاف **حلیمو** بیخ حماض بری است و در صفت حماض
کفته شود بعد ازین **حلاق الشعر** نوره است و کفته شود **حلحل و حلاحل**
بلیوس است و کفته شود **حلیب** سورنجان هندی است و طبیعت آن

گرم

گرم و خشکست در دوم و کویند در سیوم نافع بود جهت نقرس و درد مفاصل
و درد زانو ها و رانها و مسهل بلغم و خلطهای غلیظ بود و حب القرع و کرمها بکشد

اما بزر را غلیظ کند و مصلح آن



کاشنی و کثیرا بود **حماما** اماموں و امومن کویند بیشتر از سی مابلو



گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و آن دو نوعست
یک نوع مشهورست که بشیرازی ماهلو خوانند و نوعی دیگر مانند بر بیاوشان
چوب وی زردی بود که بسرخی مایل بود و برگ آن سبز بود و خرد و گل وی زرد بود
و کوچک و [illegible] وی مقدار و یک حبه بود و بهترین آن زهبی رنگ بود
ادمنی خو بلوی منضج ورمهای گرم بود و چون بر پیشانی ضماد کنند درد سر
زایل کند و چون ماماذریوج برگزندگی عقرب ضماد کنند سودمند بود و در درحم
چون ورجه از وی بخود برگیرند و در طبیخ ان نشینند سود دهد و نقرس را
نافع بود و کسی که گرده یا جگر وی معلول بود چون طبیخ آن بیاشامند نافع بود
و سده جگر بگشاید و بول براند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود لیکن مصدع
بود و منوم و مسکر و از جمله مسکرات بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن صندل
و گلاب بود و اسحق گوید مضر بود بمعده و مصلح آن تخم کرفس بود و سادوق گوید
بدل آن بوزن آن اسارون یا بوزن آن وج یا بوزن آن چوب قرنفل
و گویند بدل آن بوزن آن وج و بوزن آن زیره سبز **تمر** تمر هندی است
و گفته شد **حماض الاترج** در صفت اترج گفته شد **حماض** بری بود
و بستانی بود و بری را سلق بری خوانند و آن بیشتر خیل بود اما در حال

زیره

زیره و زمین سست بود و آنرا بیونانی طوطاق اغریون گویند و بشیرازی بی
بیخ آنرا جلیمو خوانند و در نقرس و درد مفاصل طلا کردن بغایت نافع بود
و سرفه صفراوی را سودمند بود و بستانی را بشیرازی ترشنیک
خوانند مانند کاسنی بود ورق آن و در وی حموضتی بود و رطوبت



فضلی اترج و بهترین بستانی بود ترش و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم
و تخم آن سرد بود در اول و در وی قبضی تمام بود و در باب یاد صفت
بزور گفته شد و اگر تخم وی بیش از گزندگی عقرب بیاشامند و عقرب بگزد
هیچ زحمتی بوی نرسد و ورق آن چون بپزند شکم براند و چون بپزند و بازیت

بریان کنند وکشنیز خشک واندکی زیره وآب انار دانه بروی ریزند
شکم ببندد وغیر بریان کرده سحج که از روده ومره صفرا بود نافع بود وتشنگی
بنشاند وقطع قی بکند وغثیان صفراوی ساکن گرداند وخمار دفع کند واردوی
گل خوردن ببرد وبگزندگی عقرب نافع بود وچون باشراب بپزند و
بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند وچون باشراب بپزند وبر خنازیر
ضماد کنند وورمها که در بن گوش بود سود دهد واگر با سرکه بپزند وبر بثر
ضماد کنند بغایت نافع بود وچون بر جرب مالند صحت یابد واگر بیخ وی
در گردن بندند خنازیر دفع کند وچون سحق کنند وزن بخود برگیرد قطع سیلان
رطوبت کهن از رحم بکند واگر باشراب بپزند وبیاشامند یرقان زایل کند
وسنگ مثانه بریزاند وحیض براند واگر یک مثقال بیخ وی بکوبند وبارب
سیب بسرشند وبلیسند سحج واسهال وقی را بغایت مفید بود
حماض الماء در آب روید وورق آن بدرازی انگشت بود نزدیک
بورق کاسنی وساق وی کوچک بود وبر سروی تخمی سیاه
رنگ بود که بسرخی زند وطعم وی مانند طعم حماض
بود شکم براند چون بپخته بخورند وتخم وی چون



سحق کنند وباشراب بیاشامند غم ببرد ونفس را خوشی دارد وتوحش
زایل کند وخفقان گرم را بغایت سود دهد وغثیان دفع کند ومقعد مسترخی
بصلاح آورد وچون بپزند وبر اعضا مالند خارش زایل کند وتخم آن وورق
آن چون بخایند درد دندان ساکن کند وبن دندان محکم دارد واگر ادمان
اکل آن کنند یرقان زایل کند **حماض الارنب** اکشوت است وگفته شد **حماض**
البقر حماض بری است وگفته شد **حماض بحری** حماض بستانی است
وگفته شد **حمر الارض** امعاء الارض گویند وآن خراطین است وگفته شود

حمص الامير خشک است وگفته شد **حمص** بپارسی نخود گویند سپید
وسرخ وسیاه وکرسنی بود وبری وبستانی بود وبری گرمتر بود
واندکی بتلخی زند وبستانی غذا نیکو دهد وسیاه بقوّت تر بود در افعال
وبهترین آن سفید بزرگ بود وطبیعت آن گرم وتر بود در اول وگویند خشکست
در اول طبیعت نرم دارد وبول براند ومنی بیفزاید وباه را برانگیزد وحیض براند
ومنضج بود ولون را صافی گرداند ودرد پشت را سود دهد وعس ببرد وورمهاء
گرم را سود دهد وروغن آن قوبا را زایل کند وارد آن ریشها بلید وسرطان
وخارش بد را نافع بود ونقیع وی درد دندان وورم بن دندان را سودمند بود
وآواز صافی کند وغذا ستش بد بد زیادت از همه چیز چون ازار دوی
وشیر حسابی سازند وطبیخ نخود سیاه سنگ گرده بریزاند وادرار بول
از همه نخودها زیاده کند وفالج ومرضهای سرد ودرد مفاصل که از رطوبت
بود وباه را زیاده کند تا حدّی که چهارپایان مثل گاو واستر واسب نیز چون
نخود سیاه بجای علف بدهند قوّت باه ایشان زیادت شود و
سده گرده بگشاید وچون ببرگه خو بسانند یکشب وبامداد بناشتا بخورند
وصبر کنند تا نیم روز کرم بکشد واگر در آب خو بسانند وهمچنان خام بخورند

وآب آن بیاشامند ما سا انعاظ تمام آورد وقضیب را قوت دهد
ودر نخود سه خاصیت موجودست که بجامعت کردن محتاج به این سه خصلت
بود اول آنکه طبعش ملایم طبع منی بود دوم آنکه کثیر الغذا بود سیوم آنکه
مولد ریاح ونفخ بود وهر غذایی وداروئی که جهت بقوت باه خورند
باید که این سه خصلت داشته باشد وآن نخود است وزرده تخم مرغ
نیمبرشت اما نخود کسی که قرحه مثانه وگرده داشته باشد بغایت مضر بود
ونخود سیاه بچه بیندازد واولی آن بود که میان دو طعام خورند ومضرت
وی کم شود بخشخاش وخرم نخود ثقیل بود بمعده ومصلح وی معجون
گل بود **حمیرا** ابوخلسا گویند وآن سحار راست ورجل الحمامه
نیز گویند وگفته شد در الف **حمحم** بلغت اهل شام لسان
الثور است از قول صاحب مفرده وصاحب منهاج گوید حمحم خمخم است که
آن نبات حبه است وصفت هردو گفته شود **حمض** حرص
خوانند وآن اشنان است وگفته شود **حماط** نوعی از جمیز است
وگفته شد در جیم **حماح** صاحب منهاج وصاحب تقویم گویند بستان افروز است
وصاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که حبق بستانی است ودر شام حبق نبطی گویند



وساق وی بغایت ستبر بود و گل وی سفید و تخم وی مانند تخم جنین و
طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم اصحاب بلغمی را نیکو بود و سده دماغ
بگشاید که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود و مسیح گوید گرم و تر بود و خشک کند
از شنا اسفریم و غیر او گوید مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده با روغن
گل و آب سرد جهت اسهال کهن نافع بود و صاحب منهاج و صاحب
تقویم گویند سرد و خشک بود در اول حرارت معده و جگر ساکن کند
چون طبیخ وی بیاشامند یا با جلاب یا با سکنجبین و معده و جگر از اخلاط بد

پاک گرداند و بسیار وی مثانه را بد بود و مصلح وی کندر و حماما بود **حمام**
بپارسی کبوتر گویند طبیعت وی جالینوس گوید گرمست و رطوبت
بسیار و گوشت وی گرده را نیکو بود و منی بیفزاید و جنون و فالج و لقوه
و خدر و استرخا بدین نافع بود و تریف گوید چون زنده همچنان پر با وی



مجموع بکشند و پاک کنند و بر موضع گزندگی عقرب نهند بغایت نافع بود
و سر وی همچنان با پر بسوزانند و سحق کنند و در چشم کنند تا ویک و شبکوری
ببرد و در خواص آورده اند که در هر خانه که کبوتر بود از خدر و فالج
و سکته و جمود و سبات ایمن باشند و این خاصیت در وی هست
و دیسقوریدوس گوید خون ورشان و شفانین و حمام چون گرم بود

و در چشم کشند جراحتی که در وی بود زایل کند و خون حمام خاصه قطع
رعاف که از جهت دماغ بود بکند و بیضهٔ وی بغایت گرم بود و کبوتر
از کبوتر بچه سبکتر بود و اولی آن بود که با آب غوره و کشنیز با سرکه بپزند
و چون بخورند بعد از آن مغز خیار از پی آن بخورند یا تخم خیارین **حمار اهلی**
صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در سیوم و صاحب تقویم گوید



از قول اسحق که گرم و تر بود خاکستر گوشت و جگر وی چون باز
بر شقاقی که از سرما بود بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر
نهند سود دارد و جذام را نافع بود و گوشت وی و جگر چون بپزند و

و در طبیخ آن نشینند گرازی که از خشک بود بغایت سود دارد و جگر وی بریان
کرده ناشتا بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را سودمند بود و
در خواص آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندند که نترسد دیگر
نترسد و گویند جرک گوش وی چون بخورد کودکی دهند که گرید دیگر نگرید و در
خواص آورده اند که کسی را که عقرب گزنده باشد واژگونه بر خر نشینند و
با آواز بلند در گوش خر گوید که عقرب مرا بگزید درد از وی زایل گردد
و خر را درد کند و اگر پوست پیشانی وی پارهٔ مصروع با خود نگاه دارد تا یکسال
تمام و چون سال نیز شود پارهٔ پوست پیشانی نو دیگر با خود نگاه دارد تا سال
دیگر صرع از وی زایل شود البته و در خواص ابن زهر آورده است که چون خر صرد سگ را
عظیم ناخوش می آید **حمار وحشی** بپارسی خر گور گویند عبد الملک بن زهر
گوید نظر در چشم وی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند
و این از خواص است و جالینوس گوید گوشت وی چون فربه و جوان بود
نزدیک بگوشت ایل بود و بغایت غلیظ بود پیه وی چون بر کلف طلا کنند
سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند جهت درد پشت و گرده که
از بلغم بود و باد غلیظ نافع بود زهرهٔ وی جهت داء الثعلب و ذوالی مالیدن

سودمند بود وگوشت وی چون بپزند باب ونمک وداء الصلع ودر تحلیل
ومرق آن بیاشامند وگوشت جرب آن بخورند درد مفاصل

وبادهاء غلیظ سودمند بود وگوشت وی بسیار خوردن نبود در معده
وبطی خروج ثقل پیدا کند اولی آن بود که ازپی آن جوارشات مسهله چون شهر
باران وتمری وامثال آن خورند حنظل علقم خوانند وتخم ویرا هبید گویند
وبعربی کبست وبشیرازی کرمست وبه کرمانی خرزهره وبلفظی دیگر خربزه
روباه گویند نر وماده بود ماده سفید وسست وزود شکن باشد

چندانکه سفیدتر نیکوتر وپوست وی باید که زردی بود که بسفیدی مایل بود اگر
بکبودی زند بد بود واگر بر درخت حنظل یک حنظل بیش نبود آن کشنده بود
وآن ببزرگی دو حنظل بود وبهترین وی ماده سفید ملائی بود که
وصف کرده شد وطبیعت آن گرمست درسیوم وخشکست



در دوم ویوحنا گوید گرم وخشکست در دوم وکندی گوید سرد وتر بود
و وی محلل ومقطع بود درد مفاصل واعصاب وعرق النسا ونقرس درد را
بغایت نافع بود ودماغ را از اخلاط پاک کند وشحم وی مسهل بلغم غلیظ
بود از مفاصل واعصاب ومسهل مرار اصفر واسود بود وقولنج ریحی بگشاید

دورق وی صرع ومالیخولیا ووسواس وداء الثعلب وداء الحیه وجذام را سودمند
بود خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند اسون وافتیمون ونمک هندی وصبر سقوطری
وایارج فیقرا وحنظل اگر در طبیخ حقنه کنند همچنان درست از دو درم تا چهار درم
شاید قولنج را بگشاید ومره سودا خام بیرون آورد وتخم آن شربتی نیم درم بود
با عسل وبا ادویه دانگ ونیم وباید که بغایت سحق نکنند واصلاح وی بکتیرا کنند وبیخ وی
سودمند بود گزندگی افعی وعقرب خوردن وطلا کردن وحکایت کند اعرابی که
عقرب خار موضع وی بگیرند ودو درم از وی بیاشامید در حال صحت یافت
ودر حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد سود دهد وبخور کردن بواسیر را
نافع بود وچون بخود برگیرند بچه بکشد واسحق بن عمران گوید چون بگیرند
حنظلی وسر آن برگیرند وتخم آن باندازند واز روغن زنبق پر کنند وسوراخ آن
محکم بگیرند وبر موی مالند سیاه گرداند ورها نکند که زود سفید گردد ومسیح
ودستی گوید اصل وی چون بجوشانند جهت استسقا بغایت نافع بود وگزندگی
افعی وحنظل باید که در گرمای گرم وسرمای سرد مستعمل نکنند که اسهال دموی آورد
ومضر بود بمعده ومصلح آن کتیرا بود ومصطکی وبدل آن گویند حب الخروع بود وگویند
بوزن آن حرمل وچهار دانگ وزن آن قثاء الحمار وگویند بوزن آن حرمل وچهار دانگ

وزن

وزن آن قند **حنا** بهترین آن بود که بغایت سبز بود ودر حال خرد کرده
باشند وطبیعت آن گرمست باعتدال وگویند معتدلست در گرمی وسردی
وعیسی گوید در اول وخشکست در دوم طبیخ وی سودمند بود جهت ورمهای
گرم وسوختگی آتش وجهت شکستگی استخوان وریش دهن ودر مرهمها جهت
خناق کنند ونیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید واز خواص وی
آنست که چون کسی را ابتداء ابله کند حنا باب بسرشند وبر کف پای وی نهند



ایمن باشند از آنکه در چشم برآید واین مجربست واگر تخم وی یک مثقال با عسل
بسرشند واسحق گوید دماغ را بغایت سودمند بود ودر خواص ابن زهر آورده است

جون خنا مکه ببرشند و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند نیکو کرداند و اکر
پای را بوی خضاب کنند بشب بامداد بول انکس سرخ رنک بود و مضر بود
بحلق جون بیاشامند و مصلح آن کثیرا بود **خندقوقا** بشیرازی اینده قوقو کویند
و بپارسی دیواسست بری بود و بستانی بود و جند قوقا بری را
درق وجباقا خوانند و بیونانی لوطوس اعربرس کویند و معنی آن جند
قوقا بری بود و ازان بستانی طریفلن خوانند و بهترین وی بستانی بود
طبیعت آن کرم و خشکست در آخر درجهٔ دوم و کویند در آخر درجهٔ اول
و کویند در سیوم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را سودمند بود



و درد اسی و عصارهٔ بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود زایل کند و بری و بستانی صرع را
سود دهد و استسقا و بول و حیض براند و روغن وی جهت باد ها که در اعضا بود و اکر طفل د



بحرکت

بحرکت آید جون بروی بمالند زود حرکه کند و اکر در طبیخ ان نشیند همین عمل کند و تخم وی
مهیج باه بود و اکر آب وی بر کزندکی عقرب ریزند در حال ساکن کند و جون بر عضوی
سالم ریزند ازع و وجع پیدا کند و جون بعصارهٔ وی سعوط کنند صراع آورد و جند قوقی خناق
آورد و درد حلق و ملا واء آن بکشنیز و کاهو و کاشنی کنند **خناء الغول** سنجار است
دابوخلسا خوانند و کفته شد **خاقریتی** خراز الصفر است و کفته شد **خامجنوف**
وسمه است و کفته شود **خطه رومیه** حندروس خوانند و ضالادان نیز کویند و کفته شد
حنطه کندم بهترین آن بود که میان صلابه و لین جیفنی بود و فربه باشد و میان
سرخی و سفیدی بود و سیاه بد بود و طبیعت آن کرم بود و
معتدل بود در تری و خشکی جون بکوبند و بر کزندکی سک دیوانه نهند



نافع بود و چون بخایند و بر ما میل نهند بگشاید و روغن وی قوبا را نافع بود
و وی بهترین غذاها بود ایشان را **جوک** بازروج است وگفته شد
جوز هندی مرنج است وگفته شود **جوز رومی** اکرم و فس خوانند و توز کویند
و آن درختی است که پوست زرد بود و گل وی گرم بود در درجه سیوم و خشک
در اول و درق وی ضعیفتر از گل وی بود و صمغ وی کهربا بود و تخم وی لطیفتر
از صمغ وی بود و آنرا سرو خوانند و ورق وی چون با سرکه بر نقرس
ضماد کنند بغایت سودمند بود و ثمر وی چون با سرکه بیاشامند ضرع را
نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و ثمر وی منع آبستن می کند و یک



منقال

منقال وی عرق النسا را نافع بود و اسحق گوید یک منقال از ورق
وی بعد از ظهر با سرکه سودمند بود جهت استسقی و شیخ الرئیس گوید که
وی لطیفست و سخت گرم نیست **جو مر** و حمر نیز گویند و آن تمر هندی
است و گفته شد **جوامری** آرد گندم سفید تخریر نخته بود **جوجم** ورد احمر
است و گفته شود **جوران و جوفران** این هردو اسم طرخون است و گفته شود
جرانه سعری گویند و بسریانی طرنغلن و گفته شود **جور اسفندار** بستان افروز
است و گفته شد **حی** مار است و انواع آن بسیار است و آنچه تریاق مستعمل
بود قرص افعی بود که از گوشت افعی سازند و صنعت وی و منفعت



آن در مرکبات گفته شود **حیاة الموتی** قطرات است و گفته شود **حی العالم**
آبرون خوانند و معنی ابرون الحی ابداً یعنی همیشه زنده و هرگز ورق آن نیفتد

و همیشه سبز باشد و بیش سهار نیز خوانند و بعضی گویند بستان افروز است
و بعضی گویند تخم آنست و این هر دو خلافست آنچه محققست نوعی از ریاحین است
در نیز تر بسیار باشد و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع بود کودک و بزرگ
و دیسقوریدوس گوید سه نوعست یک نوع کودک خودرو بود در جایهاء
سایه و بن دیوارها و کرها روید و قضبان وی کودک بود و یک شاخ بیش نبود و ورق
بسیار بدان بود و بعد یکی و حب بود و گل وی زرد کوهی بود و قدر وی
بدرازی یک گز بود و ستبری انگشت بود و بهترین وی بستانی بود
و طبیعت آن سردست در سیوم و خشکست در اول و هر دو نوع کودک



و بزرگ

و بزرگ نافع بود جهت ورمهاء گرم طلا کردن و چون شبها با باسویق بر چهره
و نمله ضماد کنند و ریشهاء بلند و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آتش
و نقرس بغایت نافع بود و آب مقدار سکرجه بیاشامند سودمند بود جهت
سدها که در جگر و زهره باشد و مسهل صفرا بود و میرد و جهت گزندگی رتیلا بغایت
نافع بود و چون آب وی با روغن گل و سرکه بر سر نطول کنند دردسرا نافع بود
و جهت اسهال و ریش روده نافع بود و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون
آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت مزمن از رحم بکند و اگر
در چشم کشند درد چشم را سودمند بود و فوائس گوید پنج درم از آب وی
با سکنجبین چون بیاشامند حدت دم را ساکن کند و صفرا و قوت بدن بدهد
و دیسقوریدوس گوید نوع سیوم بقلة الحمقاء بریة خوانند و بعضی طیلاقوت
خوانند و اهل روم ابلیوا خوانند و این نوع میان سنگستانها روید و طبیعت
وی گرم بود و مقرح جلد بود و چون با پیه کهن بر خنازیر ضماد کنند تحلیل
دهد و حی العالم مضر بود بسپرز و مصلح وی طین ارمنی بود **حیجل** حدق است
و گفته شد **باب الخاء خانق النمر** صاحب منهاج گوید خانق
النمر والذئب و یسمی قاتل النمر والذئب و هی حشیشة و در صفت

قاتل الذئب کویند قوت کقوت خانق النمر و هو نمرة پس بدین تقدیر
از این دو اسم و ماهیة آن یکی سهو باشد آنچه محقق است کفته شود خانق النمر
نباتیست که چون پلنک و یوز و کرک و سک و خوک و غیر آن بخورند خناقشان
بکیرد و بدان سبب خانق النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنک که ویرا
زود تر می کشد و آن نوعی از مازریون است بتحقیق اگر چه بعضی کویند اسقیل است



و بعضی کویند حربق سیاه است و این هر دو خلافست و آنرا اقونیطن کویند
و طبیعت آن کرم و خشکست در چهارم خانق الذئب قاتل الذئب هم خوانند و در قوت
مانند خانق النمر بود اما مخصوص است بکشتن کرک که ویرا زود تر می کشد همچنانکه

خانق

خانق النمر مخصوص است به پلنک خانق الذئب مخصوص بکرک است و آن بتحقیق
حربق سیاه است و طبیعت آن کرم و خشکست در آخر درجه سیوم و چون بکوبند
و بر کوشت خام افشانند و کرک بخورد بمیرد خانق الکلب قاتل الکلب هم خوانند و در
عمل همان فعل می کند بلکه زیاده تر اما سک را زودتر می کشد و وی سم بر حیوانی
بود که دنبال داشته باشد و آن از هندوستان خیزد و آنرا اواراقی کویند
و کفته شد خاتم الملک ساداوران است و کفته شود خامالاون صاحب جامع کوید
حربا است و صاحب منهاج کوید نوعی از مازریون سیاه است و صاحب جامع کوید
خامالاسم مازریون است و آنکه کفته است که اسد الارض مازریون است سهو کرده اند اسد
الارض حربا است و کفته شد و خامالا اسم مازریون است و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و هم



صاحب جامع گوید از قول بعضی از متاخران که اسد الارض خامالاون
مالس است که آن مازریون سیاه است پس بدین تقدیر قول صاحب
منهاج معتبرتر بود و خامالیون و کمالیون نیز گویند **خامالاون لوقس**
معنی لوقس بیونانی سفید بود و بعربی اشخیص گویند و ببربری اداد او در الف
گفته شد اشخیص ابیض و اسود **خامالاون مالس** اداد اسودن است و آن
خالیون و کمالیون نیز گویند و آن خانق النمر است و گفته شد **خامالاء** بیونانی یعنی
زیتون الارض و آن مازریون است و گفته شود انواع ان در میم **خالیدونیون**
و خالدوسیون نیز گویند و آن دو نوعست گویند بزرگ ان عروق الصفر خوانند
و کوچک ان مامیران و معنی خالیدونیون دوا الخطاف بود و بدان سبب این اسم بوی



نهاده

نهاده اند که پرستوک بچه وی چون در آشیانه نابینا شود مادر برود و شاخی ازین گیاه
بیاورد و در آشیانه بنهد بچه بینا گردد **خامالاون** حنطه رومیه است و گفته شد و بپارسی
کاکل خوانند و در حندروس طبیعت و منفعت آن گفته شود **خامامیلن** بابونج است و گفته شد
خامانیطس معنی آن بیونانی صنوبر الارض بود و آن کمافیطوس است و گفته شود
خامادریوس خامادریون نیز گویند و معنی آن بیونانی بلوط الارض بود و آن کمادریوس
است و گفته شود **خاماقطی** معنی آن بیونانی خمان الارض بود و آن خمان کوچک است
و اقطی خمان بزرگ و گفته شود **خاولنجان** خسرودارو گویند و آن خولنجان است
و گفته شود **خامشه** است و گفته شود انواع ان در ست
خبه بزر الخمخم است بشیرازی شفترک خوانند و باصفهانی خاکشی



و تیز بزی سوار ون و بزرگی مراشوه و نیکو ترین ان سرخ خلوق رنگ بود
ممرد شیرین و طبیعت آن گرم و تر بود سری را سودمند بود و خصیه و اصحاب سودا
و چون با شیر و نبات بیاشامند بزرا فزون کند و لونرا نیکو گرداند خبازی بپارسی
خرو خوانند و بشیرازی نان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند ملوخیا بستانی است
و ملوکیه بری و نوعی از ملوخیا بقلة الیهودیة خوانند و ملوکیه گویند و آن
خطمی است و بری لطیفتر و خشکتر از بستانی بود و طبیعت
وی سرد و تر بود در اول و گویند معتدل بود



و فولس گوید گرم و خشک است در دوم قوی دوا است و ورق وی چون بر گزندگی
زنبور و نحل ضماد کنند نیکو بود و وقتی که خام بود و ورق بری نافع بود با زیتون

بر سوختگی آتش و حمره چون بروی طلا کنند و طبیخ وی چون زنان دران نشینند
صلابت رحم نرم گرداند و مقعد و ورق وی چون با سپیده بجوشانند نافع بود جهت
زهرها و دوبها کشنده و بر گزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود و بول براند و تخم وی
چون خلط کنند با تخم خندقوقا بری و با شراب بیاشامند درد مثانه ساکن گرداند
و چون ورق وی بپزند و بر دمامیل نهند و ورمها که احتیاج بشکافتن بود بگشاید
و ماده بیرون آورد و بدان حقنه کردن گزندگی رود و مقعد و رحم سودمند بود
و آنچه بستانی بود معده را بد بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی جهت
خشونتی که در سینه و شش و مثانه حادث شود سودمند بود و اگر بپزند
با روغن و ضماد کنند بر ورمها که در مثانه و گرده حادث شود سود دهد و اگر
ضماد کنند بر ورمهای گرم ساکن گرداند و وی نافع بود جهت سرفه که از خشکی بود
و خشونت سینه و بول براند و شکم و ورق وی چون بخایند همچنان خام و با اندکی
نمک ضماد کنند بر ناصور که در چشم بود پاک گرداند و گوشت برویاند و چون ضماد
کنند با کبیز بر سر دیشی که سبب ان ارتری بود و سوسه سودمند بود و چون بر گزندگی
عورت ضماد کنند خاصه چون با زیت بود و گل وی نافع بود جهت قرحه گرده
و مثانه آشامیدن و ضماد کردن و قضبان وی نافع بود جهت رود و مثانه و شکم

نرم دارد و نوعی از خبازی بری بود که مسهل مره خام بود تا حدی که گاه باشد
چون بباید **خبز** بهترین آن بود که از گندمی افتد نارسیده بال فربه صلب
بود و نان سمید و حواری دشخوار از شکم بیرون آید و نفخ در وی زیادت بود
و مواد ریاح بود و سده جگر و سنگ کرده توار کند و شکم ببندد و نان خشکار
سبز غلیط کند و چون که از وی حاصل شود میل بسیاری داشته باشد
حواری بدن را فربه کند و نان که نخاله بسیار داشته باشد زود از شکم بیرون آید
و غذا اندک دهد و آنچه نخاله اندک داشته باشد چندان بود و نان فطیر نفخ در
وی زیاده بود از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشک یکمین شکم به بندد و نان
نرم خشکار چون باب تر کند و نمک و بر قوبا کهن ضماد کند زایل کند
و شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سود دهد و غذا اندک دهد و بهتر از انواع
نانها بود که از گندم پزند و جرب و حکه و بواسیر توار کند و مصلح وی ادهان
و حلاوات و البان بود و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر هضم
شود اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و بدن را فربه کند و شکم ببندد و سده پیدا
کند و اولی بود که خمیر و نمک تمام داشته باشد و با اسفیداج و طباهجات
شود خورند و بعد از وی و گندم وی میان سمید و خشکار بود و متوسط بود

در کثرت

در کثرت غذا و قلت آن و سرعت هضم و بطی آن و نزدیک بسمید بود
در بهترین احوال و شکم به بندد و اصحاب کد را سودمند بود و معده قوی گرم
و دیر هضم شود و مواد ریاح و نفخ بود و سده و سنگ کرده احداث کند
و مصلح وی زنجبیل و اطریفل بود و بعد آن با ماء العسل خوردن و بحمام رفتن
و خوابها دراز کردن مناسب بود نان غربی تر بود و دیر هضم بود و مزاجهای
خشک را سود دهد و مصلح وی چیزهای ترش بود نان قطایف شکم ببندد
و مولد خلط غلیط بود و مصلح وی سکرسی تر بود نان برنج بهترین آن بود که آن
برنج سفید خوب پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود غذا روده دهد و شکم
به بندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود نان جو بهترین آن بود که
آن جو تازه فربه پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود شکم به بندد و غذا اندک
دهد و بد و مصلح وی چیزهای چرب بود **خبز الغراب** اقحوان است و گفته شد
خبز القرود لوف است و گفته شود اساله **خبز المشایخ** بخور مریم است و گفته شد
خبث الحدید بپارسی ریم آهن گویند و بیشتر از ریزه آهن و قوی تر از همه جنسها
بود و آنرا فنخوش خوانند و بهترین وی پولادی املس بود باکوده که بنک
بود که بروی خشونه نبود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محقق الطوبات

بود و محلل ورمهاء گرم و سودمند بود جهت خشونت حلق و مقوی معده بود
چون با شراب کهن بیاشامند و چون بواسیر قطع کند و منع آبستنی بکند و چون
بخورد برگیرند بشم بارهٔ خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول بکند و سبل را
محکم دارد طلا کردن و چون بیاشامند جهت شیر که در پستان بسته بود
سود دهد و مقدار دانگی مستعمل بود و خبث الحدید بقوت مانند نحار الحدید بود
و چون با سکنجبین بیاشامند منع مضرت دوائی که کشنده بود بکند مانند
مازریون و از خوردن خبث الحدید همان عارض شود که از خوردن براده الحدید
و علاج وی همچنان کنند که کسی که براده خورده باشد و اولی آن بود که مدبر کنند
صفت آن بگیرند خبث الحدید و سحق کنند و در سرکه انگوری کنند چهارده
شبانروز بعد از آن خشک کنند و سحق کنند و با روغن بادام بریان کنند
بعد از آن مستعمل کنند باه را زیادت کند و ورم سپرز را تحلیل دهد و معده و جگر
و سپرز قوت دهد و اعضایی که محتاج بتجفیف بود و قبض و تقطیر بول و قرحه امعا و مثانه بغایت
نافع بود و بدل خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود و بدل غیر مدبر خرمن بود
خبث الفضه ثقل نقره بهترین آن بود که سبز رنگ تنک بود و قابض بود بغایت
و دروی جذب و تجفیف بود جرب و سعفه و ریش را نافع بود و چون در مرهم

کند

کنند منع خون از ناصور و بواسیر بکند **خبث النحاس** در قوت نزدیکست
بخبث الحدید و مس سوخته اما ضعیفتر از مس سوخته بود **خبث الرصاص**
قوت وی مانند رصاص محرق بود و طبیعت آن سرد و خشکست نافع بود
جهت درپس چشم و بدل آن اسفیداج رصاص بود **حرق** افسنتین است
و گفته شد **ختم الملک** خواتیم الملک گویند و آن طین مختوم است و گفته شود
خثاء البقر زبل البقر است بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمهاء
غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و بر سوراخ بینی با سرکه خون
رفتن باز دارد و مجموع زهرها را نافع بود چون بخورند و گرم بر بدن نهند
و رها کنند تا خشک شود بعد از آن برگیرند و دیگر باز بنهند چند نوبت
و چون بر پای منقرس نهند با خاکستر و زیت سود دهد و گزندگی زنبور
و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن سودمند بود و بهترین
وی آن بود که در فصل بهار باشد چون خشک کرده بسوزانند و مستسقی
بیاشامند بغایت نافع بود و اگر زن بدان بخور کنند زادن بروی آسان گردد
و بچه مرده بیندازد و بچه زنده بکشد و در خواص ابن زهر آورده است که چون
بر ثالیل بندند قلع کند **خذرنق** عنکبوت است و گفته شود **خداع الرجال**

بزر البنج است وگفته شد **خردل ابیض** اسفند اسفید است وگفته شد
خرو الطعام جو رحندم است وگفته شد **حرقی** خلراست وگفته شود **خروع**
بپارسی بیدانجیر خوانند وبشیرازی کنتو وبهترین آن بحری بود وطبیعت وی
گرم وخشک بود در دوم وگویند تر است واسحق گوید گرم وخشکست در
سیوم مسهل بلغم بود وقولنج بگشاید وفالج ولقوه را نافع بود وصاحب
منهاج گوید شربتی از وی دوانه متشر بود وصاحب تقویم گوید شربتی
با نمده حب بود واعصاب را نافع بود وهر صلابتی که بود چون ضماد کنند بیاشامند



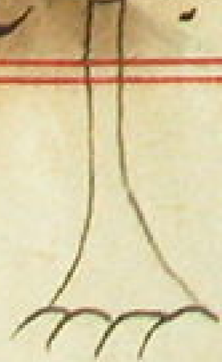
نرم گرداند وسی حب از وی سفید کرده سحق کرده بیاشامند مسهل بلغم ومره

ورطوبت

ورطوبه مایی بود وقی آورد وغثیان باز دید کند وورق وی چون بکوبند وبا سویق
خلط کنند وضماد کنند بر ورمهاء بلغمی وورمهای گرم که در چشم بود سود دارد
خواه پخته وخواه خام ونقرس ودرد مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود
اما مضر بود بسینه ومصلح وی کتیرا بود **خراطین** زغاد کرم گویند وان امعاء الارض
وحمر الارض نیز خوانند وآن کرمی سرخ بود که در زمین نمناک باشند در شیب
گل وطبیعت آن گرم وخشک بود وی در درجه سیوم بود وچون بکوبند
ودر جراحت اعصاب ضماد کنند وسه روز رها کنند بغایت
سودمند بود وگویند در ساعت سود دهد وبا پیه مرغابی جهت درد گوش نافع بود



وچون با شراب بیاشامند بول براند ویرقان را نافع بود وسنگ گرده بریزاند اما مضر بود



باعصاب دماغی ومصلح وی روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب اثری
تمام دارد خاصه چون نشو بند وخشک کنند وسحق کنند وبا روغن کنجد طلا کنند
خرنیع عصفر است وگفته شود وصاحب مفرده گوید نوعی از حرشف است که
بزبان بربری باسعت خوانند خرنوب نبطی خروب گویند وخرنوب الشوک وقضم قریش
بپارسی کودر خوانند واهل شام معرلی گویند وبعربی ینبوت گفته شود
خرنوب شامی بپارسی گوزره گویند وبشیرازی کبر کازرونی گویند وآنچه خشک بود
بهتر از تر بود وطبیعت وی قابض بود وسرد وخشک خشکی وی در دوم بود
وگویند گرمست در اول شکم ببندد باوجود شربتی ومعده را نکزد وادرار بول کند



خاصه

خاصه چون باعقید العنب پرورده باشند وجالینوس گوید چون تر بود شکم
نرم کند ومعده را بد بود وبهضم نشود وچون نارسیده بود وبالبل را بدان
بمالند بحکم البته زایل کند ومقدار مستعمل از وی پنج درم بود وروفس گوید غذاء
بدن بد بود وطبیعت ببندد وریش معده را نافع بود واربا سیوس گوید
سودمند بود جهت اسهال با قیراط وقوت بدن بد بود وامعا را پاک گرداند
از اخلاط بلغمی فاسد اما مجفف اعصاب بود ومصلح آن لعاب بهدانه ونبات
بود وصاحب منهاج گوید فانید ضرر وی کم کند وگویند مصلح وی ماء
العسل بود وجلاب وبدل خرنوب نارزوی بسوراخ بوند بوزن آن و
گویند طراسب وگویند قرظ بوزن آن خرنوب هندی خیار چنبر است
وگفته شود خرنوب مصری شجره سنط است وگویند خرنوب نبطی بود
وگویند قرظ است وگفته وابن مولف گوید خرنوب چهار است
نبطی وشامی ومصری وهندی خرنوب هندی خیار چنبر است وخرنوب
مصری قرظ است وخرنوب شامی کبر کازرونی است وخرنوب
نبطی کرور است بتحقیق خردل بهترین آن بستانی بود تازه فربه
سرخ رنگ وچون بکوبند زرد بود وطبیعت

با باموم گداخته یا با زیت بیامیزند و بروی مالند رویرا پاک گرداند و ورمهاء
مزمن و خنازیر را تحلیل دهد بغایت چون با کبریت و سکنجبین بروی طلا کنند
در جرب و قوبا ضماد کردن بغایت سودمند بود و مولف گوید اگر کسی قوبا
داشته باشد که بهیچ چیز زایل نشود بگیرد خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون آمده
باشد و کرباس تازه بر انگشت بپیچد و بر قوبا مالد چندانکه خون آلود گردد بعد از ان
خردل کوفته بران بمالد زرد آب بسیار از وی روانه شود و صحت یابد و این مجرّبست
و رازی گوید اگر کسی درد دندان دایمی داشته باشد که بی ورم بود چون سحق کرده بر
دندان نهند عجایب بیند و چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضماد کردن بر سر جهت
زحمت لثیر غش بغایت نافع بود و سدهٔ مصفاة بگشاید و در داروهاء چشم جهت
شبکوری سود دارد خاصّه چون بکوبند و در آب بپزند و با عسل در چشم کشند
و چون با بودنه یا شراب بیاشامند کرم بکشد و اگر آب وی در گوش یا دندان
چکانند درد ساکن کند و سبز بگدازند و با خناق رحم سودمند بود و باه را زیاده
کند و تبهاء کهن زایل کند و مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود و خردل بری خلطی
بر از وی حاصل شود و بترکی انزاقچی خوانند و هم معطس باشند و درد سر آورند
و مضر بود بدماغ و مصلح وی آن بود که با بادام و سرکه بخورند و باید که در خوردن



آن گرم و خشکست در چهارم و از خواص وی آنست که چون در عصیر انگور
اندازند بحالة خود بماند و بجوشد و چون بکوبند و بر دماغ دارند عطسه
آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب عین سبل
خاصّه بری و بر عرق النسا و درد سبز و هر دردی مزمن که باشد چون
خواهند که خون ان از عمق بدن بکشد بظاهر بدن ضماد کردن سود دهد
و از بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم بکند و چون با عسل

نمک هندی با وی اضافه کنند و بیاشامند و صاحب تقویم گوید مصلح وی
صندل و کافور و گلاب بود و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد بود و گویند دو
وزن آن تخم شلغم **خردل بری** لبان است و گفته شود **خردل فارسی** نوعی از حرف
است که آنرا اسفند اسفید خوانند و خردل سفید گویند و گفته شد در الف و ابن مو
گوید خردل سفید حب آن دو مقدار حب خردل سرخ بود و آن غیر حرف
است **خرو** خیروع خوانند و آن غباری است و گفته شد **خربق ابیض**
سختی است که پوست وی مستعمل است و به بیخ کبر ماند و گیاهش به لسان
الحمل ماند و درازی ساق وی چهار انگشت بود و مجوف بود و بطعم از خربق
سیاه تلخ تر بود و از بیخ وی ریشهاء بسیار رسته باشد مانند اساوون
و نوعی هست که آن ریشه ندارد و املس بود و بغایت صلب بود
و بهترین آن بود که سفید بود و زود متعفن نشود و لعاب داشته
باشد و در حال زبان را بگزد بعد از آن بگزد سخت و طبیعت آن گرم
و خشک است در وسط درجه سیوم و قولس گوید گرم و خشک است
در دوم فالج و صرع و درد مفاصل را سودمند بود و منقی بلغم
و اخلاط سرد بد بود و معده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم

وسودا



و سودا و چون زن بخود بر گیرد حیض براند و بچه بکشد و ابن وی برص و جرب
و قوبا طلا کردن نافع بود و وی در شافات جهت دفع تاریک چشم مستعمل
کنند و روشنایی چشم بتواند و اولی آن بود که یک رطل از وی پاره کنند و در سه
رطل آب باران خوب بسایند سه روز بعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند و صاف کنند
و خربق سازند و دو رطل عسل مصفی بر سر آن آب کنند بجوشانند و کف آن بگیرند
و چون بقوام اشربه رسد فرو گیرند و شربتی از وی بلعقه بود باب گرم و این
سالم بود و اینکسی که بیاشامند و اگر سحق کرده بود و بوی وی بدماغ رسد معطس باشند
و سرفه پیدا کند و اگر سحق کرده بیاشامند خطر بود و تشنج و کزاز پیدا کند

وقی آورد بعوت و خناق باز دید کند و افراط کردن دران آدمی را بکشد و مقدار
مستعمل از وی بیخ تو بود و کسی که وی خورده باشد برازوی چون مرغ بخورد بمیرد
وصاحب تقویم گوید مصلح وی دوغ تازه و جلید بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی
مصطکی بود و مداوای کسی که خربق خورده باشد بزن مرغ کنند و بوسهاء خوش
و کسی که آن بیاشامند نشاید که معده وی خالی بود و آن خواص وی آنست که چون
باسویق و عسل آن شند و موش بخورد بمیرد و وی سم کلاب و خنازیر بود
و بدل وی چون الغی بود یا مامیزهج **خربق اسود** حرافه وی زیادت از حرافه
ابیض بود و ورق بورق خیار ماند اما شکافته تر بود و سیاه تر و ساق وی کوتاه
بود و گل وی سفید بود اندکی به سرخی مایل و تخم وی مانند خسک دانه بود و بیخ وی



سیاه بود و ریشها داشته باشد و بر کره بود و پوست و بیخ وی مستعمل
بود و وی در زمینها خشک روید و چون وی را بشکنی از اندرون وی چون
غباری بیرون آید و بهترین آن بود که میان فربهی و لاغری بود و بسیار گره
و اندرون گره مجوف بود و لون بیرون وی سیاه بود مانند سعد و اندرون
و بن وی اندک ریشه باریک داشته باشد و آنرا خاک رنگی خوانند و رجل الزاغ
گویند و مالینودیون و مالینوس نیز خوانند و طبیعت وی گرم و خشک است در سوم
و آن گوشت مرده بخورد و با سرکه بر بهق طلا کردن نافع بود و وسواس و
مالیخولیا را نافع بود و چون با موم و کندر و آب زفت با روغن قطران بیامیزند
و بر جرب مالند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندان ساکن کند و بخور کردن همین عمل کند و اگر نزدیک درخت
انگور برویند اگر از آن انگور شراب سازند مسهل بود و چون در
داروها چشم کنند قوت باصره بدهد و دفع سودا بکند از جمیع بدن و مسهل
صفرا و بلغم بود و صفراء غلیظ مستفرغ کند زیادت از سقمونیا و در علتهای مزمن که
محتاج بر داروی مسهل بود مانند مانیا و صداع و شقیقه بغایت نافع بود
و مره صفرا و مره [illegible] بند با سانی و شربتی از وی نیم درم بود تا نیم مثقال و دفع

وصعتر واد وبهاء بلطف کرم که معده را سود مند بود وبعضی در سکنجبین خوبشانند
یا در شراب شیرین بعد از ان بخواب بیرند یا بمغ ومرق آن بیاشامند مسهل
بلغم وصفرا وسودا بود اما مضر بود بگرده واسهال بسیار وباشد که خناق آورد
ومقدار دو درم تشنج احداث کند ومصلح وی در استعمال کردن دوقو وکثیرا
وفطراسالیون وسعتر بود وبدل وی نیم وزن ان کندش ونیم وزن آن
ماهیزهرج وگویند بدل ان کندش است وپوست بیخ کبر ساوی وگویند
بدل آن نیم وزن آن مازریون است وچهار دانگ وزن آن غاریقون
وگویند بدل آن کیکج است **خردل ابیض** خردل فارسی است وگفته شد
خرزهره دفلی است وگفته شود **خرو الدیک والدجاج** سرگین خروس
ومرغ بود بمجموع سرگینها مسخن ومخفف بوند ومصلح قولنج بود چون
باشراب یا با سرکه بیاشامند وتریاق فطر خانق بود یا عسل وچون
بیاشامند بوزن یک مثقال با سکنجبین قی بلغم آورد وسرگین خروس
چون سحق کنند وبر گزندگی سگ دیوانه نهند سود دهد **خرو الفار**
سرگین موش بود گرم بود بر داء الثعلب طلا کردن سود دهد
خاصه چون با سرکه بود واگر باکندن وشراب بیاشامند سنگ گرده

برزاند واگر از وی شیاف سازند وکودکان بخود برگیرند شکم براند وچون بپزند
ودر آب آن نشینند عسر البول را نافع بود واگر در چشم کشند سفیدی
ببرد ومژه برویاند ورطوبت قرنیه پاک کند **خرو الضفادع** طحلب است
وگفته شود **خربز** بطیخ است وگفته شد **خرامقان** نباتیست بشکل سنبل
الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود وبیخ آن مانند سنبل بود وبوی وی
هم بسنبل ماند ودر طبیعت خاصه نزدیک است بسنبل ودر طعم وی اندک حلاوتی بود



خرفه بقلة الحمقا است وگفته شد **خرماس** مومیاجوز است وگفته شود
خرگوش لسان الحمل است وگفته شود **خرطال** قرطمان گویند وهرطمان وگفته شود

خردع تمر غبر است وگفته شود خرفطان بنتومه است وگفته شد
خزمیان جند بید ستر است وگفته شد خزف لطیف ترین خزفها حرف
سرطان بحری بود وطبیعت خزف سرد وخشک بود وجلا دهنده بود
خاصه خزف تنور وخزف سرطان خشک چون سحق کنند وبا بجندان
تخم تربیز کوفته بهق وکلف ونمش زایل کند ومرهمی که ازان بسازند جراحتها رود ده
بصلاح آورد وجرب وقرحها بغایت سود دهد وحرف تنور بر نقرس طلا کردن نافع بود
وبا سرکه طلا کردن بر قوبا وجرب وحکه وسعفه وحصف سودمند بود وخزف غضار چینی
دندانرا جلا دهد وحرف مضر بود باعصاب دماغی ومصلح آن روغن بنفشه
بود ومقدار مستعمل ازوی دو درم بود خزامی خیری بری است بشیرازی ازوانه
گویند وطبیعت وی گرم ولطیف بود ومسخن دماغ سرد بود وچون



بدان

بدان بخور کنند هر بوی کنده باشد زایل کند ومسخن رحم بود ومجفف
رطوباتی که ازان روانه بود ورحم را پاک گرداند وچون زن فرزنده ازوی بخود
برگیرد آبستن گردد وچون سحق کنند وبا ارده بسرشند وبر جراحات
ضماد کنند تحلیل دهد حسف جوز است وگفته شد خس بپارسی
کاهو گویند دشتی وبستانی بود بهترین وی بستانی بود تازه باتو وطبیعت
آن سرد وتر بود در سیوم وگویند در دوم حرارت معده را نیکو
بود وخواب آورد وبول براند وخونی که ازوی متولد شود نیکوتر
از خونی بود که از بقولی دیگر حاصل شود ومیل بسردی داشته باشند



وجهت آب گردنش نافع بود وآنچه ناشسته بود دروی نفخ کمتر بود وآنچه

شکسته بود ونفاخیه در وی زیادت بود واگر در میانه شراب بدان تنقل کنند
مستی کمتر کند و وی زود منهضم شود و تشنگی بنشاند و با سرکه اشتهاء
طعام باز دید کند و یرقان را نافع بود و جهت ورمهای گرم و رحمه طلا کردن
و برونی سود دهد و بیخوابی زائل کند خواه خام خوردن و خواه پخته و قطع
سیلان منی بکند و درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن سود دهد و تخم وی
چون بیاشامند سودمند بود جهت کسی که احتلام بسیار افتد و قطع
شهوت جماع بکند و کاهو بری لبن وی در قوت مانند لبن خشخاش
سیاه بود و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی و نیم درم از لبن بری
مسهل کیموس مائی بود و جهت گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود چون
بیاشامند و کاهو خوردن بسیار خوردن چشم را ضعیف گرداند و تاریکی آورد
و حواس را تیره کند و مصلح آن هلیله مربا بود و اولی آن بود که بحب قوقایا تنقیه کنند
و آب رازیانه در چشم چکانند و کاهو مضر بود به باه و مصلح وی کرفس و نعناع بود
خس الحمار سحار است و هو فیلوس و ابو خلسا نیز گویند و در الف گفته شود
خسرو دار خولنجان است و گفته شود **خشخاش** بستانی بود و بهترین وی تازه
فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سوم عیسی گوید

سرد و خشک است در دوم سودمند بود جهت سرفه گرم و نزله سینه و
رطوبات معده و نفث دم وما و باتیز که فرود آید از سر و با عسل منی زیاده کند
و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و حب وی شکم ببندد و آب وی
شکم براند و وی منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود با قند
و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مرخی شش بود و مصلح آن
مصطکی و سلیخ بود و اسحق گوید پوست وی مضر بود بشش و مصلح آن مصطکی



بود و پوست وی از دانه منوم تر بود چون بپزند و آب آن بر سر
برند و وی چون ضماد کنند بر پیشانی بیخوابی را نافع بود و بیخ وی چون با آب
بجوشانند تا سیم باز آید نافع بود جهت جگر معلول و کسی که در شکم وی

خلطا غلیظ بود **خشخاش اسود** صاحب تقویم کوید بری بود و بستانی بود و صاحب
منهاج کوید بری مغری بود و بهترین وی فربه تازه بود و طبیعت آن سرد و
خشکست در سیوم و کویند در چهارم و کویند تراست در چهارم خاصیت وی
آنست که ریشهاء چشم مواسی زایل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند خرد و با
شراب بیاشامند جهت اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رحم آید نافع بود و چون
با آب خلط کنند و بر پیشانی و صدغین کنند بیخوابی زایل کند و چون ضروری
بود در داروهاء چشم استعمال کنند سودمند بود و جهت
حرارت جگر بغایت نافع بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود
ود سعورسوس کوید چون بسوزانند و خاکستران با روغن کل
و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا بعرق فرود
آید بغایت نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند
و بر صدغین طلا کنند درد سر که از کرمی و حرارت آفتاب
بود سود دهد و وی منوم و مخدر بود و مضر بود بسر و شش
و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم کوید مصلح وی روغن
زنبق و نرکس بود **خشخاش زبدی** میقن افرودسی خوانند و بعضی

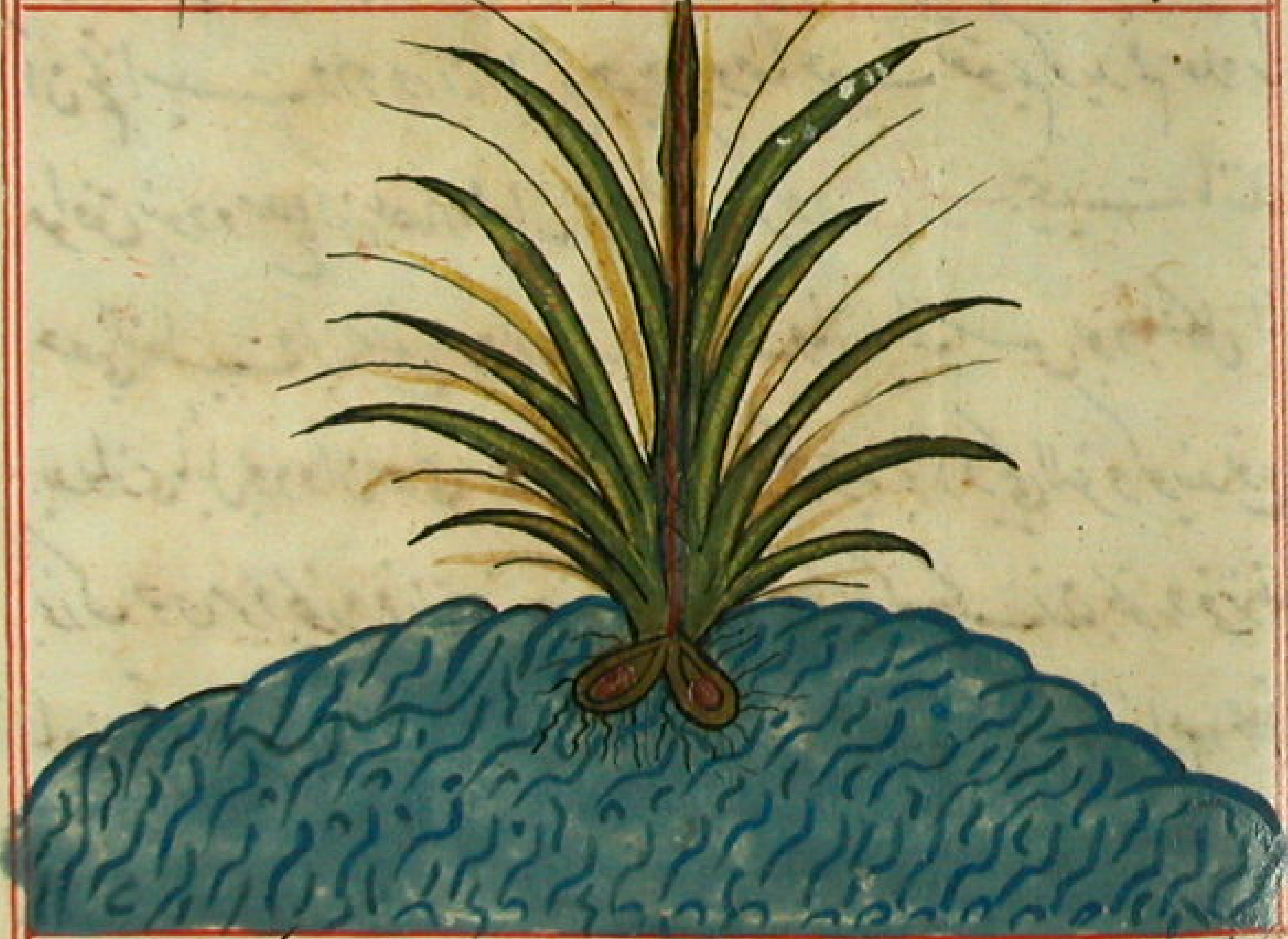


ان خشخاش ارندی بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که چون زبد
سفید بود و بعضی از قلیا خوانند و نبات وی و ورق وی
و ثمر وی مجموع سفید بود و تخم وی مسهل بلغم بود و در قوت
و طبیعت نزدیک بجلبهنک بود **خشخاش مقرن** خشخاش نحوس
خوانند و غلاف آن مانند شاخ کاو بود بدین سبب
ویرا مقرن خوانند و نبات وی در کنار دریا روید بر نقرس
طلا کردن با شیر نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند باب تا بنیم



باز آید و طبیخ آن بیاشامند سودمند بود جهت علت جگر که از خلطی
غلیظ بود **خشخاش بحری** خشخاش معرّن است که گفته شد **خشکنجبین**
عسل خشک است که از کوهستان پارس خیزد از حدود کازرون در میان
جص و طبیعت وی گرم و خشک بود گرمی و خشکی وی زیاده از عسل
بود و فعل وی اقوی بود از عسل و بدل وی بوزن آن عسل و بوزن
آن گزانگبین بود و گویند یک وزن و نیم عسل **خشل** مقلاست
و گفته شود **خشکارا** اردی بود که نخاله از وی نگرفته باشند **خصی الثعلب**

سیسارون است و گفته شود **خصیه** بهترین آن خایه خروس بود فربه
و نیکی و بدی خصیه بحسب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی گویند
سرد و خشک بود و غذائی نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه و منی
زیاده کند و وی دشخوار هضم بود خاصه که از حیوانی بد بود و مصلح آن انجدان
و فوتنج کوهی و نمک و سعتر بود **خصی الثعلب** بهترین وی شیرین
فربه بود که از وی بوی منی آید و طبیعت وی گرم و تر بود



در اول تشنج و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت جماع برانگیزاند و انعاظ
تمام آورد و مقوّی باه بود عظیم و قایم مقام اسقنقور بود خاصه با شراب و مقدار

شربت ازوی یک مثقال تا دو مثقال بود و صاحب مفرده شربتی
دو مثقال آورده و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند غری است و صاحب
مفرده که ابن بیطار است در جامع آورده است که ان سحی است و در انجا
قول صاحب جامع معتبر است و ابن مولف گوید صاحب جامع تمام این نقلها
از مفرده غافقی کرده بلکه تمام کتاب غافقی را نقل کرده و باسم خود باز خوانده
و بدل آن بوزن آن بوزیدان است و بوزن آن تخم بربره و گویند بوزن
آن تخم اسبست و دو وزن آن تخم جرجیر و صاحب تقویم گوید فم معده را
موافق نبود و مصلح آن عصاره لسان الحمل و سکر بود خصي الكلب بیخیست مانند
خصي الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند بلبوس بود بشکل اما
بدرازی مایل بود و ان زوجی بر فوق زوجی بود و یکی فربه بود و یکی لاغر و گویند نوع
بزرگ چون مرد بخورد فرزند نرینه آورد و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند
مادینه آورد و طبیعت وی گرم و تر بود و در نوع بزرگ رطوبتی فضل بود محلل
ورمهای بلغمی بود و ریشها بلید خورنده و قلاع را سودمند بود و غله و ناصور و گویند
چون تر بخورند باه را زیاده کند و چون خشک بخورند قطع شهوت می کند
و جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیاده کند و اگر نوع کوچک بخورند منع

آن کند برخلاف یکدیگر و وی مسخن شش و سینه بود و مصلح آن
صمغ عربی و خشخاش سیاه بود خصي ارس حلیو بست و گفته شد



و بیونانی لسودسطس خوانند خصي العجاجيل خایه گوساله چون خشک کرده
بکوبند و بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود خصي الايل خایه بز کوهی
چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نافع بود جهت گزندگی افعی
خصية البحر جندبیدستر است و گفته شد خصف خربزه نارسیده بود بشیرازی
هولک گویند و ابن مولف گوید ابن سوندی در مفرده خود آورده که مضعف

باه است **خصاف** درخت مقل است و گویند مقل یکی است و گفته شود

خطمی بهترین وی سبز کوهی بود که گل وی سفید بود و آنچه بستانی بود بورد
الزوانی خوانند و وی را الشحم المرج خوانند و بیونانی الیا و گل وی را الکثیر المنفعت
خوانند و طبیعت وی سرد و تر بود که و گویند گرم بود باعتدال و در وی تلیین بود و انضاج



و ارخا و تحلیل و بر بهق طلا کنند با سرکه سود مند بود و وقتی که در آفتاب
نشسته بود و ورمهای ظاهر نرم گرداند آنچه در بن گوشت بود و خنازیر و دنبلات
و ورم پستان که از گرمی بود و ورم مقعد که هم از گرمی بود و درد مفاصل با پیه
مرغابی طلا کردن نافع بود و عرق النسا را سود دهد و رعشه و طبیخ وی چون

بیاشامند سود مند بود جهت عسر البول و قرحه امعا و سنگ گرده و خلطهای خام
غلیظ و عرق النسا و رعشه خاصه چون با شراب پخته باشند و چون با پیه بط
با مرغابی بکوبند و صمغ البطم و زن بخود برگیرد جهت ورم رحم و انضمام آن
بغایت سود مند بود و طبیخ وی تنها همین عمل کند و بیخ وی چون با سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و تخم آن خواه خشک و خواه
تر چون بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زائل کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی
بر گزندگی نحل مالند سود مند بود و چون با زیت و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت
گزندگان کند و دیسقوریدوس گوید محمر اعضا متکبر بود و مقوی آن
و سه درم از وی قولنج را نافع بود چون بیاشامند و خون حیض فرود آورد و بول
براند و جهت اخلاط سوداوی مفید بود و صداع و شقیقه را ضماد کردن نافع بود
و با آرد جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کردن سود مند بود و اگر ورق وی
با اندکی زیت ضماد کنند بر گزندگی جانوران نافع بود و سوختگی آتش همچنین
و خطمی جهت سرفه گرم سود مند بود خاصه چون با آب گرم لعاب وی
بگیرند و با قند بیاشامند و ورق وی در ضماد آن ذات الجنب و ریه نافع بود
و پوست بیخ وی چون با آب بپزند مفاصل و اعضاء صلب نرم گرداند

و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بران سر و ریش بشویند نیکو گرداند
و باک و تخم وی یک جزو وارد استخوان خرما دو جزو با سرکه بسرشند و بر ورم
قضیب ضماد کنند تحلیل دهد و صاحب منهاج گوید یک مثقال از وی قولنج را
نافع بود چون بیاشامند و مولف گوید بیخ خطمی قوی جهت نقرس گرم
ضماد کردن با گلاب بغایت نافع و جهت سرفه صفراوی با نبات سفوف
ساختن یا بجلاب گرم خوردن و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح آن
عسل است و صاحب تقویم گوید مضر است بمعده و احشا و مصلح آن عصاره
زرشک است و بدل آن گویند خبازی و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر است خطر
وسمه است و گفته شود خطاف بپارسی پرستوک خوانند و دیسقوریدوس گوید
چون بگیرند بچه نخستین وی وقتی که ماه افزونی بود و شکم وی بشکافند دو سنگ پاره در شکم وی



بود یکی یک رنگ و یکی مختلف رنگ از هر رنگی چون در پوست گوساله بندند
یا پوست گوسفند کوهی یا گاو کوهی پیش از آنکه خاک بروی نشیند و بر بازوی
مصروع بندند یا بر گردن وی صرع از وی زایل شود و خوردن وی روشنایی چشم
بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر وی در چشم کشند با جوهره یاقوت دهد و
اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل بسرشند و سرکه و کسی که
جرب داشته باشد با دانها بر اعضا در حمام طلا کند و بنشیند تا با عرق فرود
آید بعد از آن آب بریزد که بغایت نافع بود و اگر نمکسود کنند و خشک کنند
و دو درم از وی بیاشامند خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم
کشند در ابتداء نزول آب بغایت سودمند بود و چشم وی چون سحق
کنند بروغن زنبق و بر ناف زن بمالند نزدیک نفاس سودمند بود و ابن زهر
در خواص آورده است که چون بگیرند سر دو پرستوک یکی نر و یکی ماده و
با آتش بسوزانند و در شراب اندازند هر کس که آن شراب بخورد مست
نشود و چون وی چون بخورد زن دهد چنانکه نداند شهوت وی زایل گردد
و سبق و شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد
و ارسطاطالیس گوید در منافع اعضا حیوانات که زهره پرستوک چون بدان

مسعوط کنند موی سر و ریش که سفید شده باشد سیاه گرداند و دندان
نیز هم سیاه کند پس چون خواهند سعوط کردن دهن پر از شیر تازه کند
تا دندانرا سیاه نکند و سرکین وی چون نزهره گاو بیامیزند و بر موی
سیاه طلا کنند بی هنگام سفید شود **خطبان** خطان است وگفته شد

خفاش و طواط خوانند بپارسی شب پره گویند و بتر ازی موش کور
و تریف گوید چون بکشند و بر زهار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع
رستن موی بکند و چون در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را
نافع بود خاصه چون چند نوبت



بکرر کنند و گویند چون بزنند و مرق آن بیاشامند شکم براند و درد ورک سود دهد
و خاکستر وی روشنائی چشم زیاده کند و ابن زهر در خواص آورده است که چون

سری در ظرفی مسین با آهنی با روغن زنبق بزنند چنانکه تمام شود و صافی کند
و روغن بردارد بر نقرس مالیدن و فالج قدیم و رعشه و ورم در اجا دو ربو
بغایت نافع بود و اگر زنی دشخوار زاید زهره وی در فرج زن بمالند در حال
بزاید و این تجربتست و اگر دماغ وی در سپید بای بمالند باه را برانگیزد و اگر باب
بجوشانند تا تمام شود و بر سوراخ قضیب چکانند بول براند و اگر طبیخ وی
در آب زن کنند و در ان نشینند صاحب فالج بغایت مفید بود و
دماغ وی چون بر قوبا طلا کنند سود دهد و دماغ وی با آب پیاز در چشم
کشیدن سودمند بود جهت نزول آب و اگر سر وی در شیب جامه خواب
پنهان کنند و کسی بر ان خسبد باید که نداند بخواب نرود و خواب
بروی شوریده شود و اگر دل وی چنین کنند همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر
پنهان کنند هر چند کبوتر که بود از انجا بروند و الفت گیرند و اگر در
سوراخ موش نهند همه موشان بگریزند از انجا **خفج** خردل
بری است و در لام در صفت لبسان گفته شود ان شاء الله
خلال ماموني اذخر است وگفته شد **خلاف** بپارسی
بید گویند و خلافی بلخی بهرامج است وگفته شد



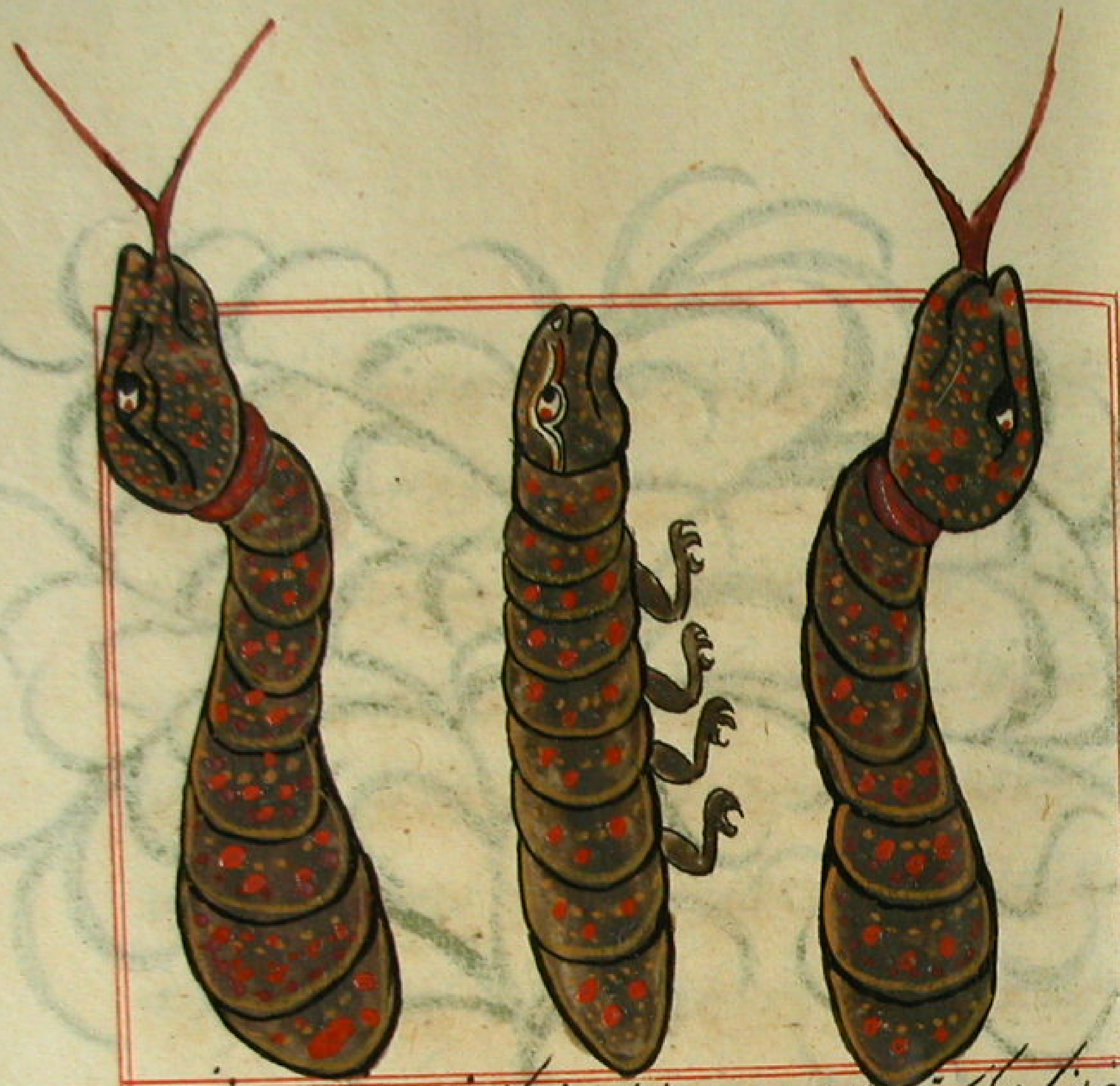
و خلاف نوعی آن صفصاف است وصمغ وی از ورق بیرون آید و بهترین
بید آن بود که در کنار چشمها رسته باشد وطبیعت وی سرد و خشک
بود تخم و ورق وی هردو قابض باشند بی آنکه بگزند و در وی تحقیق
بود و خاکستر وی در غایت تحقیق بود در بستن خون چون بر وی
ضماد کنند تر کرده وصمغ و ورق وی بغایت جلا دهنده بود و خاکستر وی
با سرکه بر ثالیل و نمله ضماد کردن نافع بود و ورم پستان و ریشها و غلبه
حرارت که در ورم گرم بود و شری و آبله چون بآب آن در حمام

بشویند بغایت نافع بود و آب وی صداع را زایل کند و آب ورق وی
نیکو بود جهت ماده که از گوش گشوده بود و روانه بود و ثمر وی بر ضربی که
بر بر صدقه زده باشند نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی
جهت ضعف بصر سودمند بود و آب وی جهت سده جگر نافع بود و
یرقان و مقدار مستعمل از آب وی بیست درم بود و اسحق گوید مضر است
بشراسیف و مصلح وی گلاب بود **خلیای** قته است بیونانی و گفته شود
خل بپارسی سرکه گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم
و سرد و سردی وی غالب بود از گرمی و بهترین وی خمری بود و طبیعت
وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند سرد است در اول و خشک است
در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از
هر عضو که باشد بکند چون بیاشامند و با آن عضو که از او خون روانه بود
بدان بشویند و یا بر بریزند و یا در انجا نشینند قطع خون بکند و چون
بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی هضم را قوت دهد و اشتهاء
طعام باز دید کند و صفرا وی مزاجرا نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانرا
محکم کند خاصه چون با شب یمانی بود و بن دندان محکم خاصه چون با گلاب

نیم گرم مضمضه کنند و چون ناشسته بدان تر کنند با اسفنج و بر جراحات نهند
منع ورمها بکند و ریشها که در بدن پیدا شود از حمره و نمله و جرب تر و سوختگی
آتش و قوبا و بواسیر و داء الخس چون با ادویه که موافق این زخمها بود استعمال
کنند بغایت نافع بود و ریشها پلید خورنده چون دایم بسرکه بشویند زایل کند
و چون پشم ناشسته بدان تر کنند و با روغن گل بر سر نهند درد سر که از حرارت
آفتاب بود زایل کند و بخار وی استسقا را تحلیل دهد و گرانی گوش و کرمی که
در گوش بود بیرون آورد و طنین زایل کند و اگر در گوش چکانند کرم آن بکشد
و بر گزندگی جانوران بر موضع زخم گرم کرده وقتی که بدن سرد گشته باشد بسبب
سم آن و اگر بدن گرم گشته باشد سرکه سرد بدان موضع نهند بغایت سود دهد
و جهت دفع مضرت ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند خاصه مضرت افیون
و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و خون در شکم و چون با نمک
بیاشامند نافع بود جهت دفع مضرت فطر کشنده و چون بدان غرغره
کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهات را سودمند بود
و علق که در حلق چسپیده بود بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و شکم
خشک کند و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع بود و معده را دباغت کند و ماده

نیز دفع کند چون بر وی ریزند و جهت درد دندان که از گرمی و سردی بود
سود دهد از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود بسبب تلطیف که
در وی است و این خاصیت که در وی است در غیر وی نیست و سرکه که
از انگور نجس گیرند با نمک سودمند بود جهت گزندگی سگ دیوانه اما سرکه
مضر بود بسودا و بمزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را
زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند باستسقا انجامد و چون با آب
و قند ممزوج کنند مضرت وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن
بادام و شهد بود **خل العنصل** بپارسی سرکه عنصل خوانند سودمند بود جهت
عرق النسا و سکی بعس(?) و ربو و چون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند
و گند دهن زایل کند خاصه چون هر بامداد بناشتا دو درم از وی بیاشامند
و چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه که ریشی در وی بود و چون
بناشتا بیاشامند چشم را روشن کند و دندانها محکم گرداند و آواز صافی
دارد و درد معده را نیکو بود خاصه چون طعام در معده وی هضم نشود
و مصروع را سودمند بود و کسی که مره سودا بر وی غلبه کرده باشد و سنگ
مثانه بریزاند و اختناق رحم و صلابت سپرز و درد ورکین بغایت نافع بود

ولو نرا صافی کند خاصه در زمان نقاهه و درد سر و عصب زایل کند و از دو درم
ابتدا کنند تا بیست درم هر روز قدری می افزاید صنعه آن بستانند اسفید سفید
پاک و بکارد چوبی پاره کند و در ریسمان کتان کشند و چهل روز در سایه
بیاویزد و بعد از آن یکمن از وی در هشت من سرکه انگوری اندازد و شش
روز در آفتاب نهند در تابستان از اول سرطان تا اخر اسد و بعضی یکمن
عنصل در پانزده من سرکه یا شانزده من کنند و در آفتاب نهند و بعضی یکهفته
در آفتاب نهند اما آنچه دو ماه در آفتاب بود قوت وی غالب بود و خاصیت
وی زیاده بود **خلال** سیابست بلغت وادی القرن و بلغت اهل مدینه
سدی خوانند و وی چون سبز بود در اندرون طلع و وی صالحتر
از بلح بود و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده ممسک بود
خلد بپارسی موش کور خوانند و بشیرازی انگشت برگ و ان جانوریست
کور و در نشیب زمین باشد و گویند کر بود و بیخ نباتات و اشجار خورد
و در نشیب پیاز و گندنا بیشتر باشد و بطلب بوی پیاز و گندنا از سوراخ
بیرون می آید و اگر خواهند که ویرا برانگیزند پیاز یا گندنا بر در سوراخ وی
نهند بیرون آید و برانگیزد و وی از جمله سموم قتاله است و ابن زهر در خواص آورده است



حوتی که در گوشت وی بود چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود و خنازیر
زایل کند و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار سحق کنند و کسی را که بینی گنده بود در بینی
وی دمند گند بینی ببرد و چون کسی که تب ربع دارد چون بر وی بندند شفا یابد
و مهرارس گوید دماغ وی چون بروغن گل بگدازند و بر برص و بهق و قوبا طلا کنند
شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون بمالند زایل کند **خلر**
جلبان خوانند و خرقی گویند و آن حبیست نزدیک بکرسنه و در یزد
و نواحی کرمان و کوهبنان و ولایت اردستان بسیار خورند
و نبات بپزند و همچنان نیز مانند عدس و باقلا بپزند و خورند



ودر بهار چون تر بود همچنان نا پخته خورند امّا دوار آورد و بزبان ان
قوم کرو خوانند و بشیرازی مشو وابن مولف گوید گویند که هر کس که ادمان
خوردن آن کند لنک شود و ازا خرو خوانند و طبیعت آن سرد و خشکست
وغدا اندک دهد و خون بد ازوی حاصل شود و مولد سودا بود و اعصاب را
مضر بود و بغایت نفّاخ بود و چون طبیخ وی بعسل بیاشامند خلطهای
بد از امعا براند و حیض هم و محلّل و ملیّن فضول سینه بود و اگر کاو بخورد مانند
کرسنه بود در منفعت فربهی و نوعی ازوی هست که ازوی بزرگتر بود و آن بچّه

شاید خورد و ویرا بسیله خوانند وان نوع برّی بود و چون زنان بخورند شیر شان
بیفزاید **خمر** ماء العنب است و مدام و راح و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه
و قرقف و رحیق و نبید خوانند بپارسی شراب گویند و می گویند و بشیرازی
سنکی خوانند و بهترین آن بود که قوام ان معتدل بود و لون آن زرد بود و
خوشبوی بود نی آنکه ادویه در وی کنند و متوسط بود میان نوی و کهنی و ازا
ریحانی خوانند و طبیعت وی کرم و خشک بود در دوم امّا آنچه سیاه بود
غلیظ بود و دشخوار بهضم شود لیکن گوشت زیاده کند و آنچه سفید بود و رقیق
غدا کمتر دهد و محروری مزاجرا موافق بود و ادرار بول کند و شکم نرم دارد
امّا شراب سرخ متوسّط بود میان سیاه و سفید و قوت وی میانه بود
در هر دو حالت امّا آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند
امّا مثانه و کرده را موافق بود امّا آنچه در وی قبض بود در وی ادرار بول زیاده
بود و مصدع و ممسک بود و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی موافقت
اتصال غدا زیادت بود و قطع سیلان مواد بکند و آنچه کهن بود مضرّت وی
باعصاب کمتر بود و ادرار بول کمتر کند و آنچه کهن بود مضر بود باعصاب
و حواس امّا لذیذ طعم بود لیکن چون بغایت کهن بود و رقیق و سفید بول براند

آما مصدع بود واگر بسیار خورد مضر بود بمعده وآنچه تازه بود باد انگیز بود
ودشخوار بهضم شود وبول فایده بهترین آن بود که کهنه شده در آول سود مند بود
جهت شهوت کلی ورمد بلغمی وعشی وشفا ونهریا بود و بهضم را نیکو کرداند
وچون بکند تشنگی ساکن کرداند وبول براند وطبع نرم دارد وابن مولف
کوید چون شراب بقدر اعتدال خورند طبیعت بدن بروی مستولی شود لاجرم
حرارت غریزی در دل زیاده شود پس آن حرارت در همه تن پراکنده
شود ومعلوم است که همه قوتهاء جسمانی که در بدن کار کننده اند بواسطه
حرارت غریزی کار توانند کرد پس چون حرارت غریزی زاید شود قوة
جاذبه کاملتر شود جذب غذا بهتر کند وقوت هاضمه هضم غذا نیکوتر کند
وچون حرارت غریزی قوی کردد بادهای غلیظ را بخته کند وقوت دافعه
بردفع آن قادر شود وچون قوت دافعه آن مادهاء غلیظ را دفع کند ورکها
از مادهاء غلیظ تهی شود وبلغم از معده زایل کردد وبادها که در امعا باشد
شکسته شود ومادهاء فاسد که در کذرکاهها عصب باشد زایل شود لاجرم
حواس صافی را سود دهد وچون صافی تر کردد ورنگ روی خوب شود
پس ازان بواسطه قوت جاذبه وقوت هاضمه غذا بعمق تن برسد

فربهی در بدن پدید آید ورکها فراخ شود وروح طبیعی وحیوانی ونفسانی در همه
اجزاء تن ساری شود واگر افراط کنند در وی مضر عقل بود وسپرز ضعیف
وجگر ضعیف ومبطل باه بود وشهوت غذا ببرد ونسیان آورد
ورعشه وربع وبحر وضعف بصر واعصاب وصرع وسکته ومرگ
مفاجات آورد ونتها واگر بناشتا خورند بعد از رنجوری وکارهاء
سخت خناق آورد والتهاب واوجاع ومداوای وی بفصد نافع بود
وابن مولف کوید اگر در شراب افراط کنند رکها پر شود پس حرارت
غریزی را نفس زدن ممکن نبود یا فرو میرد ومرگ مفاجات پدید آید
یا کمتر شود همچنانکه چون چراغ را روغن بیش از حاجت در کنند یا فرو
میرد یا ضعیف شود وچون حرارت غریزی ضعیف شود آن شراب
نا مهضوم بماند وبلغم کردد ومضرت آن در همه تن پراکنده شود اما از انجه
ازان فضلها در دماغ جمع شود وآن دماغ یا کرم بود یا سرد اگر دماغ کرم بود
آن فضلها سوخته شود وازوی دیوانگی ووسواس پدید آید ورمد
ودرد کوش وسرسام کرم ظاهر شود واگر دماغ سرد بود بسبب آن بادها بلغمهاء
نیک سرد شود وزیادت کردد وازوی صرع وسکته ولقوه وفالج وسرسام

سرد و فراموشی و رعشه و کابوس و ترسیدن در خواب و بیداری
بی سببی پدید آید و رمد رطب و سبل و ضعف حواس ظاهر شود
و اما آنچه ازان فضلها در دیگر اندام بمالند ازوی تبهاء سخت و اماسهاء
بزرگ و ضعف دل و معده و جگر پدید آید و آنچه ازان مادها بجانب
پای افتد ازوی نقرس و ضعف اعصاب پدید آید و اما آنچه ازان فضلها
در جگر جمع شود اگر جگر گرم بود بسبب گرمی شراب گرمتر بود و خونرا
بسوزد و مایهٔ صفرا و سودا زیادت گردد و تبها صفراوی و سوداوی
پدید آید و اگر جگر در اصل سرد بوده باشد چون شراب بسیار خورده
شود حرارت غریزی ضعیفتر شود و جگر سرد شود و شراب را هضم
نتواند کردن و فعل خود تمام نتواند کرد بدین سبب فضلها گرد آید و در تن
پراکنده شود و سده پدید آید و باستسقا انجامد و ازین تفصیل که یاد
کردیم معلوم شود که همچنانکه در شراب اندک خوردن منفعت است
در بسیار خوردن صد چندان مضرت است و اگر خواهند که مستی
کمتر کنند رب غوره با تخم کرنب تنقل کنند و غذا کمتر خورند و فالوده
قندی خورند و نیلوفر بویند و اگر محروری مزاج بود تنقل با انار مز کنند

و سبب مزد کاهو و خیار و طلع و غذا بیشتر از شراب خوردن اش غوره و اش سماق
و انار دانه خورند و دفع مضرت وی بشراب اترج یا ریباس کنند **خمر** تری و خشکی
وی بقدر نمک بود در قلت و کثرت و تازه وی گرم بود در دوم و کهن وی گرم و خشک
بود در سیوم و در وی قوتهاء متضاده بود مرکب از گرم و سرد سردی وی
جهت حموضه بود و گرمی قوی جهت عفونت و گرمی طبیعی از جهت نمک دارد
و در وی قوت جلا بود و ضرب ماده بلغمی کند از عمق بدن و محلل بود
و منضج همه ورمها بود خاصه دمامیل چون با نمک بیامیزند و اگر ضماد کنند بر وجعی
با ورمی که در شیب پای بود نافع بود و چون معتدل بود و در آب خو بشانند
و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر و نقوعی زعفران و دانگی قند در مقدار
سی درم ازان آب حل کرده بیاشامند تسکین خمار بکند و تشنگی بنشاند و چون
خمیر در آب حل کنند و دانگ نیم وزن آن روغن بنفشه با آن بیامیزند و بدان غرغره
کنند سودمند بود جهت ورم اندرون حلق و چون در آن حل کنند و ازان حبابی
سازند و قطره چند بید سنر که بدان چکانند و بیاشامند قطع اسهال بکند **حمل**
سورنجان است و گفته شد **خمان** دو نوعست بزرگ و کوچک خمان کوچک بیونانی خاما
اقطی گویند و بطینیه پدقه و گفته شد و در باب یا در صفت غران که آنرا بل میخوانند

هم گفته شود و خمان بزرگ شبوقه خوانند و گفته شود و قوت هر دو مجفف بود
و مدمل و محلل تحلیل معتدل و قوت خاما اقطی مبرد بود و مسهل سبب رطوبتی
مائی که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق آن چون ببرند سرها دشتی
مسهل بلغم بود و مره و ساق وی چون پاره بجوشانند همین عمل کند و اصل وی
چون با شراب بجوشانند و با طعام بخورند مستسقی را دهند سود دهد و اگر کسی را که
افعی زده باشد بیاشامند بغایت نافع بود و اگر با آب بپزند و زن در آن نشینند
صلابت رحم نرم گرداند و بحال صلاح باز آورد و ثمر وی چون با شراب بیاشامند
همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند و ورق وی چون تر بود با پست جو
بیامیزند و بر ورم گرم ضماد کنند و سوختگی آتش و گزندگی سگ دیوانه بغایت نافع بود
و چون با سه بزر نرگس ضماد کنند نافع بود **خمخم** خمخم است و گفته شد در باب حا
خمه اوراق محکشت است و گفته شد و در باب ذال در دو خمه اوراق گفته شد
خماهان صندل حدیدی خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو نوعست
نر و ماده از آن نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون با آب بسایند محک
آن زرد بود مانند زرنیخ و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت نبود و جوهر آن پاک بود
و اگر با آب بسایند محک آن چون زنجفر بود سرخی بغایت و طبیعت هر دو سرد بود و آن



نوعی از آهن است بپارسی خماهن گویند و محکوک وی چون طلا کنند بر ورم
و حمره بر مرغ سودمند بود و حرارت آن بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو
نوع این خاصیت دارد در ورمهای دموی و صفراوی خاصه نوع ماده که بپزند و تسکین
در وی زیاده بود از هر نوع نر **خندریل** نوعی از کاشنی بری بود اما بغایت
تلخ بود و از آن بعضید خوانند و ورق وی بکاشنی صحرائی ماند و ثمر وی
و گل وی و ساق وی همین سنبل لیکن قدری کوچکتر بود و بر وی
صمغ پیدا شود مانند مصطکی بمقدار باقلائی و قوت وی
مانند کاشنی بستانی اما بسبب تلخی وی که



زیاده است تحقیق در وی زیاده بود و صمغ وی چون سحق کنند و با مر بیامیزند
و در خرقه بندند بمقدار زیتونی وزن بخود برگیرد حیض براند و اگر نبات وی
همچنان با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند چون باب بگدازند
و با بطرون بیامیزند و بر بهق مالند نافع بود و صمغ وی موی زیاده که در چشم
بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و بنشیی در وی فرو برند
و رطوبتی که بر آن چسفیده شود در بن موی زیاده که در چشم بود چسفانند
موی زیاده زایل کند و چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و آب
وی چون با شراب بزنند و بیاشامند شکم ببندد و صمغ وی چون باب کاشنی

حل کنند و در چشم کشند باد سبل که در چشم بود زایل کند و اگر دو درم از وی
با خمر بیاشامند یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب و ورق بر بواسیر
طلا کنند قلع کند ولی وی در موی چشم همان عمل صمغ می کند **خندروس** فالاون
گویند و آن حنطه رومی است بپارسی کاکل گویند طبیعت آن گرم



و تر بود و لزج و غذاء وی سرد تر از غذاء گندم بود و کمتر اما غذائی نیکو بود
و از برنج غذا نیکوتر دهد و طبیعت سرد و معده را نیکو بود و چون با سرکه
بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قلع کند و اگر بطبیخ وی حقنه کنند نافع بود
جهت قرحه امعا **ختنی** برواق خوانند و بریان ربری سعلبس و ورق وی

مانند و ورق کند با نشانی بود و ساق وی املس بود و آنرا انبارنقن
هم خوانند و بر سر وی کلی سفید بود و بیخ وی دراز بود و کرد شکل
بطریقه بیخ نیلوفر و خریف بود و کفته شد در اصل الخنثی



وطبیعت آن کرم و خشکست و کویند سرد و تر بود دیسقوریدوس کوید
چون بیاشامند بول و حیض براند و چون دو درم از وی با شراب بیاشامند
نافع بود جهت درد پهلو ها و سرفه و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر
وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی بروپاند بعد ازانک بصوف پاره موضع
آن مالیده باشند و اکر مجوف کنند و روغن زیت درآن کنند و بر آتش نهند

تا بجوشند و بر شقاق که از سرما بود بمالند و بر سوختکی آتش نافع بود و اکر آن روغن
در کوش چکانند درد کوش زایل کند و کرانی ببرد و اکر ورق و کل و بیخ آن
بر موضع کزندکی جانوران ضماد کنند سودمند بود خاصه چون با شراب بیامیزند
و اکر بیخ وی با دردی شراب بجوشانند و بر دملها و ریشها پلید بد ورها که
در ریشها بود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق بیامیزند سودمند
بود جهت ورمهای کرم در ابتداء آن ضماد کردن و اکر آب آن بکیرند و در کوش
مخالف چکانند درد دندان زایل کند و اکر بهق سفید در آفتاب بخرقه پاره بمالند
نیک و آن بیخ طلا کنند بغایت نافع بود و اکر تخم و کل وی با شراب بیاشامند
سودمند بود جهت کزندکی عقرب و شکم براند و بیخ وی چون برقوبا طلا کنند
زایل کند و اکر با زیت بجوشانند و در کوش مخالف چکانند درد دندانرا ساکن کند
و اکر سحق کنند با عسل و بر شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی چون
تر بود ببرند و با سرکه و زیت بخورند یرقانرا بغایت نافع بود و استسقارا
هم و بسیار وی مرار آورد و مصلح وی آب تمر هندی بود یا غوره **خنفسا**
بشیرازی خزوک تس کن خوانند اکر با زیت بجوشانند و در کوش چکانند در حال
درد ساکن کند و همچنین اکر سحق کنند و در خواص ابن زهر آورده است که خنفسا چون

در شب کل کنند مرده شود و باز جون در سبت سرکین کنند زنده



شود واکر سر با خنفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع بیدا شود ومتفرق نشوند وتریف کوید اکر موخروی باره کنند ومیلی بدان فرو برند وآن رطوبت در جشم کشند قوت باصره بدهد وتاریکی زایل کند واکر بازیت بجوشانند جندانکه قوت بارو غن دهد وازان روغن در بواسیر مالند بغایت سودمند بود واکر بدان ادمان کنند دانه بواسیر قطع کند واکر خنفسی را نیم کوفته کنند وبر موضع کزندکی عقرب بندند درد زایل کند خولنجان بهترین وی آن بود که سرخ وسطبر وکم کره بود وآن بنجی است که باز ازوی آشیانه سازد

برآب دریا در وقت بچه کردن وانرا در خانه باز یابند و وی از زمین یونان خیزد و زمین یونان آب برانده است کس انرا نیابد الا در خانه باز انرا باز انرا بکیرند و بشویند و باره باره ببرند وانرا خسرو دارو خوانند و بترکی قوه غات کویند وطبیعت وی کرم وخشکست در دوم وکویند در سیوم معده را نیکو بود ودرد قولنج زایل کند ودرد کرده وباه را زیاده کند وبوی



دهان خوش کند وطعام را هضم کند وعرق النسا را سودمند بود وبول ببندد وجون از سردی کرده ومثانه بود وصرع وصداع که از سردی بود وسرطان وخنازیر ودردهاء بلغمی وسوداوی را نافع بود وبادهان بشکند وبلغمی مزاجرا

نافع بود ورطوبتی که در معده بود نشف کند و تحریک منی کند و بیجان آن واگر
قدری در دهان گیرند نعوظ آورد وصاحب جامع گوید بگدرم از وی چون سحق کنند
وبر سر چهار یکی شیر گاو افشانند وبناشتا بیاشامد در قوت باه بغایت
سودمند بود واز خواص وی آنست که در هر دیگ یا کاسه که بود مگس گردان نگردد
وجهت معده وجگر سرد بغایت نافع بود وقوت اعضاء باطنه بدهد و
گویند مضرست بدل ومصلح وی کتیرا بود وچیزهاء چرب وصاحب تقویم
گوید مضرست بجاب سینه ومصلح وی صندل وطباشیر بود وبدل وی
قرفه قرنفل واسحق عمران گوید بدل وی دارچینی صینی بود وگویند قرنفل
خولان حضض است وگفته شد **خوخ** بپارسی شفتالو گویند وبهترین
آن بود که سهل از وی جدا شود ووی زودتر بهضم شود وآن نوع را آلو خوانند
واز معده زودتر بگذرد وآنچه صلب بود واستخوان بر گوشت چسبیده بود
غلیظ بود ودیر بهضم شود وطبیعت وی سرد وتر است در آخر درجهٔ
دوم وگویند در آخر درجهٔ اول ملین بود ودر وی قبضی بود آنچه پخته بود
ملین بود ومعده گرم را نیکو بود وآنچه عفص بود قابض بود واگر خشک کنند قبض
در وی زیاده بود وآنچه خشک بود بجوشانند وطبیخ وی بیاشامند



قطع سیلان فضول از معده وشکم بکند اما خشک وی دیر بهضم بود

وآنچه تر بود ورسیده اشتهاء طعام باز دید کند وگرم وخشک مزاج را باه
زیاده کند وتبهاء محرقه را سودمند بود وحرارت بنشاند وتشنگی زایل کند
وفساد وی چون فساد زردآلو نبود ولذیذتر از وی بود اما غذاء وی غلیظتر
از غذاء وی بود ورطوبت وی زود بود اما غذاء وی متعفن شود ومولد
بلغم بود واولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربا خورند یا عسل
یا شراب ریحانی اگر ورق وی با بهار وی بکوبند وآب وی بیاشامند

حب القرع وکرمها بکشد **حرح افرع** گویند سادج هندی است وگفته شود **خرع**
قلیق اسنه قاقله است وگویند بیل بوا است که آن گوجکست وگفته شود
خون سیاوشان دم الاخوین است وگفته شود **خرزهرج** سم الحمار است
بشیرازی خرزهره گویند وبپارسی خرزهره وان دفلی است وگفته شود
خوص ورق مقل است ونحل ونارگیل وامثال آن خوانند **خواتیم الملک**
وختم الملک طین مختوم است وگفته شود **خبشفوج** حب القطن است و
گفته شد **خیار** قند خوانند بشیرازی خیار بالنک وصاحب منهاج گوید لطیفتر از خیارزه بود



وسرد وتر در وی اندکی قبض بود واسحق عمران گوید سرد تر وثقیلتر وغلیظتر

از خیارزه بود وطبیعت وی سرد وتر بود در دوم سودمند بود جهت تبها محرقه و
بول براند وتشنگی بنشاند ومبرد احشا محروری بود وآب وی سی مثقال تا چهل
مثقال با ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مرار اصفر بود واز خوردن وی خلطی بد
متولد شود وبهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود وافضل وی آب وی
بود وموافق جگر ومعده گرم بود وغافقی گوید آب وی لطیفتر بود از آن
خیارزه بود اما جرم خیار دیر هضم شود وبغایت سودمند بود وخوردن وی تشنگی
آورد ودرد معده وخاصره ومصلح وی عسل بود یا میویزیا جوارشی کنانخواه
وکندر در وی بود اما آنچه بسر که برورند بغایت سرد بود وحرارت بنشاند
اما در معده دیر ماند واولی آنکه بعد از طعامی مهای غلیظ بخورند مانند آش ماست
وآش غوره وامثال آن باید که بعد از اسفیداج خورند وپوست وی خشک کرده
مقدار چهار درم چون زن بیاشامد دشخواری زادن بروی آسان شود **خیار شنبر**
بپارسی وهندی خیار چنبر خوانند ووی هندی وکابلی ومصری بود بهترین
وی هندی بود که ستبر وسیاه رنگ بود رسیده وفلوس وی براق بود
وپوست وی رقیق وبهتر آن بود که در زمان که استعمال خواهند کرد از قلم بیرون
آورند طبیعت وی معتدل بود در حرارت وتری وگویند گرمست وگویند سرداست

محلل و ملین آن بود جهت ورمهای گرم نافع بود که در احشا باشد خاصه در حلق بود
چون [illegible] غرغره [illegible] و با آب [illegible] و لعاب [illegible] نیکو خناق را نافع بود
غرغره کردن و طلا کردن بر نقرس و اورام صلب و مفاصل را



سود دهد و درد جگر و جگر پاک گرداند و چون با تمر هندی بیاشامند مسهل
مره صفرا بود و چون با تربد بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت بود
و چون با آب کاسنی با آب عنب الثعلب بیاشامند یرقان و درد
جگر گرم بغایت نافع بود خاصه چون آب کشوث اضافت کنند
و اسهال وی بی زحمت و اذیت بود تا بحدی که اگر زن آبستن بخورند
هیچ زیان ندهد بلکه مصلح وی بود و زادن بروی مسهل گردد و مره محترقه

وبلغم

وبلغم براند و شکم نرم کند و قولنج بگشاید و شربتی از فلوس وی از پنج
درم بود و اسهال وی بقوت جاذبه بود و گویند ملزوجه و هر کس که را امعاء وی
ضعیف بود اولی آن بود که پیش از استعمال بروغن بادام خو بیاشانند یا در شیر
ریزند و اسحق گوید مضر است بشغل و مصلح وی آب عناب بود و صاحب
تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون است
و بدل وی صاحب منهاج گوید سه وزن آن ترنجبین و سه وزن آن مویزی
دانه و قدری تربد بود خیری انواع است یک نوع خیری سیاه است
و آنرا خطایی گویند و یک نوع بنفش است و آنرا



خیری منثور خوانند و هفت رنگ خوانند و یک نوع سفید گویند و یک نوع
زرد است بهترین آن زرد است که بپارسی خیری شیرازی خوانند و در بغداد
و وصل آنرا عصیفر گویند و طبیعت وی گرم بود و گویند گرم و خشک بود
در اول و گویند در دوم بوییدن گل وی محلل باد غلیظ بود از دماغ و سردی
دماغ و رطوبت آنرا نافع و گل وی چون خشک بود قوت وی زیاده بود
از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد چون در آن نشینند
بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند مفسد بچه بود بسبب حرارتی که
در وی هست و قوت تخم وی و گل یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند
حیض براند و باد معده و امعا را نافع بود و فواق را سود دهد و اگر با عسل بخود
برگیرند بچه زنده تباه کند و مرده بیرون آورد اما بیخ وی در قوت مانند ایشان
بود لیکن غلیظتر بود و بطبیعت زمینی نزدیک بود و ویرا چون خشک
کرده با سرکه بر سپرز سخت شده ضماد کنند نافع بود و نقرس و ورمی که
در مفاصل پیدا شود و بغایت صلب بود چون ضماد کنند سودمند بود
و طبیخ وی بسرکه درد دندانرا سود دهد و گل وی چون در موم روغن کنند
شقاق مقعد و انگشتانرا نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند

و خیری

و خیری سیاه که آنرا بشیرازی خطایی خوانند طبیعت وی معتدل بود سودمند
بود جهت بادی که در سر بود و بغیر آن نوع زرد و سرخ که منفعت آن گفته شد که
در طب مستعمل است و منفعت آن بسیار است اما در انواع است دیگر خیری
چندان منفعتی که مشهور بود نیست که آنرا یاد کنیم مگر کسی خیری بتجربه معلوم کرده
باشد و ابن مولف گوید خیری انواع است و نوع سرخ گرمسیری بود و در
آخر مهر ماه بشکفد و بشب بوی خیری خوشتر باشد و چون بلند شود
چوبها زیر وی فرو باید برد و خیری را بروی باید بست تا باد بروی چیره نشود
و نوعی را بغدادی گویند و آن در بهار کارند و بویش خوشتر بود و نوعی
سنجری گویند و آن در اسفندان ماه کارند و بوی وی خوشتر بود و چون
باد جنوب وزد بیشتر بشکفد و نوعی را خرمایی گویند و آن نوع بهترین انواع
خیری است و آن زرد بود و آنرا خیری شیرازی گویند و نوعی را بلخی گویند و آن
مانند یاسمین صبی خوشبوی بود و چون باد شمال آید نیکوتر بشکفد خیروج
خبازی است بپارسی خرو گویند و قدیم الملک نیز خوانند و در خبازی گفته
شد خیربوا هیل بوا و هال بوا گویند بهترین آن تازه فربه تیز بوی بود و رازی
گوید در قوت مانند قرنفل و لطیفتر از قاقله بزرگ بود و طبیعت وی گرم و

خشک بود در سیوم معده و جگر سرد را سودمند بود و بجهت معده بلو تر از فافل
بود وقی ببندند و غذا را هضم کند و ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند
و اشتهاء طعام باز دید کند و نافع بود جهت وجعهاء سرد خاصه در دماغ
و قوت سر بدهد و ان ماسوس گفته جهت بهق که در همه بدن بود
بغایت سودمند بود چون یک جزو از وی و یک جزو کندش و یک



جزو و تخم تربزه کوفته و بیخته با عسل بسرشند و طلا کنند و گویند مضر بود
با حشا محروری و مصلح ان شیر تخم خرفه و سکنجبین بود و وی را بهترین الاجی
خوانند **خیزران بری** اس بری است و گفته شد و صفت این بله در الف صفت اس

بری که

بری که انرا مورد اسفرم خوانند در میم گفته شود انشاء الله **باب الدال**
داخ و بر حب الراس است و گفته شد **داخ ابروج** داخ افرونک نیز
گویند بشیرازی ابخلک خوانند و از کوه کیلویه که از ولا به پارس است خیزد
و در هیچ موضع دیگر نبود و طبیعت وی گرمست و معتدل بود در تریبی



و خشک منی بیفزاید و شهوت جاع برانگیزد و ابن مولف گوید چون بکوبند
و شیران بگیرند و بیاشامند حیض براند و بغایت مجربست **دادی**
حبیت مانند جو باریکتر و درازتر و بطعم تلخ بود طبیعت وی گرم و خشکست



در دوم وخشکست در دوم وگویند سرد است وبوحنا گوید گرمست دراوّل
وخشکست تا دوم وبهترین وی سرخ رنگ بود کوهی خوشبوی تازه ووی
قابض بود ونبیذ خرمایی را از ترشی نگاه دارد وملین صلابات بود وشکم ببندد
ودرد مقعد را سودمند بود بغایت واسترخاء آن چون در طبیخ وی نشینند واگر دو
درم ازوی بکوبند وبزیت حرب کنند وسفوف سازند بواسیر را بغایت
نافع بود ودفع زهرها بکند واگر در طبیخ وی نشینند منعقد ورحم که بیرون آمده
باشد باز جای خود رود وصحت یابد واگر بعسل بسرشند ولعق کنند کرمها بزرگ

وکوچک

وکوچک بکشد وبسیار خوردن وی کشنده بود ومداواء وی بقی واسهال وحقنها
حرب بود وصاحب تقویم گوید سده آورد وبواسیر ودوار ومصلح آن خمیره بنفشه
بود باهلیله بقند وبدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن بادام ونیم
وزن آن ابهل الاکمر در آبستنی نشاید که ابهل مستعمل کنند **داذی رومی**
هوفاریقون است وگفته شود **دارشیشعان** قندول خوانند وبزبان بربری ازوی
وبلفظی دیگر اسقلابوس وآن درختی ستبر خارناکست ودر پوست وی حرافتی
ودر کل وی حدتی ودر چوب وی عفوصتی بود وبعضی گویند بیخ سنبل باشد کاست
وگویند چوب سنبل رومی است واین خلاف است آنچه محققست پوست وی
مانند قرفه بود بشکل اما بستبری خیلی ازوی ستبرتر بود وسرخ تر مانند خون
وبهترین آن بود که گران وزن بود وآنچه بسرخی زند وچون پوستش باز
کنی بلون خون بود وخوشبوی وستبر ودر طعم وی اندکی تلخی ونوعی آن
دارشیشعان بود که املس باشد وتابان ونفار تلخ وسفید رنگ بود ورسی نداشته
باشد وطبیعت وی گرمست در اوّل وخشکست در دوم وگویند سود است محلل
ریاح بود ومصلح عفونت وقطع خون بکند وشکم ببندد وچون طبیخ وی بیاشامند
وچون بشراب بپزند وبدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند وریش ترکه در دهن باشد

و دندانرا نگاه دارد و اسفناخ عصب بغایت نافع بود و اگر در ادویه



درجه کنند و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود تا دو درم نافع بود جهت نفخ
معده و چون سحق کنند و بروغن حبری بسرشند و در گوش نهند کرم گوش
بکشد و چون سحق کرده بسرکه بسرشند و بر دندان نهند درد ساکن کند و جالینوس
گوید غوبات و دولاب و وسواس سودا وی را نافع بود و معده را پاک کند
و اسحق گوید مضراست بجگر و اصلاح وی بروفو کنند و صاحب تقویم گوید
مجفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی زنغورس گوید

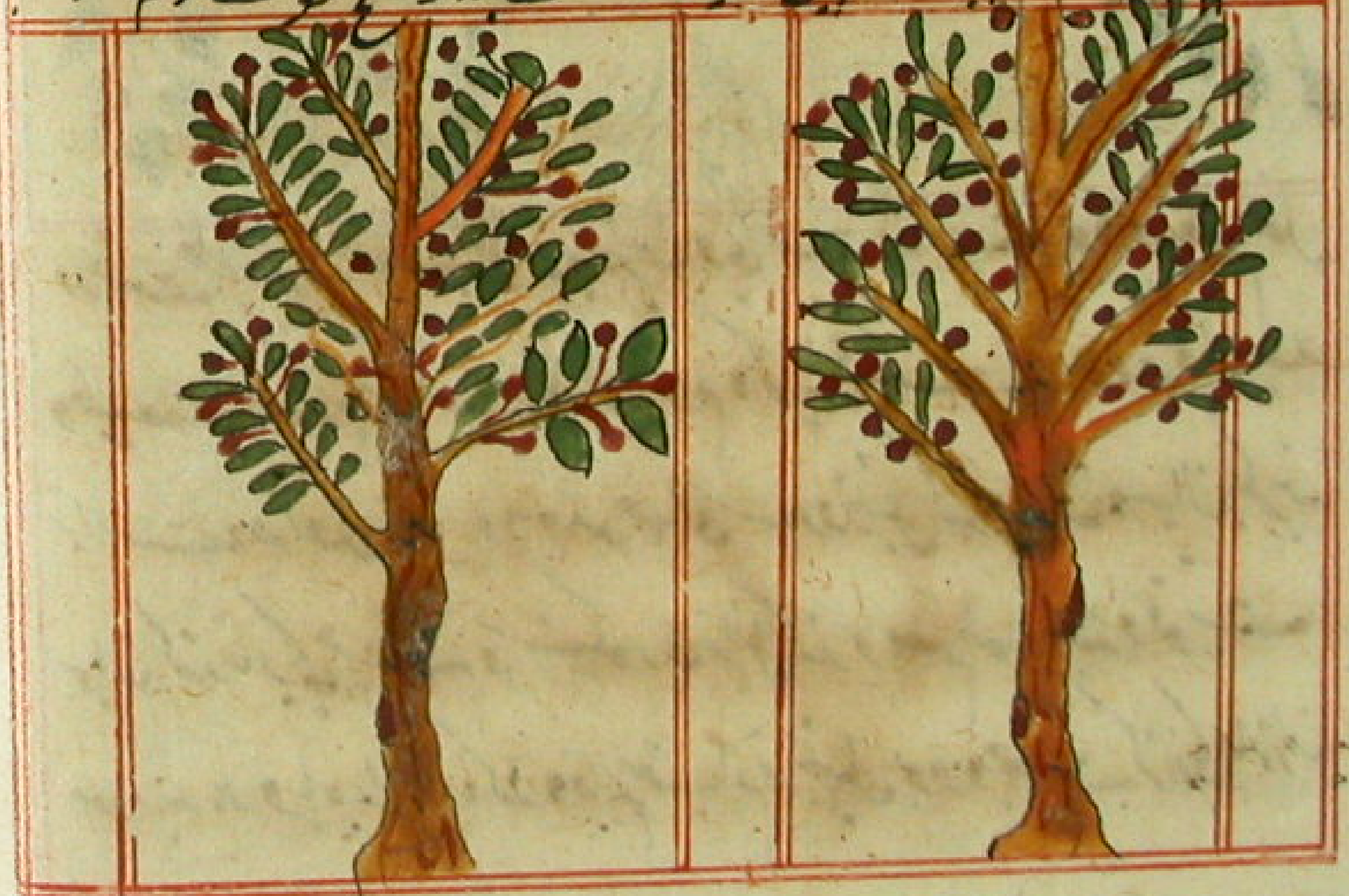
در سودمندی

در سودمندی اسفناخ عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ این زراوند و نیم
وزن این درونج بود و شابون کیفی بدل این کن مازک است **دار فلفل**
جالینوس گوید بهار فلفل سفید رنگ و گویند درخت وی غیر



درخت فلفل است بتحقیق بهترین وی آنست که ستبر بود و بطعم فلفل
و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و گویند خشکست در دوم و گویند
ترّاست در اول محلل بود و مرضهای سرد زایل کند و چون در میان جگر بز
بریان کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند و هضم طعام بکند و قوت
معده بدهد و باه را زیاده کند و قایم مقام زنجبیل بود و جهت گزندگی جانوران

خوردن و با روغن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را
پاک کند از رطوبات و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید
عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود و قوس گوید قوت پشت بدهد و شهوت را
زیاده کند و ارماض گوید نافع بود جهت زهرهاء کشنده و گزندگی افعی و صرع و مقدار
مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود بسر و مصروع و صاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود
و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و بدل وی بوزن آن فلفل بود و گویند
و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد **دارچینی** بهترین وی سیلانی بود خوشبوی
سرخ رنگ تیز طعم که در طعم وی تیزی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و روغن وی گرم بود و دارچینی در غایت لطافت بود و مصلح عفونت و زکام را سودمند بود



وخوردن

و خوردن وی و کحل کردن تاریکی چشم زایل کند و مفرح قلب بود و در وی تریاقیه
هست و چون با مصطکی تبر بر و آب این بیاشامند فواق زایل کند و دارچینی نعوظ
تمام آورد و بهضم طعام بکند و درد معده که از سبب سل بود زایل کند و بادها بشکند
و رعشه را نافع بود و سینه را پاک کند و سدهٔ جگر بگشاید و قوت معده بدهد
و استسقا را سودمند بود و درجه زخم بار رده تخم مرغ سود دهد و زهرهاء
گزندگان و سو گزندگی عقرب با انجیر ضماد کردن بغایت سودمند بود و چون
سحق کرده با سرکه برقو با طلا کنند سود دهد و چون با عسل بر کلف بمالند زایل کند
و سرفهٔ کهن را سودمند بود و درد گرده و عسر البول و اولی این بود که بکوبند
و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند قوت وی تا بجده
سال بماند و بقراط گوید قوت انسانرا نگاه دارد چندانکه در حیوة باشد
و ذهن تیز کند و جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول پاک کند و نسیان
ببرد و دسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند و سرگردش را نافع بود
و مثانه را قوت دهد و هم تبها را نافع بود و فولس گوید لقوه را نافع بود
و استرخاء عضله و روفس گوید یرقان را نافع بود و صرع و وجعهاء سود دهد و مقدار
مستعمل از وی یکدرم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند

مضر بود بسر و مصلح وی خمیره بنفشه بود و بدل وی پوست مسلیخه بوزن آن و نیم وزن آن
از کبابه یا اهل یا زرین و گویند بدل این دو وزن کبابه بود و شادوق گویند بدل وی بوزن
وی خولنجان بود و گویند بدل وی دو وزن وی اهل بود و روغن دارجینی رعشه را
نعاه نافع بود **داربل** نوعی از مرو است و گفته شود در میم انواع آن **داربرنان**
نعم است و گفته شد **دار روهی** سوکلا داشت و گفته شود **دبق** افسوس خوانست
و این حبیست بشکل زرشک و دانهٔ مورد و عطار شیراز وی را موبرج علی
خوانند و چون بشکنند علی الزنج بغایت جسفنده در اندرون وی بود و بهترین وی
تازه املس بود که لون اندرون وی کرانی بود و لون بیرون وی سیاهی و سرخی بزند



وطبیعت

وطبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و در وی رطوبتی
فضل بود غیر نضیج و اسحق گویند گرم و تر بود و محلل و ملین چون با زرنیخ بر ناخن سیاه
شده نهند قلع کند و بر ورمهاء سرد و تر سری بلغمی ضماد کردن نافع بود و چون
با راتینج و موم خلط کنند اخرا ساوی و بر ورم بن گوش نهند و مجموع ورمها را نافع بود
و اگر با کندر بیامیزند و بر ریشهاء کهن نهند زایل کند و اگر با بوره بر سبزه بگدازاند
و بلغم و عرق النساء و برص را نافع بود چون نیم درم از وی مستعمل کنند و جذب
رطوبت غلیظ از عمق بدن بکند و فولس گوید خلطهاء در اعضاء بگدازاند و قوت
اعضا بدهد و رطوبت زایل کند و روفوس گوید محلل اخلاط فاسد بود که در
ورکین جمع شده باشند اما مضر بود بقلب و از خوردن وی قراقر در شکم پیدا کند
و مغص آورد و دوا و داروی این بود که با ب عسل قی کنند و حقنه و سکنجبین
بیاشامند و گویند مصلح وی بالنگ و کاومان بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا
بود و در تحلیل ورمهاء صلب چهار دانگ وزن آن جوز السرو و نیم وزن آن
ابهل است **دبس** بپارسی دوشاب خرمایی گویند بهترین آن بصری بود که آنرا
سیلان خوانند و آن آتش ندیده باشد و آنچه از رطب فارسی گیرند دوشاب خوانند
وطبیعت این گرم و تر بود کلف زایل کند چون با قسط و نمک بدان بمالند وطبع



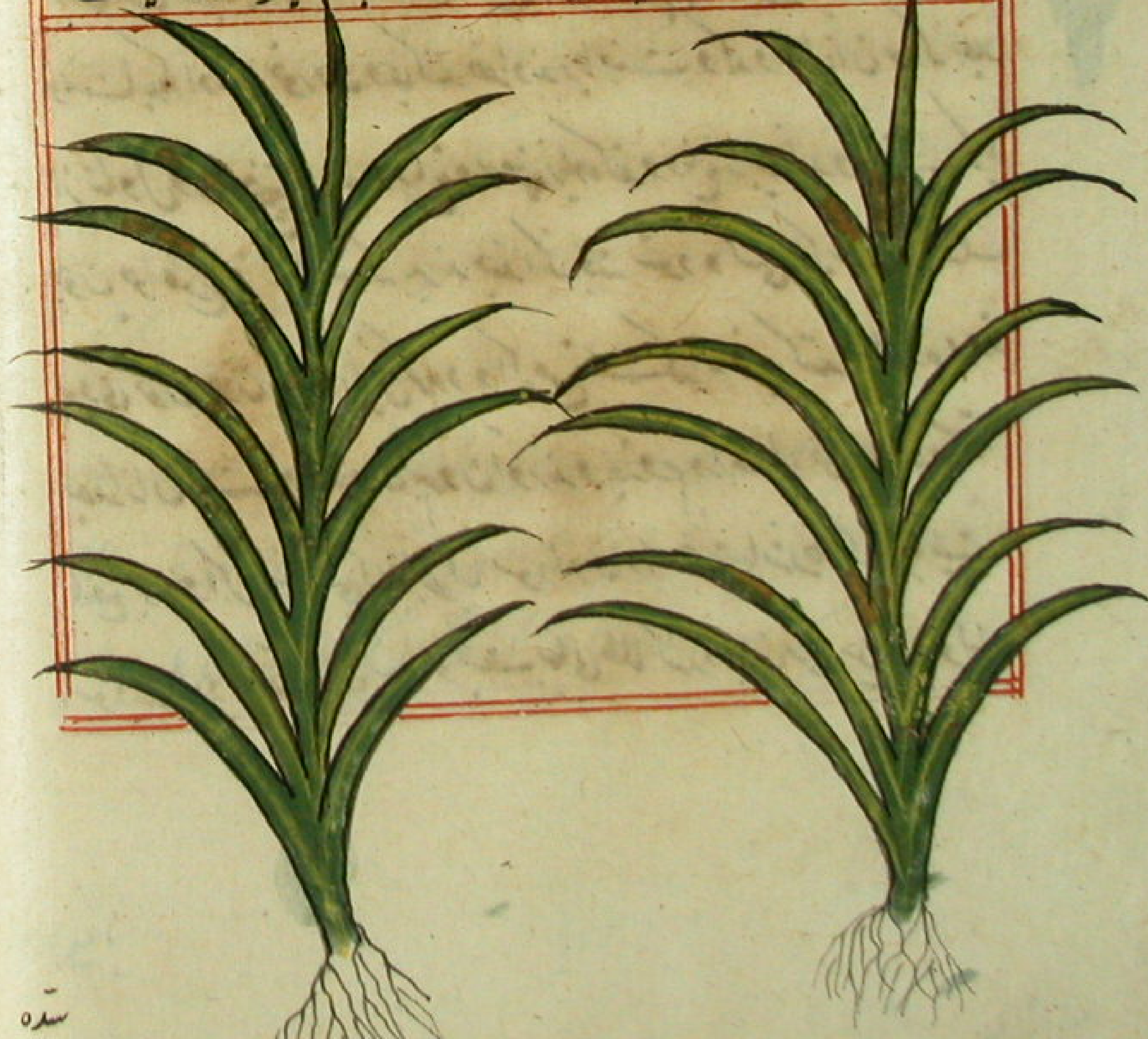
نرم دارد و غذا دهد لیکن خلطی غلیظ و خونی عکر از وی متولد شود و مصلح
وی بادام و خشخاش بود و بعد از ان سکنجبین ساده با مغز کاهو خورند
دما فوع است و گفته شود دماب سیسنبر است و گفته شود دبودار
دیودار و دسدار گویند و گفته شود دجاج بپارسی ماکیان گویند و مرغ خانگی گویند
و طبیعت وی معتدل بود در گرمی دماغ را زیاده کند و عقل بیفزاید و دماغ
وی چون با شراب بیاشامند منع خونی که از حجب دماغ
روانه بود بکند و آواز صافی کند و گزندگی جانوران بلید را

نافع بود



نافع بود و چون بشکافند و همچنان گرم بر موضع گزندگی جانوران نهند و زمان
زمان بدل کنند بغایت سودمند بود و منع سریان سم بکند و فرع غذاء ناقهان بود
و نشاید که ادمان خوردن وی کنند خداوند ریاضت و کد و اولی آن بود که بعد
از تناول وی سکنجبین بخورند و دماغ وی منی زیاده کند و دماغ را بیفزاید و تریف گوید
چون جوانمرغ فربه با مسکه بپزند چندانکه پخته شود و کسی را که سرفه خشک
بودی خون چون بخورد زایل گردد و اگر مرغ بحکدانه فربه کنند دوازده روز
بعد از ان بکشند و بیضه وی بیرون آورند و مجذوم در اعضاء خود بمالند بغایت
نافع بود و اگر برکسی که مالیخولیا سوداوی داشته باشد طلا کنند بغایت
سودمند بود خاصه چون سه نوبت بپای طلا کنند و چون مرق مرغ بیه دار

بباشاید کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نشود هفت روز ودر
هر روز یک مرغ بابان جوادی بخورد لون وی بحال صحت رود وبغایت نافع بود
دج روفس گوید فاضلترین مرغ برّی بود واین مؤلف گوید بشیرازی آنرا طحا خوانند
وبعد از وی سعرور وسمانی پس حجل ودراج وطیهوج وسفنین وفرخ الحمام وورشان و
فواخین وطبیعت آن گرم وخشکست **دجر** لوسا است وگفته شود **دخن** بپارسی
ارزن گویند وبشیرازی المؤان نوعی از جاورس است وطبیعت این سرد و خشکست
در دوم وگویند در سیوم وگویند گرمست شکم ببندد وبول براند وغذا اندک دهد واگر
بشیر تازه بپزند خشکی وی کمتر شود وغذا بسیار دهد لیکن



شده وسنگ گرده بپراکند ومصلح وی قند بود وسویق وی قطع قی واسهال که از صفرا
بود بکند واسحق گوید مضر است بشش ومصلح وی مصطکی بود وشابور گوید بدل آن بریج است
دخان مجموع دخانها محقق بود ودر وی اندک نفعی تاری بود وبقوّت ترین و
تمانها دخان قطران بود پس زفت پس میعه بعد از آن مر بعد از آن کندر ودخان کندر
در ادویه جمله ورم چشم استعمال کنند که در وی قرحه بود آن قرحه را پاک گرداند و
گوشت برویاند ودر کحلها نیز مستعمل کنند جهت منع موی زیاده که در چشم
می روید ودخان بطم سودمند بود جهت رطوبتی که در چشم بود بی آنکه رمد بود
ودخان قوار برگرم بود قطع سبل بکند وروشنائی چشم بیفزاید **درّاج**
گوشت وی معتدلتر از گوشت تیهو بود وفاخته وفاضلتر ولطیفتر



وخشکتر از کوشت تدرج بود و حرارت کمتر منی را زیاده کند و شکم ببندد و دماغ و فهم را زیاده کند و مصلح ناقهان بود و دراج را بشیرازی کنک کر خوانند و این مولف کوید دراج بهندی را میرح مغتول خوانند دراقی

و دراقن نیز کویند و بلغت اهل شام خوخ است و کفته شود دردی الخمر بهترین وی دردی شراب کهن بود و طبیعت وی کرم و خشک بود تحلل اورام بود و کلف و غش را زایل کند و اثرهائی که مانند عدس بر روی پیدا شود چون بسایند و با اشنان خلط کنند و هر روز رویرا بدان بشویند رویرا پاک کرداند و جلا دهد دردی الخل دردی سرکه چون خشک کرده

بسوزانند و مانند زبد البحر با در دیگی کواری نو کنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی وی این بود که سفید کردد و بشویند مانند توتیائی سوخته و وی محرق و معفن بود و مسخن و مجفف کوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و باد اینج بر سفیدی ناخن طلا کنند زایل کند و چون با روغن مصطکی باد اینج بیامیزند و بر موی مالند و بکشب رها کنند مویرا سرخ کرداند و آنچه شسته بود آثار دمامیل و ریشهاء ان ببرد و تاریکی چشم زایل کند و آنچه سوخته بود با مورد تازه بر شکم و معده ضماد کنند محکم کرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان

بکند

بکند و چون ضماد کنند بر سست شکم و بر ریشها قطع خون رفتن بکند و بر ورم بستان ضماد کردن نافع بود و اکر بر بیرون رحم ضماد کنند حیض باز دارد و مسکن ورمهاء کرم بود درونج صاحب منهاج کوید دو نوعست فارسی و رومی و بهترین وی رومی بود



وانرا درونج عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب جامع کوید در کوهستان شام و اندلس بسیار بود طبیعت وی کرم و خشکست در سیوم و عیسی کوید کرم و خشکست در دوم باد ها را بشکند و کزندگی جانوران زهر دار را نافع بود و در درد رحم که از سردی بود سود دهد و خفقان که از سردی بود زایل کند و بادهاء غلیظ که در معده و امعا و رحم بود لطیف کرداند و تحلیل دهد و بر کزندگی عقرب و رتیلا

با انجیر ضماد کردن و همچنان خوردن نافع بود و تقویت دل بدهد و مفرح بود
و تریاق همه زهرها و مقوی دل و اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند
تا سخونه وی کمتر شود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند بغایت نافع بود
و خاصیت وی آنها بی نماید و کیفیت وی بشکند و این زهر در خواص آورده است که
چون قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند طاعون در انجا نبود و اگر سوراخ
کنند و ریسمانی بوی ببندند و از میان هر دو ران زن حامله بیاویزند فرزند ویرا
نگاه دارد از همه آفتی محفوظ بماند و اگر دشخوار زاید زائیدن بروی سهل
شود و زود بزاید و اگر بیاویزند بروی و سروی بر ریسمانی بسته باشند
و بن وی سوراخ کرده باشند بد برازی ایمن باشند از خوابهای بد و از ترسیدن
در خواب و این از خواص است و سفین اندلسی گوید مسخن دل و معده و
جگر بود و هضم طعام بکند و سودمند بود جهت مالیخولیا معا بی تحلیل
نفخ و تلطیف غلظ اخلاط و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و اسحق گوید دو
درم و هم گوید مضر بود ببرو مصلح این رازیانه و قند بود و رازی گوید بدل وی
در دفع مضرت بادها که در رحم پیدا شود بوزن وی زرنباد و دو دانگ وزن آن
قرنفل و سابور گوید بدل وی عاقرقرحا بود و گویند بدل وی دو وزن آن سورنجان

درونبون از جمله مخدرات بود و نبات وی بدرخت زیتون ماند لیکن
لیکن از یک گز کوتاه تر بود و ورق وی برنگ ورق زیتون بود اما درازتر
بود و نیک تر و بغایت خشن بود و گل وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه
کوچک بود بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی بدرازی



یک گز بود و بستبری انگشت و در کوهها روید و در طبیعت مانند بزر البنج
و لفاح و خشخاش سیاه بود و مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده بود
و غثیان سخت و فواق و مغص آورد و اسهال چون و عش و مسبت
و کشنده بود از چهار روز تا هفت روز و مداوای آنکس که آن خورده بود

بقی کنند تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن بزر البنج گفته شد **در دار**
شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه و بشیرازی اسفیدار و بسمرقندی
کل کرم و در صعدیان نجنک و در اندلس بشجره النسم و در بحار الامنکر
وغرب نوعی از وی است و صفت غرب گفته شود اما ورق



در دار در وی قبض بود و جلایی و پوست وی قابضتر و سردتر از ورق
وی بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان شکسته بطول کنند سود دهد
و پوست سبز وی چون یک مثقال با آب سرد بیاشامند یا بشراب
مسهل بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند و با سرکه بر جرب ریش

شده

شده مالند سودمند بود و پوست وی چون بر جراحات
نهند بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه بسرشند و بر برص
طلا کنند زایل کند و بیخ وی چون بر آتش نهند و بسوزد رطوبتی که
از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند کری که از رنجوری
در از حادث شده باشد زایل کند و عصاره ورق وی چون در گوش
چکانند هم کرم و ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم
کشند تاریکی چشم زایل کند و رطوبت ثمر وی چون بر روی
مالند جلایی تمام دهد و شیخ گوید ورق وی سرد و خشک
بود در درجه اول **در** ثمرة العلیق است و گفته شود **در وبطارس**
دودمطارس نیز گویند و معنی این بلوطی بود با سرخس بلوط و این
چیزیست که بر درخت بلوط کهن پیچیده می شود مانند سرخس
اما کوچکتر بود و در وی حلاوتی بود با اندکی تیزی و تلخی اما اصل
وی با وجود شیرین و تلخی و تیزی عفص بود و قابض و معفن و
در غایت حرارت بود چون بکوبند با هیچ همچنان و بر موی
ضماد کنند موی را بسترد و فالج و لقوه را سودمند بود **درداب** دستبویه است و گفته شود



درابسج گویند بعضید است و گویند نوعی از کبلا بست واین صحیح تر است وصفت هردو گفته شود دستنبویه بلغت اهل شام شمام خوانند بپارسی دستنبود س وآن نوعی از بطیخ کوچکست بوئیدن وی وادمان بدان نمودن دماغ را گرم کند و سدهٔ وی بگشاید و بادی که در وی بود بشکند وگوشت وی بطی الهضم بود و بوئیدن وی سودمند واگر خشک کنند



وروی را بدان بشویند پاک گرداند وجلا دهد دفلی حبن است واین دو نوع بود بری و بحری و هردو نوع را سم الحمار خوانند بپارسی خرزهره و بشیرازی خزهره و بهترین وی سبز بزرگ ورق بود و بغایت تلخ بود وگل وی مانند گل سرخ بود برنگ وثمر وی صلب بود وطبیعت وی گرم وخشکست در سیوم وگویند خشکی وی در دوم بود وگویند در اول بغایت محلل بود اگر طبیخ وی در خانه بیفشانند قتل براغیث وارضه بکند و در محلل بود اگر طبیخ ورمهای صلب که بود ودرد پشت

وزانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی بپزند و مانند مرهم بود بر ورمهای
صلب نهند بگدازاند و تحلیل دهد و آب ورق وی چون بر جرب
وصله طلا کنند سودمند بود و چون با شراب و سداب بجوشانند و بیاشامند
سودمند بود جهت گزندگی جانوران زهردار و مقدار مستعمل از وی
نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و فقاح وی و ورق وی حیوانات بود
از آدمی و سگ و اسب و خر و استر و غیره مجموع حیوانات و آنچه
ضعیف بود از حیوانات نمل و مگس اگر دفلی در آب خیسانند و از آن
آب اینها را کشنده بود و اندکی از وی کرب آورد سخت و باد
در شکم پیدا کند و آب که دفلی در وی رسته باشد بد بود و فقاح وی
بغایت معطش بود و ورق وی چون با آب بپزند و بپالایند و بهر
یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب
بسوزد و روغن بماند و بعد از آن ثمن رطلی موم سفید بر آن روغن نهند
مانند مرهم و آن مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت کمال مفید بود
و اگر ورق وی خشک کرده بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند
و وی نشر را ریش کند و حوالی آب و مداواء کسی که دفلی خورده باشند ماستهای

حرب

حرب و حیضها و لعاب بزر قطونا و روغن گل و کتیرا
عجب مفید بود و همچنین انجیر و جلاب و در عنب یعنی
انگوری اضافه چیزها حرب کنند **دفطامانون** مشکطرامشیع است
و گفته شود **دقاق الکندر** در صفت کندر گفته شود **داب** بپارسی صغار گویند
و بشیرازی خار بوست وی و خور وی بغایت خشک بود و در درجهٔ اول سرد بود
و حبوب وی سرد و تر بود ورق وی چون تر بود با شراب اینده بپزند و بر چشم
ضماد کنند آب رفتن چشم باز دارد و ورمهاء بلغمی و ورمهاء گرم که در زانو باشد
سود دهد و اگر نیک بکوبند و بر ریشهاء تر افشانند خشک گرداند و سوختگی آتش را



سود دهد و پوست وی چون با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند نافع
بود جهت درد دندان و سوختگی آتش و ثمر وی چون تر بود با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران سود دهد و چون با به بر سوختگی آتش نهند نافع بود وغبارکه
بر ورق و ثمر وی نشسته باشند بغایت مضر بود بحواس و وحشت و آواز و باید که شیر تازه
از پی آن و صاحب تقویم گوید مصلح آن عود بود یا قرفه دارچینی و جوز وی با به بر گزندگی
جانوران ضماد کردن نافع بود و خاکستر وی ریشهای حرکن زایل کند و پوست
وی چون بسوزانند جلائی تمام دهد تا بحدی که برص را شفا دهد و چون ورق و ثمر
وی بخور کنند در خانه خنفسه بگریزد **دلبوث** نوعی از سوسن بری است و این معروفست بسیف الغراب



وبدان سبب

وبدان سبب آنرا سم بری نهاده‌اند که ورق ان مانند سیف است و بشکل
ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا باریکتر و کوچکتر بود و ساق وی مقدار یک گز
بود و گل وی سرخ رنگ بود ویرا اسقراغاسون خوانند و بعضی با خاریون گویند
و کسیفیون نیز خوانند و اصل وی مانند دو سار کوچک بود زبر یکدیگر انکه
در نشیب بود لاغر بود و بالایی فربه و در وی قوت جاذبه بود و ملطف
و محلل بود و در بغداد این بیخ را نافوخ گویند و زنان بغداد جهت فربهی مستعمل
کنند و جهت جلاء بروی چون بدان بشویند بغایت لون را نیکو گرداند و در بغداد
بسیار بود ولرزان بها و بیخ بالایی وی چون زن بخود برگیرد حیض براند و چون
با شراب بیاشامند شهوت جماع برانگیزاند و بیخ نشیبی وی چون زنان بیاشامند
قطع شهوت ایشان بکند و زهراوی گوید چون بیخ وی در شراب خوسانند
و صاحب بواسیر هر روز مقدار یک رطل از ان شراب بیاشامد بواسیر را خشک
گرداند و این مجربست و اگر خشک کنند بیخ وی و هر روز مقدار یکدرم با ماء العسل
بیاشامند همین عمل کند **دلبک** ثمر گل است چون گل بریزد این ثمر حاصل شود
مانند تخم سه گل سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم وی ترشی بود
و در شام یعرف الدبکر خوانند و این مولف گوید شیخ الرئیس بر آنست که تخم گل انست

دلبیس نوعی از صدف کوچک بود که همچنان خام نمکسود می خورند و در حماد
گفته شود در صدف **دلق** صاحب منهاج گوید فراوی مانند سمور بود در همه
حالتی و مالسی گوید گرمی وی کمتر از سمور بود و سخونه وی معتدل بود از بوانکه
طبیعت حیوان وی گرم و تر است **دلفین** ماهی بزرگست سیاه رنگ و سر وی
مانند سر خوک بود و دندان دارد و انرا خنزیر البحر خوانند و در جرون خوک
ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بگدازند در حنظلی که شحم وی
بیرون کرده باشند و دران بجوشند و در گوش چکانند کری کهن شده وازان
بوجه زائل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت



وی مانند گوشت سگ ابی بود در غلیظ و در هضم و تولید سودا و کیموس بد

ودندان

ودندان وی چون بر کودک او بربندند نترسد و پیه وی چون بخورند درد مفاصل را
سود دارد **دماغ** بهترین مغزها مغز مرغها بود خاصه گرمی و بهترین مغز مواشی بره
و گوساله و شیخ الرئیس گوید مصلح کسی بود که زهر خورده باشند یا گزنده و برا گزیده باشند
و بقراط گوید مجموع مغزها سرد و تر بود و خونی سرد لزج و خلطی غلیظ از وی
متولد شود و چون هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیاده کند و مرطب امعا
کرده بود و باه را زیاده کند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود نزدیک
هضم شدن و بر معده مالیده شود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود
و زوتر از معده بگذرد از آنچه رسیده بود و مصلح وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل
و دارچینی و سرکه بود **دماغ الدیک والدجاج** مغز خروس و مرغ چون بخورند بگزندگی
مار و دیگر نافع بود و چون بسرشند بگرد آسیاب و مقدار باقلایی بخورند خون
رفتن بینی بازدارد خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون از حجب دماغ روانه
بود **دماغ البعیر** مغز شتر چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را سودمند
بود **دماغ البط** مغز بط ورم مقعد را سود دارد **دماغ ابن عرس** مغز راسو چون خشک
کنند و با سرکه بیاشامند صرع را بغایت مفید بود **دماغ الخیل** مغز اسب محرق و معفن
بود **دماغ الخفاش** مغز شب پره با عسل چون در چشم کنند در ابتداء نزول آب

نافع بود و خاکستران روشنائی چشم بیفزاید و مغز وی تازه چون برکف
پای مالند باه را برانگیزاند دم الاخوین شیان خوانند و ایدع و دم التنین و دم
الثعبان بپارسی خون سیاوشان گویند و بعربی قاطر الدم و مؤلف
گوید این سه نوعست چکیده و خشتی و ترابی بهترین این چکیده بود صافی که قطعا
چوب در وی نبود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی وی در دوم
بود و شیخ الرئیس گوید سردی وی در سیوم بود و بوخا گوید گرمست در
اول و خشکست تا دوم قوت معده و جگر بدهد و شقاق مقعد و سحج امعا را
بغایت مفید بود و قطع خون رفتن کند از هر موضع که باشد چون نیم درم از وی
بر روی زرده تخم مرغ نیمبرشت بیاشامند شکم براند و سحج را نافع بود و در
داروهای چشم قوت چشم بدهند و جراحتهای تازه را سودمند بود و روفس
گوید ریشها و دملها و واسهال را نافع بود و در داروی چون بران افشانند
و جالینوس گوید گوشت بر جراحتهای که در امعا بود و ظاهر بدن برویاند
و وی شش را بد بود و مصلح وی صمغ عربی بود یا کتیرا و بدل وی در همه فعل
کاهو بود یا عصاره کاهو و گویند حضض الطار و مؤلف گوید وی صمغ بود و آن
حربزه سقوطره خیزد آنچه چکیده بود و آن دو نوع دیگر از هندوستان خیزد از موضع

دیگر

دیگر و این مؤلف گوید در این روزگار هرچند دم الاخوین که آورده‌اند مغشوش
بود و غش آن بکنندر کرده‌اند دم خون گرم و تر بود و گفته شود هر یک بجای خود
دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود جهت بهق و کلف چون
گرم بر آن طلا کنند و منضج ورمهای گرم بود بزودی و چون به آتش بریان کنند
جهت قرحه امعا نافع بود و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند
سموم را نافع بود دم الابل چون گوسفند و گاو کوهی چون بریان کنند سودمند
بود جهت سمهای که بریشگان کرده باشند و ذوسنطاریا سود دهد و اسهال
کهن و کسی که زهر چه زده باشد دم ابن عرس چون راسو چون طلا کنند بر خنازیر
و مفاصل تحلیل کند دم السلحفا چون سنگ پشت آنچه بری بود چون
با شراب بیاشامند صرع را سود دهد دم الانسان خون آدمی چون وقتی که
حجامت کنند بگیرند و با آرد علس بسرشند با سنداب تر و عسل طلا کنند
بر هر ریش که بر اعضا بود خاصه در ساق و دستها که آب از وی روانه بود
بصلاح آورد دم القراد بپارسی چون گویند چون در میان شراب کنند
مستی زود آورد و این از خواص است دم البقر چون گاو ماده چون بر جراحت
ریزند خون ببندد دم الحلم دم قراد است که گفته شد منع موی زیاده که

در چشم باشد بکند وقتی که بکند و بر موضع این طلا کنند وی اقوی بود
از دم ضفدع از منع رستن موی. **دم الحمار و الورشان**
والسعس والدجاج خون کبوتر و خون ورشان که بپارسی کنار گویند و خون
سعس که بپارسی بوتیمار خوانند و خون مرغ خانگی بهترین این بود که از
حیوان سلیم گیرند ان گرم بود جهت منع ورمها که تولد کند بسبب
سقطه با روغن گل نافع بود و جهت جراحات چشم در چشم چکانیدن
سودمند بود خاصه خونی که از بال وی بگیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خون
رفتنی که از حجب دماغ بود بکند **دم الثور** خون گاو نر خون تر بود از جمله
سمومات بود از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و مری و سرخی
زبان و غثیان سخت و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن
و خناق کشد و کزاز آورد و مداواء وی بحقنه و اسهال کند و قی در انجا
خطرناک بود که خناق آورد و بعد از حقنه و مسهل ادویه که نافع بود جهت
فسردگی خون مانند سح انجدان و بوره و حلتیت و خاکستر چوب انجیر
در سرکه و فلفل و انجما در سرکه دهند و خاکستر سرو و تخم کرنب و عصاره
عوسج و علامات خلاص وی این بود که از دبر وی مانند زعفران چیزی بیرون آید

واولی

واولی آن بود که بر شکم و معده وی ارد با ماء العسل ضماد کنند و اگر خون
وی همچنان گرم با سویق بر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد **دم الضفدع**
خون وزغ که بشیرازی بک گویند بهترین ان خون ضفدع زرد و سبز بود
منع موی رستن بکند و موی زیاده که در چشم باشد بکشند و بر موضع
این طلا کنند نروید خاصه خون ضفدع سبز کوچک و خون بسوزانند و خاکستر وی
در بینی دمند خون رفتن باز دارد و علب العباس المجوسی گوید خون طلا کنند
بر دندان برویاند و غیراو گویند که ضفدع و خون وی چون بر دندان
نهند دندان بیفتد و این مجربست **دم الحربا** خون آفتاب پرست که ان
نوعی از اعضا است منع موی زیاده که در چشم بود بکند چون بکشند و بر موضع
این طلا کنند **دم الخفاش** خون بر پستان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و نگذارد
که بزرگ گردد **دم الحایض** گویند مسکن وجع نقرس بود چون بر وی چکانند
و چون بر جمره مالند و چون زن بخود بر گیرد منع آبستنی بکند **دم الکلب**
دم الکلب سودمند بود جهت گزندگی وی رسم سهام ارمنیه و گویند
بچه بیرون آورد و منع وی زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس گوید
دروغست **دم الدب** خون خرس چون گرم بر ورمها نهند زود پخته کند

وان زهر در خواص آورده است که خون وی چون در چشم کنند بعد ازانکه
موی را زیاد برکنده باشند دیگر بروید وتریف گوید خون وی چون دیوانه
بیاشامد نافع بود دم الورل والحردون خون ایشان چون در چشم کنند
قوت باصره بدید و ایشان نوعی از عصایه اند صفت حردون گفته شد
دورک گفته شود دم البومه خون بوم سودمند بود جهت ربو وهمچنین مرق
وی وگوشت وی دم التیس خون بز نر که بشیرازی دکه خوانند بهترین ان
بود که از بز کوهی گیرند چهار ساله وقتی گیرند که انگور رنگ خواهد گرفت
دیگی سنگی بیاورند وحلق وی ببرند وچون اول زها کنند واخر وا ازان
میانه بگیرند در دیگ وزها کنند تا سرد شود بعد ازان قرصها سازند
ورها کنند تا خشک شود وازغبار نگاه دارند ودر جایی بنهند که نم بود وچون
خواهند که استعمال کنند جهت سنگ گرده ومثانه سه درم ازوی در کاس
شراب شرین حل کنند وبیاشامند یا در اب کرفس کوهی در وقتی که وجع
ساکن بود سنگ گرده بریزاند عجایب واین از جمله مجربات است
وچون تر بود وبر ورمها گرم طلا کنند بصحه دهد دم المعز خون بز چون با عسل
بیاشامند در سنطاریا نافع بود دم الحمل خون بره گویند سودمند بود

نجاصیت صرع را دم الفاره خون موش بر ثالیل ومسامیر چون
طلا کنند قلع کند دم الخنزیر خون خوک گرم وتر بود مانند خون آدمی وگوشت
وی مانند گوشت آدمی بود بطعم وقطعا فرق نتواند کرد کسی آدمی خوار بود
دم الدیوک والدجاج خون خروس ومرغ سودمند بود جهت خونی که
از غشاء دماغ روانه بود دم الحمار خون خر منع رعاف که از جهت دماغ بود بکند
دم الخزفان خون خزفان چون بیاشامند صرع را نافع بود دم الثعبان ودم التنین
نیز گویند واین دم الاخوین است دنقرا بقر خوانند وطبیعت وی گرم وخشک
بود وده قوت مانند نمک بود بلکه اقوی بود ازوی چون سحق کنند وباسرکه بر جگه
اعضا طلا کنند زایل کند وچون سحق کرده بر موی غلیظ نهند رقیق گرداند ونرم بپارسی
شوره خوانند دند بشیرازی باتو گویند واین خروع حبی است



وحب خطائی خوانند وحب سلاطین نیز گویند واین سه نوعست
چینی و هندی و سنجری چینی بمقدار فستقی بود و سنجری بمقدار بید انجیری
ومیل بسرخی ونقط سیاه بران باشد و هندی از چینی کوچکتر بود واز
سنجری بزرگتر ومعوان مثل بزردی زند وبعضی گویند حب الملوک ماهودانه
است وگفته شود وطبیعت زند گرم وخشکست در چهارم بهترین وی
چینی بود پس سنجری پس هندی وشربتی از وی یک حبه و نیم بود
تا دو حبه و گویند از دو دانگ تا نیم درم مسهل رطوبات وسودا وبلغم
آنچه در مفاصل بود و نشاید که در شهرهای گرمسیر مستعمل کنند الا در شهرهای
سردسیر وطبیعتهای سرد ومصلح وی این بود که پوست وی باز کنند
بکار دو باید که نزدیک وی بپزند اگر بپوست وی رسد سرخی
آب زایل شود وسفیدی مانند مرض پیدا شود مغز وی را بگیرند و در
اندرون وی مانند زبان گنجشک بود آنرا بیندازند و با قدری نشاسته
وورق گل سرخ وزعفران وکتیرا ورازیانه بکوبند واگر خواهند که
با ادویهٔ مسهله ممزوج کنند با تربد وعصارهٔ غافث وعصارهٔ افسنتین ومانند
آن که همان مزاج داشته باشد ونباید که زند در ترکیبی کرافیون وفرفیون

باشد

باشد مستعمل کنند واگر با شیر خر ومسکه خورند هم شاید وآن سودمند بود
جهت مرّهٔ سودا وبلغم ومسهل خلط خام بود ودرد مفاصل را تحلیل دهد
وسیاهی موی را نگاه دارد ورها نکند که زود سفید شود وعیسی بن علی
گوید که وی سحج امعا آورد وباید که بعد از ان شیر تازه خورند وغذا گوشت بآب
سیب وغوره وقدری بیندوان افشانند واگر ماهی خورند شاید واگر خشو بتی
سازند از برنج وجو مقشر بروغن گل نافع بود دنقه زوان است وسلیم
نیز گویند وگفته شود ذو الحبه حنطانا است وگفته شد دوسر زن خوانند وان
حشیشی است که در میان گندم روید وبشیرازی تخم این کنگاس خوانند وطبیعت
این گرم است در اول وخشک است در دوم وگویند سرد است
واین ملیّن ورمهای بود که در ابتدا بغایت صلب بود
وچون داء الثعلب ضماد کنند سود دهد وچون
با آرد بر غرب ضماد کنند سودمند بود وغرب
ناصوری بود که نزدیک چشم پیدا شود در
آنجه چشم ودو درم از وی مسهل گرم بود
ووی مضر بود بانثیین ومصلح وی کتیرا بود وبهترین



وی سیاه رنگ بود و عصارهٔ که از حشایش وی گیرند باید که با آرد
می آمیزند و خشک می کنند و بعد از آب استعمال کنند **دوُم** درخت مقل است
و در میم گفته شود **دو قوا** تخم خرز بری است و بیخ آن شقاقل است
و گیاه وی خرس گیاه خوانند و کند گیا نیز گویند و بغایت خرس
و برا درست دارد و گویند دو قوا تخم کرفس بری است و خلاق آست
و بیونانی دوقس خوانند و دوقس نوعی از آنست بشیرازی بدران گویند
و صفت آن در قاف در قوقالس گفته شود صفت بهم و بهترین دوقو تازه
زرد رنگ و طبیعت این گرمست در سیوم و خشکست در اول و گویند

کرم

گرم و خشکست در دوم مغص ساکن کند و بول و حیض براند و سیح الطفال را نافع بود
و مقدار شربتی یکدرم بود و مفتح سده بود و فضلها بلغمی غلیظ از سینه پاک
کند و سرفه که از آن سبب بود زایل کند و گزندگی عقرب را نافع بود چون بپزند
و آب این بیاشامند یا بر موضع گزندگی ریزند و روفس گوید قوت معده بدهد
و هضم طعام بکند و منی زیاده کند و جالینوس گوید شهوت باه برانگیزد و نعوظ قوی
آورد و ان ماسویس گوید استرخاء مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه
بریزاند و فولس گوید کرمها و حب القرع بکشد چون با شیخ یا ترمس
بیاشامند دو وزن آن و دسقوریدوس گوید مهیج شهوت جماع
بود و مدر طمث و صاحب تقویم گوید مضعف مثانه بود و مصلح آن
تخم مورد بود یا بلوط و صاحب منهاج گوید مضر بود بمثانه و شهوت
جماع ببرد و مصلح آن مصطکی بود **دودل** گویند طالیسفر است و گفته است
دوباروج گویند کاکنج است و گفته شود **دود القرمز**. دود
الصباغین خوانند و این کرمی سرخ است که در درخت بلوط یابند
و وی صدفی شکل بود کوچک مانند حلزون و جالینوس گوید چون
از درخت بگیرند و تر بود سرد و خشک بود در دوم و صفت و منفعت وی



دربابِ قاف در قرمز گفته شود دود الحریر بپارسی کرم ابریشم گویند چون بگیرند
وخشک کنند وسحق کنند ... ازوی ... که از آرد گندم بود اضافت
کنند وبا ... بندد چند روز بسالی لون روی را بغایت نیکو کند وبدنرا



فربه کند واگر ... ازوی خشک کنند ودر خرقه ارغوانی ببندند وبر محموم

اوبزند بغایت سودمند بود دوع مخیض تراست وگفته شود
دوقص بصل است وگفته شد دورحولی نوعی از سوسن بریاست که
بیونانی کسیقون گویند وآن ولبوس است وگفته شد دود شجر
الصنوبر کرم درخت صنوبر در قوت مانند دراونج بود در فعل همان عمل میکند
وآن سبز رنگ بود وچون بکوبند وبرموضعی ضماد کنند گوشت را
تباه کنند واگر بر ورمی ودسیلی که محتاج بشکافتن



بود نهند بشکافد دوص اهنست که آهن تافته دران اندازند واز منویات
باه بود ومنفعت وی در صفت حدید گفته شد دوار النمر ... نروک است
ودر بابِ نون صفت نروک گفته شود دو الخلطافی خالدومیون است

وگفته شد **دهنج** سنگی سبز است بپارسی دهانه گویند و آن دو نوعست
کرمانی و فرنگی و بهترین آن فرنگی شیرین بود و ترششی و شیرین وی
چنان امتحان کنند که وی را بسایند و بر روی آینه ورها کنند تا خشک شود
اگر آیینه رنگ برآورد تلخ بود و اگر نه شیرین بود و طبیعت این سرد و خشکست
و در طبیعت نزدیک بتوتیا بود و این مؤلف گوید که آن یکنوع که بدر این ضعیف
آورده کرمانی است از خراسان خیزد و از ولایت فارسی میانه سیرجان
و شوازه هم خیزد و آنچ فرنگی گویند فرندی خوانند بدان سبب که در وی



مثل جوهر آهن بلارک نقشها باشد و فرند بلغت تازی جوهر شمشیر بود
و تولد دهنج شیرین از معادن زر بود و از آن دهنج ترش از معادن مس و در
هر دو نوع سمیت باشد و دهنج بجاریست که در معدن زر و مس مصنوعی شود

برنهال توتیا بمرور ایام می بندد و بعضی مانند پر طاوس است و غلبه لون آن بسبزی
زند و بعضی سبزتر بود و بعضی بی لون تر و دهنج ترش در صنعت کسیر
بکار برند از بهر افادت لون در آن صنعت اگر بر زر شکن دار افکنند در بوته
شکن ببرد و دهنج سودمند بود جهت سفیدی چشم با مروارید ناسفته
و توتیاء هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته مانند سرمه در چشم کشند
و وی از جمله سمومات بود و اگر حک کنند و کسی که زهر خورده باشد بیاشامد
دفع زهر بکند و اگر کسی که زهر نخورده باشد و بخورد سم مهلک بود و اگر بر موضع
گزندگی عقرب مسح کنند درد ساکن کند و اگر سحق کنند و قدری با سرکه
بگدازند و بر توباکه از مره سودا بود بمالند زایل کند و سعفه که در سر و جمیع
اعضا بود سود دارد **دهمست** درخت غار است و صفت این گفته شود
دهن الحل شیرج است بپارسی روغنکنجد خوانند و سیرجت گویند
و روغن شیره گویند بشیرازی روغن خوش خوانند و در شیر گفته شود
در شرح منفعت آن **دهن الخلوق** روغن زعفران است و صفت ادهان
در مقالت دوم در مرکبات گفته شود **دهن علی** او مالی است و گفته شد
دهن البلسان روغن بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع شعری

نشتری از آهن ساخته اند و زیر بر برگی شق کنند چنانکه بدان جایگاه که
روغن است برسد و ترشح بنیاد کند و روانه گردد و گویند به پنبه حاصل
می کنند و گویند شیشها ساخته اند که هر یک پنج مثقال از آن بگیرد در شیب
هر برگی که شق کرده باشند بیاویزند و بهترین وی آن بود که تازه باشد
و بوی وی قوی بود و امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند
و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بشیر
چکانند شیر ببندد و اگر در آب چکانند و حل کند مانند شیر سفید
شود و اگر بر ابریشم چکانند و ابریشم را بسوزند و خاکستر آن بسرشتند
و در آب اندازند در بن آب نشیند و آن را شیر بلسان خوانند و صمغ
بلسان گویند و بحقیقت آن روغن نیست بلکه صمغ است و آن موضع
که بلسان از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آن را عین الشمس
خوانند و بلسان از معجز عیسی علیه السلام است و تخم آن را نیز روغن
هست و آن را حب بلسان خوانند و گفته شد و صفت عود گفته شود و
حب آن بقوت تر از عود آن بود و امتحان آن بکندما و حول د فر کنند
و مؤلف گوید این دو امتحان معتبر نیست که بر روغن مغشوش کند تا و سوزن

فروخته می شود و غش آن بروغن صنوبر کنند و روغن مصطکی و روغن
حنا و شمع گداخته و راتینج جهت آنکه چون کنند تا بدان جرب کنند و با آتش
دارند و افروزد و طبیعت این گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم
و لطافت وی از حب و عود زیاده بود و در چشم کشیدن جهت نزول
آب نافع بود و روشنایی چشم بیفزاید و سردی رحم را سود دهد و چون زن
بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه و بچه بیندازد و چون بیاشامند بول براند
و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر و افیون و کسی که فطر
خورده باشد و گزندگی جانوران چون دو دانگ از وی با آبی که نانخواه در وی
جوشانیده باشند بیاشامند بغایت سودمند بود و سنگ گرده بریزاند
و مرضهای بلغمی را نافع بود و مؤلف گوید جهت رعشه مزمن بغایت نافع بود
و بدل آن بوزن آن دهن رازقی با نیم وزن آن روغن نارگیل و دانگنیم
آن زیت کهن و گویند بدل آن روغن رازقی است و نیم وزن آن آب
کافور و ابن ماسویه گوید بدل آن یک وزن و نیم آن روغن زیت بود و ابی ریحان
در صیدنه گوید بدل آن دو وزن از زیت خالص بود و گویند حب بلسان کوفته
چون در روغن رازقی بجوشانند بدل این بود و گویند بدل آن روغن کاری است که

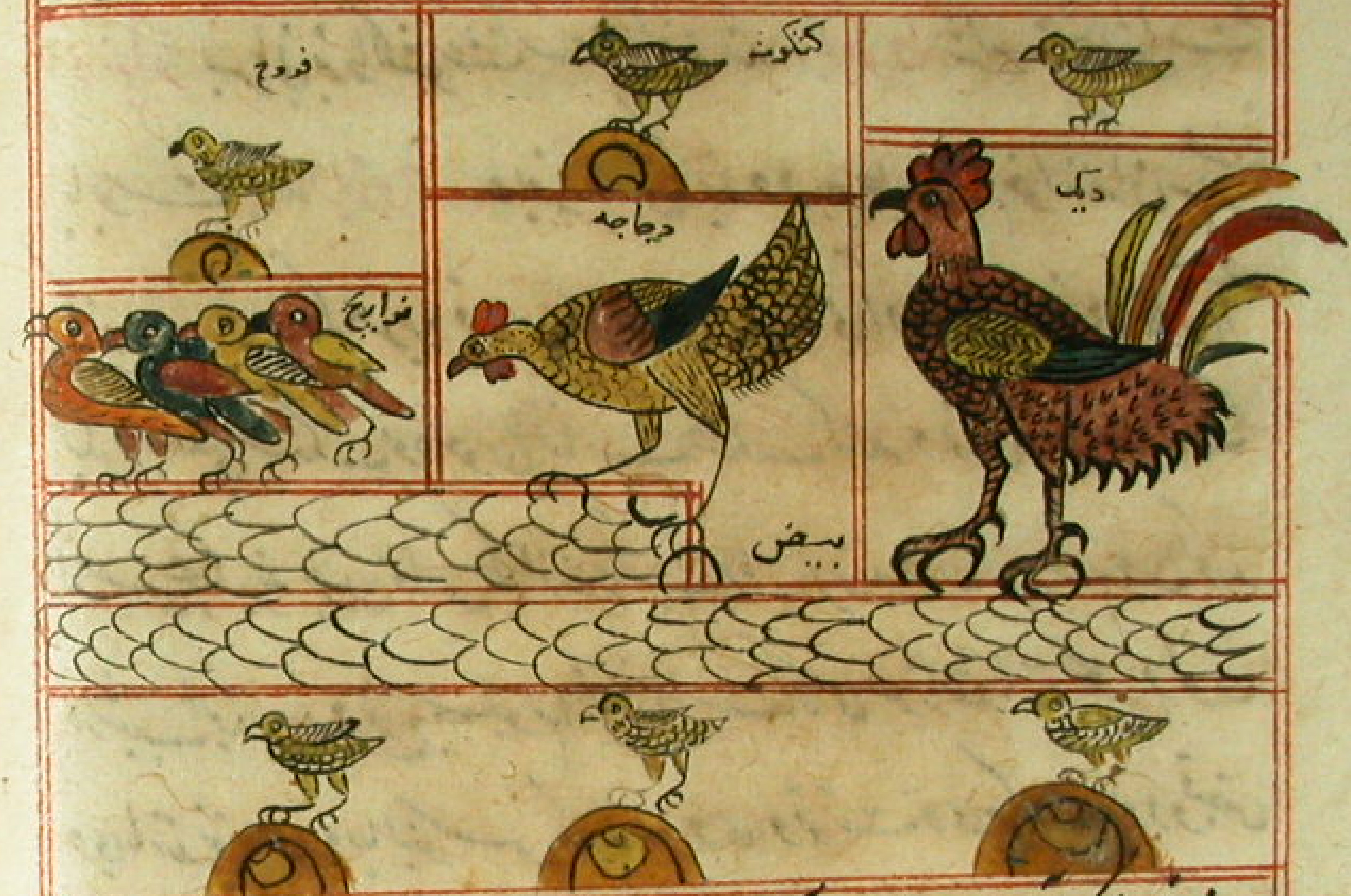
دروی مرتخته باشند دیودار دیداز کویند ومعنی این شجر الجن است واین
نوعی از ابهل است با معل وصنوبر کویند وعیدان وی مانند عیدان ززنباد بود وشیر
دیودار لبن وی بود وکرم وتر ومحرق ومعطش بود وکرمی آن عتر از خشک
بود خاصه پوست وی در سیوم بود استرخاء عصب وفالج ولقوه را نافع بود
خاصه هیچ به ازوی نبود ومرضهای سرد که در دماغ بود وسکته وصرع را
نافع بود وسنک کرده ومثانه بریزاند وطبیعت ببندد ودر طبیخ
وی نشستن استرخاء مقعد را نافع بود ودیودار نیز کویند



واین مولف کوید بزبان جوون انرا کرکه خوانند دیواسبت حندقوقی است

دیناروبه خر است وکفته شد دیوبافونیطس اصل اللون است وکفته شد
دنیار بسریانی بزر الکشوث است وکفته شد دیاقودا شراب خشخاش است که
با پوست بزند دیغروجس دیغروجاس کویند وبیرجاس هم خوانند آن سه نوعست
یکنوع معدنی بود که جزیره قبرس از جاهی بیرون می آورند واین نوعی از طین است
لیکن بصلبی سنک بود چون بافتاب خشک کنند ونوعی دیکر نقل است که
از مس می کیرند چون نحاس بکدازند وآب بروی ریزند چون از بوطه بیرون آورند
در شیب این یابند ونوع سیوم وتشنیبا است که می سوزانند مانند کلس ولون
وی مانند نقره بود وجالینوس کوید طعم وی وقوت وی مرکب بود وقبض
آن زیاده از حرارت بود وبغایت محقق بود سودمند بود جهت ریش دهن
چون بها استعمل کنند واکر با عسل کن کرفته بود جهت ناریشی که در دروعاه
ودهن بود وجهت خناق نافع بود وکوشت زیاده بخورد وریشهاء برکم
دربدن بود وچون با صمغ البطم بیامیزند یا در موم روغن کنند واستعمال کنند
بصلاح آورد وچون با بسد که سحق کرده بر حکه طلا کنند زایل کند وچون سحق کنند
وبر موی غلیظ افشانند رقیق ونرم کرداند دیک بپارسی خروس کویند
خصیه وی زود منهضم شود وکوشت وی کرم وخشک بود وبقراط کوید مرق وی

رعشه و درد مفاصل را نافع بود خاصه چون با شبت بسفایج و پیاز بپزند و صاحب منهاج گوید شبت



بپزند تا دانکی آب بماند و آب مرق بیاشامند و مرق خروس پیر بورا
سودمند بود و چون بسفایج و شبت اضافه کنند قولنج را سود دهد و تا حکدا
مسهل بلغم بود و چون با حنزباء قابض بپزند سحج را نافع بود و چون با شبر
بپزند قرحه مثانه را نافع بود و چون بشکافند بعد ازانکه کشته باشند
و کوبند چون زنده بود و بر گزندگی افعی و مار و در نهند بغایت نافع بود و بوست که
اندرون سنکدان وی بود پوستی تنک که می اندازند اگر خشک کرده
سحق کنند و با شراب بیاشامند درد معده را بغایت نیکو بود و مولف گوید

با بات

با نبات قدری سحق کنند و سفوف سازند چنین عمل کنند **دیباقوس** از اخس
الکلب خوانند و جل سعفه و مشط الراعی نیز گویند و این



نوعی از خارست بیرازی و برا طوسک خوانند و ساق وی دراز بود
و خارناک و ورق وی مانند ورق کس است و خارناک بود و قتی دیباقوس
عطشان بود و چون کردد لون این سفید کردد و چون بشکافند در میان وی
کرمها کوچک بود طبیعت وی و بیخ وی خشک بود در دوم بیخ وی چون
با شراب بجوشانند و بکوبند تا بعوام بر هم شود و بر مقعد ضماد کنند ساق را

زایل کند و اگر بر ناصور نهند سود دارد و گل وی خواه خشک و خواه تر
اما تر نیکوتر بود چون بکوبند و در خرقهٔ پاک کنند و سر خرقه ببندند و در میان شیر نهند
و بمالند چندانکه هیچ در خرقه بماند و آن شیر بر شیری دیگر کنند مجموع یکباره
گردد و ببندد و اگر در آب بمالند همچنان که گفته شد و سه بامداد بناشتا
بیاشامند سبز را نافع بود و چون بجوشانند و بخورند مسخن بود و بول
براند و اگر جوشانیده ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع حس
بکند دیک بردیک بشیرازی مرگ موش عمل خوانند و مولف گوید آن
زرنیخ مصعد است و کسی که این خورده باشد علامات و مداواء
این در صفت زرنیخ گفته شود دوای اکله را سود دارد و هر ریشی که
عفن شده باشد و گوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند
و بوی کند این ببرد

باب الذال ذاقی الاسکندرانی

معنی این بیونانی غار الاسکندرانی بود دیسقوریدوس
گوید ورق این از ورق مورد بزرگتر بود و نرم تر بغایت
سفید بود و ثمر وی در میان ورق بود بمقدار نخودی و در کوهستانها
روید و بیخ وی مانند بیخ مورد بود لیکن بزرگتر و خوشبوی



بود و چون بیخ بکوبند بمقدار شش درم و با طلا بیاشامند سودمند بود
جهت دشخواری زادن و چکیدن کمیز و جهت کسی که بجای کمیز خون از وی
آید و جالینوس گوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود
و مجربست بانک حیض و بول براند اما خاماذاقی معنی غار الارض بود و
دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود
و قضبان وی مانند یک گز بود و ثمر وی گرد بود و سرخ رنگ و پیوسته
این ثمر بر ورق و ورق وی چون نیک بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن گرداند

وعصارهٔ وی جون با شراب بیاشامند بول وحیض براند وجون زن بفرزجه کند
وبخود برکیرد همین فعل کند وجالینوس کوید قوت وی مانند قوت ذاقی الاسکندرانی
بود وعبد ابن صالح کوید فرق میان ذاقی الاسکندرانی وخاما ذاقی آنست که ورق
ذاقی الاسکندرانی اوّل پهن بود وباقضبان بود وخاما ذاقی ورق وی کوجکتر
بود واز قضبان جدا بود وباقی هم مانند یکدیکراند دافنویداس بیونانی یعنی مانند غار
خاصه ورق وی وآنچه محقّق است نوعی از مازریون است که ورق وی پهن بود
ومازر ترکویند وبه بربری اداداکویند وکفته شد واستعمال کردن وی بد بود
دبل جلد سلحفاه هندی بود وکویند بحری جون بسوزانند وخاکستر وی بسفیده



تخم

تخم مرغ بسرشند وطلا کنند بر تشقاق کعبین وانکشتان سودمند بود
وجهت شقاقی که زنان را در نزدیک حیض آمدن بیدا بود بغایت نافع بود
ذباب ابن زهر کوید مکس الوان بود وهر حیوانی را مکسی معین بود شتر وکاو
وشیر وسک وامثال ان واصل ان کرمی بود ومکس آدمی از سرکین حاصل
می شود واصل ایشان کرمی کوجک بود که از بدنهاء ایشان بیرون اید از
هر حیوانی که باشند واین کرم باز مکس شود وزنبور وهمو کوید جون بکیرند
مکسی بزرک وسروی ببیندازند وبه بدن وی شعیره که در مره باشد
حک کنند حکی سخت زایل کند واکر مکسی بکیرند وبا زرده تخم مرغ
سحق کنند نیک وضماد کنند بر جشمی که کوشت سرخ در اندرون
وی جسفیده بود وبیونانی کرماسیس خوانند در ساعت ساکن
کند واکر حک کنند بر داء الثعلب حکی سخت داء الثعلب را
زایل کند واکر بر کزندکی زنبور بمالند سخت درد
ساکن کند ودیسقوریدوس کوید بر کزندکی عقرب و
زنبور ونحل جون بمالند سخت جند نوبت بر موضع
کزندکی بغایت نافع بود وجون ویرا بسوزانند وباعسل



بر داء الثعلب وداء الحیة طلا کنند موی بران بر وباند وخاکستر وی
سرد وخشک بود **ذراریح** حیوانیست این از مکس بزرکتر
نبود سرخ اما باریکتر بود وبغایت سرخ ونقط سیاه بران بود



واین سم قاتل است ومؤلف کوید در حوالی همدان وکوه وکرهرو این

نواحی بسیار باشند هریک بمقدار زنبوری بزرک وبر نبات شبرم جرا کنند
وغذاء ایشان شبرم بود وبی حد باشند دران صحراها وچون خواهند که
استعمال کنند در کوزهٔ نو کنند وسر آن بکتان پارهٔ بکیرند ودان کوزه بر سر دیکی
سرکه دران جوشد نهند تا بخار سرکه بایشان رسد وخناق شان بکیرد بعد ازان
مستعمل کنند وبهترین وی ذهبی رنک بود وطبیعت وی بغایت کرم بود
وخشک وکویند کرم وخشک بود در دوم چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند واکر در
موم روغن کنند برص ناخن زایل کند وناخن تباه شده بیندازد بروزدی وبر برص
وبهق با سرکه طلا کردن نافع بود وبا خردل سحق کرده طلا کنند موی بر وباند
وورم سرطان بکدازاند چون با زیت بزنند تا غلیظ شود وبران طلا
کنند وبر جرب وقوبا طلا کردن نافع بود واندکی ازوی چون با ادویه
بود که دفع مضرت وی بکند بول بود وکویند اکر در زیت بجوشانند
موی بر داء الثعلب بروباند واکر کزندکی عقرب بوی حک کنند نافع
بود واکر در روغن کنند ویکهفته در آفتاب نهند وبعد ازان قطرهٔ در کوش
چکانند درد کوش زایل کند وکری ببرد وروغن وی محلل ورمهاء بلغمی
صلب بود وهر کس که یک ذراریح بخورد وکوینده کشنده بود علامت

وی این بود که ورم قضیب وزهار و نواحی آن پیدا کند و قرحهٔ مثانه و بول
ببندد و بعد از آن گوشت و چون بعوض بول بیرون آید و سوزشی سخت و اسهال
سحجی و غثیان و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی
و تاریکی چشمها و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و سه تسوج از وی قرحهٔ مثانه پیدا کند
بخاصیت با وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند که در مداوائی مستعمل کنند یک
طبخ با ادویه که مصلح وی بود مانند کثیرا و مداوای کسی که این خورده باشد
بقی و حقنه و شیر تازه آشامیدن و لعاب و روغن بادام
شیرین و جلاب و مرقها چرب و بیض نیمبرشت کنند
و صاحب تقویم گوید مصلح وی حب کاکنج و طین مختوم
بود و بدل وی گویند طینوث است و گویند کرم
درخت صنوبر **ذرة** جاورس هندی است بشیرازی
ذرة خوانند و این دو نوعست سفید و سیاه بهترین
این سفید فربه بود و طبیعت این سرد و خشکست
و محقق قطع اسهال بکند و اگر استعمال کنند مانند ضماد کرداند
و خناق پیدا کند **ذرق** حمدوها است



وگفته شد **ذرق الخطاطیف** بپارسی سرگین پرستوک
خوانند چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زائل
کند **دوکر** قطراسالیون است و گفته شود **دفکری**
نوعی از سذاب بری است و بویی بد دارد
و گل وی زردی خوش رنگ بود چون
بکوبند ورق آن و بپاشند ربع و درد



جگر و درد اندرون نافع بود **ذنب الخیل** نباتیست که در خندقها
و کوهها روید و قضبان وی مجوف بود و بسرخی مایل بود و صلب
بود و بر گره و بنزدیک گره ورق بود مانند ورق اذخر باریکتر و
اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود
و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و گویند
و خشک بود در دوم قابض بود خصوص عصارهٔ وی و محقق بود
بغیر لذع و قطع خون رفتن بکند و جراحتهای عظیم چون بر وی ضماد
کند باصلاح آورد و اگرچه عصب بود



وقس را نافع بود و قرحه امعاء و مجموع انواع شکم رفتن چون ناب
بیاشامند سودمند بود و عصارهٔ وی رعاف را نافع بود و بیخ وی و خشیش
وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و ورم معده و جگر و استسقا را
بغایت سودمند بود و وی نوعی از لحیة التیس است و بسیار
مستعمل کردن مرخی اعصاب بود و مصلح وی خمیرهٔ بنفشه بود
ذنب الفاره لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب بدین اسم
خوانند که خوشه وی بذنب موش ماند **ذو خمسة اوراق** و دو خمه
اصابع فنجنکشت است و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید بطاسون

غیر محکمست و در این باب قول صاحب منهاج معتبرست و ذو خمسه



اقسام و ذو خمسه خنجه نیز گویند و در باب ما در صفت بنجکشت گفته
شد و در باب الف در ابلق و جاسم دیگر که دارد هم گفته شد ذو ثلاثه
حبات زغرور است و گفته شود ذو ثلاثه شوکات شکاعی است و گفته
شود ذو ثلاث ورقات این اسم بر جند جیز واقع است بر جند قوقا و بر
خصی الثعلب و بر فصفصه و بر جو ماننده و هر یک در باب خود گفته
شد ذو ثلاثه الوان و ذو ثلاثه اوراق نیز خوانند و این طریفلن است
و طریفولیون هم گویند و گفته شود ذهب بپارسی زر گویند طبیعت

وی معتدل و لطیف بود و فولس گوید گرم و لطیف بود نافع بود جهت ضعف دل
و خفقان و بخصوص این و در ادویه دار القلب مستعمل باشد و بالجمله قلب را نافع بود
و سحاله وی در دهن گرفتن بوی دهن زایل کند و در چشم کشیدن قوت بصر
بدهد و روشنایی بیفزاید اگر میلی زرین هر بامداد در چشم کشند بغایت
نافع بود و سحاله وی آنچه بسوهان زر جدا شود در ادویه جهت دفع سودا
بغایت مفید بود و محلول وی لطیفتر بود و اقوی از سحاله و صاحب
منهاج گوید مقدار مستعمل از وی قیراطی بود و گویند مضرست بمثانه و مصلح
وی مسک و عسل و صاحب تقویم گوید مضر بود بمثانه و آلات بول
و مصلح این حب الآس بود و شاهبلوط و شربتی از وی دانکی
بود و مسعود روس گوید سودمند بود جهت خفقان دل و اندوه و غم و
بادی که در دل بود و عشق و فزع که از سده سودا بود و خاصیه وی
آنست که نافع است عظیم درد دل را و فولس گوید بدن را فربه کند و جر
گردش را نافع بود و جذام را بغایت سود دهد جون سحاله وی در ضمادات
مستعمل کنند و عرق النسا و نقرس و فالج را و جون با ادویه بیاشامند
خفقان را نافع و کافور نوس سودمند بود همه دردهاء سوداوی و مقوی اعضا

اصل بود و در خواص آورده اند اگر غره کوش کسی بسوزنند تیزین
سوراخ گشته دیگر فراهم نشود و اگر پاره زر خالص بر کودکی آویزند
نترسد و صرع گرد او نگردد و مجربست و کسی که داخس داشته باشد
و داخس بشیرازی خوی درد خوانند انگشترین زر در انگشت کند درد ساکن
گردد و هم در خواص آورده اند که نیم دانگ زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند
غوص کند و اگر جسم دیگر که باشد یک رطل در اندازند غوص نکند
و این مولف گوید که شرف زر بر دیگر جواهر که دارنده جان نهاده اند که شرف
انسان جبلتست و از خواص وی آنچه بتجربه معلوم شده چشم را روشن
کند و دل شاد گرداند و نگاه داشتن آن خود را زیاده کند و فهم را تیز گرداند
و مردم را دلیر کند در کارها و اندیشه را رای صواب نماید و دل و نفس را
قوت دهد و جوانی نگاه دارد و پیری دیرتر آورد و عیش خوش آرد
و عمر بیفزاید و بچشم مردمان عزیز نماید و آرزوها حاصل کند و چون کودک
خو در ابتدا از و دوان زود شیرین دهند زبانش گشاده سخن آید و بر دل مردمان شیرین
باشد و بتن خویش مردانه بود و از بیماری صرع ایمن باشد و آورده اند که
اگر زنگ زرین در پای باز بندند در شکار دلیرتر بود و اگر کوشه زرین آب

خوردن از استسقا ایمن باشند ذئب بپارسی گرگ گویند سر وی
چون در برج کبوتر بیاویزند هیچ موذی گرد این برج نگردد البته و دماغ وی
چون بگدازند باب سداب و روغن زیت و در جسد مالند نافع بود جهت
هر علتی ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردی و اگر چشم وی
بر کودک بندند نترسد و اگر گرگی دفن کنند



نزدیک رمهٔ هیچ گرگ نزدیکی این رمه نگردد و اگر سرگین وی در بو
بزی کنند که پاره از وی گرگ خورده باشد و بر خاصره صاحب قولنج نهند
بگشاید و مجربست و سرگین وی چون بر ران صاحب قولنج بندند
و ریسمانی که از پشم میشی بود که بعضی از وی گرگ خورده باشد بغایت نافع بود

واگر عوض پشم عوج در پوست ابل بندند و اندر انبوبی بیاویزند همین
عمل کند و اگر انبوبی کوچک از نقره بسازند و این پوست بپشیرازی سوره
خوانند و باید که دو گوشه داشته باشد و مقدار باقلائی در وی کند
و صاحب وجع از خود باویزد نافع بود و مجرب بغایت و بکرات امتحان کرده
و گویند چون سرگین وی سحق کنند و در انبوبی کنند و بر حلق صاحب خنان
باشند که سبب این رطوبت بود نافع بود و این زهر در خواص آورده است
گرگ خاک نخورد و گیاه نخورد الا وقتی که رنجور شود همچنان سگ و هم حیوانات
قضیب ایشان از عضله و عصب بود بغیر از روباه و برک که از استخوان بود
و اگر دنب وی در جایی که علفخوار گاو بود بیاویزند ما دام که این آویخته باشد
اگر چه گاو گرسنه بود قطعا گرد آن نگردد و اگر در موضعی سرگین این بخور
کنند موشان آنجا یکجا جمع شوند و اگر زن بر سر بول گرگ شاشید هرگز
آبستن نشود و اگر خصیه گرگ است وی بکوبند با زیت و پاره صوف
بدان بیالایند و زن بخود برگیرد شهوت وی منقطع شود و اگر زهره
وی بوزن دانگی با عسل یا با شراب بیاشامند تنها بکهن زائل کند و
چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند و هیچ سباع و گزنده گرد وی

نگردد و از راه زبان و درد این ایمن باشد و این از خواص است و شیخ
الرئیس گوید زهره وی منع تشنج و کزاز بکند و ریشهاء عصب خاصه که از سردی بود
و چون سعوط کنند بدان نزلهاء سخت را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده که چون
گرگ اسبی را بگزد و از وی جدا شود این اسب بر مجموع اسبان در وی سبق گیرد
و پیه وی بر داء الثعلب و داء الحیه بمالند سودمند بود و حافظ گوید چون
آدمی خون آلوده بود و گرگ بوی خون بشنود قصد وی کند اگر چه در شجاعت پهلوان
بود و سلاح تمام داشته باشد تا بجایی در پی وی کند که بخورد و گویند چون
پر گرگ در موضعی که گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند و آورده اند که چون
نکاح نامه بر پوست بزی که بعضی از وی گرگ خورده باشد بنویسند قطعا در میان
زن و شوهر موافقت نباشد البته و پوست وی و خشبهاء وی چون جمع
کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب خلایق بود

باب الاراوند بپارسی ریوند گویند و مولف گوید
بیخ ریباس است و صاحب منهاج گوید دو نوعست چینی و خراسانی
و خراسانی معروف بود به راوند الدواب و این جهت چهارپایان
مستعمل کنند و چینی جهت آدمی و بهترین این چینی بود که چون سحق کنند برنگ

زعفران بود و چون بشکند اندرون وی بطریقه کوبان کاو بود و آنرا
ریوند طبی خوانند و باید که سمهای بزرگ بود مانند سم اسب و باید که قطعاً
سوراخ در وی نبود و طبیعت این گرمست و گویند معتدلست و مسیح
گوید گرمست در سیوم و خشکست در اول و گویند گرم و خشکست در دوم
چون سحق کنند با سرکه و بر کلف روی مالند زائل کند و بادها را سودمند بود
چون بیاشامند ضعف معده و درد گرده و مثانه و رحم و جگر نافع بود
و با آب چون ضماد کنند بر ورمهای گرم مزمن بگدازد و جالینوس گوید
نافع بود جگر و سپرز را چون بیاشامند و سده جگر و امعا بگشاند و خاصه
وی بود جگر اگر چه مزمن سده و جع این و ورم و صلابت این و قوت
جگر زیاده از همه چیز بود بمند و مغص و ورم سپرز و عرق النسا چون بیاشامند
و نفث دم که از سینه بود و ربو و رفتن و فواق و خفقان و قرحه امعا
چون نیم درم از وی تا دو درم و گویند این دانکی تا یکدرم و اسهال و تبهای
دایره و سموم و گزندگی جانوران نافع بود و ارماسوس گوید اسهال که
از ضعف معده بود نافع بود و شیخ الرئیس گوید چون روغن وی
بمالند و جهت فسخ که در عضله حادث شود و دردان و امتداد آن

نافع بود و مجهول گوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خوف از دل ببرد
و سعی اندلسی گوید مقوی اعضا باطن بود و سده بگشاید و رطوبتهای
فاسد خشک کند و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را
سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بغایت نافع بود جهت درد
مثانه و بول براند انواع اسهال که از سده ما ساریقا و جگر یا از رطوبت بسیار
بود سود دهد و چون با صبر بود فعل وی اقوی بود و همچنین با هلیله کابلی جهت
تنقیه دماغ تنقیه تام بود و ذهن را نیکو گرداند و صداع بلغمی زائل کند و اگر اباره
لوغاذیا کهن با وی اضافت کنند فعل وی اقوی بود و سودمند بود خواه با وی
و خواه تنها بحدر معالج و علتهای که از سردی دماغ بود و نافع بود جهت
قولنج بلغمی و ریحی اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح بکند و تب ربع و تب
صفراوی را نافع بود و فولس گوید بدن را پاک گرداند از همه حرارتهای و و
رمهای گرم را سود دهد و درد جگر و سپرز و بوحنا گوید ورم معده را و درد شش
و جگر نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سحق کرده این باشند
خاصه با انزروت و گویند مضر بود بسفد و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل این
نیم وزن این زراوند مدحرج و بوزن این ورق و بسرخ صند و رازی گوید

بدل این در ضعف جگر و معده یک وزن و نیم این و ورق گلزرخ و بیخ
یک وزن این سنبل بود رازیانج نارکیل است و گفته شود رازیانج
بری بود و بستانی بود بستانی را بامادیون خوانند و بری را اغوباریون
بهترین این بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود در سیوم و
بستانی در دوم و بری را بشیرازی خوللو خوانند و بستانی
ورق وی گرم بود در اول و تخم و بیخ وی گرم بود در سیوم

[illegible]

و بقراط گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول سدّه بگشاید
و روشنایی چشم بیفزاید خاصه صمغ وی سودمند بود جهت

نزول آب چشم و در نزدیک فرود آمدن آب و رازیانه چون بخورند شیر
زیادت کند و تخم وی همین عمل کند چون بیاشامند یا بخوبند و اگر طبیخ وی
با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی حیض براند
و بول و محلل ریاح بود و چون باب سرد بیاشامند در تبها عطش التهاب
معده ساکن کند و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر گزندگی سگ دیوانه
ضماد کنند سود دهد و آب رازیانه چون خشک کنند و در کحلها کنند جهت
روشنایی چشم نافع بود و آب رازیانه چون بجوشانند دو سه جوش و
با عسل سکبینج یا بی سکبینج در چشم کشند منع نزول آب بکند و روشنایی
بیفزاید و بیخ وی در معالج از تخم و ورق اقوی بود و شیخ گوید سدّهٔ
جگر و سپرز بگشاید و بری سنگ گرده و مثانه بریزاند و تقطیر البول را
نافع بود و تنها و مزمن و شریف گوید از قول فلاحهٔ نبطی از قول آدم علیه
السلام که تخم رازیانه مقدار یکدرم با قند یکدرم هر روز سفوف سازند
از ابتداء آنکه آفتاب بحمل آید تا آنکه ببرج سرطان رسد و مداومت
بران بماند در سالی این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود البته
اگرچه بسن طبیعی برسد و حواس وی فصحت باشد تا آن زمان که بمیرد و

وشیخ الرئیس گوید بطیء الهضم بود و غذا بد دهد و سودمند بود جهت تبهاء
منومین واسحق عمران گوید رازیانج فابغ معده بود و تخم وی خشک کرده
سدهٔ مثانه و گرده بگشاید و بادها بشکند و درد پهلوها و سینه که
تولد از سده کند یا از بادی غلیظ نافع بود و سستی معده ببرد و رطوبت
لین ببرد اید و ابن الطبیب گوید گزندگان بتخم رازیانه تر چرا کنند تا چشم
ایشان قوت گیرد و افعی و مار چون بعد از زمستان از سوراخ
بیرون آیند و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم خود بدان بمالند
جهت روشنائی و تقویه این فسبحان الذی الهمها بهذا وارشدنا الیه
و رازیانه محروری غرا جرا صداع آورد و مصلح این صندل و کافور بود و بدل
رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی قوی بود و سنگ گرده بریزاند
و یرقان انتفاع دهد و بول و حیض براند و شکم ببندد و طبیخ وی با شراب
گزندگی جانوران نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کردن سودمند بود
رازیانج شامی انیسون است و گفته شد و رازیانج رومی نیز گویند راسن
و برا زنجبیل شامی خوانند و بلغت اهل اندلس جنانچه خوانند و کلموح نیز گویند
و این دو نوعست یکنوع بستانی بود و این قیلوشر است و گفته شود و یک نوع دیگر

[illegible]

جبلی بود و این نه بر شکل قیلکوش است و بیخ آنرا بترکی اندز خوانند و طبیعت
این گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود بهترین این
بود که سبز و تازه بود سودمند بود جهت ورمهاء سرد و عرق النسا و درد مفاصل که
از رطوبت بود چون با روغن بپزند و بدان طلا کنند و اگر در لعوقات کنند که
نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش بود و اثری تمام
بدهد و چون طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر بیخ وی مربا کنند با شراب
بغایت معده را نیکو بود و مربی چنان کنند که اول خشک کنند اندکی و

و بپزند و بعد ازان در آب سرد خوی شانند پس ازان در شراب نهند و شیخ
الرئیس گوید نافع بود جهت همه المها و دردها که از سردی بود و مفرح دل بود
و مقوی این و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باه را برانگیزاند و سودمند
بود جهت تقطیر البول که از سردی بود و مقوی مثانه بود و دیسقوریدوس گوید
گزندگی جانوران نافع بود خاصه مصری این مقدار دو درم و لعوق وی سرفه
و عسر النفس را سود دهد وقتی که با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند
عرق النسا را سودمند بود و ماسرجویه گوید اگر زن در شب خود دود کند
ترک حیض کند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و یک مثقال بیاشامند مسخن اعضا
متالم بود که سبب این از سردی بود و منصوری گوید سدۀ جگر و سپرز
بگشاید و بسیار خوردن این حوب را تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس
گوید مصدع بود لیکن درد شقیقۀ بلغمی ساکن کند خاصه بطول کردن و مصلح
وی سرکه بود و گویند مصلح وی مصطکی و حماما بود و گویند خمیرۀ بنفشه و بدل
وی ارسا بود رامک مرکبیست از مازو و پوست انار و زاج سیاه
و صمغ و دوشاب با عسل و طبیعت وی سرد و خشکست و گویند گرم
بود و قابض بود و لطیف و صنعت وی در مرکبات گفته شود

راطینی بیونانی صمغ کلکها را بدین اسم خوانند راتینج راتیانج و رتانج و
رجینه و رستینه نیز گویند و این صمغ صنوبر است و آن سه نوع بود یکنوع سایل
بود که منعقد نشود و یکنوع صلیب بود ساده و نوع صلب بود بعد ازانک
بآتش پخته باشند و از اقلیفونیا گویند و بشیرازی زنگباری خوانند بهترین وی این
بود که سفید بود و اندکی بزردی زند و بوی این مانند بوی صنوبر بود و طبیعت
این گرم و خشکست و عیسی گوید گرمست در سیوم و خشکست در اول محلل بود
گوشت بر رویاند در ریشها لیکن مهیج الم بود و ریشها را با صلاح آورد با گلنار و عروق
و امثال آن و وی مسخن اعصاب بود و مصلح وی موم روغن بان حی العالم بود و بدل وی علک
البطم است رقنه و گویند بدل این نوعت کهن رازقی صاحب جامع گوید رازقی

سوسن سفیدست وچند قول دیگر هم اوآورده که رازقی قطن است و دیگر گوید
رازقی کتان است وگوید روغن رازقی از بهار انگور رازقی گیرند و دیگر گوید
روغن بزر کتان است وگوید روغن سوسن سفید روغن رازقی است
ومولف گوید رازقی گل زنبق است وصاحب منهاج گوید سوسن سفیدست وصاحب
جامع گوید زنبق یاسمین سفیدست وهر دو خلافست اما اگر گویند که زنبق نوعی
از سوسن سفیدست دور نباشد راس الفار سر موش چون خشک کنند وبسوزند
وبکوبند نیک وباعسل بیامیزند وبر داء الثعلب طلا کنند نافع بود راس
الارنب سر خرگوش چون بسوزند وخرد بکوبند وبا پیه خرس بر داء الثعلب
طلا کنند نافع بود رانا بیونانی رمان است وگفته شود ربیثا مولف گوید
ماهی کوچک است که از طرف حرون می آورند ودر گرمسیر ویرا ماهی تشنه خوانند
وازوی ماهیابه سازند وهمچنان خشک نیز می خورند وطبیعت وی گرمتر از رمان
بود ومهیج باه بود ومعده را نیکو بود لیکن تشنگی آورد ومصلح وی عرق کاهو بود
زبزق عنب الثعلب است وگفته شود رب السوس عصاره سوس است و
در عین گفته شود در صفت عصارات ربل نوعی
از افسنتی است لیکن

کوهی بود وگفته شد صفت افسنتین رته بندق
هندی است وگفته شد ریتلا مولف گوید حیوانیست
مانند عنکبوت ودر یزد واین نواحی بسیار بود
وانرا خایه گرگ خوانند بپارسی دمله وترکی بای خوانند
واز جمله گزندگان زهر دار بود ولون وی زرد بود
وسایی هست که بیونانی فالنجین خوانند
ونافع بود بگزندگی ریتلا واین نبات را هم ریتلا

[illegible]

خوانند و در فا کفته شود رجل الجراد شیخ الرئیس کوید بقله است که
قایم مقام بقله یمانی بود و سودمند بود جهت سل و طبیخ وی نافع بود

[illegible]

جهت تب ربع و تبهاء مطبقه و مسیح کوید زرنب است و مؤلف
کوید بتحقیق زرنب است و انرا سرو ترکستانی خوانند و کفته شود
رجل الغراب در شام رجل الزاغ خوانند و از جمله حشایش بود بشکل پای کلاغ و چون

[illegible]

بپزند نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و روفس کوید
اصل وی چون بخورند قولنج را سودمند بود بی انکه مضرتی بوی رسد و درد
پشت و ران و زانوها را بغایت نافع بود و امّا اصل وی کرم بود در آخر
درجه اوّل و خشک بود در اوّل درجه دوم و شربتی از وی جهت
نقرس چون مسهل بود از دو درم تا سه درم باشد کوفته و بیخته و اگر در

حتی که جهت مفاصل همان عمل سور نجابت می کند بی مضرت رجل الحمامه
بحارست و گفته شود در الف در ابخلسا رجله بقلة الحمقا است و گفته شد رجل
العقاب
و رجل العقعق و رجل الکرز رور رجل الغرابیت که گفته شد و در مصر اطریلال را برجل
الغراب خوانند و گفته شد صفت هردو رجل الغروج رجل الفلوس نیز گویند و این مالملی است
و گفته شود رخین نوعی از مصل است بشیرازی قره قرط خوانند و این ماسویه گوید
طبیعت این گرم و خشکست در دوم معدهٔ گرم رانیکو بود و خلطی بد از وی حاصل
شود و اگر سافه از وی بخود بر گیرند شکم رخمه
مرغیست که وی را مردار خوار خوانند و دورا گویند
و بشیرازی خردر خوانند زهره وی چون در گوش
مخالف چکانند با روغن بنفشه یا در شقیقه جانب
مخالف بمالند درد گوش و شقیقه زایل کند و کودکانرا
سعوط کنند یا در گوش ایشان چکانند جهت بادی که
کودکانرا بود و اگر زهره وی با گلاب در چشم کشند
سفیدی ببرد و اگر سرگین وی در شیب زن بخور کنند
بچه بیفتد از وی و اگر با زیت خلط کنند و در گوش چکانند

گرانی گوش ببرد و زهره وی بر گزندگی مار و عقرب و ریسون مالیدن
نافع بود و شریف گوید گوشت وی چون با خردل خلط کنند و خشک کنند
و بخور کنند هفت نوبت در شیب کسی که بر زنان بسته بود گشاده
گردد باذن الله تعالی و چون پری با زمال راست وی بگیرند و در میان
پای زن آبستن نهند سهل براید و در خواص این زهره آورده است که
بروی چون بخور کنند در خانه گزندگان بگریزند و سرگین وی بسرکه
حل کنند و در مرض عالندلون این منتفع شود و جگر وی خون بزبان کنند و سحق
کرده با سرکه حل کنند و کسی که حصو داشته باشد بیاشامد هر روز سه نوبت

سدور حسی کند صحت یابد و چون پوست زرد که در اندرون سنگدان
وی بود خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمند بود جهت
هر سمی که باشند و اگر سر وی بر زنی که دشخوار زاید بیاویزند آسان بزاید
رخام نوعی از احجار است و الوان بود زرد و سیاه و خمری رنگ
و سفید و زروری بود بهترین وی سفید و تنیف گوید طبیعت این سرد و
خشک است چون سه روز هر روز یک مثقال سحق کرده مانند غبار بعسل
بسرشند و بخورند منع دملها بکند که بر اعضا از هیجان خون پیدا گردد و چون
بسوزند و سحق کنند و بر جراحتی که خون از وی روان باشد بپاشند قطع خون بکند
و بصلاح آورد و منع ورم بکند و چون خلط کنند جوهری از وی با عروق شاخ
هرسوخته و در آهن طلا کنند هر دو نقش بزنند تا سرخ شود بعد از آن بیرون
آورند و در آب و نمک اندازند این آهن نر بود و اگر از رخامی که تواریخ
بران نقش کرده باشند و در قبرها بیافتند و سحق کنند و کسی که
عاشق بود با هم معشوق بیاشامد معشوق را فراموش کند و صاحب منهاج
گوید گرم بود در دوم و خشک در سیم و در اول سودمند بود جهت سعفه و
داء الثعلب زرنباد حرف زا است و گفته شد بپارسی سپیدان گویند

و تره تیزک گویند و طبیعت این گرم و خشک بود و لطیف گرمها را بکشد
و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم بکند و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول
احداث کند و اولی این بود که محرور مزاج با کاسنی و کاهو خورد رصاص
قلعی بپارسی ارزیز خوانند و بتبرازی قلع و بهترین وی این بود که صافی بود
و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند خشک بود و محرق این و اسفیداج
این لطافت در وی زیادت بود و تلیین و تحلیل و صفت حرف
این در باب الف در صفت آبار که این اسرب سوخته است و گفته شد
و اسرب رصاص اسود بود و سردی وی زیاده از قلعی بود و قلعی را قسطیر
و فصدیر هم خوانند و اگر صحیفه یک بسازند از اسرب و بر عانه ببندند
با کمرگاه منع احتلام بکند و اگر این صحیفه بر سو که بر عصب پیدا شود نهند
زایل کند و هر ماده که پیدا گردد در ابتدا مثل خیارک چوب بر وی ببندند بگدازاند
و در ورمهاء مقعد که با ریش بود و بواسیر و در ورمهاء قضیب و در بار و بستاند
و در ریشها مثل سرطانات با عصاره که در غایت سردی بود و روغن زیت
با روغن گل با روغن مورد چون بوی اضافت کنند و این صحیفه بدن
روغن حک کنند و بمالند نافع بود و چون براده این بیاشامند همان

علتی حادث شود که از خوردن مرداسنگ بستن بول وغایط
وثقل معده ومعا ونفخ وایستادن وضیق النفس تا بحدی که بخناق کشد واماس
کند ولون وی صاحبی بود ومداواء وی قی کند بطبیخ تخم کرفس وشبت
وانجیر وبوره وماء العسل وغذا اسفیدباج ونشانهٔ خلاص وی این بود که
ادرار بول واطلاق طبع حاصل شود وشیخ الرئیس گوید چون حک کنند
رصاص با شراب یا بازیت نافع بود جهت ورمها گرم واین نیز هم در خواص
آورده که اگر پاره رصاص در دیگ اندازند هر چند که آتش در شیب
این برافروزند گوشتی که دران دیگ بود قطعاً پخته نگردد وهر کس که
انگشتری رصاص در انگشت کند بدن وی لاغر گردد واگر رصاص در
روغن بمالند تا رنگ برآورد وبعد ازان آن روغن بر آهن طلا کنند
هرگز زنگ نگیرد وصاحب فلاحه گوید اگر طوقی از رصاص بر درختی
کنند که ثمر دار بود وثمر وی بیفتد هیچ ثمر وی زیاده گردد واین موقف
گوید رصاص از جملهٔ فلزات معروفست ومعادن او در سه موضع است
نخست در طرف مشرق از جانب حسی بکشتها می آورند دیگر از حدود
بلغار واین نوع بیک کرده باشد وانرا قلعی نواله گویند ونوعی دیگر از طرف

زنگسان واین نوع اندک مایه سیاه فام بود بر صورت مارها کرده بمهر پادشاه
وانجا وبعضی در یکدیگر پیوسته انرا نزدبان مایه گویند وبهترین انواع بلغاریست
که از همه صافی تر وروشن تر بود **رطب** گرم بود در دوم وتر بود در اول وگویند
حرارت وی کمتر از رطوبت وی بود وبدرجه حلاوت وی زیاده بود حرارت
زیاده بود واسحق گوید گرم وترست در دوم وغذاء وی زیاده از غذاء بسر بود
وبهترین این جنس بود وبیرون وبعد ازان زرد ورطب نفخ در شکم پیدا کند مانند
انجیر تر وخشک همچون خرما ورطب بود ورطب معده سرد را نیکو بود ومنی
بیفزاید وطبع نرم دارد سر درد مزاج او رطب وخرما مفسد دندان وگوشت
بن دندان بوند ومضر بود بحنجره وآواز وخونی که از وی متولد شود بد باشد
وزود متعفن شود ومصدع بود ومولد سدّه ومصلح وی بادام
وخشخاش بود که با وی بخورند وبعد ازان مغز کاهو یا خیار بسر که
یا سکنجبین خورند **رطبه** فصفصه است وچون خشک شود قت
گویند وعلق خوانند بپارسی اسبست گویند ودرجا گفته شود
رعی الابل سفانی گویند واین حشیشی است که دانه وی
چون دانه مورد بود ودر وی حلاوت وسپیتی اندک

بود و طبیعت این کرمست در اول و تر است در دوم و جالینوس کوید
کرمست در اول و خشکست در دوم و لطیف و سر چون بوی جر اکند هیچ مضرت
بوی نرسد لیکن سم جانوران زهردار بود و طبیخ وی موی را سیاه کند و تخم
وی چون با شراب بیاشامند جهت کزندگی جانوران نافع بود و وی مضر بود
با حشا و اعصا و مصلح این قرنفل بود با سنبل الطیب و سیلان رطوبات
رحم را نافع بود رعی الحمام فرسطاریون و فارسطاریون نیز کویند رغث جلنار است
وکفته شد رغیدا دانه است که در میان کندم می باشد و انرا از کندم پاک کند

و مضر بود خوردن این و بشیرازی ازاهر خوانند و بپارسی جر رغوة القمر
بزاق القمر است و زبد القمر نیز کویند و این حجر القمر است و
کفته شد رغوة الجامین اسفنج است و کفته شد رغوة الملح
زبد الملح کویند و قوت وی زیاده از قوت ملح بود محلل و ملطف
بود رغوة ماء الملح در غایت حرارت و حرافه بود و باشد که بسوزاند
رق سلحفاه بحری است و کویند ابری و کفته شود در شین
رقاقس کویند جفت افریدا است و بعضی کویند لعبه بربری است و بعضی
کویند خصی الثعلب است و هر یک بجای خود کفته شده است
رقوبنا خطا است و کفته شد رقعا سرخس است و کفته شود
رقعه هر داروبی که صبر کسر کند ازا رقعه خوانند مثل الجبار
و بنوه و خاما ایطی و رقعه خاص اسم بیخی است سرخ رنگ
صلب و طبیعت این سرد و خشکست چون بکوبند و یک
مال ازان در دو بیضه نیمبرشت و سه روز بیابی بخورد هر روز
این مقدار موافق بود وی و حسوسی که در بدن پیدا شود بسبب
افتادن یا زخم یا برداشتی چیزی سنگین

رمان یمانی بجور الفی ماند اما سروی شکافته بود و مثلث شکل بود
و بهترین این بود که رسیده بود و طبیعت این گرم و خشک است معنی بلغم و
رطوبات معده بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد **رمان حلو** انار
شیرین بهترین این بزرگ شیرین رسیده ملیسی بود و طبیعت
این سرد بود در اول درجه اول و تر بود در آخر آن و گویند گرم
بود باعتدال و در وی جلا بود با قبض و ملین بود و دانه وی
با عسل درد گوش را نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد
و معده را جلا دهد و خفقان را سودمند بود و موافق معده بود و بول براند

و عصیر وی چون در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند
روشنایی بیفزاید و چندانکه کهن گردد بهتر بود و دانه وی بد بود نفخ و ریاح
در معده پیدا کند و گویند مصلح وی انار ترش بود و رازی گوید اندک نفخی دارد
و که باشد که نعوظ آورد و محتاج باصلاح نیست از بهر آنکه نفخ وی بگذرد و گل وی
چون بسوزند جراحت را سودمند بود **رمان حامض** انار ترش بهترین این
بزرگ آبدار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قابض بوند و قابضترین اجزاء
وی گل وی بود و انار ترش سرد و خشک است در دوم و گویند معتدل بود

در تری و خشکی صفرا بشکند و منع سیلان فضول بکند از احشا و دانهٔ وی
با عسل قلاع را نافع بود و عصارهٔ وی ناپخته را سود دهد و دانهٔ وی چون در آب
باران خویسانند منع نفث دم بکند و وی خفقان را سود دارد و جلا دل بدهد
و التهاب معده را نافع بود و جگر گرم سود دهد و تبهارا و سویق وی مصلح از روی
زنان آبستن بود و در وی ادرار بول زیاده بود از شیرین و سویق وی جهت
اسهال صفراوی سودمند بود و قوت معده بدهد و جگر گرم و آب وی تپانست
خود دل را ساکن کند و انار سبز تازه ترش و شیرین پوست از وی
جدا کنند و در هاون سنگین بکوبند همچنان با پیه خود و بیفشارند نیم
رطل با بیست درم شکر طبیعت براند بقبض و مرّه صفرا براند و معده را
قوت دهد و هم شراب و رب وی ضماد را سودمند بود و تشنگی بنشاند
و غشیان و قی باز دارد خاصه منعنع وی و بسیار خوردن شهوت را
مضر بود و انار دانهٔ خشک ترش شکم ببندد و صاحب تقویم گوید
انار ترش مضر بود بسینه و آواز و صاحب منهاج گوید دانهٔ وی بد بود
و خشن حلق و سینه و مضر بود بعصب و معده و مصلح این حلوای عسلی یا قندی بود
و هرچه بریان باشند اولی این بود که زنجبیل پرورده یا ترنج مربا خورند

رمان السعال خشخاش است و گفته شد **رمان الانهار** نوعی از نیلوفار نغوز است
و گفته شود در باب با و در دمشق اندرو صامن خوانند **رمان البر** درختی است که
بدرخت انار ماند کوچکتر و حب فلفل دانهٔ اوست و گفته شد **رماد**
بپارسی خاکستر گویند مجموع مجفف باشند **رماد المازریون** جلا دهنده بود و معین
در روشنائی چشم بفزاید **رماد خشب البلوط** خاکستر چوب بلوط قابض بود
خون ببندد و چون بجریر بپزند و هر بامداد بناشتا دو درم با شراب سیب
بیاشامند سودمند بود جهت بله معده و در این رحمت بغایت نافع بود
رماد حطب الکرم خاکستر چوب رز بهترین این بود که از درخت بد بود
و طبیعت این سرد و خشک بود و گویند گرم بود ریش روده را نافع بود
مقدار نیم درم و گویند مضر بود بشش و مصلح این کثیرا بود و چون با سرکه ضماد
کنند بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه سودمند بود و اگر سحق کرده در خرقه
کنند و بر بواسیر ضماد کنند و چون سرد شود دیگر بدل این گرم بنهند ساعتی
و بر آن ادمان کنند بغایت سودمند بود و چون با نطرون و سرکه ضماد کنند
نافع بود جهت گوشت زیاده که در پوست خصیه پیدا شود و چون با زیت
و سرکه یا پیه کهن ضماد کنند جهت تشنج عضله و استرخاء مفاصل و نعقد

اعصاب نافع بود رماد قصب خاکستر نی بهترین این نبطی بود وطبیعت این
سرد وخشک بود وگویند گرم وخشک بود در سیوم سلاه که در مواره بود
بکشاید مقدار دانگی وگویند مضر بود بشش ومصلح این کثیرا بود یا قند
رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانه پرستوک بهترین این بود که آشیانه در موضعی
ساخته باشند که بسیار هوا بود وصفت سوختن این چنان بود که در کوزه
کنند وبگل حکمت گیرند ودر تنوری که آتش تیز بود بنهند یکساعت وبعد ازان
بیرون آورد وسحق کند طبیعت این سرد وخشک است نافع بود جهت دشخواری
زادن مقدار یک مثقال وگویند مضر بود بشش ومصلح این سکنجبین بود رماد
السرطانات صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه
کنند ودر گل حکمت گیرند ودر تنوری که آتش تیز بود بنهند وبعد ازان بیرون
آورند وسحق کنند وطبیعت این گرم بود در اول وخشک بود در دوم
منفعت این درباب سی در سرطانات گفته شود وصاحب جامع گوید
صفت سوختن وی چنان بود که دیگی مسین سرخ بر آتش نهند وسرطان
زنده دران نهند وبسوزند تا چون خاکستر گردد بردارد واستعمال کند
رماد تبن الباقلا خاکستر چوب باقلا وقتی که تر بود چون بسوزند و

خاکستر این ضماد کنند یا بمالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن
باشد ببرد رنف علاج است وگفته شد رند صاحب منهاج گوید
اس است وصاحب جامع گوید درخت غار است وصفت این گفته شد
وصفت غار نیز گفته شود رووس بهترین سرها این بود که از حیوانی
معتدل در رطوبت گیرند وطبیعت این گرم وتر وغلیظ بود غذا بسیار
دهد ومنی بیفزاید ومصلح اصحاب کد بود وشربتش چون بپزند وعرق این
حقنه کنند امعا سفلی تر کند وگرده واعصاب را نیرو نیکو گرداند وباه را زیادت
کند چون در وی اندک حرارت ویبوست بود وخوردن وی مضر بود بمعده
از بهر آنکه دیر هضم شود واولی این بود که با دارچینی خورند وبعد ازان مصطکی
بخایند وسر گوسفند بدتر از سر بز بود وسر بز بتر از سر آهو بود برین قیاس
وفی الجمله غذائی بود که اندک سخونتی داشته باشد وغذا بسیار دهد وقوت
بدن ضعیف ببرد چون هضم بروی مستولی شود وباه را زیادت کند وضعیف را
گران کند وکسی که معده وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج آورد قولنجی بغایت
سخت وگوشت زبان سبک تر بود وگوشت خدین غذا بسیار تر دهد
وچشم چرب تر بود وزود تر بگذرد ودماغ سرد وتر بود وزبان با نمک خورند

و چشم نیز با نمک زیاده خورند و گوشت خذین و بن گوشس بسرکه و سعتر
و انجدان و خردل خورند و اولی این بود که بوستها و عصر و فهها چندانکه امکان
بود بخورند و اگر ارز و غالب بود با سرکه و خردل خورند و مصلح دماغ
در صفت دماغ گفته شد **اما** سرها ماهی کوچک نمکسود خشک کرده چون
بسوزانند جهت شقاق که در مقعد و ملازه و ورم کرده و ورم صلب و مانند
این نافع بود و سر دیش نمکسود چون بسوزند و بر گزندگی عقرب مالند
سود دهد **رواس** جرجیر المالست و گفته شد **روسختج** راسخت گویند
و این نحاس محرق است بپارسی مس سوخته بود لیکن بپارسی وی سوخته
گویند و بهترین این مصری بود و طبیعت این گرم بود در سیوم و قابض
و محقق و ملطف بود و مسهل آب زرد بود و در خضابات موی استعمال
کنند و ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت
زیاده بخورد و ریشهاء بد که در بدن بود منع کند **روبیان** ار بیان است
و گفته شد صفت این و اهل مصر قریدس خوانند و اهل اندلس قمرون و این
زهر در خواص آورده است که چون بکوبند با عود سیاه و بر یاق ضماد کنند
حب القرع را بیرون آورد و گویند چون خشک کرده مسحق کنند با فلفل و در چشم

کشند شبکوری را نافع بود و ماء سرخوبه گوید گرم و تر بود باعتدال منی را
زیاده کند و شکم نرم دارد و بصری گوید بیش از آنکه نمکسود کنند باه را زیاده
کند و غذائی صالح دهد و چون نمکسود کنند یا کهن گردد مولد سودا و حکه بد بود
و درازی گوید دشخوار هضم بود و معده را بد بود و اولی این بود که اصلاح این بسرکه
و مری و کرویا و بعد از ان جوارش عود یا جوارش موختلی مسهل خورند و اگر
محرور مزاج بود از عقب این رب انار منعنع خورد و اگر جهت باه خورند نشاید که
بسرکه خورند بعد از ان که نیک بخته کنند با روغن گردکان و زرده تخم مرغ
و پیاز و کندنا قلیه سازند و مسخن کرده و رحم بود و باه را فزیاده کند **روث**
الحمار الاهلي سرکین خر خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون
بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند و اگر سرکین تازه بفشارند و این آب
در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین چون سرکه بروی افشانند و ببویند
همین عمل کند و چون تر بود و بفشارند و آب این بیاشامند سنگ گرده بریزاند
و سرکین استر نیز همین عمل کند و سرکین خر که در علف جریده بود چون
خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزندگی عقرب عظیم نافع بود
و مولف گوید اگر خشک کرده وی جهت جرب بکوبند و ببیزند و با گوگرد مسحق کنند

و در روغن کنجد خوشانند وشب بمالند و بامداد مصل و عدس کوفته بحمام برند
وبیش از آب ریختن بمالند و بنشینند تا عرق فرود آید بعد از ان آب بریزد بغایت
نافع بود **روث البردون** سرکین استر چون دود کند در شیب رب بچه مرده
ومشیمه **رویا** عنب الثعلب است وگفته شد **ریشی** بشیرازی ارده خوانند
طبیعت وی گرم وتر بود وغلیظ ومصلح وی عسل بود یا دوشاب ودر صفت
سمسم گفته شود منفعت این **رهج الفار** حوفقان گویند واین سم الفار است وتراب
الهالک نیز خوانند واین شک است ودر شین گفته شود **ریحقان** در لغت بعضی
عرب رغوان است وگفته شود **ریتانج** رامسع است وگفته شد **ریباس**
بپارسی ریواج گویند وقوت وی مانند حماض اترج وغوره بود وبهترین وی
فارسی بود شاخهای دراز سبز ابداد طبیعت این سرد وخشکست در دوم
حرارت بنشاند وقی باز دارد وخمار را نافع بود وطاعون ووبا را نافع بود
وچون عصارهٔ وی در چشم کشند روشنایی بیفزاید ووی اسهال صفراوی
وحصبه وجدری را سود دهد وبواسیر وغثیان ساکن کند وقوت احشا دهد
ومعده وجگر گرم وآب وی با آرد جو بر جمره ونمله طلا کردن سود دهد ومضر بود
بسینه وقولنج ومصلح وی اترج مربا بود وصاحب تقویم گوید مخفف اعصاب

ومقطع باه ومصلح وی شراب عود یا انیسون بود وبدل این حماض اترج

[illegible]

است یا غوره **ریه** بپارسی شش گویند صاحب منهاج گوید گرم وتر بود
وسهل انهضام وطبیعت ببندد وغذای وی اندک بود وحیل بلغم داشته باشد
ومضر بود با صحاب کد وبقراط گوید مجموع ششها سرد وتر بود وروفس گوید خشک
بود ودشخوار هضم واصلاح وی چنان کند که ببرگ وکرویا خوبسانند وبعد از ان بریان
کنند وبهترین ششها شش بره وگوسفند کوهی بود وشش بره چون بریان کنند

بی نمک ورطوبتها که از وی روانه بود بکیرند و بر ثالیل خشک که بر اعضا رسته
باشد طلا کند و بدان ادمان کند البته زایل کند و هم این رطوبت برقوبا خشک
مالند نرم کرداند و شش مغز بود بعده والآت بول و مصلح وی حب الاس
و شکر بود ریة الثعلب شش روباه چون با سرکه عنصل بخورند ربو و ضیق النفس را
سود دهد ریة الخنزیر البری والجمل شش خوک و شتر چون بسوزانند و خاکستر ان
بر سحجی که حادث شود در پای بسبب موزه نافع بود و اکر بسوخته همچنان کرم بران
نهند نافع بود و شش خرس همین عمل کند و منع تورم این نیز بکند و خاکستر
شش خوک چون بر جرب تر افشانند سودمند بود ریة الحمار الوحش
شش خرکور چون خشک کند و بکوبند و بیاشامند سودمند بود ضیق النفس و
سرفه را ریة البحر قلومن بلا سیوس این چیزیست که در ساحل دریا یابند
مانند اکینه چون تر بود و چون سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود
و شقاق که در دست و پای می باشد بسبب سرما بدان ضماد کنند بغایت
نافع بود و شقاق که در دست و پای می باشد بسبب سرما بدان ضماد کنند
بغایت نافع بود ریحان و ریحان الملک و ضمیران هم کویند بپارسی شاهسفرم هم
خوانند بواسیر را نافع بود و در شین یاد کرده شود ریحان سلیم جمسفرم

وحماهو

وحماهو سلیم نیز کویند و نبات وی در کوهستان فارس و اصفهان بود مانند
شبث نزو ورق وی مانند خطمی بود و مفتاح وی کوچک بود و مانند

[illegible]

لبلاب بر درخت بپیچیده شود و وی محقق ولطیف بود با سرکه
بر حمره طلا کردن سود دهد و بر ورمهای بلغمی طلا کردن و بر نقرس و بواسیر
همین سبیل و جهت لقوه بغایت مفید بود و بر کزندگی عقرب طلا کردن
بغایت نافع بود و چون زن با روغن کل بخود بر کیرد جهت درد رحم
بغایت نیکو بود و ابن ماسویه کوید طبیعت وی کرم بود بواسیر ظاهر و

باطن را سود دهد واین مؤلف کوید که ای ریحان آورده که
طبیعت این کرم وخشکست تا چهارم وازانست که سرما
بروی غلبه نمی کند وعمر وی دراز باشد اکر بروزکار هاء
آب نیابد بشکند وهر درخت که در پهلوی وی بکارند از بیخ وی
آب بستانند وبسیار ازوی صداع آورد ومصلح این روغن
نیلوفر وکافور بود وبدل این مرزنکوش است وکویند بدل این
نیم وزن این شیح است ونیم وزن این عنب الثعلب
ریحان داود وریحان دارو نیز خوانند واین اذلمس الغار است
وکفته شد ریحان الکافور وکافور یهودی وسمی الکافور
نیز خوانند بپارسی سوسن کویند واین نوعی از درخت
است ونبات وی بیشتر در خراسان بود وکل وی مانند
کل خراما بود وورق وی مانند ورق کاشنی صحرائی
وکل وی وورق وی بوی کافور کند قوی چون ببویند ویا
در دست بمالند خواه خشک وخواه تر وطبیعت این کرم و
خشک در دوم وبوییدن بسیار وی وادمان بدان نمودن رطوبات

از غشا

از غشای دماغ بکشد وچون ادمان بدان نمایند اخلاط غلیظ که در سر باشد
تحلیل کند وبوییدن وی سرد مزاج را سودمند بود نه کرم مزاج را
ریحانی شراب صرف است خوشبوی ربیعت سعد است
وکفته شود ریناج صاحب منهاج کوید سنکی است مانند سرطان
وطبیعت این سرد وتر است در دوم نشف رطوبات چشم
بکند وجلا دهد وروشنائی بیفزاید ومؤلف کوید این نوعی از سرطان
بحری است ودر صفت سرطان کفته شود ربش شریف کوید

برمرغها چون بسوزند و خاکستران بر جراحت افشانند خشک گرداند
و بر بهای بزرگ یاری دهنده بود در قی و در علاج بینی شکسته و منافع بر هر
مرغی در موضع خود با منفعت این گفته شود انشاء الله تعالی

باب الزا زاج انواعست سفید و سرخ و سبز و
زرد زاج سفید قلقدیس خوانند و شوعار گویند و بیونانی خلقنیس و زاج سرخ سوری
خوانند و زاج سبز قلقنت و قلقند خوانند و قلقطار زاج زرد است بپارسی
زاغ ستر دندان خوانند و بهترین این مصری بود براق مانند زرنیخ بدخشی و چون
در دست مالند زود ریزنده شود و پاک بود و کهنه نباشد و دیگر از زاج سوری هست
بپارسی زاج کفشگران گویند و بشیرازی زاغ سیاه خوانند و بیونانی مالبطرنا و ملیطرنا
نیز گویند و جالینوس گوید قلقطار چون کهن گردد زاج شود و وی معتدلترین زاجات
بود و محرق وی الطف محرقات و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند
یکدیگراند لیکن اختلاف در غلظ و لطافت است لطیفترین سفید است
و اقوی ترین سبز و غلیظترین سرخ و قلقطار خیر الامور اوسطها بود
متوسط است میان غلیظ و لطافت و زاجی دیگر هست که بیونانی سبق گویند
و بهترین این مصری بود که لون این مانند زر بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک بود

در سیوم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگراند و وی قابض بود و محرق خشکریشه
احداث کند و جرب و سعفه و ناصور و رعاف و ریش گوش و مده این سودمند بود
خاصه چون فتیله بعسل بیالایند و بقلقطار بگردانند و در گوش نهند و اکله که در
دندان و بینی و دهن بود و ریش این خاصه سوری سودمند بود و خوردن این مجفف
شش بود تا بحدی که بکشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پیدا گردد
تا بحدی که بسل کشد و مداواء وی بشیر تازه و مسکه و قند و مانند این کنند و باقی
منفعت هر یک در باب خود گفته شود زان درختیست که آن را امران
خوانند و گفته شود زاووق زیبق است و گفته شود زبیب بپارسی
مویز گویند و هر تمری که خشک شود ونب خوانند الا خرما که وی را تمر الرطب
خوانند و زبیب بخوانند و زبیب غنجر خوانند و بهترین این خراسان
بود بزرگ شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول و دانه وی سرد و
خشک بود در اول و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود
در دوم و با دانه خوردن درد معا را نافع بود و معده و جگر دوست دارند
و گوشت وی گرده و مثانه را نافع بود و یاری دهنده بود در ادویه مسهل
چون ده درم از وی اضافت کنند و چون بی دانه بود شکم براند و این نوع که

لاغر بود و قابض حرارت وی کمتر بود و معده را قوت دهد و طبیعت
ببندد و محرّق دم بود و مصلح وی خیار سبز بود و گویند شتر تخم بورک
داسیحق گویند مده دم بنشانند و قول اول اصح است گویند مضر بود بگرده
و مصلح وی عناب بود و مویز بدن را فربه کند و هیچ مضرت و اذیه نرساند
الا مگر بمحروری مزاج و مصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه ترش جدی بریان
خورند و دسمور سوس گویند گوشت وی چون بخورند موافق قصبه
شش بود و سودمند بود جهت سرفه و اگر گوشت وی با فلفل
خلط کنند یا با ارد جاودرس و بعض بریان کنند بعسل و بخورند بلغم از دهن
بیرون کنند و چون بیامیزند با آرد باقلا و کمون و ضماد کنند بر ورم گرم که
عارض شود در اعضا بغایت سودمند بود و چون خلط کنند سحق کرده
با شراب و ضماد بر هر جه پیدا شود در پوست مثل جدری و ریشها
شهدیه و عفونات که در مفاصل بود و سرطانات و چون ضماد کنند
با جاوشیر بر نقرس نافع بود و چون بر ناخنی که جنبد جسفانند زود قلع
و مویز غذا زیاده از انگور دهد و جلاء مویز کمتر از جلا انجیر خشک بود
و اطلاق وی کمتر از اطلاق انجیر بود غیر آلا آنکه سوبز موافقتر از انجیر خشک بود

بعدها و بدل این کشمش است **زبیب الجبل** مویزج است و گفته و صاحب جامع
گوید حب الراس است و این سهو است حب الرّاس گفته شد و صفت
مویزج گفته شود و بعضی ازین مویزک خوانند **زبد البحر** بپارسی کف دریا
خوانند و این پنج نوع است یکنوع بشکل اسفنج فربه بود و ستبر و
بوی وی مانند بوی ماهی بود و در ساحل دریا بسیار یابند
و نوع دوم بشکل ناخنه چشم بود یا اسفنج و بسیار مجوف

بود و بوی وی مانند بوی طحلب بری بود و سیوم بشکل کرم بود و
ویرا میلسیون خوانند و بعضی ازین کرم انوب خوانند و نوع چهارم بصوف

جرکن مانند بسیار تجویف سبک و مؤلف گوید این سفنج است و گفته
شد و نوع پنجم بشکل مانند فطر بود و ویرا هیچ بوی نبود و باطن وی خشن بود
مانند قیسور و ظاهر املس و بهترین این وردی بود که بزردی مایل و طبیعت
این گرم و خشک بود در سیوم و گویند تر بود داء الثعلب را نافع بود
چون بسوزانند و با تراب سرخ رنگ که قوام این رقیق بود بر داء الثعلب
طلا کنند موی بر رویاند و خنازیر و جرب و قوبا و بهق و هر علتی که
در جلد پیدا شود جهت این سودمند بود چون با موم و روغن گل استعمال
کنند و بشره را صافی کند و کلف سیاه و اثری که در روی و هم اعضا پیدا
شود زایل کند و نوع سیوم که گفته شد عسر البول و سنگ گرده و دمل که در مثانه
بود و درد گرده و استسقا و درد سپرز را سودمند بود و حیض براند و باقی
انواع این منفعتهای دیگر که گفته شد ایشان باشد و جلا دندان بدهند و
موی بر داء الثعلب برویانند چون با نمک با تراب طلا کنند و انواع زبد
البحر موی بسترند و برویانند و یک نوع هست که سفید بود و صنعه وی
گرم بود و تر و خشک در دوم جلاء چشم بدهند و با ادویه که مناسبت
بود سفیدی که در چشم بود زایل کند البته و قلع این بکند و مقدار مستعمل

از زبد البحر از دانگی تا دو دانگ بود و مضر بود بسر و مصلح این کثیرا بود و
گویند مضر بود بسر و حواس و مصلح وی روغن گل بود و بدل وی بوزن وی حجر
القیسور و اگر خواهند که ویرا بسوزانند در دیگی گلی ناپخته نهند و سر وی نهند
و شکاف این بگیرند و در تون حمام میان آتش نهند پس چون پخته گردد
بیرون آورند و بوقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که غسل
این کنند مانند اقلیمیا مغسول کنند زبد البحیره بیونانی اذاراقیون
وازرمی واذارقیس نیز گویند و بسریانی عافورا و این گرد بر گرد نی
جمع می شود و در دریا مانند لخ بود و در میان نی و گیاه یابند و لون
وی مانند حجر اسوس بود و بشکل زبد البحر سست و بسیار
سوراخ و طبیعت این در چهارم گرم بود و نشاید که تنها استعمال
کنند باید که ادویه خلط با این کنند که کسر حده وی بکند و قوت وی
وا محتاج باشند از جهت بیرون شاید که استعمال کنند لیکن
از جهت اندرون احتراز واجب دانند سبب شده قوه که
دران است و دیسقوریدوس گوید جرب ریش شده
و کلف و قوبا و بهق را و مانند این بغایت سود دهد و نفی

[illegible]

الجمله دوائی حاد بود و بعل مزاج هر که عارض شود در اعضا بادمزاجی نیک
کند و عرق النسا را سود دهد و رازی گوید چشم را جلا دهد و ورم پستان پاک کند
چون کوفته با آب طلا کنند زبد القمر نجم القمر است و گفته شد زبد
بپارسی مسکه گویند و بشیرازی غشک بهترین تازه بود که از شیر میش گیرند
وطبیعت این گرم و ترست در اول و تری وی زیاده منضج و محلل بود
و اگر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند و غذاء وی بد بود و جراحات
اعصاب را سودمند بود و ورم بن گوش و اربتین و دهن و اگر بر لثه

کودکان بمالند سودمند بود جهت زود رستن دندان و همه ورمها که در دهن
بود نضج دهد و چون با عسل خلط کرده لعق کنند سودمند بود جهت رستن دندان
و همه ورمهاء که در دهن بود خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب و ورم
شش را بغایت نافع بود و بدان حقنه کردن ورمهاء صلب حار که در رحم و امعا
و اسن باشد سود دهد و ریش روده و اگر ادویه بود که نافع جراحتهائی بود که
در اعصاب و حجب دماغ و فم مثانه باز دید آید سود دهد و ریشها پاک گرداند
و گوشت این بر رویاند و دفع زهرها بکند چون برگزندگی افعی بمالند نافع بود و سرفه
سرد و خشک را بغایت سود دهد خاصه چون با شلیر و مغز بادام بود و ذات
الجنب و شش را بغایت نافع بود و منع خون و ماده بکند چون با نوزده درم
از وی با عسل بخورند و بسیار خوردن وی مسهل بود و مغثی و مرخی معده و مصلح
این چیزها و قابض بود و گویند مصلح وی ماسد قندی بود و نافع بود جهت
خشونت حلق و قوبا و سعفه خشک و حشن چون بدان بمالند سود دهد و حرقت مثانه را
نافع بود یا با بیضه نیمبرشت و آنچه تازه بود در بعضی ادویه بدل زیت بود
و در بعضی بدل شحم و دخان وی یعنی دوده وی چون بگیرند از چراغ مانند دوده روغن
روغن بزر بدان طریقه در ادویه چشم مستعمل کنند محقق بود و قبضی اندک در وی بود.

وقطع سیلان ماده چشم بکند و ریش این پاک گرداند زود و بجال صحت
آورد زباد نوعی از طیب است و این عرقیست که از میان هردو پای جانوری گیرند
بشکل گربه اما بزرگی کوچک بود و آنرا گربه زباد خوانند و طبیعت وی گرم بود
در سیوم و معتدل بود در رطوبت و بوسیتن و بوئیدن این و مالیدن صداع سرد و درد
شقیقه و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط در ده درم شراب سیب که مفرح

بود بگدازند و بیاشامند خفقان زائل کند و ضعف دل را و درین عمل بغایت
کامل بود و اگر زنی دشخوار زاید یکدرم از وی با یکدرم زعفران در مرق مرغ
فربه کنند و بیاشامد زائیدن بر وی آسان گردد زبل بپارسی سرگین گویند
و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف اشخاص یک نوع سیما خاصه

انسان و مجموع زبلها محلل و مسخن و محقق بود و همه مفصل گفته شود زبل
الاطفال آنچه اول از طفلان بیرون آید بستانند و خشک کنند و سحق کنند
با همچندان ورق مامیثا و همچندان نبات و در چشم کشند سفیدی که در چشم
بود زائل کند در چند روز و بهترین زبل طفلان این بود که از طفلی گیرند که محفوظ باشد
از تخلیط و بعسل بپرشند و بدان تحنک کنند خناق و ذبح نافع بود یا در حلق
دمند یعنی عمل کند و همچنین کسی که تورم حلق پیدا کرده باشد و نزدیک مرگ بود
و احتیاج بفصد باشد از خناق سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل
معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند بغایت نافع بود و مجرب و باید که
غذا کودک سه روز پس با نان تنوری دهند که نمک خوش کرده باشند
و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز بیابی و غذاهاء معتدل
و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت
حاجت و همچنین اگر غذاء وی گوشت مرغ و دراج پخته باب بود
سودمند بود و باید که از غذاهائی که رطوبت بسیار داشته باشند نگاه
دارند و اگر نگاه ندارند در فعل و قوت کمتر مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال
بزرگترین تریاق کسی که باشد بیگانی زهر دار بوی زده باشند و

وزبل انسان چون خشک کنند و با شراب و عسل بیاشامند سود دهند بود
جهت سمها که زندگی جانوران را دهد و سمها که کشنده تلف کننده و بر خاینا
نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سحق کنند و بر موضع عقیه باشد زایل کند
زبل اللقلق سرگین لعق چون بیاشامند مصروع را نافع بود زبل الجرذون
والورل سرگین عضایه لون را نیکو گرداند طلا کردن زبل الخطاطیف
سرگین پرستوک سفیدی چشم زایل کند زبل الکلاب بهترین این بود که از سگی
گیرند که استخوان خورده باشد و این با عسل نافع بود جهت ریشهای کهن
و تحنک بدان کردن خناق زایل کند و جهت دفع اسهال آشامیدن
با شیر سودمند بود خاصه چون دوسنطاریا بود و جهت قولنج بدان
حقنه کردن با آب گرم نافع بود و دسقوریدوس گوید چون بگیرند در تابستان
سرگین سگ بعد از غروب ستاره کلب و خشک کنند در سایه
و با شراب بیاشامند یا با آب شکم ببندد و سرگین سگی که استخوان
خورده باشد آنچه سفید بود و خشک و گنده نبود آنرا خشک کنند و نگاه
دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق بغایت
سحق کنند با ادویه که نافع بود بدین رحمت و اگر با ادویه که محلل بود

خلط کنند ورمها بکداراند زبل الذئب بهترین سرگین گرگ این بود که از خار گیرند
و سفید بود و در وی استخوان و موی بود قولنج را نافع بود خاصه چون این گرگ
استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع و مجرب و اگر نزدیک حاضره بیاویزند
همین خاصیت دهد و اگر در پوست ایل با پوست گرگ گیرند و بیاویزند بریسمانی که
از پشم کیشی که بعضی از وی گرگ خورده باشد نیکوتر بود این مرض را زبل الزرازیر
سرگین گونیل بهترین این بود که از زرزوری گیرند که برنج خورده باشد قوبا و بهق
و کلف را سود دهد زبل العصافیر سرگین گنجشک پاک کننده و زایل کننده کلف
از روی بود و چون بلعاب دهن بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زایل کند و ثالیل
بثیراری کوک خوانند زبل الرخمه سرگین مردار خوار خوانند چون دود کنند در شب
زن بچه بیندازد و چون با زیت بیامیزند و در گوش چکانند گرانی گوش زایل
کند زبل الحمام سرگین کبوتر گرم تر از همه سرگینها بود هر مرض سرد که باشد
با آرد جو چون بیامیزند محلل بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را سود دهند بود
خاصه چون بزر کتان کوفته با وی اضافت کنند و چون با عسل و بزر کتان خلط
کنند ورمهای صلب منفجر گرداند و خشکریشه که حادث شود از آتش
بارسی و چون با زیت بیامیزند سوختگی آتش را سود دهد و اما سرگین کبوتر که در خانها

وبرجها دارند بغایت گرم بود و سرگین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل کنند
در مرضهای سرد که احتیاج بسخونت بود و توباو در مفاصل و سعفه و درد شکم
و درد کرده را نافع بود خاصه چون با تخم خرف کوفته و بیخته با خردل بیامیزند و چون
با آرد جو بیامیزند و در آب بپزند و با سرکه و عسل بپزند و ضماد کنند بر دنبل
و خنازیر و ورمهای صلب بگدازاند و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند
و با آب بپزند و اندکی قطران اضافت کنند و با هم سحق تمام بنده بهم کردد و بر برص
نهند بکتان پاره و سه روز رها کنند بعد از آن بردارند و دیگر پاره تازه بنهند سودمند
بود و چندان بران عمل مداومه نماید که زائل کردد ان شاء الله و اگر با آب بپزند
و خاصه عسر البول در آن نشینند بغایت نافع بود و جهت درد شقیقه طلا کردن
نافع بود مجرب و چون با سرکه بر مستسقی طلا کنند سودمند بود و همچنین اگر
اسکنجبین بیاشامند و سرگین کبوتر سرخ چون دو درم ارزی با سه درم
دارچینی بیاشامند سنگ کرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان تا مانند
خاکستر شود و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند
سرگین کبوتری که بنده کتان خورده باشد سنگ کرده بریزاند و این مجربست
و سرگین کبوتر در حقنه و قولنج نافع بود **زبل الفیل** چون به پشم تازه زن بخود

برگیرد و هرگز آبستن نشود و اگر بخور کنند صاحب تب کهن را نافع بود
زبل الفرس سرگین اسب است همان عمل سرگین می کند **زبل الدجاج** سرگین مرغ خانه
اگر درد کند سودمند بود جهت درد دندان و موافق کسی بود که فطر کشنده و ادویهای
کشنده خورده باشد و اگر با سرکه بیاشامند خناق را عظیم نافع بود و اگر با شراب
یا با سرکه بیاشامند قولنج را بگشاید و مجربست **زبرجد** نوعی از زمرد است
و طبیعت این سرد است در دوم و خشکست در اول با صرع را قوت دهد

و دیگر منافع در صفت زمرد گفته شود **زبد القواریر** مستعمل نیاست
و گفته شود **زجمول** گمشون است و گفته شود **زجاج** بپارسی آبگینه
گویند طبیعت این گرم است در اول و خشکست در دوم موی برویاند

چون باروغن زیبق طلا کنند ودروی قبضی ولطافتی بود وسفیدی
چشم زایل کند وروشنایی بدهد وچون بسوزانند در

عمل اقوی بود وآنچه سوخته بود سحق کرده سنک کرد ومثانه
بریزاند چون با شراب بیاشامند واکر غیر محرق مستعمل کنند باید که بغایت
سحق کنند وصفت سوختن وی این است که در کورهٔ آهنکران نهند وبدمند
تا نزدیک کداختن پس بیرون آورند ودر آب قلی اندازند بعد از آن سحق کنند
وبکار برند وکویند سوختن وی بدان نوع بود که سحق کنند وبر روی صحیفه
از آهن کنند وآتش محکم در نشیب این کنند وسر آن کشوده باید ومقدار

به ساعت دایم تحریک این کنند بعد از آن بیرون آورد وسحق کنند بغایت
مستعمل کنند واین مولف کوید در قریه قهرواز رستاق فاسان کیاهی است که
بر روی زمین پهن شود وآبکینه کردد سفید وصافی و در
داروها بکار دارند زدوار جدوار است وکفته شد
زرنباد بزبان هندی بکور خوانند وبزبان اهل مکه عرق الکافور و
وی بیخی است که از وی بوی کافور آید چون تازه بود وبلفظی
دیکر سطواک خوانند ودر طعم وی تلخی بود آنچه در تری بکارد
پاره کنند وبخوشانند تلخی وی کمتر بود وآنچه پاره نکرده باشند
تلخ تر بود وآن نیکوتر بود وطبیعت این کرم وخشک بود
در دوم تا سوم وکویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه
در ارحام وبدن را فربه کند وقطع بوی سیر وپیاز وشراب بکند
چون در دهن کیرند وقی ببندد وکزندکی جانوران را
سود دهد تا بحدی که نزدیک بجدوار بود وشکم ببندد ومفرح
ومقوی دل بود بخاصیة قوت قبض وتلطیف واز ادویه تریاقات
بکار بود ومقوی روح بود که در جکر باشد ومسهل سودا بود شنیدی

ازوی بکرده وبول براند وسودمند بود جهت مرضهای سوداوی وخفقان
دل وفساد فکر وغم ووحشه ودر بیشتر منافعها مانند درونج بود ومعده
تر را خشک کرداند وچون در دهن کیرند وبدان ادمان کند درد دندانرا نافع بود
وبوی بد از دهن زایل کند خواه که از ریحی بود وخواه که از سبب غذا وابن
زهر در خواص آورده است که چون تر بود وبکوبند ودرشب بپای مالند هر علتی که
در سر بود زایل کند از صداع وشقیقه وامثال این وچون در خانه بخور کنند
مور بگریزد وباز نگردد وصاحب دار الفیل برجعوبه چون طلا کنند که آنرا
بنیرازی کوه که خوانند موافق بود چون بزرک درست ازان چون سوراخ

کند وبرجعوی کسی او برند که شهوتش منقطع شده باشد البته این کس بحال صحت
باز آورد چون از علتی بود نه آنکه طبیعی باشد وجالینوس کوید چون با عسل
بیاشامند درد ورکین وجعوین وعرق النسا وفالج وصرع که بسبب این از رطوبات
بود نافع بود ودیسقوریدوس کوید تزحر کودکان وعرق النسا وجرب کودکان
چون سه درم با عسل بسرشند وطلا کنند نافع بود ونقوس وفالج وصاحب
منهاج کوید این مضر بود بدل ومصلح وی مویج بود وصاحب تقویم کوید مصلح وی
سنبل الطیب ونبات بود وبدل این رازی کوید در مداواء
کزندکی جانوران وبادهاء غلیظ یک وزن ونیم این درونج وچهار
دانک وزن این طرحسقوف بری ونیم وزن این دانهٔ اترج بود
وکویند بدل این شیطرج وراسن است زربن درخت
کویند درخت اترج است ومولف کوید درختیست که در
ولایت کازرون بسیار باشد خاصه در بشاور وورق وی
مانند ورق زیتون بود وکل وی مانند قرصی آینه زربن
بود ودر وقت انکور بشکفد وورق این چون سبز
بود بکوبند وعصاره این با مسحیح بیاشامند عرق النسا ونفع البول

وطمث را نافع بود و خون بسته از مثانه بیرون آورد و گزندگی
جانوران را سودمند بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح این حب الآس
و بلوط بود و بدل این بوزن این قنطوریون باریکست و بوزن
این تخم حماره و بوزن این حب الاترج و گویند بدل این نیم وزن
این زعفران است زراوند مدحرج زراوند مدور خوانند
و معروف بود بشامی و وی ماده بود بپارسی زرآوند

کرد خوانند و بهترین بجور گویند و زرنباد را نیز هم بجور گویند و بهترین
این بود که بلون زعفران بود و بغایت فربه باشد و طبیعت این
گرمست در آخر دوم تا اول سیوم و خشکست در دوم و گویند گرمست در دوم
و خشکست در سیوم و وی اقوی بود و الطف از طویل نافع بود جهت
ربو و صرع و وسواس و فواق و نقرس چون دو درم از وی بیاشامند
و نافع بود جهت گزندگی جانوران و ادویهٔ کشنده و جذب سلی و شوک
و سهام بکند چون ضماد کنند و از اعضا بیرون آورد و بهق را سود دهد

ودندانرا جلا دهد و دفع اخلاط بلغمی ومراری بکند وقوت سمع بدهد و
ریشها بدپاک کند وگوشت برویاند وچرک گوشش پاک کند وورم سپرز وصلابت
عضله ودرد پهلو چون بیاشامند نافع بود ودماغ ومعده راازخلط بدپاک کند
ودرد سر وشقیقه که ازسردی بود سود دهد ویرقان صفراوی
وبلغمی چون با عسل بیاشامند ودرد ورکین وعرق النسا ونقرس وفالج
ودردهاء مزمن کهن شده را نافع بود وصاحب منهاج گوید مضراست
بسپرز ومصلح وی عسل بود وصاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود
ومصلح وی روغن بنفشه وکدو بود ومقدار مستعمل ازوی یک مثقال
تا دودرم بود وبدل وی بوزن این زرنباد ودودانگ
این ببابسه ونیم وزن این قسط واسحق بن عمران گوید
بدل زراوند مدحرج یک وزن ونیم طویل بود وگویند بدل
این راسن است وگویند بوزن این زرآوند طویل ونیم
وزن این ریوند چینی زراوند طویل شجرة رستم خوانند
واز سطلوخیا واز سطولوخیا نیز گویند واهل اندلس
مستعار ومسمقران نیز گویند وبیونانی ذکر خوانند

ودر قطولیطس گویند ووی نر بود وبهترین آن بود که هم رنگ زرآوند
مدحرج بود وستبر بود ازانگشت نوستبرتر وطبیعت این گرم است
درسیوم وخشک است دردوم گوشت برویاند وجهت صرع وکزاز اشامیدن
بغایت سود دهد ولون را صافی گرداند وسینه راپاک کند ازرطوبتی که
دراین بود واگر کوفته بر که برشتند وطلا کنند برسپرز سود دهد وچون
با سکنجبین بیاشامند وضماد کنند گزندگی عقرب وهم جانوران وادویهٔ
قتاله بغایت نافع بود وچون بافلفل ومر بیاشامند نفس راپاک کند ازفضول

بسته که در رحم بود و حیض براند و چون فرزجه ازوی زن بخود برکیرد بچه
برون آورد خواه مرده و خواه زنده و نیز همچنین کرم دراز و حب القرع
بکشد و اکر با روغن بر بدن طلا کنند شپش بکشد و همچنین نافع بود جهت
تبهاء و معده را سود دهد و چون با ایرسا و عسل بیاشامند ریشها
بر عمیق را هموار کند و بصلاح آورد و ابن عمران کوید مضر است بجکر و مصلح
این عسل بود و کویند شیطرج بدل این بود و کویند بیک وزن این
زرنباد و نیم وزن این فلفل و دو دانک این بسفایج و کویند نیم وزن
این فلفل و نیم وزن این زرنباد و رازی کوید بدل این در نضج از رماح
و تحلیل آنچه در شکم و سبز بود بوزن این زرنباد و نیم وزن انزروت
بود و این مولف کوید برک زراوند کرد که آنرا ماده کویند مانند برک عیق بود
و در او تیزی بود و اصل او را شاخها باشد دراز و شکوفه او سفید بود
و اندرون شکوفه کلکون و بوی کنده دارد و برک زراوند طویل که آنرا
نر خوانند دراز بود و در صیدنه ابی ریحان آورده است که زراوند سه
نوعست دو نوع آنست که بدر این ضعیف تعریف فرموده نوع سیوم را
زراوند خوش خوانند شاخهای او باریک باشند و دراز و برک او سبز

و کرد بود و شکوفه بسیار دارد مانند شکوفه عناب **زرشک** امبرباریس است
و کفته شد **زرنیخ** الوان این انواعست زرد و سرخ سبز و تیره و دیوح
و سفید بهترین این زرد بود ارمنی که صفحهاء بروی یکدیکر بود و بلون زد بود
مانند طلق زرد براق و بوی کبریت ازوی آید و بپارسی زرنیخ بدخشی
خوانند طبیعت این کرم و خشک است در سیوم سوزنده بود و در وی تعفینی
معفن بود و لذاع کوشت زیاده بخورد در ریشها و موی بسترد و مایه بر جراحت
نهند سود دهد و جرب و سعفه ترد و اکر بازفت بر موضعی که خون مرده بود

[illegible]

بسبب ضربی طلا کنند نافع بود و با زیت و با روغن کل جهت بواسیر و اکر
در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود جهت ریش بینی و دهن
و اکله که در وی بود و خوری کوید زرنیخ سه نوعست زرد و سرخ و سفید نوع

سفید گشته بود و زر در موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی
چون طلا کنند اران ببرد و نوع سرخ در قلیمون نیکوتر بود و اسحق
بن عمران گوید زرنیخ زرد چون سحق کنند و در میان شیر کنند هر کس که دران
افتد بمیرد و نوع سرخ چون سحق کنند و بعصاره بیخ ترب سرشند وبر شیب
نعل طلا کنند بعد از انکه موی بر کنده باشند هرگز دیگر نروید و دیسقوریدوس
گوید قوت زرنیخ سرخ مانند قوت زرنیخ زرد بود و چون با راسخ بیامیزند
داء الثعلب زائل کند و زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی این
بود که بعد از وی بیخ و حسف طلا کنند و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن
وی همان عارض شود که از خوردن سنگ که این سم الفار است و اکثریان
آنرا زرنیخ سفید خوانند و مداوای آنکس که زرنیخ مصعد خورده باشد تقیه باب
گرم کنند و روغن بعد از ان آب گرم و جلاب و روغن کنجید با روغن
بادام دهند و طبیخ برنج و مرقهای چرب مانند انگوشت از مرغ فربه
بادام دهند و شیر تازه و لعابات و رازی گوید بدل زرنیخ سرخ
نیم وزن زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنیخ معفن اخلاط بود
و مصلح وی بلیله زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و سوده کردن

زرنیخ چنان بود که در یکی نوکواری بر سر آتش نهند و زرنیخ در آن کنند و دایم تحریک
می دهند تا آن زمان که لون این تغییر کند و بریان شود بعد از ان فرو گیرد و سرد گرداند
و سحق کند و بکار دارد زرنب رجل الجراد خوانند و این اسم بدان سبب نهاده اند که
مشابه انست و بهندی بتیح خوانند و بپارسی سرو ترکستان و طبیعت این گرم
و خشک است در اخر دوم بغایت مفرح و مقوی دل بود مانند زرنباد و بسبب عطریتی که
در وی هست و تلطیفی و قبضی تقویت و تفریح زیاده تر دهد و چون با روغن گل یا بات
و روغن بنفشه سعوط کنند درد سر که از سردی بود سود دهد و از تری نیز و
در قوت مانند سلیخه بود و گناه و معده سرد و جگر ضعیف را سودمند بود
و اوجاع اعصاب را نافع بود مجموع عصبهای بدن و محلل بادها بود که در مجموع بدن
پیدا شود و شکم ببندد و مصلح وی جلاب نیم گرم بود و بدل وی دارچینی
بود و گویند سلیخ و کبابه بدل این صیل است و گویند بقوه جوز بوا است
لیکن لطیفتر از اوست زریک و زردک اب حسق است و صفت این
در باب عین در عصعص گفته شود زریرا بقله مبارکه است بزبان سریانی
و گفته شد زرقوری رجل الغراب و گفته شد زرنیلج رساس است و گفته شد زرقون
سلیقون گویند و این اسرنج است و در سین صفت سرخ گفته شود زرافه حیوانیست

که وی را شتر گاو پلنگ خوانند و در خواص حیوانات صفت وی گفته اند این مؤلف گوید
زرافه در زمین نوبه بود سر او بسر شتر ماند شاخ وی بشاخ گاو و پوست او بپوست
پلنگ و سینه بسینه گاو و گردنی بغایت دراز و دستها دراز و پایها کوتاه و
دنبال او بدنبال آهو ماند و صورت او بصورت شتر و پوست او به پوست
ببر و گویند ناقه حبشی با بقر الوحش جمع شود از ایشان زرافه در وجود آید و
حال آنکه زرافه تن شتر دارد و سر گاو کوهی و سر وی کوچک
و سنب گاو و دنبال شتر و دندان خرد و دست دراز و پای کوتاه بی زانو

خلط کنند که مناسب بود و با شراب بیاشامند جهت درد اندرونی نافع بود و ضمادات
از وی چون مستعمل کنند در ورم رحم و مقعد را نیکو بود و وی مقوی دل بود و مفرح و منوم
و باه را برانگیزد و بول براند و سده جگر بگشاید و چون با زهره نخم منع غثی که
در شیخوار زاید بیاشامند مقدار دو درم بود در ساعت باز نشیند و این
مجرب است و صاحب منهاج گوید یک درم تمام بود و چون با شراب بیاشامند
مستی زیاده کند و تفریح بخشد تا بجدی که گاه باشد که از غلبه فرح بدیوانگی کشد
و وی را نفع معده بود بسبب عفصه که دارد و مقوی معده و جگر بود و مقوی آلات
نفس بود و قوت پشت بدهد و درد ورکین و رکبتین را نافع بود و چون بپزند
و آب این بر سر ریزند بخوانی را نافع بود که سبب این بلغمی شور بود و ورمهای
گرم که در بن گوشت باشد و حمره چون بدان طلا کنند نافع بود و اگر با ادویه خلط
کنند نفوذ این ادویها در جمیع بدن بکند و درد سر که از سردی بود و شقیقه را
سودمند بود و اصل وی چون با شراب بیاشامند بول براند و شربتی از وی از
نیم درم بود تا یکدرم و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح انیسون بود و منصوری
گوید مصدع و معطش بود و مصلح وی عصاره زرشک بود و صاحب منهاج
گوید مظلم حواس بود و مصدع و منوم و چون سه مثقال از وی با شراب بیاشامند

کشنده بود بتفریح و مسیح کوید مضم طعام بکند و رازی کوید اشتها طعام ببرد
ومغثی بود و در خواص آورده اندکه در هر خانه که زعفران بود سام ابرص درانجا
نرود و رازی کوید بدل این بوزن این قسط و بوزن این دانه اترج و دانکنیم این
سنبل و ششیک این قشور سلیخه و صاحب منهاج کوید بدل این دو وزن
این خلط و بعل روغن زعفران بود واین مولف کوید کویند بهترین زعفران ماهی
بود یعنی ابی واین جنانست که چون تر بود شعراو را باب فرو برند تا سوبنت
انگاه بسایه خشک کند و شعراو ستبر بود ولون او نیک سرخ بود و هیچ
سفیدی دراو نبود و مغشوش نیست و بس ازان زعفران زند واین زعفران
باکیزه بود ناشسته و بس ازان زعفران سیاهی وبس ازان رازی و
زعفران رازی را سفیدی و زردی بسیار بود و شعراو باریک بود و زعفران
شامی بتر از رازی و بهتران مغربی بود و یمانی و کمترین زعفرانها خراسانی
بود و زعفرانرا بعضی بشیرهٔ انکور نم کنند تا نرم شود و سرخی او بنبات
کردد وانرا زعفران عصری کویند و بعضی بعسل کنند و آنرا زعفران معسل
خوانند و غرض این بود که بوزن زیاده شود و در سفرها بر
بدیان نیاید زعرور جبلی تفاح بری خوانند واکج نیز کویند

دارو نیا و ذو ثلاث حبات هم خوانند و درخت ویرا ملک کویند و زعرور
بتیرازی کیل خوانند و جالینوس آنرا بلهلیون خوانده و بهترین این سرخ بود
واین بستانی است و کفته شود بعدازاین اما نوع زرد طبیعت این سرد
وخشکست و قابض بود قابضتر از سنجد معده را نیکو بود و شکم ببندد و بول ببندد
و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوت معده و جکر کرم بدهد و صاحب
تقویم کوید غذا بدنرا بد دهد و مقوی و مسخن بود و قوه بشت بدهد و دا الفیل را نافع بود
لیکن مصدع و مرخی معده بود و مصلح وی کلشکر بود و صاحب منهاج کوید در مداواة

سه درم مستعمل بود و مصدع بود و قولنج آورد و کرده را بد بود و مصلح وی انیسون
بود و اولی این بود که بغایت رسیده بود زعرور بستانی مثلث عجم خوانند
بتیرازی کیل سرخ کویند بهترین این رسیده بود و طبیعت این سرد و خشک بود
و کویند تر مولد بلغم بود و معده و کرده را بد بود و مصلح وی رازیانه بود زعفران الحدید
صدا الحدید است و زنجار الحدید هم کویند بشیرازی رنک آهن کویند و این از
آهن کیرند صنعت این بستانند سوپس آهن انرا بر روی صحیفه

بکنند و نم کنند باب و بنهند تا خشک شود و بکوبند و آنچه مانده بود دیکر بار نم کنند باب
و بنهند تا خشک کردد بکوبند تا این زمان که همه زعفران شود و انواع ساختن این

بسیارست این یکنوع که آسان تر بود کفته شد و طبیعت وی قابض بود و سرد و چون
کهن شود کرم و خشک بود در دوم چون زن بخود بر کیرد قطع خون رفتن بکند و چون نانا
بیاشامند منع آبستنی بکند و چون با سرکه بیامیزند و بر جمره و ریاحد اسد سودمند بود و جهت
داخس که بر ناخن بر آید که آنرا بشیرازی خوی در کویند نافع بود و خشونت لثه و بواسیر که
رسته باشند و مقعد سودمند بود و بن دندان محکم دارد و چون بر نقرس صداینده نافع بود
و موی بر داء الثعلب برویاند زغبر مرو سفیدست و در میم کفته شود صنعت انواع
مرو زفت رومی سه نوعست بری و بحری و جبلی بهترین
این براق صافی بود پاک املس و طبیعت

این گرم و خشک بود عرق النسا و نقرس و مفاصل و فالج و بادهای سرد
و درد انها و زانوها را نافع بود و خدام را طلا کردن بغایت نافع بود خاصه
چون ادمان بران کنند و مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضرّت
بشش و مصلح این کتیرا بود و بدل این جاوشیر است و علک البطم و گویند بدل
این قطران است زفت یابس زفت تر است که خشک
می شود و طبیعت خود و آنرا برسفاس

خوانند و بیشتر از بیتوت و ارز گیرند و بیتوت خرنوب است و از صنوبر که
بر نمی دهد و طبیعت این گرمست در اول و گویند در دوم و خشکست در دوم و
جالینوس گوید گرمست در سیوم و وی خشکتر از زفت رطب بود قوبا را

نافع بود و ریشهای فاسد از رطوبات پاک گرداند و ریشهای سر و گوشت در
ریشها برویاند و منفتح و محلل و ملین جراحات بود و بر موضع ضرب طلا کنند
سود دهد و منضج ورمهای صلب بود زفت رطب زفت تر است و این روانه
بود و در مرهمها کنند و این از قبل قیر است و از بیتوت و غیران از انواع
صنوبر گیرند و زفت نزدیک بقطران بود و روغن وی قسالاون خوانند و این
چنان گیرند که زفت در پختن بر بالای وی صوفی پاک بیاویزند و بخار که بران متصاعد
شود چون بسیار گردد این صوف را بیفشارند در ظرفی یا در قرع انبیق نهند
تا بچکد و آنرا روغن زفت خوانند و چون با آرد جو بر داء الثعلب ضماد کنند موی
برویاند و اگر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و برص ناخن بود و ملین
ورمهای صلب بود و قوبا زایل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک گرداند و
اگر بر ریش چهارپایان و جرب ایشان بیذاید سود دهد و اگر چند نوبت
بر هر عضو که خواهند طلا کنند فربه گرداند و بر شقاق پای طلا کردن سود مند بود و منع
نفث دم بکند و مسهل بود و تریف گوید چون بزفت تر حقنه کنند گزندگی مار و عقرب را
نافع بود و چون میان سر تراشد کسی که علق فرو برده باشد و بدان روغن اقطران چرب
کند علق بیرون آورد از حلق او صاحب منهاج گوید چون بگیرند از روغن وی

باده درم و با عسل بیاشامند تریاک زهرها بود و بر گزندگی افعی طلا کردن سود دارد و دوده
وی مژه چشم را برویاند و ریش این زایل کند و در قوت مانند دخان کندر بود
زفیزف بزبان اندلسی غناب است و گفته شود **زلابه** بشیرازی زلیبی خوانند و خلقی
گویند این سبکتر از لوزینج و قطایف بود و زودتر هضم شود و سرفه تر را
سودمند بود و رطوبت سینه و تشبیش را نافع بود و مولد سخونت بود و مصلح وی
این بود که بعد از وی سکنجبین خورند یا انار میخوش و سده جگر تولد کند کسی را که
مجاری جگر وی تنگ بود **زمرد** ارسطاطالیس گوید زبرجد و زمرد
هر دو یک جنس اند و در معدن زر از مغرب تر [illegible]

[illegible]

خیزد و طبیعت وی سرد و خشک است چون بیاشامند بوزن هشت
جو از گزندگی جانوران زهردار و سمهای کشنده خلاص یابد و باید که پیش از آنکه

زهر در وی تحلل کند بیاشامد از مرگ خلاص یابد و موی بریزد و پوست رها کند
و صحت یابد و اگر از وی گردن بندی سازند انگشتی و با خود نگاه دارد دفع صرع کند
چون پیش از آن زحمت نگاه داشته باشد و چون بر کودکان خرد بیاویزند خاصه
در زمان که برآید از صرع ایمن باشد و ابن ماسویه گوید نافع بود جهت خون
رفتن و اسهال چون بیاشامند یا بیاویزند و مجهول گوید زبرجد چون حک
کرده بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که چون افعی نظر بر وجود
فایق اندازد آب از چشم وی روانه شود و آنرا گویند که کور شود و خلافست
و چون سحق کنند و با ادویه جهت سعفه استعمال کنند بغایت نافع بود و ادمان
نظر بدان کردن کندی چشم زایل کند و ابن مولف گوید در کان احجاز آورده اند که
زمرد جوهریست شریف نفیس حجری معدنی بلون سبز شفاف با طراوت
و معدن او در حدود مصرست در شرقی بلاد صعید در زمین سودان شمال
رود نیل و بحر قلزم در کوه معظم بحدود مدینه قوس و زمرد انواعست بی رنگ
و تمام رنگ و کم رنگ کم قیمت که اخس اجناس زمرد است صابونی
گویند و بتدریج و ترتیب ببالا می رود تا بتمام رنگ رسد که آنرا ذبابی
و ریحانی گویند بعد از او سلقی و زنجاری و صیقلی و ظلمانی و اسم اصم

وگرانی و نیکوترین انواع زمرد ذبابیست که مثل جناح مگس قطوبس در او می درفشند
و بلون در جمله اطراف شعاع می زند و ریحانی آنست که در طراوت و روشنی
برگ ریحان مانند بود و سلقی آنکه ببرگ چغندر تازه می ماند و زنگاری بزنگار
مانند و صیقلی آنکه مصقول بود و ظلمانی تیره رنگ بود و صابونی از نرمی در دست
بصابون ماند و آسی مورد رنگ بود و گرانی مثل کند با سبز و اصم سفیدی بتره که آن
دون انواع زمرد است و عرب و قیمت زمرد در هند بیشتر بود و دمای
و ریحانی مباع بلاد فرنگست و زمرد بسوهان سوده شود و زود شکسته گردد و
طاقت آتش ندارد زمج مرغیست که بدان صید کنند و بپارسی حرح گویند
و شریف گوید گوشت وی خوردن و مداومت بدان نمودن

ضعف دل و خفقان را زایل کند زنجبیل بهترین صینی بود که لون این بزردی
مایل بود اندکی و طبیعت این گرمست در آخر سیوم و خشکست در دوم
تراست در اول سودمند بود جهت سده که در جگر پیدا شود از سردی و تری
و مجامعت را قوت دهد و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد
و جگر و معده سرد را نیکو بود و جالینوس گوید فالج و لقوه

و اغمار را نافع بود و مجموع دردها که از سردی بود چون بعسل بسرشند و با ادویها
بیاشامند و فولس گوید عرق النسا و نقرس و فالج و خدر و جمود و سده دماغ
و اخلاط بلغمی بد را نافع بود و دیوجانس گوید کرمها بکشد و سیح امعا را نافع بود و درد
سر و شقیقه که از سردی بود سود دهد چون سحق کنند و با روغن خیری طلا کنند

وچون دو درم ازوي با قند باب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود
ودر چشم کشیدن وخوردن تاریکی چشم زائل کند وخوردن وی حفظ بیفزاید
ورطوبت از نواحی سر وحلق بر داند وگزندگی جانوران زهردار را نافع بود وتری
معده را نشف کند ومنی بیفزاید وبلغم ومرّه سودا بیرون آورد ومقدار دو درم
مستعمل بود واسحق گوید مضر است بحلق ومصلح وی عسل بود وبدل وی
بوزن این دار فلفل بود یا فلفل سفید وگویند بدل وی بوزن وی ونیم
وزن این راسن بود وگویند بدل این عاقرقرحا بود **زنجبیل الکلاب**
فلفل الما است وورق وی مانند ورق بید بود اما بغایت زرد بود
وقضبان وی سرخ بود وبطعم زنجبیل بود وزنجبیل الکلاب از بهر آن
گویند که سگ را می کشند وطبیعت این گرمست در سیوم وخشکست در
اول وچون تر بود بکوبند با تخم وی وبر کلف روی ونمش کهن طلا کنند زائل کند
واگر بر ورمهاء صلب ضماد کنند بگدازاند صاحب منهاج گوید زنجبیل عربی
نافست کرده ومثانه ومعده سرد را وادرار بول بکند وسودمند بود تب
لرز را وسرد دیرا من مفرده ما کر ینه ینفع من الفالج والرعشه واللقوه والتشنج
الرطب وینشف بلة المعده ومن سموم الهوام وتلین الطبع وتهیج الباءه بر اعاقرقرحا

زنجبیل العجم اشترغار است وگفته شد **زنجبیل شامی** وزنجبیل بلدی
راسن است وگفته شد **زنبق** گلیست سفید که اندرون گل وی دو سه
شاخک زرد باشد وقد این شاخ که گل دارد یک گز باشد وزیاده نیز بود
وکوتاه تر نیز باشد وبهر شاخی چهار پنج وشش تا ده زیاده هر گل بود وبوی
عظیم خوش دارد وبرگ که برین شاخ بود مانند برگ مورد بود درازتر وبرگ
اصل وی مانند برگ گاوشنی بود لیکن سبزتر بود صاحب جامع گوید
گوید زنبق هو دهن الحل المربا بالیاسمین وخطا کرده است

وصاحب منهاج گوید که زنبق هو السوسن الابيض ومؤلف آنچه
محقق بود گفت واگر گویند که زنبق نوعی از سوسن است شاید ومؤلف
گوید رازقی زنبق است باقی همه اقوالها خلافست وخطا وطبیعت
این گرمست در اول ومعتدلست در تری وخشکی زنجار بپارسی
زنگار خوانند وبیونانی قیطوس ومعنی این مجرود بود واین دو نوعست
معدنی وعمل وبهترین آن معدنی بود که در معدن مس حاصل شود وآنرا
بیونانی ناسقاولقس ومعنی این دوده بود وطبیعت وی گرم وخشکست

تا چهارم تیز بود وخورنده گوشت صلب بود وجرب وبرص وبهق را
سودمند بود ودر مرهمها استعمال کنند جهت ریشهای پلید که در بدن بود
وقوت زنجار مانند قوت مس سوخته بود لیکن زنجار از وی قوی‌تر بود و
چون در بینی دمند گند بینی زایل کند وریش این وباید که دهن پر آب کند
تا گرد این بحلق نرسد واگر با ادویه که نافع بود جهت چشم بیامیزند باخنه
وسبل وسفیدی چشم وجرب وسلاق زایل کند وتیزی چشم زیاده کند
ورطوبت این خشک گرداند بغایت وبواسیر وناصور که در مقعد بود
چون با رازیانه وروغن گل بیامیزند سود دهد وچون با عسل بسرشند
با با سد که بخورند سودمند بود جهت ریشها اعضا خشک مزاج مانند
ریش دهن واسترخاء لثه وریش بینی وگوش وبثرها وسودمند بود جهت
غلظ اجفان چون با عسل در چشم کشند وغبار وی مضر بود بحلق و
مداواء وی بشیر تازه ومسکه کنند ووی از جمله سموم بود چون بیاشامند
از بهر آنکه چون بجگر رسد تشنیج کند ومضر بود به معده از بهر آن که معده
عصبی است. وعسل واز خوردن وی مغص سخت ولذع قوی در حلق و
تقطیع در احشا وریش پیدا کند وقی آورد ومعالجه وی این بود که جلاب

وآب گرم و روغن بادام و لعابات و مرهمهای چرب بیاشامند

و بدل او بوزن او اقلیمیا و نیم وزن او زنجفر — **زنجفر**

بپارسی شنگرف خوانند و بشیرازی صنعر و او مخلوق بود و مصنوع باشد

آنچه مخلوق بود بیونانی مینیون خوانند و او حجر الزیبق است

و آنچه مصنوع بود بیونانی قینبار باری گویند و او قینبار بود و او

از گوگرد و زیبق سازند و آنچه مخلوق بود از گوگرد جیوه بمعدن

زیبق رسد و مستحیل شود و زنجفر و قوة زنجفر مانند اسفیداج بود گویند

بقوت شادنج و طبیعت وی معتدل بود و وی حاد است و در دوی قوی

محلل بود و گویند گرم و خشک است در دوم گوشت ... در ریشها برویاند

و جبر و ورم حار ... و جالینوس گوید گرم است در دوم و خشک

در دوم ... نافع بود چون با روغن گل و گلاب طلا کنند

و فولس گوید نافع بود دانهایی که در سر و ابرو پیدا شود و چون

با اسفیداج رصاص بر روغن گل بسرشند و بر آن طلا کنند بغایت

کمال مفید بود و چون در مرهم کنند بسوختگی آتش را سود دهد و

... با صلاح آرد و ... کنند ... نافع بود و مصلح ...